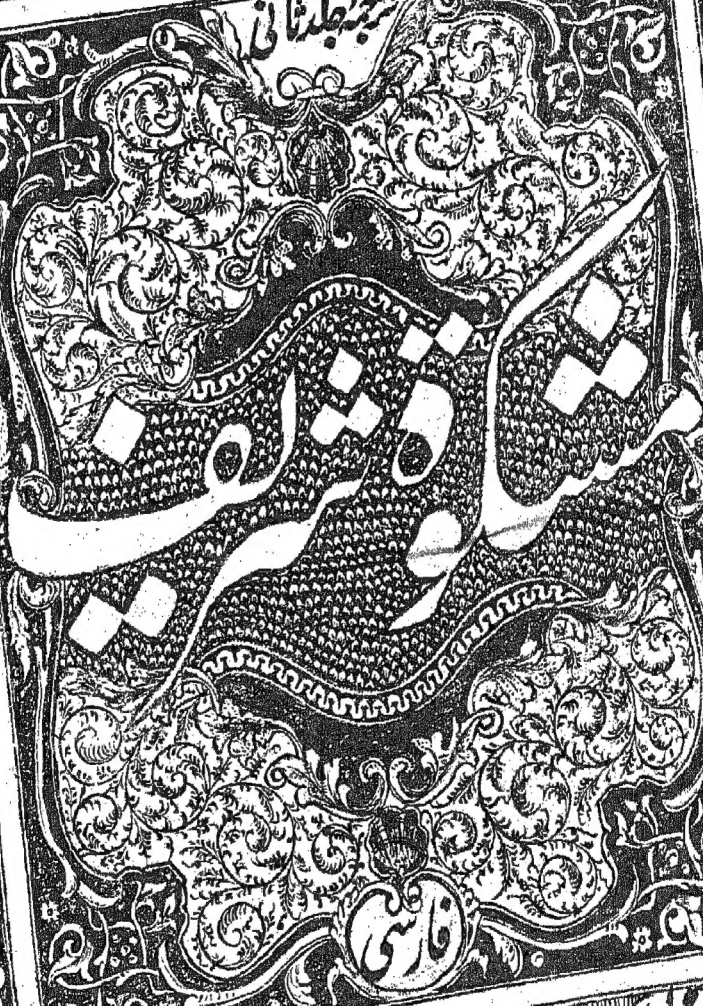


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2660

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً



در کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت معنی نماندن و سپردن است و در کلام موجبات نماندن و سپردن است و صاحب آن طهارت و از زواید است زکوة
صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب و در دعوی صحت ایمان بدانکه شریعت زکوة و سایر صدقات مانند قسمة و غیره
در حکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها معین است که درسی یابند از اهل خبرت و بصیرت و در هر چه حکام و غیره یافت حکما و بصیرت
و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در زکوة و صدقات مراعات فقر است و موهبات ایشانست چنانچه بصیرت کردی و غریبه نبودی و در سالیان
آن بایشان بر یافت و داشت و غنایت بی محنت و مشقت و بی من اندی و با حجاب اندی در اهل که صنعت داشتی و در بیشتر از زکوة است
ازین باب است ممرات با صاحب اموال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد و تعدیل نکنند از اسوال چیده و خلاصه تمام
نمایند و زیاده بر مقدار فرض از باری و نیافتند و شریعت خدا و اهل حق که ظلم و تعدی است اهل آنست و هم از جهت رعایت
عدالت است که زکوة را در چهار صنف سال که دوران وجود آن میان خلق بیشتر خدایکسان آن را و اوقات بیشتر از جهت رعایت
آسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گرد و صنف اول نزع و ثمار چنانچه درانه و ثمار و انکوره و مانند آن نه مثل ثمران و نباتات
که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم جمیع الاغنام از شتر و گاو و گوسفند و غیره و صنف سوم در زعفران و زعفران و صنف سوم
در روغن که قوام معاش عالیهان باعتبار تقویم شبیه این است و صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فروش
و در زرع و ثمار و در وقت حصاد و کمال آن ضرر و نیز از رعایت عدالت است که بحسب شی صاحب اموال تحصیل مال و سهولت و
مشقت و در مقدار واجب تفاوت بیان نموده و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در ایکه بی مشقت و تکلف است و آنچه چنانچه کسی بایستد
یا زواید و آن سال در آن چهار نکر و بلکه در حال که بیاید سب و واجب شود و از پنج خمس کند و آنچه از اسوال و تحصیل آن مشقتی
اکلفی است و بیشتر آن که در یکی باشد و جب که در چنانچه در زرع و ثمار که باب بالا آن حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت یکی واجب کرد

و اگر در هر سال یکبار فروش

تم تلاوت بپوشه خواند آنحضرت صلعم این آیت را و لا یحببن الذین یغفلون الآتیه تا آخر آیه که نیست با اتمم اللهم الله من فضل بنو خیر لم یمل هو
 شرم سیل طوقن باجلوا بر یوم یقیمه رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی و روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال
 گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یكون له اهل او قبر او نعم لایؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد سر او را شتران یا گاوان یا گوسفند
 که ادا نکند حق آنها را الا انی بهایوم یقیمه اعظم لیکون و سهمنه اگر آنکه ورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال
 بودن آنها بزرگتر و برتر قطاه باحقافهائی سپر میکنند آنرا در شتران یا پاهای خود و تنطه و قبر و نهاده و نیزند گاوان و گوسفند
 او را به شاخهای خود و گاه جازات او را در تنطه و نهاده هر بار که بگذرند از پیشین آنها بازگردانیده شود نخستین آنها
 این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که سابقا گذشت چنانکه شارت بدان کرده شد حتی بعضی
 بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جریر بن عبد الله و روایت است از جریر بن عبد الله که
 که از شاه پیغمبر است و بسیار جمیل و ذلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم اذا تاکم المصدق و چون بیاید شمار صدقه ستانند یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة احوال بیاید که آنرا ساعی
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بزرگ محبت گیرنده صدقه و تصدق بنا بر بنده صدقه و غلیظه و عظم و هو عظم
 پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار ضعیف و خوشنودست باین طریق که خوب پیش آید بوی خدا و کند
 صدقه به تمام و کمال رواه مسلم و عن عبد الله بن ابی اوفی و پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبدالله آخر صحابه است که در کوفه
 از عالم رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اتاه قوم بصدقه تم قال حکم چنان بود که مردم صدقات زکوة خود را پیش
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد و سه
 قومی صدقه خود را دعای کرد ایشان را می گفت اللهم صل علی آل فلان خداوند از و در بفرست و رحمت کن بر آل فلان
 که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فائده ای بصدقه پس آوردند و آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه
 خود را فقال پس گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آنی نیز همچنین بود که بگردد صدقه ایشان را و صلوة
 بفرست بر ایشان چنانکه سلوک قرآن مجید است متفق علیه و فی روایت از ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و سلم بصدقه تا
 چون می آورد و مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین روایت معلوم شد که مراد بآل
 فلان همان فلان است و آل تقیم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز تبعیت و ران
 داخل اند چنانکه اشارت کردیم و عن ابی هریره قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الصدقة و فرستاد
 آنحضرت یکبارگی عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم بقیل بن جهم و بقیل بن جهم پس آمد گفتند بان حضرت صلعم
 که شیخ کرد و نزد زکوة را بن جهم که منافقی بود و فقیه بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و در قبح الباری گفته که واقف
 نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبدالله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند بن جهم منافق

بعد از آن توبه کرد و اتفاق و قاضی حدیث گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتاه من فضله لنصدقن آتیه امتی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و او نیز نذر و العباس و عباس ابن ابی طالب و عسیم رسول الله صلی الله علیه و سلم و او نیز نذر و دیگران همه داوود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با عسیم و جلیل و تقیم یعنی باشد که است که بجز نذر برسد و موجب کفران نعمت گردد و تمام معنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکره می نندارد و ابن جلیل و کفران نعمت نمی در زود الا الله کان نقیر آقا غناه الله و رسول و مکره بجهت همین که وی نقیر بود هیچ چیز داشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تو لگسی سبب نبی و طغیان وی شد و کفران نعمت کشید و غنا تر خفیف از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در رفاخت خیرات و وصول نعم از جناب حق در تفسیر کرمیه و منهم من عاهد الله لئن آتاه من فضله لنصدقن و لکن من من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را نخواست و بالتماس وی و عهد وی که شکرگزاری نعمت کند و اما خالد بن الولید که می گویند وی نیز نذر از زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی آنست که وی به قدر جتیس او را نذر و اعده فی سبیل الله تحقیق دفع کرده است زره بای خود و همه سارهای جنگ خود را از سلاحها و چهار پایا در راه خدا بفاز بیان و بهر حال شکر آن باشد که هیچین خیرات نقل میکنند زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست بزی و شجاع بظلم صبر توان کرد و یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چند وی بود و از مال حتی سلاح جنگ و سوار آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده باشد است و از عید بفتح بجزه و سکون عین ختم تا جمع عتاد و فجع به معنی ساخت و آبادی و الله اعلم و اما العباس فسی علی و اما عباس پیش زکوة وی پیرمن است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و شما معاها و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة و ساله عباس - با التماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مهلت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود و صلعم را تا تم قال بپس گفت آنحضرت و یا عمر اما شعیرت ابن عمر الرحمن صنوابیه ای عمر را استی و نه فهمیدی که بپاد و پدر مرد و نسل پدر را است پس عباس بجای پدر من دان و تو عظیم وی نگاهدار و ایند انکن و اصل صنوبیه صا و سکون فون آنست که و نه و رحمت خود را از یک پنج برابر و هر یکی را صنوب گویند و هر دو را صنوبان فی الصراح صنوب کسری از چند تنه و رحمت که همه از یک پنج رسته باشند و پاد و پدر رسته متفق علیه و عن ابی حمید بن عاصم حار و نتج مییم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبایله است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گفته است قال استعمل النبی صلی الله علیه و سلم جلالت لارو گفت عامل گردانید آنحضرت مروی را از زکوة بفتح بجزه و سکون آنکه از با و بین است و آنرا از زکوة نیز گویند و يقال له

که آیا هست حکم وی نزد افترا یعنی پیش از دخل در عقد محکمه عند الاقراران - همچون حکم دینی نزد اقراران و اجتماع و آمدن و سه
در عقد ام لا یا نیست - بکذا فی شرح السنه و این کلیه ثانی لائق نهیب کسی است که از حیلہ منع میکند چنانچه امام مالک و امام
ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیلہ را جایز میدانند از نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ - و عمر بن عبدی بن عمیره -
نفع عین کو سیم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا ذنبا لم یکن علی عمل - هر کسیکه عامل
گروانیم ما و را از شما بر علی بد گفتننا تحیطا پس پوشید وی از سوزنی را خیط بکسیم و سکون خادمتی یا نه فو قه پس پوشید
چیزی را که بالای سوزن است و کسی یا زیادت - کان علولا - میباشد این که ان خیانت و غلول بضم عین مجرمانت و غنیمت و
یعنی مطلق خیانت نیز آمده - یاقی به یوم البقره می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران - رواه مسلم
الفصل الثانی - عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که و الذین
یکذرون الذهب و الفضة - مجمل مضمون آیت آن است که آن کسانی که میگویند در سیم را خرج نمیکند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود
آن را در سیم و آتش و ذبح کرده میشود بدان پیشانیها و پلوها و پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گفته شد
کبر فک علی السکین - بزرگ و گران آمد آن بمسلانان - فقال عمر انما انفع عظمی پس گفت عمر من بکشیام بکشی این اشکال را
از شما تفرج بجم و تشدید کن آن فرج یعنی کشایش - فانطلق عمر پس رفت عمر فقال پس گفت - یا نبی الله انما کبر علی
اصحابک نه آیت به درستی که گران آمد بر یاران تو این آیت - فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا لیسبب
بالبقی من اموالکم به درستی که خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و بچینه بازید باقی ندارد و در
آیت قرآن که برگنج نهادن و عید نذر و آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و بچینه دهند و عید نیست
و انما فرض الموارث مد فرض نگردانیده وی تعالی میفرماید و ذکر کذا و آنحضرت کلمه را این قول را و لیست یعنی آنحضرت
بعد از قول وی و انما فرض الموارث کلمه ذکر کرد که من یاد دارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارث
فرض کرده است برای همین کرده است که شکون لمن بعدکم - تا باشد اموال هر کس را که بعد از شما اند که و ارشاد یعنی
هر حکم میراث اشانتی بجز از جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد - فقال پس گفت
راوی بکاتب عمر پس بکبیر گفت عمر بجهت تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت
شارع بر جمع اموال - ثم قال پس گفت آنحضرت - الا اخبرکم بخیر ما یکثر المرءة یا خیر من هم ای عمر بهترین آنچه بگنج کند
مرءة المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرماینداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود
اذ الطهرها ستره - چون نظر کند مرد بهوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش
وی - و اذا امرها اطاعته - و چون کار فرمایند او را فرمانبرداری کند او را - و اذا غاب عنها حفظته - چون غایب گردد

مرد از آن زن نگاهدارد حق او را و نفس مال داده بود او و وعظ جابر بن عقیق - نفع عین و کسرتار و سکون یا انصاف صحابی بزرگ است و در شهر دوی به را اختلاف است و بعد از بدرتانہ شاید حاضر شده - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا مایکرم کیب تصغیر کب کہ جمیع را کب مستزد باشد کہ بیانید شمار اسوارگان - مینو خون سکہ دشمن دانسته شدہ اند و کردہ اند نزد مردم حکم طبیعت زیرا کہ برای گرفتن اموال ایشان می آیند با جبت آنکہ خلق میکنند بختی می نمایند و بعد از آن کہ برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا جاءکم فرجوا ہم - پس چون بیانید شمار پس جایی فراخ کنید بر ایشان و سر جابگوئید بر ایشان و خلوا بینہم و بین مائیتون - و خالی گردانید و تنی سازید میان ایشان و میان چیزی کہ می طلبند ایشان از اموال تائیمان ایشان و آن چیز حاکمی و انعمی نباشد - فان عدلوا فلا انفسم ہم - پس اگر عدل و زنده ایشان و زودتر تم کنند پس برای خود میکنند کہ ثواب عدالت یابند - وان ظلموا فعلیہم - اگر ظلم و ستم زور کنند پس بر ایشان است جزوہ و زیان آن مردانست کہ اگر ظلم کنند با تعقاد و زعم شما مرا در عرض و تقدیر آنست - بانه و الا اگر حقیقت ظلم کنند و رضای ظالم چه صورت دارد - وارضوہم فان تمام زکوٰۃ کم رضام - و خشنود گردانید ایشان را زیرا کہ تمام و کمال زکوٰۃ شما خشنودی ایشان است یعنی اگر چه اصل واجب زکوٰۃ با دای مال حاصل میشود ولیکن اگر صدقات راضی و خشنود و زنده نام واکمل است و سدید خوا و باید کہ و عا کنند صدقات برای شما بتاعت آنحضرت کہ حکم الهی تعالی بعد از آنکہ صدقات و عا میکرد و رواہ ابو داؤد و وعظ جابر بن عبد اللہ صحابی مشہور است بحسن صورت و سیرت - قال جابر ماس یعنی من الاحواب الی رسول اللہ - گفت آمد بعضی مردم از بادینشینان بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا اننا من المصدقین یا رسول اللہ فاطمونا پس گفتند کہ بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند با ما - فقال - پس گفت آنحضرت - ارضوا مصدقکم - راضی گردانید صدقہ گیرندگان خود را - فقالوا - گفتند آن مردم احواب یا رسول اللہ و ان ظمونا - راضی گردانیم با ایشان اگر چه ظلم کنند با ما - قال - گفت آنحضرت - ارضوا مصدقکم و ان ظمتم - راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کردہ شوید شما بہمان توجہ و تاویل کہ گفته شد - رواہ ابو داؤد و وعظ بشیر بن نفیع باو کہ شریک بن عبد اللہ بن انصاف بن خفیف صادم و تشدید یاو خفیف آن نام مادر بشیر است کہ صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل الصدقہ یقصدون بلینا - گفت بشیر گفتیم یا بشیر یا آنحضرت کہ اهل صدقہ کہ برای گرفتن صدقات از ما می آیند تجا و زینما یست از حد انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما - گفتیم من اموالنا بقدر بائعہ و ان یا بوسیم ما از اموال ما می خورد بر اندازه آنچه ظلم میکنند - قال لا - گفت آنحضرت نہ پوشید و ضبط کنید بر آنچه میکنند - رواہ ابو داؤد و وعظ رافع بن خدیج بن نفیع فاو کسرتار و انصاف صحابی است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العا ل علی الصدقہ بالحق کاغازی فی سبیل اللہ عمل کنندہ بر صدقہ بر طریق حق و عدل و انصاف ہمچو کسی است کہ غرا کنندہ است در راه خدا و یابندہ است ثواب آنرا - حتی یرجع الی بیتہ - تا آنکہ باز گردد بسوی خانه خود - رواہ ابو داؤد و الترمذی - وعظ عمر بن شعیب عن امیہ عن جابر عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال لا حجب ولا حجب بعد وایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روانیست نه حجب
 و نه جنب هر دو یک چیز است الاوسط اول بلام ثانی نبون مر او حجب آنست که فرو آید ساعی در جای دور و امر کند خداوندان باین
 که کشیده بپایند ماشیه خود را در جاییکه فرو آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جای خود و ساعی را تکلف کند
 که بجانب او آید و هر دو یکی عنده است از جهت حصول تعب شقت و راول بر تصدق و در ثانی بر تصدق و الا تو خود صدقه را هم
 المانی دوم هم سوگرفته نشود صدقه بای مردم مگر در سراها و جایها ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت
 جلب و جنب است هر دو رواه ابو داود و عمن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استغفرا ما اذکاره
 فی غنمی یحول علیه الخول یکدیگره باید یال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی و ذکر
 جماعتی اھم و فقهه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعه از رواه را که وقف کرده اند این حدیث را بر این عمر یعنی این قول
 ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما همچنین موقوف که
 بی سماع آنحضرت معلوم توان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی ان العباس رضی الله عنہما سال رسول
 صلی الله علیه وسلم فی تجلیل صدقه قبل ان یحل در روایت است از امیر المؤمنین علی که عباس بنی سوال کرد در ثواب دادن
 زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو آید وقت دی و تحل کبیره حاست از حلول دین اما حلول در مکان کبیره هم بود است
 گذر اقا و این شخص نه ذلک پس نخصت کرد آنحضرت عباس را در ثواب دادن زکوة و همین است نه جنب نزد او نه ذلک از
 جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت را که و اما العباس فمی علی که در فصل اول
 از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان
 ابی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی قیام الیال فلیتجھ فیه بخله خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت
 آگاه باشید هر که دالی شد و نگاهداشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند و روی و لایه که حتی تا بکلام
 و گذاردن دالی تیمم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة رواه الترمذی و قال فی اسناد
 روایت که و این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سنن است لان الثننی بن الصباح ضعیف و نیز که ثننی بن
 صباح بن شدید با یکی از رویان این حدیث است اگر چه هر دو صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی نرمی دارد و این مسته
 تسع واربعین و مائت

الفصل الثالث عن ابی هریره - قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم استخلف ابو بکر بعدہ و گفت ابو بکر
 چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بعد از وی - و کفر من کفر من العرب سوگاف شد کسی که کافر شد از عرب
 مانکار زکوة و حقوق بپایند از اب بنه الله پس مراد کفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار
 کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردن از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیط و تشدید باشد و مراد کفر ان نعمت

چنانکه در حدیث من ترک الصلوة فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شوند بعضی اتناع آورند پس طلاق کفر
و نفی هر دو جائز باشد و عمر اول اخذ بظاہر کرد و در کفر ایشان با ستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد بانی بکفر
و اخراج کرد که حق همان است که ابو بکر بدان ست چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکری فی الله عنما کیف تقابل اناس
وقد قال رسول الله چگونه شش میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم است آن اقاتل اناس
حق میگوید - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - الا الله الله من قال یس کسی بگوید لا اله الا الله عصمتی
نام و عصمت نگاه دارد - و از من مال خود را و نفس خود را - الا بحق - مگر حق اسلام و در روایتی صریح آمده است الاتحی الاسلام
چنانکه بیت و قصاص و خبر آن - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او را خیرت
بعلم آسمی است چنانکه منافق باشد و نیربان لا اله الا الله بگوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا اقاتل من فرقی بین الصلوة و الزکوة
پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرقی نه میدانم ناز و زکوة که بوجوب ناز قائل باشد و وجوب
زکوة را منکر کرد و یا بول عمل کند و از ثانی اتناع آوردان الزکوة حق المال نیکو زکوة حق واجب و مال است چنانکه ناز
حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله یستغنی عننا - بخدا سوگند اگر منع کنند ما را از غلّه و عناق نفع عین نبی
معصوم که یک سال نرسیده است و در روایتی غنالا اگر منع کنند پامی بندش را در این مبالغه است و طلب حق واجب و در قیاس
گفته است که عقاب بکس عین زکوة یک سال از شتر و گوسفند - کان یؤددها الی رسول الله - بودند که دایم کرد و رسول خدا
صلی الله علیه و سلم تقاضا نمود علی منها - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا بطریقی
شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر بن الخطاب ما هو الا ربنا ان الله شرع صدرانی بکرتال - گفت
عمر بن الخطاب سوگند نبودشان من و حال من درین محاجت که آنکه دست من در روشن و سبید اندر برین که خدا تعالی کشاد
سینه ابو بکر صدیق را براسی قتال - فخرقت انه الحق - پس شش انتم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است
که صحابه و دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کرد ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند و مبادا علی و قنبر
و کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تنه باهم
قتال میکنم و این ولایت دار و بهکمال شجاعت ابو بکر متفق علیه - و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیون کنند
احدکم یوم القيمة شجاعا قمر - می باشد گنج کی از شمار و قیامت از بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحب کبر
از ان مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو یطیبه - و حال آنکه آن را میجوید او را - حتی یلقیه اصابعه - تا آنکه نیکو بگوید صاحب
گنج آن مار را بگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن است را در دهن آن می اندازند و نیز از غلّه
منع در دست و گشتان ظاهر میگردد و در راه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة
لا اله الا جعل الله یوم القيمة فی عقه شجاعا - نیست هیچ مردی که او نیکند زکوة مال خود را که آنکه میگردد خدای تعالی روز قیامت

چیزی بودی و در ده خان کم کمین غده بخت محتاض علی وجه او غده ابن لبون پس اگر نباشد نه روی بخت محتاض بر طریق دی بونزد و ک
ابن لبون ستان نه بخت لبون یعنی نه زاده و فغانه قبیل شده و لبیس ستمی پس بر ستمیکه قبول کرده میشود از روی همان ابن لبون
و نیست با وی چیزی و این دلیل است که فضیلت انوثت منجر میگردد و بفضل سن و فی صدقه الغنم فی سائمتها اذ کانت اربعین
الی عشرين و اتمه شاة و در صدقه گو سفندان و بپیردن چندگان این قید بخت آن کرد که در خانه علف منجورند
و کوه نیست آنوقتیکه باشد چهل ناصد و بیت یک گو سفندست - فاذا ازادت علی عشرين و اتمه الی سائمتها فیهما ثمان پس
و قتی که زیاده شود بر صد و بیست و روی دو گو سفند بر فاذا ازادت علی سائمتها فیهما ثمان شاة پس
چون زیاده شود بر صد و بیست تا سه صد پس در آن سه گو سفند بر فاذا ازادت علی ثلثمائة ففی کل مائة شاة پس چون زیاده شوند
بر سه صد پس در هر صد یک گو سفندست - فاذا کانت سائمتها الرجل ناقصه من اربعین شاة واحدة پس چون باشند پیردن
چندگان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گو سفند یعنی اگر چه یک گو سفند هم کم باشند از چهل فلیس فیها صدقة
الا ان یشار بها پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدید و لا یتخرج فی الصدقة شاة
و پیردن آورده نشود و داده نشود و در صدقه بدل و غنم و بقر نیز کلان سال و ولادات عوار و نه خرد و عیب نقصان عوار و بقر عید
و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مرد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و لا یتیس و نه پیردن آورده شود و بیس نفق فو قات
و سکون تخانیه در آخر سین ممل نیز که آنرا نگه گویند الا ما شاة المصدق و مگر در وقت خواستن صدقه رساننده بخت غرضی و
مصلحتی این مستثنای است از بیس یا از قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین
جمع متفرق کرده نشود میان مجتمع این بر دو احتمال دارد و بی دلیل را و در ساعی را مثال اول مرئیت که مالک است
چهل گو سفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خط کرد و به چهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او را شاة نصف شاة
یا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد نصاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق
پس جمع کرد و آنرا ساعی تا واجب گرد در وی زکوة یا مرئیت که بود مراد از بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است
پس تفریق کرد و ساعی چهل چهل شاة واجب گرد و خشیة الصدقة و این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و تنقیص
یا کثیر اسباب اوست چنانکه تصور کرده شد و اما کان من تخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک و فانهما تیراجعان بنیها
بالسوية پس بر ستمیکه آن هر دو شریک رجوع کنند یک دگر به سبب ستمی بیانش آنکه مثلاً دو مرد و دو بیت شاة شریکی
را چهل شاة است و دیگر بر اصد و شصت پس واجب گرد و بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة نه که واجب گرد و بر اول
خمس یک شاة و باقی ستمانی و فی الزکوة ربع العشر و واجب گرد و بر نفره چهل یک و بر بکسر را و تخفیف قات و بچنین ورق
سیم سکنه زده که آنرا در سیم گویند و مراد از این اطلاق سیم است و فان لم یکن الا تسعین و اتمه فلیس فیها شاة الا ان یشار بها پس
اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک دگر هم کم باشند پس نیست در آن چیزی مگر آنکه خواهد صاحب مال که به طریق

فصل بیستم در راه انجاری او عمن محمد بن عمر بن النبی صلعم فیما سفت السمار والعیون و در چیزیکه آب داده است
آسمان چشمه را و کان خمر یا آب باشد زمین خمری نفقین محله نهایی مثلثه در قاموس گفته که خمری انچه آب داده است آنرا آسمان
و زمین تقدیر کند و در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که خمری آنست که آب داده شده بعد از آنکه
گوشت که کنده میشود زمین مانند جوی و آب میرسد از وی البس بریا و تره با و درخت خرما و گشت کار و خمری نیز مروری ایگویند
که فراخ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدا می خمریت
یعنی مرفوع از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدایه دانند آن تعب نمیکند خمری بگویند از جهت حصول فراخ
و تسایش در آن و باطل بود و فی باب آران چشمه و گندن جوی بی آنکه بکشند بدو و مانند آن حاصل شده - العشر - ده را یکی
و واجب است - و راستی بالنفج - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بیشتر و گاو و چتران - نصف عشر
بست را یک است - و راه انجاری - و عمن ابی هر سیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انجمار جرجا جبار - عجمار
بر فرق امر ابی یعنی بهر چنانکه است و ستور و مانند آن و جرجا لغو خستگی و نفق خسته کون دایت انچه انجم است و جرجا لغو خستگی و نفق
شدن و مراد آنست که بهر چنان جرجا است که کسی را یا تلف کند چیزی را یا نباشد با وی کشنده یا رانده و در روز باشد جرجا و تلف
او بدو باطل است و هیچ چیز بر بیان لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قانده باشد فاسد میگردد زیرا که جرجا و تلف باقیه است
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده و درین روز نگا بدشتن وی چه علت و شرب متین نگا بدشتن و آب و بهائیم ست و اگر چه لفظ
حدیث عام است ولیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل و احادیث دیگر - و البس جبار - یعنی اگر کسی را یا جاره گرفت تا بار
او چاهی بکنند نگاه و روی افتاد بر آن شخص سحر ضحای نباشد و همچنین اگر در زمینی که مالک اوست بکنند یا در صحرا ایکه در راه گذر
مردم است و شخصی در آن بیفتد ضحای نباشد - و المعدن - بکسر و ال مشتق از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر کسی را برای
کان کنند با جاره گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او بنگست یا پاک شد چیزی لازم نیاید - و فی الرکاز الخمس -
و در کار پنج را یکی است و در کار برادر اول و برای و آخر مراد آن نزد خفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فنیة اهل جالبیت یعنی اهل
انساب است بقیات حدیث و در حدیث آمده است که از خفیه صلعم پسند که کار چیست فرمود و ذهب و فنیة که بر در کار نعا
پدید کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکواتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج و ذهب
و فنیة باشد و نزد وادی خمس است بی اشتراط جولان حول - مشتق علی

الفصل الثانی - عمن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عفوت عن انجیل و الرقیق - عفو کردم من الزکوة
زکوة اسپ و بنده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در اساک مال و ترک تلافی
آن برای خدا گذشتی است ولیکن شفقت به حال بندگان تقاضای عفو کرده - و شما توا صدقه الرقة من کل الرهن و شما
پس بر بید صدقه نفره از هر چیل و هر یک در هر بعد از آنکه بجهت نصاب برسد که در حدیث و بیستم است - و بیس فی السعین و انچه شش -

ذمیت در صد و نود و بیست و یک روز و ذمیت چیزی را بخافا بابت ناسین فقیها گفته در سهم بحساب نمیکند که از چهل یکدر هم - رواه
 الترمذی و ابوداؤد و فی روایتی لابی داؤد و عن الجارث الاخری عن علی - و در روایتی مرالی و داؤد و از حارث اعور که تابعی است شمس
 بصیرت علی و حکم کرده اند در وی از علی رضی الله عنیهین آمده - قال زید بن اسبغ عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم - گفت زید بن اسبغ از
 حارث اعور گمان میکرد حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفته عن علی بن ابی بنی سلمه یعنی منع کرد با حضرت و موقوف
 بر علی که گذاشت این قول علی باشد نه حدیثی غیر مسلم - اما قال روایت که آنحضرت گفت - ما تو ای ابی بنی کل البعین و جهاد
 بهر سید چهار یک از ده یک که از چهل در سهم یک در سهم است - و لیس علیکم شئ حتی اتمم ما نسی در سهم - و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه
 تمام شود و بگوید و ذمیت در سهم پس در وی پنج در سهم است - فان اقامت ما نسی در سهم فقیها گفته در سهم پس چون بگذرد
 در سهم پس در وی پنج در سهم است - فان اقامت ما نسی در سهم فقیها گفته در سهم پس چون بگذرد
 و در سهم پس این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شر و گو سفند گذشت و میگوید
 ذمی انعم فی کل در صدیت شاه شاه - و در گو سفند ان در هر چهل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیاده کرد در چهل هیچ نیست
 الی عشرین و ذمیت تمامه نیست - فان یخیر احدکم ثلثان - پس اگر زیاده شود در صد و بیست اگر چه یک شاه و ده
 میگوید و در شاه الی ما تسع تا در صد و بیست شاه همین شاه است فان زادت ثلثان یا پس اگر زیاده شود در صد و بیست اگر چه یک شاه
 باشد واجب میشود شاه - الی ثلثان - تا سه شاه و ثلثان به است و اصل شاه شوبه بدلیل تصغیر وی بر شوبه و جمع بر شیا
 چنانکه پنج شقه شفا می آید - فان زادت علی ثلثان پس اگر زیاده شود بر صد یعنی چهار صد شود و آنکه هر چه زیاده شود - فلی
 کل ما زاده شاه - پس هر چه شاه یک شاه است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و کند و در میان هیچ نیست - فان کم من الناس
 و شوبه پس اگر نباشد کسی به نه - فلیس علیک فیها شئ - پس واجب نیست بر تو چیزی - ذمی البقری کل ثلثین تبع - و در
 گاوان در هر سی گا و تبع است یک یک سال تمام کرده و در سال سوم و آمده و ذکر و انثی در پنجا برابر است - ذمی الاربین مسته -
 و در چهل گا و سن است که در سال تمام کرده و در سال سوم و آمده است و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق
 در فصل اول گذشت چنانچه آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - و لیس علی العواقل شئ و نیست
 بر شتران و گاوانیکه کا و یکند شل گشت کار کردن یا گنبدین جز آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و
 این نزد داشته است و نزد امام مالک و را نهان زکوة است - و عن معاذ بن ابی النبی صلی الله علیه و سلم لما وجد الی امین - روایت
 از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یأخذ من البقرین کل ثلثین تبعاً او تبعه - امر کرد
 آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان انهر سی گا و یک گو ساله زیاده - و من کل الاربین مسته - و بگیرد از هر چهل گا و دو ساله و تبعه که
 و تبعه هر دو که ده و در شتر شل گشت ذکر کرده آنکه اگر دو بادل یا در تبعه زیاده بود و برابر است و درین ماده معین است و الله اعلم
 و نزد او در هر دو زیاده برابر است و هر دو جان است - رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن انس قال ط

رسول الله صلی الله علیه وسلم القصد فی فی الصدقة كما نفعها مصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند و زبیره و گناهان همچو
متصدق است که منع زکوة میکند و زکوة نمیدهد بایم و دانست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر حق میدهد و بر وجه مامور نمیدهد
حکم آن در ردی که منع میکند زکوة را و نمیدهد آنرا - رواه ابو داؤد و الترمذی - وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لیس فی حب ولا تم حدة - نیست در دانه و نه در خرباز زکوة - حتی تملیخ عشت اوسق - تا آنکه بر سینه پنج اوسق را و این ندب است
است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشت است مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت - رواه النسائی - وعن موسی بن طلحة
روایت است از موسی بن طلحون عبد الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاده - قال عندنا
کتاب معاوی بن جبل - گفت نزد ما کتاب معاوی بن جبل است عن ابی - از بنی - صلی الله علیه وسلم انه قال - گفت موسی بن طلحه - انما
یا هذا الصدقة من الخطیئة و الذبیحة و النحر - امر نکرد و آنحضرت معاوی را که بگوید صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما و سایر موجود
در اینها بکثیر انواع همین اشیاء و نه زکوة منحصر در اینها باشد - مرسل رفاه فی شرح است - این حدیث مرسل است روایت کرده است
بنوعی آنرا و شرح آنست و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است - وعن عتاب - نفع عین معله و تشه یثناه
بن اسید - نفع خمره و کسین قرشی هوی است اسلام آورده روز قریح غافل گردانید او را آنحضرت متعظم بر مکه و همبر آن مقرر داشت او را
ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر و عمر و بیت و بی سال بود و از سادات قریش بود و غیره صالح رضی الله عنه - ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال فی زکوة اگر دم انما تخص کما تخص النخل - گفت آنحضرت زکوة درختان تاک یعنی در سبزه او که اگر گورست که انداز
کرده شود بر درخت چنانکه انداز کرده میشود و خرما بر درخت - ثم تؤدی زکوة زبیا که تؤدی زکوة النخل تمرأ پیست و اگر درخت زکوة
کردم در حالیکه سبب است چنانچه او کرده میشود زکوة نخل در حالیکه سبب نیست یعنی وقتی که پیدا شود در ان گور و خرما شیرینی انداز کرده
شخصی که ما هست و آن که ان گور در وی چون مویز شود یعنی خشک گردید این رطب که تمر گردونی خشک شود چه مقدار خواهد شد
اگر غناب برسد زکوة آن بدهد - رواه الترمذی و ابو داؤد - وعن سهل بن ابی شامة - نفع معله و سکون مثله صحابی است
صغیر و الاث و در سال سوم از هجرت است که آنست حدیث آن رسول الله - حدیث کرد که غیر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول -
بود که میگفت - اذا خرصتم فخر و ادعوا الثلث - چون اندازه کنید ان گور و خرما را پس بگویید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را از آن
مرا دانست که تعیین کنید مقدار زکوة را و آن میان دو ثلث را بگویید ثلث را ببالک بگذارید و حسان کنید بوی تا آنرا سه ساله بای خود
بخوراند و بر بگذران و هر که ببرد وقت وی برسد حسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است به صدقان و توسعه است بر مصلحت
و نه آنکه قمار که محل صرف و بخل اند - دان لم تعد عودا الثلث فادعوا الربع - و اگر تموانید گذشت ثلث را پس بگذارید ربع را و
کلم این نباید - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعیش
عبد الله بن رواحه الی هیوفه - بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از شاه میرجا به بود و شاعر بود و در خرده مویز
شده بر سوی - یعنی بود و خیر - فخر من النخل حین تطیب - پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت نهگامیکه خوش بویست

نرمایانی ظاهر میشود در وی شیرینی قبل آن یوکل منه بیشتر از آنکه خورده باشد. از این احادیث دلالت بر کفایت خمس درین باب و بر همین اندیشه اهل حدیث و این قول قدیم است مضافی را ولیکن فقها میگویند که این معنی دیگر و در برابر دیگران که این احادیث پیش از تحکیم ربوب است که از اقل پوشیده نماند که در و این احادیث و باب صدقه است و شارع در آن مساحت کرده و اینجا استبدال مال بآل نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است مخصوص گردانیده شود تغییر آن و الله اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المجلس فی کل عشرة اربع نوق - روایت از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة غسل و سه مرتبه تکبیر تک است - رواه ابوشامه و قال فی مسنده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و معنی را ویان وی مطعونند - و لا یصح عن انبی - و صحبت رسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم صدقه البساب یعنی در باب زکوة غسل کثیر شستن - بسیار چیز و علما نیز اختلاف دارند در و اما شافعی در غسل زکوة نیست و موقوفی از امیر المومنین علی روایت کرده که فرمود بپس فی غسل زکوة زدا ام ابی حنیفه و این عشرت اگر در ارض عشرت است کم باشد یا بیش و متباینست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از حضرات و فواکه حجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم با اخرجته الارض فقیه العشر و در روایتی از ابی یوسف متباینست در وی قیمت است و در روایت دیگره قمر است چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما در کبیر و ان می آید از جبال و در وی نیز عشرت است نزد امام و غیره نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که غسلی که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر اجیران کرده شده پس در وی عشرت و الله اعلم صید و رواه الله اعلم - و عن زید بن غیب امر اتره عبدالله - روایت است از زید بن غیب از عبدالله بن عمرو که از صحابه است و صحابه از وی روایت میکنند فالت خطنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال یا معشر انفسا تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لو من حلیکن - و اگر چه از زیور شما باشد و حلی مضر جاره و کس لام و تشدید یا و بعضی حلیکن کبر جاره و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تختانیه - فانکن اکثر الی یوم بقیته - زیرا که بدینشکه شما بیشترین روز خداید روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی من سار افسس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و ترمذی و ابی حنیفه حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را و قول است و اظهر همین است و همین مختار و نه باب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبود و یا بجا جاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا نه اگر شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است با اتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لالی و در هر حال و حجت آنست که وی شتمل مباح است پس مشابه به جواهرهای پوشش و نندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق قتالی و الذین یکسرون الی الله و الفقه آتیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی القدره ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و من بعد هم اختلاف داشتند در آن بعضی گفته اند که مراد بر زکوة حلیه عاریت و اذن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از رسیده ابن السیب و حسن بصری و در دو عید ناظر و جانب و جوب است و الله اعلم - و عن عمرو بن شیب عن ابن عمر عن جده

ان امرایین امتا رسول الله - ووزن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - وخی ایدیهما سواران من ذهب - ودرستهای سربازان
 ووزن یار وراز طلا - فقال لهما وریان زکوة پیش گفت آنحضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شمار زکوة آنرا - قاتلا - گفتند
 او نه میکنیم زکوة آنرا - فقال لهما رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دو زن را - اتحبان ان یسودک الله سوارین من
 اید و دست میدارید شما که پوشانده شما را خدای تعالی سواران از آتش و زنج - قاتلا - گفتند آن دو زن دست میداریم
 پوشانده ما را خدای تعالی سواران از آتش و زنج - قال فادای زکوة - گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث قد روی الثنی بن العیاض عن عمرو بن شعیب نحوه - و گفته است ترمذی بن حدیثی است که تحقیق آورده
 کرده است ثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن - و الثنی بن العیاض و ابن لهیعة فیضعان فی الحدیث - و ثنی بن
 و ابن لهیعة که وی نیز از رواته این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث - و لا یصح فی هذا الباب عن ابی سلمه ثنی -
 و صحیح نشده است در باب زکوة علی از ان حضرت چیزی - و حسن ام سلمة قالت كنت البس وضا حاتم وذهب گفت
 ام سلمه بودم من میپوشیدم اوضاع از طلا جمع وضع به ضا و حاتم و حاتم نوعی از زیورست و اصل وی از فقه است و از
 و ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح بجهت سفیدی و روشنی اوست و صراح گفته
 وضع در سر و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت پیش گفتن من - یا رسول الله اکثر من - یا کعب
 این که بر آن وعید واقع شده - فقال بلغ ان یودی زکوة - گفت آنحضرت چیزی که بر سره بقدری را که ادا کرده میشود
 زکوة آن یعنی بجهت نصاب برسد - فکی فلیس بکثر من - و رواه ابو داود - و عن سحرة - یفتح سین و ضم میم - بن جندب - یضم دال فتح
 آن ادا کنند از خط و عید خارج است - رواه مالک و ابو داود - و عن سحرة - یفتح سین و ضم میم - بن جندب - یضم دال فتح
 آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی لغد للیغ - و رواه آنحضرت امر میکرد ما را
 که بیرون آیم صدقه را از مالی که داده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خیرات
 و سواری میبود بران زکوة نبود - رواه ابو داود - و عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن غیره - و یحکم لابی جلیل بقدر
 متفق علیه است میان علما و ادرار بقیه الرا میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه وسلم قطع لبلا بن الحارث المزنی - جدا کرده داد مر بلا بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن خضر
 در وفه مر بنه آمده بود و اقطاع جدا گانه اندیدن امام است بعضی از شکران خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود
 سازد و اقطاع گاهی بحدیک میشود و گاهی بغیر حدیک - معادن اقلیه - کانهای قبلیه را بفتح قاف و یا نام ناحیه است
 در ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه است - و هی من ناحیه الفرج - و این قبلیه از جانب فرج است یعنی فاف
 و سکون را مخرج است در جانب بالای مدینه میان حرمین - فذلك المعادن لا یورثونها الا الزکوة الی الیوم پس آن
 گاه که زکوة نمیشود از آنها زکوة که چهل یک صنایع یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این ذهب امام ملک شافعی

در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر و در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا تبع و
مونت چهل یک و در و الا خمس - رواه ابو داود

فصل الثالث - وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس في الخضر و اوت صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزه و یا تره باز کوه و این نه سبب آنکه نه شده است و میوه را که در پیاپی نه و سال تمام تا نیستند همین حکم دارند و نزد امام
ابو حنیفه در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر گاه دنی و نهیم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم یا آخره الا رض
نفیه العشرة چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - و لانی العرا صدقة - و نه در عرا یا صدقة است و عرا یا جمع عریه است و آن
فروختن رطب یعنی خرمای ترک بر درخت است تیم یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بر درختان میوه
خشک که آنرا نه گونید بر او تقدیم یا بر نون نمی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع باید انشاء الله تعالی اما برای بعضی
مفسران و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخورند و نخی هم ندارند که از آن رطب به عیال خود
بخورانند و می در خانه دارند که بدان قوت عیال میسر از پاره از آن که از قوت زیاده مانده است بصاحب نخی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد و بخرص میخورند و در این جهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در او و ن خسته اوسق
رخفت داده اند و چون اقل از خسته اوسق بود در وی زکوة نباشد چنانکه فرمود - و لانی اقل من خسته اوسق صدقة و لانی
الحوال صدقة - و نیست بر چهار یا یکا که کار میکند و نه برای تجارت از صدقة چنانکه گذشت - و لانی آنچه صدقة و نیست
در جبهه صدقة - قال الصدقة الجبهة الخيل والبغال والبعید - گفته است صدق لقانون که از رواه این حدیث است که امر را چه
اسبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدار قطنی - و عن طاووس ان معاذ بن جبل اتى بوقص البقر
روایت است از طاووس یانی که از مشاهیر تابعین است آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند - فقال لم يا مرنی
فیہ النبی صلی الله علیه وسلم شئی گفت معاذ امر کرده مرا در وی آن حضرت بخیزی از زکوة - رواه الدار قطنی و الشافعی
و قال الوص المبلغ الغریفة و گفته است شافعی که قص چیز است که بچه نه با که در وی زکوة واجب گردند رسیده است خواهد آمد
خواه بود آن فیوضه و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند تر و معاذ جهان اول بود و الله اعلم بقص و بقیست یعنی شکست و نقصان

باب صدقة النقط

صدقة نقط فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و طاهر بن حبيب و سنت مبرکده است نزد مالک و واجب است
نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه باید اطلاق نقط فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد و طاهر بن حبيب
میکشند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوییم در حدیث دیگر سجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مقید
و وجوب است و شرط و وجوب صدقة نقط نزد مالک نقاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط تا نزد شافعی هر که قادر است
بر قوت یومیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه است فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقة نقط

و شریعتش لصاب دیگر آنکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شیر و بعضی احادیثی صاع از بنیز آمده و در بعضی صاع
 معلوم و آید شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بجزئی و گفته اند که واجب در زبان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده
 بطریق تطوع بود و در وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زبان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن نصف صاع
 از بر گرفته که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم در بیه و حکم برست نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر نزد ابی یوسف
 و محمد و مرویت از امیر المومنین علی که در زبان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سنه کردی و چو
 تعب بی بر شما تمام صاع و چند از بر و غیره و از این معلوم میشود که زیاده بر نصف به طریق تطوع است

فصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعان
 تمر او صاعان شعیر - گفت ابن عمر فرض کرد اندک آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر نیست
 و از اینجا تو هم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زبان نبوت بود از جهت معاملات دی بصاع از تمر یا شعیر
 و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این و جنس باشد و گویند که
 ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن خبر یکبار نبود و علی العبد و الحار و الذکر و الانثی
 و الصغیر و الکبیر من المسلمین - بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد و حجب
 بر وی یعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی همچنین وجوب بر بنیعی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود
 و الا از مال وی خواهد بود و او امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است - و امر به ان تود وی قبل خروج و اناس لی یصلوا
 و امر که در بعد فطر که او کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز طاهر حدیث درین است که او بعد از نماز کفایت نمیکند
 لیکن آنکه از بوع اتحاق و از آنکه او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استیجاب است و در اینجا تفصیل بسیار
 در شرح سفر السعادت آنرا ذکر و ما یمتفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعان طاهران
 گفت ابو سعید خدری بودیم با کسی که می آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که
 متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد از آن است بضم ذال معجم و تشدید را که متعارف در
 وقت نماز و اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود - او صاعان شعیر - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعان تمر
 یا صاعی از خرمای خشک - او صاعان من تود بفتح غمه و کسر قاف و بطای ممله یا صاعی از قوت که آنرا حاضر نیز گویند و آن
 شعیر تریش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعان زریب - یا صاعی از انگور خشک که آنرا امونین می انداختند متفق علیه

فصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخبروا صدقه صولکم - گفت ابن عباس
 در آخر ماه رمضان بیزن آید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن
 معنی میباشد و چون او کرده میشود در محل قبول می آید چنانکه در حدیث آمده است - فرض رسول الله صلی الله

علیه وسلم نه الصدقة ما عا من تمر او شعیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خر یا جامه و نصف صاع
من تمح - بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم - علی کل حرا و ملوک ذکر او انشی صغیر او کبیر - بر هر کس آزاد باشد یا بنده
مرد باشد یا زن خرو باشد یا بزرگ - رواه ابو داود و فی النسائی - و عتبه قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر
و هم از ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را بظرف الصیام -
از جهت پاک گردانیدن روزه را و بعضی نسخ طهره للصیام من اللغو و الرقت - از سخن پیروده و لایغنی گفتن و از رفت
که واقع شده باشد در صوم و رفت بفتح را و فاعلی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن و زبیر بحان و آنچه خطا
کند مرد و باری از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود و بر هر کلام فبیج مرد و تفهیرات و گناها نیست که در ادای روزه با کما هو حق
وجود آمده باشد - و طهره لکسا کین - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بسا کین و بی نیاز گردانیدن ایشان
از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

فصل الثالث - عن عمر و بن سعید عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث منادی فی فجاج مکة
آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کننده را و کوچه های کثافته که نازد کند - الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم - آگاه باشید
صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انشی حرا و عید صغیر او کبیر بدان من تمح - صدقه فطر و در دست از گندم یعنی نصف
صاع چه صاع چهار دست - او سواد یا چون گندم که بر سبب باشد چنانکه در باب امام ابو حنیفه است - او صاع من طعام - اگر مرد
بر طعام گندم باشد او از برای شک راوی است و اگر زن آن باشد برای تنوع - رواه الترمذی - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
او علقمة بن عبد الله بن ابی سعید بن نفیم صاد و فتح عین معین - عن ابی - این چنین است در نسخ مشکوٰۃ و مصاب عبد الله بن
ثعلبة بن سعید و ابن ابی سعید و ثعلبة محلی است در او یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر و در کاشف گفته است ثعلبة
بن سعید و بعضی میگویند ابن ابی سعید مر او را صحبت است و ادایت میکند از وی پس بن عبد الله - قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم صاع من بر او تمح - شک راوی است و بر او تمح هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم است و عن کل این
از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حرا و عید ذکر او انشی اما غنیم کم فیکبیه الله - اما تو اگر شها پس پاک میگردد و او را
و نای بخشنه مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - و اما فقیر کم فقیر و علی اکثر ما اعطاه - و اما فقیر شها پس میدهد - و
میفرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگردد و او را هر کس صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی
در غنی نیز خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیم و ترغیب اوست - رواه ابو داود

باب من لا یحل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب پنجمین بسیار در باب
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را مال معنی هر دو عبارت یکی است اما در ماده کافر

تفاوتی میکند که عنوان ثانی در روی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مستقلا مذمه و بحث کرده نمیشود
از عدم حل آن به روی و بر بنی با شتم هر دو معنی صادق است و ظاهر و با جمله زکوة به کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل
صدقه فطر و کفارات و تقوای مسلمانان حب و فصل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی با شتم ظاهر روایت است و در روایتی
از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از روی و از ابو یوسف جائز است دفع به بنی
بنی با شتم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسی که مالک نصاب است و در روایتی ابی حنیفه که حجاج ایشان خصوصاً جمیع کتب
ایشان را در کار است بسیار است و کسیکه میان او و منکر نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا با عظام و عجات و احوال و
خالات و اولاد ایشان اولی و افضل است صله که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و به کتاب خود و به غیر
و ام ولد خود نیز نه

فصل الاول - یحیی بن انس قال مر لابی صلی الله علیه و سلم بقبره فی الطريق فکذبت آن حضرت بیک خرافی
خرافه راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرافه افتاد - فقال لولا انی اخاف ان یكون من الصدقة لا کلتها میس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرافه از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نه خوردم از ترس آنکه مباد از صدقه باشد
ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جهت کدیت و طهارت چه هر شریف و بی حرام بود و با حاد و بی دیگر نیز معلوم شد
که بر بنی با شتم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت صلی الله علیه و سلم مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان
صدقه واجب تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب نفقه حنیفه صدقه فصل نیز حرام است بر بنی با شتم نیز و صاحبیه و نزار ابی حنیفه و
روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن طعام که بزمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر خورد نیز
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نسبت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و تقاضای شکر و محبت
واجب است - یسحق علیه - و یحیی بن انس قال اخذ الحسن بن علی قمره من تمر الصدقة - گفت ابو هریره که رفت
امام حسن بن علی نه از خرافه های صدقه فحشها می فیه - پس گردانید حسن آن خرافه را در دهن خود - فقال ابی یس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم کج میخورد کج میخورد کان و سکون خای میجو و کس آن بالقونین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی می و
از داشته میشود از آنچه میکند و نیز در اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحا - گفت آنحضرت این کلمه را تا بنیدازد
حسن آن تمر را از دهن و خور و قوی گفته اند که کلمه اعجمیه است و نجاری این را در باب من حکم با نفاسیه آورده - ثم قال -
پستر گفت آنحضرت بحسن - یا اشعرت ان لا تأکل الصدقة - آیا نمی دانی تو که با بنی با شتم را بل بیت طهارت میخوریم صدقه را ظاهر
این عبادت مشغول است با آنکه علم امام حسن بن علی حکم و بعد نیست زیرا که وی ضعیف عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام
اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم در منکر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت ساله زیرا که بود ولادت
ایشان در سال دوم از هجرت یسحق علیه - و یحیی بن انس بن ربه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن اشم قمری که در زمان آنحضرت به من رجولیت رسید و بود گفت گفت آنحضرت
 این بده الصدقات انما هی اوساخ الناس - بدرستیکه این صدقه باینست مگر چه گاهی مردم که اموال ایشان را و ایشان را
 پاک میکردند - و انما لا یحل لمحمد و آل محمد - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مگر محمد و آل محمد را و باقی
 اینجانبی با شتم اند که حلال نیست مرا ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است - رده سلم عین
 رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی به طعام سأل عنه ابتهام صدقه - گفت ابو سحر بود
 آن حضرت و قتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بدیه است یا نه و فرق میان صدقه و بدیه آنست که صدقه چیز است که
 اتفاق کرده و پیشو و غیره بطریق تکلف و مهربانی وارد کرده میشود و بدیه ثواب آخرت و در دوی فوسه از خواری و
 ربونی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و بدیه مقصود بوی تعظیم و اگر ام است و برده میشود و نذر اغنیاء و مسکافات کرده میشود
 و روی نه و صدقه - فان قبل صدقه پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است - قال لا صح به کلوا - سئ گفت
 آن حضرت مرا یا آن خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - و ان قبل بدیه - و اگر گفته میشد که بدیه است - ضرب بدیه
 منیر و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل منهم - پس میخورد با ایشان و ضرب بدیهی ثانی در راه رفتن و بدیهی ثانی
 به طلب رزقی آید و از اینجا معلوم شد که آن حضرت قبول نمیکرد صدقه را و میخورد آنرا و بدیه قبول میکرد و بر غایت میخورد آن را
 متفق علیه - و عین عافیه رضی الله عنها قالت کان فی بریره ثلث سنن - گفت عافیه بود در بریره سه سالگی بود که سر
 اولی مولاه عافیه سه سنیت یعنی سه حکم شرعی تقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی بسنن انما اعتقت فخرت فی زوجها -
 یکی از آن سه سنیت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج
 باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیار عشق است که علما اثبات کرده اند آن را در زنی که داه بوجان آزاد کرد و مخیر است
 که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید و شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نذر داه بوجان بنده بود خواه آزاد او را پیش
 شوهر بریره بود و بریره او را نخواست مغیث و عشق او و فراق او و او را میخواست و فراق او میکرد و میگرفت - و قال
 رسول الله و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم الولاء لمن عتق - و لا بر کسی راست که آزاد کرده است این است دوم
 که در بریره بود یا پیش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مسکاتب ساخته بود و چون از دای بد که کتابت عاجز آمد نزد
 عافیه آمد که تا چیزی بدید که در بدل کتابت پاک خود او را کند و آزاد کرد و عافیه فرمود اگر به صاحبان خود بگویی که ترا بدست من ببرد
 منجم پس وی رفت و به صاحبان خود آنچه عافیه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروшим اما به شرط آنکه دای وی یعنی میراث و
 برای ما باشد عافیه بان حضرت مسلم عرض کرد که یهودین میگویند آنحضرت فرمود که عافیه میگوید الولاء لمن عتق و لا بر کسی است که آزاد کرده
 و دای عافیه بخود آزاد کن و دای ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل و سنت سوم آنست که میفرماید - و یحل رسول الله و
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عافیه - و البریره ثلث سنن - و حال آنکه دیکه پیغمبر شید به گوشت خورده

و سکون را و یک از رنگ که مشهور است در بلاد حجاز و یمن و آلان در حرمین شریفین نیز مشهور است - تقرب الیه خبر دادیم من آدم
البت - پس نزد یکدیگر و انیده شد بر سویی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در خانه بود و آدم بضم خبره و سکون
وال و شتم آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع است - فقال الم ابر بر من فیما کم - پس
گفت آن حضرت ای منی بنم دی که در وی گوشت است - تا اوبائی - گفتند آری هست دی که گوشت در وی گوشت است - گفت آن
کم تصدق به علی بر بره - و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بره - و انت لا تأکل الزکوة - و تو بخوری
صدقه - قال هو علیها صدقة و لئلا بدیه - گفت آن حضرت این گوشت بر بره صدقه است و برای ما بره است یعنی اگر کسی چیزی
به فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدد که زکوة گرفتن او را چنان نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز
ملک فقیر شد بهر که بدد و است متفق علیه و عمنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل الصدقة و یتسب علیها
بود آن حضرت که قبول میکرد و بهر را و خبر امیداد و مکافات میکرد بر آن - رواه النجاشی - و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعیت الی کراع لاجت - اگر خوانده شوم من به سویی کراع بضم کاف یعنی پاچه که
شبی حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه که آن کراع انعم میکنند
و معنی اول انعمت و انصب قبول وی - و رواه ابی ذر عن نعلت - و اگر بدید فرستاده شود به سویی من یک دست
گویند بهر آن قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و در بابی بر خلق خدا - رواه النجاشی - و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یسکین الذی یطوف علی الناس - نیست مسکین آن کسی که طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد
و قوله العقیق - و باز میگردد و اند او را یک قمه یا دو قمه - و التمرة و التمران - و یک خرما و دو خرما - و لیکن اسکین
الذی لا یجده فی نفسه - و لیکن مسکین چنین کسی است که نیاید تو انگری را که بی نیاز گردد و اند او - و لا یطعن به فیتصدق علیه -
و بر پانته نشود و در رسیدن نشود و بجال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود و بر وی - و لا یقوم فیسال الناس - و بر نمیخیزد
از کج خانه و زانو بر خفت خود تا سوال کند مردم را و در گرفتار است که بعضی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال و
بجهت تعفف و تشکر که بدان زود نتوان رسید - متعلق محلیه

فصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی نضیر علی الصدقة - رواه
ابن ابی رافع که مولى آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگاشت مردی را از قبیل بنی نضیر که زکوة - فقال
ابن رافع صحیحی که انصب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دارم و بسیار همراه من تا برسی از صدقه و انصب
خود را و بهر هم میزانی - فقال لا به پس گفت ابو رافع مصاحب نمی شوم نبودنی آیم همراه تو - حتی انی رسول الله
تأمری آیم بخریدار - صلی الله علیه و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فاستطاع
الی البی - پس رفت ابو رافع به سویی بنی نضیر صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی - فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم

همراه آن مردیانه - قال طلق الى النبي - پس رفت ابو راغیب موسی بن جعفر علی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله یس بر سید
آنحضرت را که بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تحل لکنا - پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه بنی هاشم
و ان موالی القوم من انفسهم - و بدرستی که موالی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما صدقه حلال نیست
موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تحل الصدقة لکفی یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را - و لا لکفی ماله موی - و نه حلال است مرخا و نذوق
درست اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و موه که کسب میم و تشدید را بچند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و
جسد و اگر ظاهر القوه باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود و مراد از زکوة و اخذ کرد و نه است باین حدیث
امام شافعی و قائل شده است بعدم حل زکوة مرغومی را که قادر بر کسب باشد و نیز و احلال است زکوة مرغومی را که مالک
نصاب که دولت در سهم است نباشد اگر مرغومی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میباید صدقه را بفقر امی اصحاب خود
اگر چه قوی و تند دست میبوی و ندو و من بود و آخر امر از آن حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مرد آنست که
نمی باید مینه مرغومی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و دانست - رواه الترمذی و ابو داود
قاله اری و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - و عن عبد الله بن عمر بن عبدی بن الحیار - بکسر خای
و تخفیف تخانیه انکبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود - قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی - گفت خبر دادند
مراد و مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که
عبادت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و در بیعت حیات نمود - و هو یقسم الصدقة - و آنحضرت صدقه
صدقه را - فسأله منهما - پس سوال کردند آن دو مرد از آن حضرت صدقه پس آن دو مرد میگویند که - ففرغنا
و خفصه پس چون سوال کردیم ما بر داشت و بلند گردانید آنحضرت در آنظر خود را و پست گردانید نظر یعنی بالا و پائین
نظر یعنی ستر تا پدید و نگاه کرد - و فرما نا جلدین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان شئنا اعطیکما - پس
آنحضرت اگر خواستید شما بدو هم شمارا - و لا حظ فیها لکفی - و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مرغومگر را - و لا تقوی لکسب
و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه مرغوم بر شمارا حرام است و اگر شمارا
بر مرغوم حرام میدهم شمارا و این بطریق تشدید و تفریع است نه تخصیص یا این معنی و مراد که ظاهر حال شمارا نیست و اگر در زکوة
همچنین آید که تو آنکه آید حلال نیست شمارا و الا بدیم شمارا و در مذہب ائمتنا آنست که در صدقه مرغوم مرغومی و زکوة
اگر باین صفت راضی آید بدیم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و تفریع است - رواه ابو داود و النسائی و عن عطاء بن
یسار مرسل - از علماء تابعین و کبار ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میبوند ام لم یؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله
لا تحل الصدقة لکفی الا ان تحل لکفایه - و در صدقه مرغومی را که برای هیچ کس اگر معنی هم باشد میتوان داد و اعزاز و

یکی سرخ گفته بود راه خدا - او عامل علیها - ووم مکرسی که عامل است به صدقات و گماشته سلطانت به تحصیل آن اولیام
سوم مکرسی را که مدین است و دینی بر دهنده وی نشسته که غنای وی با دای دین وی فانیکنند - اولی جل اشترها مالیه - چهارم
مردی که خیریه و صدقه را به مال خود مثل صدقه که نزد فقیر بود یعنی آن را از وی بخیریه جلال است او را نسبت بود
صدقه نیست - اولی جل کان له جارس سکیکن - پنجم مردی را که است مراد از همسایه سکیکن - فصدق علی السکیکن پس تصدیق
کرده شد بر سکیکن - فادله سکیکن لغتی - پس هر چه فرستاد آن سکیکن مراد غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بر سره معلوم
و استحقاق غازی غنی زکوة را ندید پس شافعی است و نزد ما عامل و غلام را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میکند
و غنا و فقر در آن برابر است و غلام به سبب استحقاق وی دین است آن قدر که دین وی او را بدست است نه غازی
از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آن حضرت فرمود که از انبیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث انحضرت
صلی الله علیه و آله نیست صدقه مرغی را - رواه مالک ابو داود و ابی داود و عن ابی سعید و ابن مسبیل - و در روایتی
مراد از او را از ابی سعید خدری و ابن مسبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده
زیرا که مال وی از مالک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و بشارت قول وی تعالی الفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم
و عن زياره بن الحارث العدلی یضم صا و مله و تخفیف دال منسوب به شخصی که نام وی صد است بحالی است بایست که آن حضرت
را و آن گفت در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت - قال اتیت النبی - گفت آدم بنیبر اصمعی الله علیه و سلم
قبایسته - پس بمالیت کردم و بعد مسلمانان دست پوی دادم - فذکر حدیثا طویلا - پس ذکر کردی حدیثی دراز را فافاده جل -
پس آمد نزد آن حضرت مردی - فقال اعطنی من الصدقة - پس گفت آن مرد بان حضرت به مر از صدقه - فقال له رسول
پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان اقدر لم یرض حکم نبی و لا غیره فی الصدقات - بدستیکه خدای تعالی
راضی نشده است نه حکم پیغمبر و نه حکم خودی از علماء و مجتهدین و تقسیم صدقه را که باید و ادعای حکم فیما هو - تا آنکه حکم کرده و صدقا
وی تعالی خود قسردان - فخر امانیه اجزا پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده آن را بهشت پاره یعنی تست کرده آن را بر
طائفه که خبایشان را نباید داد و چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء و المساکین و مشکف بیان آنست و در کتب فقه سبب طواف
واقع شده به گردانیدن فقر و مساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان - فان کنت من تلك الاخر عطلتک - پس اگر
بستی توان جل آن اقسام پس هم ترا ظاهر حال وی معلوم نبود و ترویجی اشتباهی بود و در آن - رواه ابو داود
فصل الثالث - عن زید بن اسلم - فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب فقه عالم فقیه عابد زیاده از خیلی فقیه
در حلقه درس او نشسته و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد و قال شرب عمر بن الخطاب -
لبنا فاجبه - نوشیدیم و شیر را پس خوش آمد آن فقیر او را فقال الذی سقاها من این نهر اللبن - پس پرسید عمر آن کس
که شیر نوشتانید او را که از کجا بود این شیر - فاجبه انه ورد علی مارقه سماه - پس خبر داد آن کس عمر را که وی فرموده بود

برای که به تحقیق نام برد آن آب را در آن موضع را که آن آب از آنجا خورده آمده بود و نافا اعم من تمام الصدقة پس ناگاه
شتری چند از شتران زکوة را حاضر بود و میسوقون - و ایشان آب میدادند شتران را - فخلعوا من البانها لیس و شیرین
قد رسا از شیرهای آن شتران - فجعلته فی سقائی - پس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا کردم و
مشک شیرین آب - نمودند پس آن شیر که خورده این شیر بود که از آن جابر آورده بودم - فادخل غمریه پس دلدوز
عمر گشتان خود را در دهان خورده فاستقار - پس بنزد و تکلف می کرد و شیری که خورده بود از شکم بیرون می افکند و این غایت تقوی
و توسع بود و الا اگر فقیر به کندی یا به آرد از صدقه خود را دست خور و آن را آنچه آنحضرت فرمود در حدیث برپیره رخصت بود
که برای بیان جواز قرض و کذا قیل - رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان

باب من لا تحل له الصدقة من رجل له

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را سوال کردن و کدایی نمودن و کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته اند
که نمی باید که سوال کنند هر که نزدی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی
ندارد که بدان ضرورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را
حرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مر او را سوال
و اتفاق و از علماء برخی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال اگر است به شش طاول اگر خوار کند
نفس خود را و الحاح نکند در سوال و اینانند که در سوال عذر را و اگر یکی از اینها مشرطه فقو و اگر در حرام است با اتفاق و نقول
از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون بگوید الله سوال کند و او را داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خبیث است
و چون بگوید الله و الله تعظیم کرد و چیزی را که تخفیه کرده او را حق تعالی پس داده شود چیزی بجهت زجر و منع و اگر گوید بوی حق را
و بحق محمد به واجب نمیکرد و بر مسؤل عذر چیزی داد و بوی کسی که گرفت با ظهار حاجت بر رفیع مالک نمیکرد و در چنین
اگر گوید به رفیع که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بنزد و دوسری را بطن از کتاب به بصیت میکند اگر باندان
معطلی نند نه نیز مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است رد و اگر بگوید چنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بزدانی و
یا شرمساری و حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سوال و نخواهد که دست مسؤل عذر بگوید یا چیزی بوی
به دیگر کرده است و افضل آنست که مسؤل عذر دست بوی ندهد بجهت منع و زجر و بنیاید و او سائل را که طویل زده بود و دیگر
و مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب البیهقین ذکر کرده قیل از کتب الله علم

فصل الاول - بحسن قبضه - ففتح قاف و کسر موحده و سکون تخانیه و صا و هملة - بن مخارق فیضم میم و فاء میم و کسر
وقاف در آخر صحابی است معذور و اهل بصره - قال گفت قبضه - تحت حانه - کفیل و ضامن شده بودم من و بی را
از جهت دیت و حاله بفتح حای هملة مالی که بر میدار و در خود میگیر و آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیوان میگرد

بجست اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود جنگ میکنند خون یک دیگر میریزند شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود میگیرد و وضامن میگردد و بجست آن دینی بر دوش او می نشاند و چون غارم یعنی بدیون یکی از معارف زکوٰۃ است این مرد و زن آن حضرت آمد تا از مال زکوٰۃ بوی بد بپزند چنانکه گفت - فاسیت رسول الله - پس پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اسأله فیہا - در حالیکہ سوال میکنم آن حضرت را در حال یعنی در ادای دین حالہ فقال اقم پس گفت آن حضرت بایست و لازم کن نزد ما - حتی تأتینا الصدقہ - تا آنکہ بیاید ما مال زکوٰۃ - فاما ملک بہا - پس میفرمایم برای تو بدان صدقہ یعنی بفرمایم کہ از آن بہ تو چیزی بدہند کہ بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال پس گفت آن حضرت - یا بلیغہ انہ استہ الاجل الا صدقہ تجل - بدینست کہ سوال در او نیست مگر یکی از مرد و زن تحمل حالہ - یکی از آن سہمزدیست کہ برداشته است حالہ یعنی مال را کہ او کند از آنچه وضامن شدہ است بدان - فقلت لہ استہ حتی یصیبہا - پس حلال شدہ است مراد سوال کردن تا برسد آن حالہ لا تخم میک - بیشتر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حالہ زیرا کہ بر قدر حاجت سوال نہ کند - و رجل اصابہ حاکمہ اجنا بستانہ دوم مردی کہ رسید او را حاکمہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از پنج بکنند مال او را و جمع الماک گردانید و از پنج بکنند و جای خود شدت و سختی کہ ہلاک کند مال را از تحب و فتنہ - فقلت لہ استہ حتی یصیب تو اما من عیش - پس حلال شدہ است سوال کردن تا برسد تو ام را از زندگانی یعنی چیزی کہ را کہ بی نیاز شود و برپا شود بدان حاجت ضروری وی از زندگانی - او قال سدا و من عیش - یا گفت سدا و من عیش بجای تو اما من عیش یعنی چیزی کہ بہ بند و حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قوت چیزی کہ قائم شود و بوی حاجت و قوام شیء یعنی چیزی کہ نظام و عا و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب بہین منہ است و اما قوام بفتح قاف منی عدل و وسط است چنانکہ در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک تو اما و سدا و کسیرین چیزی کہ کہتہ شود بوی حاجت و بر چیزی کہ بہ بند و چیزی کہ سدا و اوست چنانکہ سدا و فارورہ و جزآن و سدا و بفتح سین یعنی راستی و میانہ رو و در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغہ است در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ و اسامی انہ منظر کہ حلال است او را کل تشبہ براسے سدا و من عیش و قوام بہین اگر چہ رسیدن باین مرتبہ شرط نیست و رجل سوال بکہ فقدان قوت یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقیر این است کہ میفرماید - و رجل اصابہ فاقۃ و سوم مردی کہ رسید او را حاجت و روشنی فاقۃ حاجت و اقیاق حاجت شدن - حتی یقوم تکثہ من ذوی الحجی من قومہ تا آنکہ بایستند و خبر دہند و بگویند کہ کس از خداوندان عقل و فراست از قوم وی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن تخمین و قیاس نمیکویند و حجتی بکہیہ مصلحت و فہم عقل - تقدیر است فلا فاقۃ بحقیق رسیدہ است فلا کس - فاقۃ بفتح کاف - پس حلال شدہ است سوال نمودن و گمانی کردن - حتی یصیب تو اما من عیش او قال سدا و من عیش - پوشیدہ ماند کہ ظاہر مراد از قیوم است کہ شہادت و گفتم کہ آن نہ مراد است بلکہ مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داؤد و ترمذی آمد و در ذکر قیوم مبالغہ است چنان کہ بمقتضی خبر دہند کہ گویا شہادت است و در ذکر لام تقدیر است نیز تاکید است و ذکر تشبہ نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی

واین همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال و سارث و ران - نه سوا این من است و تقبیح تحت یا کله صاحبها حق
 پس چنانچه که خبر این سه صورت است از صورت های سوال کردن ای قبضه حرام است که بخور و خذ و ندوزی حرام را در تحت
 نفهمیدن و سکون حای محبتین حرام و تحت و اسحات و اصل یعنی ابلک و استیصال است رواه سلم - و عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الناس امرا لم یکنه - سیکه سوال کند از مردم امراهای ایشان را به قصد
 زیارت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جبرا - پس سوال نمی کند مگر انگار را غایت قفل و لیست کن پس
 گوید که طلبد یا بسیار بهر فقر و سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه سلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ایزال الرجل یسأل الناس حتی یاتی یوم یقتره بهینه است که سوال میکند مرد از مرد و آن تا کلمی آید روز
 قیامت - لیس فی ذلک عرقه ثم - در حالی که نسبت در روی می گوشت کنایت است از خواری و بی آبروی یا مرد و استخوان بی گوشت
 و صور در آخرت تابع معانی آمده است و فقر و نفهم هم و سکون را و عین مملو پاره از گوشت و بعضی قطع میوزای فیه بکند که اند
 و محفوط از زمین هم و سکون است متفق علیه - و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحفوا فی المسئلة
 الحاح مکنی در سوال کردن و بسیار به چندی سوال غده را - فوالله لا یسا الا منی احدکم شیئا - پس بخدا سوگند که سوال
 نمیکند از من هیچ یکی از چیزی را مخرج که سئتمنی شیئا - پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن وی از من چیزی را
 و انما کاره - در حالیکه من هر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیا ربک فیما اعطیته - پس بیکت کرده شود آن کس را در آن
 چیزی که داده ام او را - رواه سلم - و عن الزبیری بن العوام - فبفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمر
 رسول الله صلعم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یأخذ احدکم جلد - هر آنکه بگیرد یکی از شمار من خود را یا بی
 سحره صلب علی ظهره پس بیاید پشت به من را پشت خود خرمه نفهم مملو و سکون را می بندم نیزم - فیدعیها - پس به فرد شده
 آن پشت به منم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز دارد حق تعالی آن پشت به منم آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت است
 بانچه نگاه داشتن آبرو و بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بروی در جزای اختیار و شقت در کسب حلال
 و ترک سوال - خیر له من ان یسأل الناس بهتر است مر او را ازین که سوال کند مردم را - اعطوه او مشغوه - چه بدهند مردم
 او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو و میرود و محرومی ماند و اگر بدهد بهتر از آن که در غیبت ایشان می آید و در وقت محرومی
 و انسان ایشان می در آید و طبع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - و عن حکیم بن خازم بکسر حاء بنده و محبتی است
 بر او زاده ام او نمین خدیجه قولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست ساله شصت و چهارمیت گذرانید و شصت و در اسلام
 قال سارث رسول الله گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا یعنی از خیر
 سوال کرده بودم شمسالت فاعطانی - بهتر سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی - پت گرفت مرا یا حکیم - پس از آن
 خضر خاوی قطع خاک کسر خاک و محبتین و صا و نفهم حاد و سکون را گفت این مال و مال دنیا سیر و شیرین است یعنی خیر شما

فقال - پس گفت آن حضرت - انما نیک شئی - آری نیست در خانه تو چیزی - فقال بی مجلس نایب بعضه و بعضه بعضه پس گفت
آن مرد در آن در خانه من کلیم سطر است که می پوشیم پاره را از وی و یکس ترا نیم پاره را از وی مجلس کسب را کلیمی که بر پشت شتر زیر پرده
سه اندازند و در خانه باور نیز فرشته های نماز می کشند - و قحی - نهج قاف و سکون عین قحی چون خورد و سطر است -
بشرب و عین الماء - که می نوشیم و روی از آب - قال ایمنی بها - گفت آن حضرت بیا پیش من آن کلیم و قحی را - فآه بها -
پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن کلیم و قحی را - فآه بها رسول الله - پس گرفت آن کلیم و قحی را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بیده - بدست شریف خود - و قال من پیشتری بدین - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این مرد را - قال رجل
انا اخذها بدرهم گفت مردی که من میگیرم این مرد را بیک درهم - قال من نیز بدی در هم - گفت آن حضرت کیست که
زیاده کند بیک درهم بر تین او نشاء - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد تاکید و اتهام - قال رجل از آنجا
بدرهمین - گفت مردی من میگیرم او را از او بدرهم - فاعطاهما ایاه - پس داد آن قحی و کلیم آن مرد را - فآه الله بهین
فأعطاهما الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو مرد را پس داد آن دو مرد را به مرد انصاری را - و قال اشتر باحدیها
طعاما - و گفت بخوبی ازین دو مرد هم طعام را - فآه الله الی بابک - پس بنید ازین طعام را به سوی کسان خود تا قوت خنده
خود سازند - و اشتر بالآخر قودا - و به خریدیم بگوشه را و قودم بفتح قاف و ضم دال خففت یا شد و پیشه در دو گره و آنکه در قود
ا بریم هم واقعه شده که اختن با قودم بعضی گفته اند که پیشه مراوست و بعضی میگویند که نام موضع است از شام فاتی به پس
بیارند و من آن پیشه را فانه به پس آورد آن مرد و آن حضرت پیشه را نشد فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و عودا بیده پس حکم
کرد آن حضرت در آن پیشه و دست مبارک خود - ثم قال فاذهب فاطلب وبع - پس گفت آن حضرت بر دپس نیزم بکش و
بفروش - و لا اریک خمسة عشر لویا - و باید که نه نیم ترا پانزده روز قدس الوجل بطلب و ببع - پس رفت آن مرد و در آنجا که
هیزم میکند وی فروشد - فجاءه وقد اصاب عشق و در هم - پس آمد آن مرد و آن حضرت معلوم در آنجا که تحقیق رسیده
و یافته است و در هم را فاشتری به بعضها و باو بعضها طعاما پس خرید آن مرد و به پاره از آن و در هم جامه را و به پاره از آن
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلعم نه ازیر یک من این تجبی المسکة نکته فی و حکم یوم القیمة - این نیزم کشیدن
قوت از آن ساختن اگر چه شقی و غنی و الله بهت مرتز از آمدن سوال گشتن او نقطه سیاه و دجک در روی تو روز قیامت
ان المسکة انصح لافلتة - بدستیکه سوال کردن نیک نیست مگر به کس را سندی فقر متوقع و ندی غم مطلق - ترجمه این دو
در حدیث سابق معلوم شد - و ندی هم بوجه - یا هر خداوند خون را که در مندا کنند است مرد و بدان ویت است که در به لیه
خون دلو از خود و از غیر خود چنانکه در تفسیر محل جای معلوم شد - رواه ابو داود و در روی ابن ماجه الی قوله یوم القیمة
و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابت فاقه - کسیکه سید او را حاجت و در ویشی
فانزلهما بالناس - پس مرد و آورد او را به مولان در وی آورد با ایشان - ثم تسد فاقه - بسته شود و منع کرد و نشود چنان

اتفاق میکنند یعنی عوف و زیارت ال - و بقول الآخر العلم اعطى مسكاً لمعه - و میگوید فرشته دیگر خط و مبادیه بخیل و لطف یعنی
بلاک شدن مالی که نگاه میدارد و میفهمد علیه و عن اسماء بنت مالک قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از اسماء بنت
ابی بکر صدیق زوجه بر سر بن اسوام که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت الفقی و الاحصی - اتفاق کن
و شمار کن که چند بهم و چه دم - چینی الله علیه - پس حصه الله خدای تعالی بر تو دشمن و در توبه و ابا حصای خدای تعالی
قطع داده برکت و سد باب غریب است یا مرد حساب آخرت است و منی اول ظاهر تر است - و لا تمنی فیومی الله علیه - و نگاه مدار
مال را پس نگاهدار خدای تعالی بر تو اصل و یا حفظ مثل و در رعایت یعنی ظرف و قدر او این جاساک و ترک اتفاق است
از غنی استقلت - بدو آنچه میتوانی و رخص بضا و خواهی و عجز اعطای قلیل و مراد آنست که بدو اگر چه چیزی اندک باشد و آنحضرت
حالت زنده در آسمان را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال نروح خیر و شوی یسیر نخواهد بود و میفهمد علیه - و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزت جل جلاله
روایت میکنند که گفت دی تعالی - اتفاق یا این آدم اتفاق علیک - اتفاق کن ای پسر آدم تا اتفاق کنم یعنی اتفاقه و تقام
کنم من بر تو بحکم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب نریزمت - و عن ابی امامه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبدل الفضل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه
لفظ حدیث صحیح در آن نیست و مسلم هم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز این لفظ خطاب کردن را تواند
و گوید ای آدمی بذل که در آن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است و تران بذل در با حقن و نگاه نداشته شدن چیزی را - و ان مسکة لک
و لکما بداشتن تو آن را و بخیل کردن بهتر است ترا - و لا تلام علی کفان - و گوید بهر نیشوی تو بهر نگاه داشتن کفان یعنی اگر
مقدار کفان نگاه داری باکی نیست یعنی تویی که باز دارد از جو و سوا ال این مختلف میشود با اختلاف فنی خاص و از آن واحوال
عاجب است بقول - و آغاز کن و زبند زبند از کفان به عیال خود و فراخ گردان لذت بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر
از ایشان زیاده آید بهر بیگانگان ده - و راه سلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل البخیل
و المتصدق - قصه و حال بخیل و آنکه صدق میدهد و اتفاق میکند - کثرت رجلیین علیهما جنتان من حدید بهر قصه و حال دو
مروست که میان دو مرد جدیده است از آهین نفهمیم و قدشون یعنی زره در روایت کرده شده است جنتان به موحده و منون
اصح است روایت و در تیره زیر که جبهه از آهین معبود نیست - قد اضطرت ابدیها الی تدبیرها و تراقیها تحقیق چنانچه شده است
دستهای آن دو مرد و به پستانهای ایشان و چپ گردنهای ایشان بخت تنگی آن دو زره و اضطراب و در اصل یعنی
اضطیاج و بی اختیار بست و مراد اینجا اتصال و انتقاش است قدی بفتح مثله و سکون و ال بستان و آن زن و مرد و
هر دو را باشد و نفهم ناکه در ال و قدشید با جمع اوست و روایت به لفظ جمع و افراد هر دو داده و بجمع اکثر و اظهر است
و تراقی جمیع تر قوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم فاق استخوان میان مفال منح و عاتق و آن هر دو تر قوه است از هر دو جان

و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فحصل التصديق کلام تصديق بصدره انبساط عنه پس در استناد و صدق کند هرگاه که تصديق
 میکند فرسخ دیگر و زره از روی - و جعل انجيل کلام بصدره قاطعت - و در استناد انجيل هرگاه که قصد میکند بصدره تنگ
 دیگر و دوگرمی آید - و اخذت کل حلقه بکانه - و دیگر و هر حلقه جای خود را و چه بان حاصل معنی آنگاه بود چون قصد نفقه
 میکند فرسخ و کشته دیگر و سیئه وی بدان و فرمان بر داری میکند و در دستهای او و در از شوم و بد و بدیل و شیل ننگ دیگر و
 سیئه او و منقبض میکند و دست وی و طبعی گفته که تنقبض کرد و شد مشبه بلبس چند از حد و اشارت بان که اساک و شمع از جبات اساک
 و خاقیت اوست فاقم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوا الظلم - پر بنهر کنید ظلم را و کسی
 شود بآزان و ظلم مل انواع معاصی است و جمع وی و در قول وی - فان الظلم ظلمات يوم القيمة - بان اعتبار سبب هر از
 آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مترکبه متعدد و از احوال قیامت و شد آسان دیگر و در اصل ظلم وضع انشائی غیر عله و غالب
 است و ال او در ستم کردن بر خلق - و انتموا شیخ - و پر بنهر کنید شد بخش و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست
 زیرا که نتیجه جسد دنیا و شهوات اوست - فان الشيخ الملک من کان یسکون زبیراً که شیخ نیست گردانیده است کسان را که پیش از شما
 بوده اند و ظلم علی ان سفاک و ادا هم برداشت و بر نیکخت ایشان را بر آنگاه ریخت خون پاک و دیگر را - و استعملوا امری مردم و وصل
 گردانیدند چیز را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شیخ بر سفاک و ادا و استحوال
 معاصی آنست که بدل اموال و مواصلات اخوان سبب بخت و تو اهل است و اساک و شیخ سبب تهاجر و تقاطع و این
 منفی بعبادت است که مؤوی بتناجر و تقاطع است - و رواقه سلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را باشد بخش و بعضی گفته اند شیخ
 بخش با حرص است و بعضی گفته اند که بخش در اموال او اموال او آن میباشد و شیخ عام است که در تمام امور باشد و بعضی گفته اند
 که بخش در مال میباشد و شیخ در مال و معروف و گفته اند که شیخ خلعت غریبه است که مجبور است بروی آدمی زانو آن حکم و معنی
 لازم دارد و مرکزی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و حضرت الانفس الشیخ و نفسی غلبه و سلطنت اوست تا استولی
 گردد بر عرش قلب و شیخ گمان از جهام ایمان زیرا که سپهرین قفسه شیخ میکند بطاعت و مساحت نمیکند بدان و بدین
 انقیاد را برای امر خطا و شیخ در نفوس مانند شهوت و حرص مجبور است برای ابتلا و مصیبت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست
 که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است
 توبیختی - و عن حارث بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از او در بعد و دست و در کفین زانو
 میکند تا آنحضرت و از امام المؤمنین جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا تصدق کنید و خجسته دانید
 و بگو آن و ثواب آن را فانی یا علیکم زمان پیشی الرجل بصدره زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برد و در صدقه خود یعنی
 پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آن - یقول الرجل - میگوید مردی که می آرد نزد وی صدقه -
 و حجت بها بالاحسن - اگر می آرد وی توان صدقه را وی سزای پیش ازین - بصلتها - هر آنچه قبول میکند من آن را

فاما اليوم فلما احتجرت لي بها - اما امر فرس نیست حاجت مرابوی این حالت در آخر زمان خواهد بود و در زمان امام موسی علیه السلام چنانکه
در باب اشراط الساعة باید متفق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رجل - گفت ابو هریره گفت مردی - یا رسول الله
ای الصدوق اعظم اجزا - کدام صدوق بزرگتر است از روی اجز و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل وی تصدق -
و انت صحتی - گفت آنحضرت بزرگترین صدوق با آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو ندرستی و خجیلی - شخصی الفقه و اهل انبی
در حالتی که می ترسی در پیشی را و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که جهت صحت امید حیات و درازی عمر دار
و فعل این است که بخیل کرده شود و اگر بدین شایه که فقیر گردد - و لا تسمل - بنصب لام و خرم هر دو خوانده اند تاخیر و توقف نه کنی
یا تاخیر و توقف کن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون برسد روح و رگه - قلت لفلان کنز و فلان کنز - بگوئی مرفان را
چنین و مرفان را چنین و قدر کان بفلان - و حال آنکه مال بهت مرفان را گفته اند و بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است
مرا نه را و بفلان و غیره و ارث زیرا که و ارث را وصیت است در حالت موت اگر خواهد و اجازت کند و اگر خواهد ابطال یا بخیل میکند
تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند آنچه متعلق شده به آن حق و ارث و احتمال دارد که مراد به هر دو یکی
باشد و در آوردن آن که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بقدری آنچه مقدس است برای وی و گویانی گفته که احتمال دارد و بعضی
مال و وصیت باشد و بعضی اقرار قد بر متفق علیه - و عن ابی ذر قال انتیت الی الهی - رسیدم و آمدم به سوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما انی قال هم الاخرة
و رب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیانکارتر از هر دو گویند پروردگار کعبه - قلت فداک الی
و ای من هم - پس گفتم من فدای تو باد پروردگار و ما درین که مانند آنها که ایشان را زیانکارتر از هر دو گفتم - فقال هم الاخرة
مالا - گفت آن جماعت را اند که بیشتر است ال ایشان - الا من قال - مگر کسیکه بکند - بکذا و بکذا و بکذا - سبب این
بذل کند و بنده در مال را اینچنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد به قول خود من من بین
و من خلفه و عن یمنه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود - و دلیل ما هم - و اندک
این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینجا یعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر هر فعل چنانکه
قال بیده یعنی گرفت و قال بر جای یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم استخی قریب من الله - سخی نزدیک است از جناب
رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از دلهای مردم
به بهشت - قریب من النار - چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ - و انجیل بعید من الله - بعید من الجنة - بعید من النار
قریب من النار - بر عکس حال سخی درین حدیث مباهله است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل و را و ا
که کوه باشد یا مردان عاصف باین دو صفت است مطلقا - و لاجل سخی احب الی الله من عابد بخیل - و به تحقیق جاهل سخی دوست

داشته شده است بر سبب خدا از عابد بخیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود جابل سخی محبوب ترست از عالم بخیل یا گویند غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل و گویند که سبب این طریق شامل هر یکی از مقابل هر یک است باختصاص در عبارت فافهم

رواه التمرندی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان تصدق المرفی حیوة تدرهم خیر من ان تصدق بهاته عند موتہ - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سزاویه تصدق کردن مرد در زندگانی خود یک درهم بهترست مر او را از تصدق کردن وی بعد در عمر نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد - رواه ابو داود و ترمذی

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی تصدق عند موته او یصدق + حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا از او میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یدعی اذا شیع یمثل حال کسی است که بدیعی در سینه طعام را بعد از آن که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد و النسائی و الدارمی و التمرندی و صحیح و عظیم کبر التمرندی

بجست این حدیث - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصمانان الذی یجمعان فی کلمة الخیل و سوار الخلق - و و خصمت جمع میشوند در هیچ مؤمن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگری بد خلقی از تقی اجتماع چنان مفهم میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند گفته اند که مر او اجتماع این دو خصمت است یا رسیدن بد بر خیر نهایت چنانکه انکار پذیر نیست

و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بد خلقی کند و دخل و ندر و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود و پشیمان شود و نفس را رامت کند و بانفس در تزلزل باشد منافات پسلفانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر آنکه مر او از جهت وقوع مکر و سیاق فنی که مفید عموم است مؤمن کامل باشد اگر چه از او این خشی درین عبارت خالی از بعد نیست یا آنکه حقیقت معنی را حجتی از حد و افعال و آنکه این دو وصف در غیب باز آنکه آنهاست بر یا صفت و مجاهدت

و ترهیب از انقا و رضا بد افستد معنی آنکه آنها از نشان مؤمن نیست دنی باید که در وی موجود باشند و مراد سوار خلق انصاف بدانچه مخالف دین و شریعت است نه آنچه شارب است در میان مردم از زمین جانب و مساله در امور زیر که

ابن فضال از اتومی و ارکان مسلمانی است فافهم - رواه التمرندی - و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل النجس خب و لا یجیل و لا منان - در نمی آیند بهشت را این سه کس اول خب بطح

خاک و کس آن مرد فریبده که ز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب انیم و هم بخیل که در ادای حق خدا و موااسا قهر اقصیه کند سوم منان به نشید مر و منت نهاده بعد از عطا تواند که مر او ازین معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کینه بخیان و در آن تواند که قطع تواند و تحاب از دوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و نبوت

آنها و اویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این موطن بقول مجمل از جهت ابقای خوف و نفوس مکلّفین و تهدید از آنچه موجب نقصت است در دین با اعتماد آنکه علای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الشيخ في حقه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شر ما في الرجل شح مان وجبن خالع - بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شح مان و دفع کننده بر استخراج حق در وی و بلع خروشیدن بر اصابت کرده و دیگری جبن خالع یعنی شح مان شود و دیگر بدوی و ترسندگی که می برد در جهان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و ترس سخت - رواه ابو داود و سند که حدیث ابی هریره - و من انجم است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که او ش این است - الاصحیح شح مان و الايمان کتاب الجهاد و الشار و الله تعالى -

فصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه و سلم قلن لنبی صلی الله علیه و سلم - روایت است از عائشة که بعضی از زنان آنحضرت گفتند ما آنحضرت را پرسیدند از وی - اینها هر یک یک لایق که می آید از ما شتاب تر است چوین وی بدترین بودی تر بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو بیشتر خواهد بود - قال اطولکن ید گفت آن حضرت شتاب ترین شما از لایق من و از ترین شماست از روی دست یعنی از شتاب تر من خواهد بود چوین که یک و از دست تر است از شما - فاشهدوا قصبة ید رجوها پس اگر گفتند زنان بی پاره را در حالی که کشیدند دست هر یک را - و کانت سود و اطول من ید را - و بود سود که یکی از ازواج مطهرات سه و از دست ترین این زنان - عاينا بعد انما کان طول یدها الصدقة - پس کدام یک بعد از آن که نبود مراد دست درازی آن زنان که آنحضرت خبر داده بود به سرخت لایق وی بودی که صدقه و خیرات که دست و سه و در آن دراز تر و نیز تر بود یعنی اگر چه بخت جویید یا بر طایفه هر کل دریم اما آخر فکر و قائل و نظیر تقریر و آنچه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و اتمام است و ید یعنی نعمتی آید - و کانت امر عا بنه لحو فان یدها - و بود شتاب ترین از از روی لایق بان حضرت معلوم زینب بنت جحش که در سال بیست و بیست و یک از هجرت در زمان کوفه یافت - و کانت حب الصدقة - و بود زینب که دست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری و فی روایت مسلم گفت عائشة - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم امر لحو قاتی اطولکن ید - شتاب ترین شما از روی چوین من و از ترین شماست از روی دست - و کانت یدها من یدها - و بود در این زمان که گویان کشتی دریا میگذرد و آن که کدام یکی از ایشان دراز تر است است - قالت و کانت اطولنا ید زینب پس بود دراز تر است زینب - لانها کانت یدها بید و تصدق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت شرح معلوم نمیکرد و کثرت در طول ید به ظاهر حمل گردید بعد از آن در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شتاب که از اول همین معنی نصیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بدان که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه خیرتر است بان حضرت معلوم زینب بود و چوین است صحیح و معروف نزد اهل علم و تحقیق علیه بیان اهل سید و معنی گفته اند که حضرت سوده بود و عیال چهاری در صحیح موم است بدان بلکه نصیح کرده بدان در تاریخ صحیفه خود و گفته این خط است از بخاری و موت سوده و در زمان حیات بود و در سنه اربع و عشرين و در شرح این معنی را بیشتر

و بیان تفصیل داده شده است قدس سره و محسن ابی هریریه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لانه قد
 بصدقه گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آنکه تصدق کند بر او دیا سوگند خورد و بخرج بصدقه پس مردی
 آورد صدقه خود را - فوضعها فی يد سارق - پس نهاد صدقه را در دست دزدی - فاصبحوا یجمعون ان تصدق اللیله علی سارق
 پس صبح کردند مردی در حالی که سخن میکنند به طریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب بر دزدی - فقال اللهم کما احمده
 علی سارق - پس گفت آن مرد بار خدا یا مرتضی که بر دزدی بطریق شکر گفت که باری تصدق می بوی خود
 آمد اگر چه بر دزد بود و یا به هر طریق چه بخواهد گفت - ان تصدق بصدقه فخرج بصدقه فوضعها فی ید زانیه
 پس نهاد صدقه در دست زن زنا کار که اجرت می گرفت بر زنائی خود - فاصبحوا یجمعون ان تصدق اللیله علی زانیه
 فقال اللهم کما احمده علی زانیه - باز گفت - ان تصدق بصدقه فخرج بصدقه فوضعها فی ید غنی
 فاصبحوا یجمعون تصدق اللیله علی غنی - و بعضی نسخ و ریخا اللیله نیست - فقال اللهم کما احمده علی سارق و زانیه و غنی فانی
 پس آمده شد آن مرد غنی نموده شد او را و جواب تقبل که پس گفته شد مرا و را - اما صدق علی سارق - اما صدقه
 تو بر دزد پس نافع است و بیفایده نیست - فلعلم ان تصدق من مکره پس شاید که وی پاریانی دزد و باز آید از دزدی
 خود در آن روز که قوی بوی رسیده و دیگر چه حاجت سفر است - و اما الزانیه فلعلم ان تصدق من زنا ما پس شاید که و
 عفت و زود باز آید در آن روز از زنا - و اما الغنی فلعلم ان تصدق من غنی شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیلتحق مما
 اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی یفتق علیه و نقطه البخاری - و عن ابی هریریه صلی الله علیه و سلم
 قال - گفت آنحضرت - بنیاء رجل فبلاة من الارض - و رثائی انکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرائی کشاد
 از زمین - فسمع صوتانی یسبحانه پس شنید آوازی در ابری که میگوید - اسق حقیقه فلان - آب ده بهتان فلان لا وحقیقه
 مرغزار یا درخت و بستان از خرد و غیره - فلتجی اذ لک اسحاب پس یکدوش آن آب - فافزع ما به فی حرقه ففتح حاد و صلب
 و تشدید پس ریخت آن آب را بر خود را در زمین سنگستان - فاذا شرب من تلک الشراج قد استوحشوا و ذلک الما بکله
 پس ناگاه آب را بر می آید از آن آب مارا فراز گرفته است آن آب را به در شرب و بفتح شین بجه و سکون باوچیم آب را از سنگستان
 بزین نرم شراج و شرب جماعت - ففتق الما - پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا بهر دو آید
 که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجاست - فاذا رجل قائم فی حقیقه پس ناگاه سویی استاده است
 و حقیقه را در پیکر الما و بسجاده یکدیگر میگوید که اندک آب را بر پیل آبی خودی فقال لا یجوز ان یسبح الله و یسبح الله
 مردی پس از این جهت قائم قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی یسبح فی اسحابه ان نامیک شنیده بود و بر پیل قال پس گفت
 این مرد که استاده بود در حقیقه آن مرد که بر سر نام او را آواز شنیده بود و بر پیل یا عید الله ثم قال یعنی همین نامی - ای چند خدایا
 چه می پس مرا از نام من - فقال ای سمعت صوتانی اسحابه الذی نداء به پس گفت آن مرد که من شنیده ام آوازی را در ابر

کہ ابن ابی اسوت بقول ہنق حقیقہ فلان میگفت آن آواز یعنی کسی آواز میکرد آب در حدیقہ فلان را۔ لاسمک۔ منہام ترا بین امثال پیغم
 تا بدانکہ آن فلان توئی نہ الخاضع فیہا پس چرا نمیکنی تو در حدیقہ خود کہ این فضل یافتی کہ نہ نام غیب اہم ترا بر نہ دار اہم میکند کہ بر و حدیقہ
 اور آب وہ۔ قال اما اولت ہذا یعنی من خود منہا ہم کہ حقیقت حال را اظہار کنم و بنویسم اما چون پرسیدی و گفتی تو این
 را بگویم بد۔ فانی انظر الی ما یرج منها پس بدستیکہ من نگاہ میکنم بہ سوے چیزے کہ بیرون آید از ان و حاصل میشود
 در ان۔ فان صدق بثلثہ۔ پس تصدق میکنم سوم حصہ آن۔ و اکل انا و عیالی ثلثہ۔ و میخورم من و عیال من ثلث دیگر اثر
 دار و فیہا ثلثہ۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقہ و در زراعت۔ ۱۶۔ ہن ثلث ترا سی ہبہ حاصل آن را قسم
 میدہم بہر سیدم و دیگر ثلث خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم۔ و رواہ مسلم۔ و عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول۔ و ہم از ابی ہریرہ ہست کہ دی شنیدہ آن حضرت را کہ میگفت۔ ان ثلثہ من نبی اسرائیل ابرص و اقرب
 و اعمی۔ بدستیکہ ہر کس بودند از قوم نبی اسرائیل کی پسوی دوم کل سوم کور فاراد اللہ ان یتھلیم۔ پس خواست خداے
 تعالیٰ کہ ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید کہ شکرت میکرد یا نہ رفعت اللہ الیہم لگا پس فرستاد خدا می بسوے
 این سہ کس فرستہ را۔ فانی الا برص۔ پس آمد آن فرستہ نزد ابرص۔ فقال ای شی احب الیک۔ پس گفت فرستہ با برص
 کدام چیز دوست داشتہ شدہ تراست بہ سوی تو۔ قال لون حسن و جلد حسن۔ گفت رنگ نیک و پوست نیک۔ و نیز ہن
 الذی قدر فی الناس۔ و این کہ بر و از من آنچه تحقیق پدید و کردہ میدارند مرا دم یعنی این علت پس بر و دوست
 و پاکیزہ شوم از ان و نیز ہب برفع با و نصب آن و قدر فی کسہ ذال از باب سمع سمع۔ قال سمعہ گفت آن حضرت پس مسح
 کردہ فرستہ او را دوست بر آورد و بر اندام وی۔ قد ہب عنہ قدرہ۔ پس رفت از وی پدید وی و عدت دی۔ فاعطی ثلث
 حنا و جلد احنا۔ پس دادہ شد او را رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال ای المال احب الیک۔ باز گفت فرستہ بوی پس
 کہ ام مال محبوب ترست بہ سوی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند۔ و قال البقر۔ یا گفت البقر
 بجای الابل۔ شک استحق کہ کردہ است استحق بن راہویہ کہ از اقران امام احمد بن حنبل ست و مجتہد و راوی این
 حدیث ست در الابل و البقر۔ الا ان ابرص او الا قرح۔ لیکن ابرص یا قرح۔ قال احدہما گفت کی از ایشان۔ الابل
 و قال الآخر البقر۔ و گفت دیگری البقر یعنی شک و تعین ست و گفتن کی ابل را و دیگری بقر را معلوم ست کہ محبوب امرے
 غیر این و نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل ست۔ قال گفت فاعطی ثلثہ عشر۔ پس دادہ شد
 او را دادہ شتری حامل دہ ماہہ در قاموس گفتہ عشر اربعہ عین و فتح شین و مد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دوماہ گذشتہ باشند
 و بیشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل و خیل۔ فقال بارک اللہ فیہا۔ پس گفت فرستہ برکت دہا و خدا می ترا درین
 ما تہم بجهول تناسخ و مہرات۔ فانی الا قرح فقال ای شی احب الیک۔ پس آمد فرستہ نزد کل پس گفت کدام چیز ست
 محبوب تر نزد تو۔ قال شتر حسن۔ گفت سوی نیک۔ و نیز ہب عنی ہذا الذی قدر فی الناس۔ و این کہ بر و

از من این چیز است که تحقیق کرده پیدا نشسته اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت نمسح فرمود بر من پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس داده شد بر وی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب تر است بر سوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقرة حاملا - پس داده شد او را گاوی بار دار حامله گفت از جهت بودن وی از صفات مختلفه بسیار و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است - قال - و عاکر فرشته و گفت - بارک ملک فیها - برکت و با و خدای تعالی و افزون گرداناد و ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فاتی الاعلی - پس آمد آن فرشته از بالا فقال ای شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب تر است بر سوی تو - قال ان یرد الله الی بصری - گفت این که باز گرداند خدای تعالی بر سوی من بنیائی مرا - قال البقر به الناس - پس بنیم بوی مردم را - قال فمسح علی عینه - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی بر وی بنیائی او را - قال فای المال احب الیک - گفت پس کدام مال محبوب تر است بر سوی تو - قال انعم - گفت گو سپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة و الداء - پس داده شد گو سپندان زانیده این نیز شل حاصل است و رجز ترک تا خاتج بدان - پس انتاج کرد این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است - و ولد نداء - و تولید کرد این یعنی صاحب شتم و انتاج و تولید یک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و انتاج و مولد معنی زانیده معنی متولی و لا تجر چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری و لاوت حیوانات خود میکنند - و کان لهند او من الابل - پس بود مرا این معنی صاحب شتر را و ادبی از شتر - و لهند او من البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاو را و ادبی از گاو ان - و لهند او من الغنم - و مرا این را یعنی صاحب گو سپندان را و ادبی از گو سپندان یعنی بسیار شدند چنانکه و او بهار کرد و نه تنگ آمدن الی الابرار - گفت آن حضرت پشتر بدرستی که آن فرشته آمد بر من را - فی صورت و پشتر - و در همان صورت و چکر و نهاده خود که نخست آمده بود و این اوخل است و شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من هر چه سستیم قدر انقطع بی الحال فی سفری - تحقیق گشته است به من اسباب طلب رزق در سفر من حیال بر حده هیچ چیز است بمعنی رسن و مرا بدان سبب است و تحقیق نیز روایت است جمیع جلد یعنی و سنان و چاه انار وایت و چیم و موهده و خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا بالکسر - پس نیست کفایت رسیدن مرا امر و زگر بخدا و توفیق و توفیق وی - ثم یک - پشتر تو و او را داد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است برو جسدیت و مجاز و جایز است که گویند به داشته ام به جهت بخدا بعد از وی بود و وایت که گویند بخدا و تو کنز اقالوا - اسلک بالزی اعطاک اللون الحسن و انجلد الحسن و اما سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیر اطلع به فی سفری - سوال میکنم شتری را که به هم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود این به طریق استعطاف و طلب مهر بانی نه حقیقت اخبار زیرا که کما حق نه چنین است که گفت - فقال استوفی کثیره - پس گفت ای من حقها بسیار است یعنی

جامع کفر و ایمان که با آنها پیوسته می باید و از نوبت توبتی رسد. فقال انه کانی اعزک. پس گفت فرشته بدرستی که شان
 این است که گویا من ترا می شناسم. انکم لمن ابرص بقدرک الناس فقیرا. آیا نبودی تو ابرص که پدید و گریه میداشتند ترا
 مردم فقیر که نامی با خود نداشتی. فاعطاک الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال. فقال انما ورثت بها المال کابرار
 پس گفت داد و ده شدم من این مال بگریه ترا با عین جده. فقال ان کننت کاذبا فاصبرک الله الی ما کننت پس گفت فرشته
 اگر راستی تو دروغ گو پس بگردان ترا خدای تعالی باز گردنده به سوی حالی که بودی گویا ابرص فقیر. فقال گفت اخبر
 وانی الا فرج فی صورته. واندان فرشته اصرع را در جهان صورت که نخست آمده بود. فقال له فمثل ما قال لندا پس گفت
 فرشته مر آن اصرع را مانند آنچه گفته بود مرا این ابرص را. وورد علیه مثل ما رد علی اهل. و جواب داد و در ذکر میریدی مانند آنچه
 رو کرده بود برین. فقال ان کننت کاذبا فاصبرک الله الی ما کننت قال. گفت آن حضرت وانی الا کفی فی صورته و کتبه
 فقال رجل سکین و ابن بعلیل. پس گفت من مردی سکینم و ساقم. انقطعت بی الحبال فی سفری فلما بلغ فی الیوم
 الا بالله ثم یک اساکک بالذی رد علیک بصرک شاه. سوال میکنم از تو بان خدای که باز گردانید توبنیانی ترا گوشتندی
 اشیاء بهائی سفری فقال پس گفت آن مردی به طریق شکر و انما انعمت و شکرا ان. و کننت اعمی. و تحقیق بودم من
 فردا ندانی بصری. پس باز گردانید خدای تعالی به سوی من بنیانی مرا. فخذ ما شئت و دع ما شئت. پس بگیر هر چیزی را
 از گوشتند آن و بگیر آنچه میخواهی. فوالله لا اجدک الیوم شبی اخذته لند. پس بخدا سوگند نمیکنم و در مشقت نمی اندازم
 ترا امروز به پیوسته که بگیرم تو از برای خدای خدا و اجدک نفهم منزه و کسر رافق منزه و از جهد یعنی طاقت و مشقت. فقال
 پس گفت فرشته. امسک امسک. نگاهدار مال خود را تا آفاقا بگیرم. جز این نیست که اقبال کرده شده آید شمار کس تصادق
 از کاف و غلب و غلبان پیدا آید و شاکر از کافر. فقد رضی عنک و مخط علی صاحبک. پس تحقیق خوشود شد
 یعنی پروردگار تعالی از تو و ناستنود شد خوشم گرفت بران و دیار تو رضی و خط بر او بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه
 و محسن و ام بچیه. فبهم باو فتح می نام او و است صاحبه انصار یعنی نیر بدین اسکن اخت اسما ربیت نیر بدین اسکن.
 قانت قلت. گفت گفتم. یا رسول الله ان المسکین یقیق علی بابی. بدرستی که مسکین بر آئینه می آیند بر درون. حتی استیجی
 تا آنکه شرم میدارم من. فلا اجد فی بقی ما اوقع فی یدیه. پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بهم آن را در دست وی. فقال
 رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا. صلی الله علیه و سلم او نمی یابد و لو ظننا محرقا. بدو و بنده در دست وی اگر چه سوز خورده
 و ظنفت بکسر فاعلم شکافته چون سم گا و گو سپند و اشال آن یعنی شئی محقر لا ینتفع به و مقصود مباهله است. و در حد و بود او را
 و الله ندی و قال هذا حدیث حسن. صحیح. و محسن مولی و انشرا ان قال ابری لام سائله لفتة من لحم. روایت است
 از مولی که هر چه از آن را گوشت شد حرام شد را گوشت باره. و کان الذی صلی الله علیه و سلم یحبه اللحم
 و بود آن حضرت که خوش آمد او را گوشت. فقال لعمری ان البیت. پس گفت ام سلمه مراد را که نه آن گوشت

را در خانه فی المصلح خادم چاکر مرد باشد یازن - صل الله علیه و آله - شاید که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم یکبار - بخورد آن را - و فوخته است
 کوه البیت - پس نهاد و خادم از در طاقچه خانه - و چهار سالگی مقام علی الباب - و آمد فقیر سے سوال کننده پس استاد
 فقال تصدقوا ببارک الله تبارک و تعالی - پس گفت سائل تصدق کنید برکت کند و خدا در شما - فقالوا ببارک الله تبارک و تعالی - پس گفت
 اهل خانه هر سائل را برکت کند و خدا در تو و این مرد سائل است با طفت چنانکه الکان می گویند بفتح الله - فغضب السائل
 پس رفت سائل - فدخل النبي - پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم - یعنی در خانه - فقال یا ام سلمة بل عندکم شئی الطعمه
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را - فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست
 چیزیست قالت الخادم اذی بی فاتی رسول الله - گفت ام سلمه مرداه را برود و بیاورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم یک لقمه
 آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی به سکون هنره و کستره و بزم یار - نه دست فلم یجد فی الکوه الا قطعه مرقه - پس رفت
 واه اینها رفت و طاقچه گر سنگ پاره را در دهانک سفید براق و مضی گفته اند سنگی که از روی آتش بجای سنگ جیوه
 فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم فان ذلک اثم عاومره - بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ - امام مطهر
 از جهت نه دادن شما آن را سائل را - رواه البیهقی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله السلام الا اخرجکم بشر الناس منزلا - گفت آن حضرت ای پیغمبر شما را بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
 قبل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال انذی لیسال باقره و لا یعطی به - گفت آن کسیکه سوال کرده بشود بنام خداوند بندگان
 خدا گفت طبعی این مشکل است مگر آن که تمت کند سائل را بعد از استحقاق و تقیم من یا باشد رسول عنه محتاج و نفس خود
 یا برای عیال خود و نباشد او را اجناسی در دست و او را الله اعلم - رواه احمد - وعن ابی ذر عن اسیه ان علیا
 روایت است از ابی ذر که وی طلب از آن کرد و آن کرد و با امیر المومنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان مرفی
 بی ذر و بیده عشاء و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب اجازت نیر و راجح حاضر بود - فقال عثمان یا کعب ان
 عبد الرحمن ثوبی - پس گفت عثمان ای کعب بدستی عبد الرحمن وفات یافت - و ترک بالا - و گذاشت مالی عظیم را - فخر می نویسد
 پس چندی بنی وجه اتفاقا داری تو در حق دی که از کثرت مال و جمع آن و مالی پروری نخواهد بود - فقال ان کان یصل فی
 حق الله فلا بأس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد و آن مال حق خدا را پس چه بکلی نیست
 بروی من - فرفع ابو ذر عشاء - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد کعب را - و قال هست رسول
 و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله سلم بقبول میگذاشت - ما احب لوان لی نداء الجبل ذهابا ففقهته و یبلی منی -
 دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلاق که اتفاق کنم آن را در زخم خدا با وجود آنکه قبول کرده شود و این دور
 مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد ولیکن دوست نمیدارم که - از حلقی منه صمت اوراق - بگذارم پس خود
 از آن ذهاب تشن اوقیه - انشدک باقره با عثمان و سمعه - سوگند میدهم ترا به خدای تعالی ای عثمان ای شنیدم می توان

فقلت مرات گفتم ابو ذر سه بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر را از تفراسی صحابه و زباده ایشان بود و ندیدم او ترک کل و اختیار تجرید و عدم او خیار بود مسئله شرعی آن است که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنند نیست و بدان و عید نه لایمنا و قتی که صلوات کند و روی حقوق از صدقات نافله و شرع و بی درین مسئله با معاویه در مقام در زمان عثمان مشهور و مذکور است - رواه احمد - و عن عقیقه بن الحارث - صحابی قریشی نوفلی است اسلام آورد و در روز فتح مکہ - قال صحبت در از النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة العصر - گفت مختبر گزاردم من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را مسلم تمام مرا - پس سلام داد آن حضرت و پیتر بات و شتابان بیست و پنج زقافه انسان پس در گذشت گردنهای مردم را - الی بعض حجر نساء - و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود - ففزع الناس من امر عتہ - پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیز رفت - فخرج علیهم پس بیرون آمد آن حضرت از خانه بر صحابه - فرای انهم فی عجیب من امر عتہ - پس دید که ایشان به تحقیق شکفت کرده اند از شتابی که قال ذکر تینا من تبر عتہ نا - گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ابو تر کبیر تار و سگون باز در خانه من فی امر - فکلمت ان عجیبی پس مکرمه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسه - فامر بن العتہ - پس امر کردم من قیست کردن آن و از اینجا معلوم میشود که اتفاقات با سوسه مقربان را مشغول میکرد و اندر او احوال تمام قرب فرود می آید با آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه امت است - رواه البخاری و فی روائیه - و در روایتی دیگر مر جارس را این چنین آمده که - قال - گفت - کنت خلفت فی البیت تبراسن حدیقه - بودم من که پس گذار شدم در خانه زری از حدیقه - فکرمت ان البیت پس مکرمه پنداشتم که بگذارم آن را که شب در آید و در - و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا انها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندی فی مرضه شت و انی را سبقت روايت از عائشہ که در گفت بودم آن حضرت را نزد من در بیمار سے وی شش وینار یا مہفت - فامر بنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقها پس امر کردم آن حضرت که تفریق کنم آن وینار یا یعنی هر جا هر جا پریم و تفریق بنی جبراکر دن فشقنی و جمع بنی اللہ - پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن و در پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و فرصت نه شد که بهم ششم سال بنی عنہا ما فعلت التہ او البیتہ - پسر سوال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش وینار یا مہفت وینار و چیست حال ان خرج کردی آنها را یا نه - قالت لا - گفت عائشہ خرج مکرمه ام - و اللہ نقد کان مغتنی و جاک - بجز اسوگند به تحقیق باز داشت مرا از بیخ آن در دو - فدا عابها - پس طلبید آن و نایب را ششم و نهمانی که - پیتر داشت و نهاد آن را و رکعت دست خود - فقال ما ظن بنی اللہ - پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لوقی اللہ غر حبل و غره عنده - اگر ملاقات میکرد خدا را و در حالی که این وینار یا و در دست او است یعنی چون آنها در دست منافی مقام نبوت است - رواه احمد - و عن ابی هریرہ ان

صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و عنده صبرة من تمر - روایت است از ابی هریره که آن حضرت در آید بر بلال و نزد
 بلال توده بود از خرما می خشک - فقال ما یأیأ بلال - پس گفت آنحضرت بطرفی تعجب و انگار چیست این تیر یا بلال -
 قال شیء اوخرته لغد - گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آن را برای فردا - فقال اما تخشی ان
 له غدا یجاری فی نار جهنم یوم القیمة - پس گفت آن حضرت ای اینی ترسی که بینی مرا این تیر را فردا آتش و دوزخ روز قیامت
 یعنی برسد اشراق تبوی گویند رسید او را از نهار و سه یعنی رسید او را و بی - اتفاق یا بلال و الا تخش من ذی العرش و الجلال
 خج کن اسے بلال و مرس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی اتفاق کن و از درویشی ترس که قادر است
 که عرش عظیم را پیدا کرده و پر پامیدار و درویش تو البته خواهد رسانید و این را شادوست به مقام تو کل و اعتماد بر حق سبحانک
 و عیبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسخاة شجرة فی الجنة - همان مردی در خشت و در بشت یعنی مانند درخت
 خداوند شامس که به پیوند و به طریقی از وی در آید در بشت چنانکه فرمود - من کان یخیا اخذ بعضنهنما - پس هر که می
 گرفته است شامی را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی یدخل الجنة - پس نیکوار او را آن شاخ او را آنکه می در آید او را در بشت
 و اشخ شجرة فی النار - و غبل و خشت و دوزخ - من کان یخیا اخذ بعضنهنما - پس هر که بخیل است گرفته است شامی
 را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی یدخل النار - پس نیکوار او را آن شاخ او را آنکه می در آید او را در دوزخ - رواها
 روایت کرده است این دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 باوروا بالصدقة فان البلاء لا یخطاها - شتابی کنید به صدقه زیرا که بدستیکه بلا تجاوز نمی کند صدقه را و می گذرد از وی
 بلکه می ایستد و دفع میشود - رواه زرین

باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد
 و قسمیه آن به صدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی و دعوی صحت ایمان چنانکه قسمیه شکوّه بجهت
 آن است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد به صحت ایمان وی و کمال وی و وجود دیگر نیز گذشته است
 الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرد کسیکه
 تصدق کند به مقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل به فتح مثل شیء و قیمت و کسب مثل و در نظر و بعضی گفته بفتح آنچه
 عدل شیء بود از غیر جنس و کسب از جنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدق کند مقدار عمره من کسب الطیب - از کسب پاک
 و کسب زین و گرد آوردن و مردمانی است که گرد آورده است آن را از وجه حلال - و الا یقبل الله الطیب -
 و فی غیر و خداست تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب الاطیب - فان الله طیبها
 چهینه - پس بدستیکه خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یریبها الصالحین - بیشتر چهره و شایسته می گذرد از

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - گمانی بی احد کم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را حتی تکون
 مثل الجمل - تا آنکه بپاشد آن صدقه مانند کوه فلو که بر فراز و بر وزن عدد و ستمو که اسب چون از شیر باز داشته شود و تا یک سال
 شود متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقص صدقه من مالکم نه کنتم هیچ صدقه چیزی را از مال
 یعنی به صورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بجهول مزید برکت و دفع آفات
 و ترقب اجر ثواب - و ما زاد الله عبد العفو الا عزا - و زیادت نه گردانید خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن و
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه گرخت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت خواست
 و زیانونی نماید اما در حقیقت موجب غن و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع
 احد الله الا رفعه الله - و فروتنی نه کند هیچ کی برای خدا گمرا آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من اتفق زوجین من شئ من الاشیاء فی سبیل الله - کسکه اتفاق کند دو چیز را از چیزی یا در راه خدا چنانکه دو درهم
 و دو دینار و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند و خبس و اشل و درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل
 ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد اگر اتفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در سهم اتفاق نموده
 بار دیگر نیز که اتفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - و دعی من ابواب الجنة - خوانده میشود آن کس
 از درهای بهشت - و لاجئ ابواب - و در بهشت را درهاست متعدد بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة -
 پس کسکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز - و دعی من باب الصلوة خوانده میشود آن در بهشت که مخصوص
 بahl نماز است - و من کان من اهل الجهاد و دعی من باب الجهاد - و کسکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران که در آن
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة و دعی من باب الصدقة - و کسکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام و دعی من باب الصیام - و کسکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در روزه
 بفتح ط و تشدید تحتانی متفق از رسته بکسر را بمعنی سیرانی نام در میت از درهای بهشت که مخصوص از بهر آمدن از آن
 در روزه داران - فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلك الابواب من ضرورة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسکه خوانده
 میشود از در اضرة یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مرا که در آن
 بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست فصل یثی احد من تلك الابواب کلها یسب این خوانده
 میشود و هیچ کی از همه درها - قال ثم گفت آن حضرت آری بهشت کسکه خوانده میشود از همه درها - و ابوان تکون منهم - و امید
 میدارم که باقی توای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو هیچ انواع خیرات و بکثرت اقسام متفق علیه
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبح علیکم ایوم صائما - پسید آن حضرت از صیام است که صبح کرده از شما صائم

روزہ دار۔ قال ابو بکر انا۔ گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزہ دار۔ قال فمن منعکم الیوم جنازہ۔ گفت آنحضرت ہم پس کیست کہ پیروی کرده است از شما امروز جنازہ را و نماز گزارہ است بروی و دنبال وی رفتہ۔ قال ابو بکر انا قال۔ گفت آنحضرت فمن اعطکم الیوم مسکینا۔ پس کیست کہ طعام غورائیدہ از شما امروز مسکینین را۔ قال ابو بکر انا قال فمن عاؤکم الیوم مریضا۔ پس کیست کہ پی رسیدہ از شما بیمار را۔ قال ابو بکر انا قال رسول اللہ پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما جتمعن فی امرئی الا وخل الخبۃ۔ جمع نہ شوند این چار چیز یعنی در یک روز بیچ مردے گرانگہ در آید و ریشہ۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ معنی نیست از ناگفتن و اثبات فضیلت برای خود بہ قصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکہ بعضی صوفیہ شیخ کردہ اند و گفتہ اند کہ در ویش را کہ انا بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود کہ بر قصد بکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است کہ احصا کردہ شود پس شیخ از آن چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلی علیہ وسلم این را بحت آن پس است و شیخ تو را شیخی دین باب ضبط کردہ و طبعی آن را نقل کردہ است و عمنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا المسلمات لا تحقرن جارتہا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خرد نشمرید زنی را کہ ہم سایہ است ہمہ یہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہمہ ایسا است و لو فرسن شاہ۔ اگر چہ باشد ہم گوسفند و فرسن بکسر فاء و سکون را و کسر سین و نون را و آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاہی و شاہ تیرہ اطلاق می کنند و اکثر و شاہ ظلف میگویند چنانکہ ہم اسب و فر را حاضر می نامند و این شی لا ینفص بہ است کہ ہمہ یہ و تصدق در وی نمی رود و ذکر دی برای سبائہ است و در حدیث دیگر آمدہ است و لو بظلف محرق اگر چہ ہم سوخته بود و این نمی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می دہد وی فرستد بہ ہمہ یا برای زنی باشد کہ او را دادہ میشود و فرستادہ میشود و برای وی اختصاص بر زن بجهت آن است کہ کفران و سقوط در طبیعت زنان بیشتر است۔ متفق علیہ۔ و عن جابر و حدیثہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معدون صدقہ۔ روایت است از جابر و حدیثہ کہ گفتہ گفت آن حضرت بہ کار نیکی کہ در وی خیر و تقرب بہ درگاہ الہی است و معدون است و در شرع و سنن نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم در دہد کشادہ کردن و دلی بیاساید و خاطری شاد و گرد صدقہ است و صدقہ مخصوص بہ مال نیست۔ متفق علیہ۔ عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن۔ یعنی تا و سکون حاسن المعروف شینا۔ نزد خود را پسندارید یکی را چیز و لو ان تلقی اٹاک بوجہ طلیق۔ و اگر چہ باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او و خود را بر دے کشادہ و خوبی خوش۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقہ۔ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن۔ قالوا گفتند صحابہ۔ فان لم یجد فیس اگر نیابد چیزی کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال لیعل بید یہ۔ گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید کہ کار بکند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از آن چیزی کہ۔ گفتند۔ و تصدق پس بہرہ رسد ذات خود را و تصدق کند با نچہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نہ تواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر - اوم الفیعل - شک را وی است و منی همان است که تواند کرد - قال - گفت
 آن حضرت معین و الحاحیه الملهوۃ پس یاری دهد خداوند حاجت اند و بگین تتم زده داد خواه را - قالو افان لم یفعله
 گفتند پس اگر تواند اعانت کرد و هوف را و بعضی نسخ فان لم یسطع - قال فیا مریخ - گفت آن حضرت پس امر کند
 مردم را به نیکی - قالو افان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و تواند کرد امر بخیر - قال میسک عن الشر - گفت پس باز دار
 خود را از رسانیدن شر ب مردم چنانکه گفته اند مخرج را بخیر تو امید نیست بدو رسان ده فانه له صدقه - پس بدو شکیکه مساک
 از شر مراد صدقه و غیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شتر متفق علیه - وعن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقه - هر چند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است
 و سلامی بضم سین و تخفیف لام معنی عضو و معنی استخوان و منی بند استخوان گفته اند و قول اخیر فخر ترست و در تن آدمی
 سه صد و شصت بندست چنانکه در حدیث آینده باید و چون در پیدایش آنها حکمتهاست بانه نعمتهاست عظیمه است
 شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید روی آفتاب بعد از آن بیان میکند
 که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست - یعدل بین الاثنين صدقه - عدل کردن میان دو کس و داد و مظلوم از ظالم
 شدن صدقه است - و یعین الرجل علی و ابته - و یاری دادن مرد را بر دوش وی فیصل علیه - پس برادر او را
 بر دوش او برافشاید علیها صدقه - یا برادر بر دوش او رخت او را صدقه است - و الکلمة الطیبة صدقه - و سخن پاک
 که در وی ثواب باشد - یا سخن نرم که به سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقه - و هر گامی که برزند
 آن را به سوی نماز صدقه است و خطوة یقیم کلام و یفتح یکبار کلام زدن - و یطی الاذی عن الطريق صدقه - و دور کردن
 آنچه از راه مردم را مثل خار و سنگ و یلیدی از راه صدقه است - و عن عائشة رضی الله عنها قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق کل انسان من نبی آدم علی ستین و ثمانیة مفضل سپس اگر ده شده است
 بر شخص از او و آدم هم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه بگوید یا خدا را و بگوید الله اکبر
 و حمد الله - و ستایش کند خدا را الحمد لله - و کل الله - و یصل کند بلام الله الا الله - و سبح الله - و بیایا کی یاد کند
 خدا را سبحان الله - و استغفر الله - و طلب آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی
 او عمل حجرا عن طریق الناس - یا کسی که او را دور کند سنگی را از راه مردم - او شکر است - یا شکر - یا
 استخوان را که ایند کند ایشان را - او امر معروف او پس ای حق شکر - یا امر کند به شرف که شانه بشود و وجود او
 در شرف و منی کند از نامشروع که شناخته نمیشود - عدد ملک السنین و الثمانیة - هر گویا و یکصد و هشتاد و نه
 را همه یا بعضی به شمار آن صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و منی شکر که آن اقوال و افعال همه یک طرفه این دو یک طرف
 فانه مینشی - یعنی یار و شین تجربه معنی راه می رود و در روایتی میسی بضم یاء و سکون میم و سین محال یعنی شام می کند

چیز سے راہ چیرے در کی بر وزن کی چاہ۔ یہیث کا دیکھنا۔ المعش۔ در حالی کہ بر می آرد آن سگ زبان خود را زبانی
 نزدیک ست کہ بہ کشد اور انگی۔ قرحت خفنا۔ پس بکشید آن زن زانہ موزہ خود را۔ فا و قفنتہ بخمار پس بر بست
 موزہ را بخیخ خود بخمار بکسر معجبہ سر پوش زنان۔ قرحت ز من المار۔ پس بکشید آن زن بر اسے آن سگ چیرے
 از آب کہ سیرا بگشت بدان۔ تغفر لہا بذاک۔ پس آمرزیدہ شد مرآن زن را بان عمل کہ آب داؤن بہ سگ ست
 کفیف بہ آدمی خصوصاً صالح قبل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی البہائم جسدا۔ بدرستی کہ
 ما را در احسان کردن بہائم و سیرا کردن آنها ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبد ربطہ اجر۔ گفت آن حضرت
 در احسان کردن بہ حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود و بچین چون بر آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کرد جگر را تر سے
 باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد جراحہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبد ربطہ
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر تازہ شد و جگر گرم بہ طریق اولی خواہد بود و این حکم مخصوص بطنہ موفیات ست مثل
 مار و کرم و جملہ آن۔ یستقی علیہ۔ وعن ابن عمر والی ہر سیرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غلب امواتہ
 فی ہرہ سگہا۔ عذاب کردہ شد زنی از بہت گریہ کہ بہت نگاہ داشت آن زن گریہ را حتی مات من الجوع۔ تا آنکہ
 مرد آن گریہ از گرسنگی۔ فلکن قطعہا۔ پس بنزد آن زن کہ چیرے بخوراند آن گریہ را۔ ولا ترسلہا۔ و نہود کہ بگذارد
 و رہا کند اورا۔ قال کل من خاش الارض پس بخورد گریہ از کہلما کہ بزمین انداختنش بکسر خاکی پیچہ خشت
 زمین انچہ دماغ ندارد و اب ببتلیث خاشرات زمین و جنبشکھا و مانند آن۔ یستقی علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من رجل یفصن شجرۃ علی طہر طریق گذشت مردی بہ شاخ درختی کہ بہ بہشت
 راہ ست و فوق او ست و ظاہر ست بران۔ وقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا یخین بہا یعنی ہمزہ و فتح نون و کسر
 حای مہملہ شدہ از تنجیم و بسکون نون و تخفیف حار و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ از انجا ہر آئینہ یکسو گردانم این شاخ
 را بحین طریق اسلمین۔ از راہ سلمان۔ لا یؤذیہم۔ تا ایدانہ کنند این شاخ مسلمانان را۔ فا دخل الجنة پس وارد شد
 آن مرد بہ بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسوم گردانید۔ یستقی علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقد رایت تیقلب فی الجنة۔ گفت آنحضرت ہر آئینہ تحقیق دیدم من مردی را کہ بگرد و دو شتم بیکند در بہشت۔
 فی شجرۃ قطعہا من طہر الطریق۔ بہجت درختی کہ برید آن را از ظاہر طریقی و فوق آن۔ کانت قوۃ فی اناس
 بود آن حضرت کہ از ارمی کرد مردم را بمضمون حدیث اول ست و اینجا ناکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اورا
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد در بہشت بنا بر نعمت و در حدیث سابق نیز نوشتہ از مبالغہ بود کہ
 ببردن شاخی بہ بہشت درآمد چہ جاسے تمام درخت۔ رواہ سلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ ففتح موحدا و سکون

را و دنیا می میجابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غواصیگر و آن حضرت و او است کشنده عبد الله بن خطل نجاشی به جمعه
و طایفه همدان مشورتین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بکر - وقت گفت من - یا نبی الله علی شینا اتفغ به - پیاموران
مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاذی عن طریق السلین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه از راه
کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و خزان و بنید اختن اذ از راه در حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل
تمامه وقع آثار است از هر جنس که باشد - رواه سلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سراج تمام است که ذکر کنیم حدیث
عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمانان شد که در وی این کلمه است اتقوا النار فی باب علامات النبوة -
در باب علامات النبوة - ان شاره الله تعالی - و این حدیث در از است که بآن مناسب تر است

فصل الثانی - عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - غلبه الله
بن سلام که از میانه کبار است و از اجبار پیو بود و گفت هنگامی که قدم آورد و آنحضرت مدینه را هجرت از مکة آمد من نزد آنحضرت
حکم تحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبیت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دیدم و تامل
کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبیین یا بطریق تامل و تفرس بود
یا به علامات مذکوره در توحید و سیاق حدیث ناظر در معنی اول است بیت در دل هر اتسی که حق مفره است در رو
و او از پیغمبر مجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله و یهودیان بروی حد بر و بر او بر او عناد کردند
چنانکه در مجلس مذکور است - فلکان اول ما قال - پس بعد نخست خبری که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم
این کلام بود - یا ایها الناس اتقوا الاسلام - اسی تو میان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و
بنده گویند چنانکه سلم علیه و یا بعضی آنکه عام گردانید بر آشتا و بیگانه و بگویند هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق
اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام - و بخورایند طعام همانان را و گردانید آن را و هر که محتاج باشد بدان -
و صلوا الارحام - و بپیوندید رجمه را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالفت نمودن بخویشان بر قدر رعایت
قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل هویتی است که بچهره آن پیدا میگردد - و صلوا باللیل
و الناس پیام و نماز بگزاید و شب در حالی که مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت
و صلوا باللیلة بسلام - این کار را بکنید می در آید و بشت به سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت
صلوات استماع صفت فواضع و وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مانی و لازم و متعدی است رواه الترمذی
و این باجه و الداری - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الرحمن - عبادت
الله فیما امر بان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و افاق را در گرفته است تا شکر نعمت های او را
کرده و باشد - و اطعموا الطعام و اتقوا الاسلام - درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرده و هیچ نماز

و چه خبر آن وقت که طعام را بر سلام که داخل است در رفع و در آن حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب است به محبت و ایثار و تخصیص کرد به ذکر صلوة ارحام و صلوة وقت منام از محبت اعتنا و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و حسن انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة تطفي غضب الرب - بدرستی که صدق کردن هر آینه سبب آتش خشم الهی را - و تدفع بینه السور - و در میگرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبداء و قال و بینه کبیر میم و سکون یا حالت موت و مراد بینه السور حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه بودی به کفو کفایت آن کرد از آلام و اوجاع و جوع و قرح و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسنة شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسور خاتمت و دو خاتمت عافیت نمود و بانه من ذلک و موت فجات در حالت غیر محمود و نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و حسن چابره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل موت صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص به مال نیست - و ان من المردن ان تلقی اخاک بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بر روی گشاده طلق بفتح طار و سکون لام معنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر و در کوفه و ان تفرج من ولوک فی انار ایک - و از جمله معروف است که به بریزی از دولا ب خود در آورند برادر خود و آب را که در دلو تو فاضل باشد در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر اینست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد و الترمذی - و حسن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسک فی وجهه اشیک صدقة تبسک کرنا تو در روی برادر خود صدقه است و صراح گفته تبسک لب شیرین کردن - و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است - و تبسک عن المنکر صدقة - و نهی کردن تو از منکر صدقه است - و ارتدادک المرحل فی ارض الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در روی راه گم می کنند مر ترا صدقه است - و تبرک الرجل الروی البصر لک صدقة - دیاری داود تو بر تها و بنیانی را مر ترا صدقه است رواه بفتح و حمد و دو تها و شدن - و اما طنک الحج و الشوک و اعظم عن البطریق لک صدقة - و دور کردن تو رنگ را و خوار بر آستخوان را که در روی احتمال از مردم باشد از راه مر ترا صدقه است - و افرانک من ولوک فی ولوک یک صدقة - و بر خیدن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است - رواه الترمذی و قال بها حدیث غریب - و عن سعد بن عبادة قال - به وایت است از سعد بن عبادة انصاری که از شامیه صحابه است و مقبره آن در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ایت بدرستی که ما در سینه ما در من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر جوی کنم فاضل تر و بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب بهتر است صدقه است که برای وی چاه کنی و بنندگان بدی - یا خضره - پس بکنند سعد بن عبادة چاهی را بنام ما در خود

علیه وسلم من جری ارضائیه فله ما اجر یکد زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثبوت است هر دو را
در آن ثواب حکم آن در باب جیاد و احداث باید و ما اکتلت بها فیه من قول صدقه و هر چه که بخور کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن
را و است و عافیه طالب زرق از آن سهمیه و ظاهر عانی یکی و عافیت جماعت و در روایتی الدرائی نیز آمده - رواه النسانی و الاکبر
و در بعضی نسخ رواه الدارمی - و عن البراء - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شح ثوبه لبن - کسکه عطا کند
عطیه شیر معنی نایب شانی و در بقیه تاملی شیر آن را بخورد و باز رد کند به سوی وی - او ورق - یا عطا کند عطیه نقره
را مثلاً و ورق مشهور بفتح و او کسر را نام و را هم مفروض است در امر و فرض در اجم و دنانیر است و آنرا صفتی نام کرد زیرا که
رد کرده میشود به صاحبش و منجه معنی عطای مطلق نیز آید - و دیگری زقاقا - یا راه نماید که برای رایا کوری را شتی از
به تیه و زقاق لغت را می بجه معنی کوچ که بخانه رود و معنی رست از خاک و در سبائین نشانند نیز آید برین تقدیر بهی از
به دیگر نیز یعنی تصدق کند و بخت رسته در خزان خوار او بر هر تقدیر بهی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال
نیز آمده از بسا که مبالغه و الله اعلم سیر ماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل عتق رقبة - باشد مر او را مانند آزاد
شدن بنده - رواه الترمذی - و عن ابی جریر - یغم جم و فتح را تشدید یاء که نام و سکه جابر بن سلیم - یغم سین
و فتح لام است و بعضی سلیم جابر گفته اند و اول جمع و شهرت محابی است قلیل الدرایه روایت کرده است از و س
محمد بن سیرین - قال اتیت المدینه - گفت آدم مهدیه - فرات رجلا یصدر الناس عن نایه پس دیدم مردی را
که باز میکرد مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میر و نذر عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل
میکند چنانکه فرمود - لا یقول شیئا الا صدق و اعنه میگوید آن مرد چیز نیر او را می نمی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند
او را و عمل میکنند بدان و اصل صد و باز گشتن است از آب که تشنه می آیند و سیرا باشد به دیگر و نذر صد و رد که فرود
آید است بدان و صد و معنی مطلق باز گشتن نیز آید - قلت من هذا یغم من کبیرت این مرد - قالوا انما رسول الله -
گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده او است بخلاق برای هدایت ایشان - قال فیهب و قلت - گفت جابر بن سلیم
یغم پیش آن حضرت و گفتم - علیک السلام یا رسول الله مر تبین - و دوبار گفتم این را سوال - گفت آن حضرت - لا قل
گو - علیک السلام - زیرا که - علیک السلام تحیه المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنمایند - قل -
گو - السلام علیک - که نیت زنده است و ظاهر این عبارت این است که چون نبرایت مرده بود و علیک السلام
گویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت و رسمیت نیز السلام علیک است تقدیم
السلام زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در زیارت سنی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که
علیک السلام تحیه الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجهش آن است که زنده را میگویند سلام را
به علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگویند مگر لازم آید بخلاف میت که سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبارک می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای
ضرورت منافات دارد و مناسب نیست آن را که از قبیل فافهم باز میگویی جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله کفتم من
با حضرت صلی الله علیه و سلم ای تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذی ان اصابک ضرر فعدوته کشفه عنک پس گفت
آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زبانی پس دعا کنی تو او را بکشتاید و دور کند آن زبان را از تو و تادور
و عودت مفتوح است برای خطاب و پیغمبر روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر متون زبانی رسد و من دعا کنم که رسول ایدم
دور کند زبان را از تو و همچنین در باب بعد - و ان اصابک عام سنة فعدوته اغتبتها لک - و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا
کنی تو او را بر و یاد برای تو - و اذا كنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مملکه - او غلاة - یا در دشت شک راوست
فصلت راحلک - پس راه کم که دشت تو - فعدوته - پس دعا کنی تو او را - رد یا علیک - باز می آرد وی تعالی راحله را
بر تو و قفر بقدم قدم مفتوح بر نازیبی که در وی آب و گیاه نبوده و غلاة بفاغانه و صحرا می فراخ و در قول آنحضرت
صلعم که من رسول خدام که این صفات اوست اشارت است که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در فاضله خیر
و برکت از پروردگار عالمیان که بر آورنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگویی جابر بن سلیم - قلت -
گفتم - احمد الی - اندر کن مرا نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تبین احدا - دشنام مدهم هیچ کی را -
قال - گفت جابر بن سلیم - فما سببت لهدء حراد لا عبدا - پس دشنام نکر دم بعد از آن هیچ کی را نه از او و نه بنده را - و لا غیر
و لا شاة - و نه شتر و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکر دم چنانکه عادت عوام می باشد
قال - گفت آنحضرت - و لا تحقرن شیئا من المردوف - و خوار خود در مان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو
به کسی کنی هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان - و ان حکم اخاک
و انت منبسط الیه و جبک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ
و کشاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است
و ارفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از خود را تا نیمه ساق - فان ابیت قالی الحکیمین پس اگر سرکشی
میکنی از بلند کردن از تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آن را پس برادر تا سر و شانه انگ - و ایاک
و اسبال الازرار - و دور و از خود را از فرم بدشتن ازار - فانها من النجیلة - زیرا که از افسردشتن از جمله کبر است -
و ان الله لا یحب النجیلة - و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را نجیلة بفتح میم و کسب غار و سکون یا و حال
و خیل از بیم غار و فتح یاسی مهر دوده کبر و این مسئله باو احق آن در کتاب الالباس بیاید انشاء الله تعالی - و ان شکرک
و اگر مردی دشنام دهد ترا - و یحیرک بالعلم فیک - و سرزنش کند ترا بعلی که میداند وجود آن در تو - فلا تعیبه یا لعلم فیه
پس سرزنش کن او را بعلی که میدانی تو وجود آن در وی - فانما و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن مگر

بر روی و چو در ال می افتی و جزای بری به بری میدی بهیبت بدی رومی سهل باشد جزا - اگر مردی حسن انی من عیال و طاعت و خدمت
صلح و اعدا و این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس نموده پس چویت کرد بدان و الله اعلم - رواه ابو داود - روایت کرد
این حدیث را به تمام ابو داود - و روی الترمذی منه حدیث اسلام روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث
سلام که ابو جری سلام و او بران حضرت صلعم و گفت علیک اسلام و می کرده آنحضرت او را از ان و بعد از وی تا آخر حدیث روایت
نکرده و بود و بعضی خوشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده و لیکن لفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظی را آورده
و فی روایتی - و در روایتی بجای فاما و ال ذلک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک اجر ذلک و باله علیه پس میباشد مبرا
ثواب آن و می باشد و ال آن برگردد - و عن عائشة رضی الله عنهما انهم ذبحوا شاة - روایت است از عائشة که ایشان یعنی اهل بیت
آن حضرت صلعم ذبح کردند گوشت پدیدار - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باقی متبدا - چه چیز باقی ماند از ان
گوشت پدید - قالت باقی منها الا کتفها - گفت عایشه باقی ماند از وی که نشانه زنی یعنی همه بخش که دهنده و بقیه ان دادند و بخانه
همسایه یا فرستادند الا کتف که در خانه ماند - قال - گفت آنحضرت - بقی کلامی که گفتا - باقی ماند همه شاة جز کتف وی یعنی
باقی آنست که آنچه بردم و دیدم که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در ترمذی آن مجیب
میفرماید ما عندکم نفع و اعند الله باق - آنچه نزد شماست سپرد میگرد و آنچه نزد خداست پانیده است - رواه الترمذی
و صحیح - و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت
را که می گفت - امن مسلم کس است ثواب - نیست هیچ مسلمانی که پیش از اسلامانی را جامه - الا کان فی حفظ الله - مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در گنج داشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله - و اوام علیه منه خرقة تا آن وقت
باقی ماند از ان جامه پاره - رواه احمد و الترمذی - و عن عبد الله بن مسعود یرویه - روایت است از ابن مسعود
در حالی که رفع میکند حدیث را و می رساند آن را بان حضرت - قال ثلثة یجیم الله - کسی اند که دوست میدارند و
ایشان را ضایعی تعالی - رجل قام من اللیل تیا کتف الله - یکی از ان سه مردیست که بر خاسته و پاره از
در حالی که بخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز و طاهر اول است - و رجل تصدق بصدقة یجیم الله - دوم مردی که
تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را - اراه قال - گمان میبرم او را که گفت -
من تمامه یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است
در اخفا - و رجل کان فی سرتیه - سوم مردیست که پوده است در پاره از لشکر - فانهم اصابوا به پس شکست
خورند یا از ان او - فاستقبل العدو و پس روی آورد و دشمنان دین را و جنگ و فتح نمود - رواه الترمذی و
قال نه حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است
و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد - احمد روایت ابو بکر بن عیاض کثیر الغلط - یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاض است

به چنانچه دشمنان مجبور می گردند بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام نزد می و در اسناد خاص است از اسانید
 این حدیث و بابت دیگر صحیح است کذا قبلی - وعن ابی نوری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من شتم رجلا منکم یمنعه الله - سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر
 که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را
 خداست تعالی فصل آنی تو بایکی از آن سه مردی که مذکور است درین تفصیل که مردی سائل آمد که روی را
 نماز کنم یا نه پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی - ولم یسألهم بقوله ینبیه و یهتد
 و سوال کرد ایشان را از جهت خوشی که میان او و میان ایشان است - فمنعوه - پس ندانند ایشان را آنچه
 سوال کرد و مختلف بر جل با عیانم - تو ریشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین
 قوم این قوم را یا با شخص خاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندانند پس خود پیش رفت و داد او را یا استیقت کرد
 بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را به فاعطاه سرا - پس داد آنرا نهانی - لا یعلم بعطیته الا الله و الرسل
 اعطاه - در حالی که نمیدانند داده شده او را که خدا و آن کسی که داده است او را دور روایت طهرانی من اعیانهم
 آمده و این روایت اشبه و انسب است بخلف که معنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غوه فلان یعنی
 متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بمسائل و داد او را پوشیده که کذا قال التوریشتی پس آن مرد که دست
 میدارد او را خدای تعالی این مرد است که از میان قوم جدا شده و پنهان بمسائل دادند آن مرد که آمد تو می را و سوال
 کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم - و قوم سار و ایلستم - دوم مرد است که از میان قومی که راه رفتند تمام شب -
 حتی اذا کان النجوم احب الیهم مما یدل به - تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چیز برابر
 کرده شود و عدیل ساخته شود و بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز - فوضوا رؤسهم پس بنهادند باین قوم سرهای خود
 را بخواب - فقام رجل منهم پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ - فقام احدیهم فیلقی - در حالی که خواب
 میکند مردی غایت تفرغ می نماید - و یقول یا ای - و میخواند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است که آن خضر
 کرده ذی الصراح تملق چا پوشی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز است که میان محب
 و محبوب میگردد و امر است که خضر بان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت
 بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از آنست - فظلم ای عاشق ناز را چندان - معشوق نیاز را مستمندان -
 چشمم که تو عین ناز است و نازی که در و در و در نیاز است - و الله المثل الاعلی تعالی و تقدس و غر و عباد
 مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نشان های بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که مجبان و شیخ
 وقت سحری یا نبدا اشارت بشا به قلبی که نموده روی بصری است که در آن عالم خواهد شد اللهم انی رقتا

و در جل کان فی سرتیه فالتی الصدوقه موافا قبل بعدره - سوم هر دویست که بود در لشکری پس پیش آمد و دشمنان را بجنگ
پس شکست داده شد و اهل این لشکر پس اقبال کردندین مرد پسینه خود یعنی رومی آرد و جنگ و در اقبال به سینه
مباغنه است در قتال و جرات یعنی به سینه کشته ده بی تحاشی مقابل شد - حتی قاتل او قتل شد - تا آنکه کشته شود آن مرد
یا کشته ایش کرده شود و نصرت داده شود و مراورا - و التکلیف الذین یغضهم الله شیخ الزانی - و آن سه که دشمن میدانند
ایشان را خدا یکی پس از ناکنده است که نهم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آنکه و عدم قدرت بعضی نبشت باطن و افکار
شبهت آورده میشود و بدان - و الفقیه النخاس - دوم در ویش تکبر کننده است که با وجود اباب غریت و اسراوی
و شکستگی تبسویل نفس و شیطان غرور میکنند و سرکشی مینمایند که بر شت است از گرایان در شت تر - روز برفت و وقت
سر و جامه تر - اما استفهامی فقیه و تعفف از سوال ناشی از غرور و ضایع و عدم التفات به دنیا و اهل آن و دیگر
بنشین حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندیده مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکوست مهر بانی تو نگردد
بر فقیران به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن که بر فقرست بر اغلیا با اعتماد تو کل بر خدا - و انشی الطلوم - و فقه فاسوسه
ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شک نیست حق نیست و بازیرستان مهر بانی نمی و زرد و بعضی گفته اند سر در رنگ کردن
توانگرست در ادای حق از قرض غیر رواه الترمذی و انسانی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی -
و لم یذکر - و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که - و الله یغضهم الله یعنی ذکر کرده است نسائی آن سه که
را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتضا کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی و عمر بن افسس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تیل - وقتی که پدید آمد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین را
کند و بچینه - خلق الجبال - پس پدید آمد خدای تعالی کوه ها را - فقال بها علیها پس زد کوه ها بر زمین و قال
نکلم و ضرب هر دو آمده - فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بر دین کوه ها بران - زمین از آب و لوله آید
سکوه - فر و کوفت بر دامنش منیع کوه - فنجبت الملائکه من شده الجبال - پس شگفت کردند فرشتگان از سستی کوهها
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از او فریش تو چیزی
سخت تر از کوهها - قال نعم الحديد - گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت ترست از کوه که زیزه ریزه میکند آن را
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الحديد - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آهن و غالب قاهرست بر او که میگردد آنرا
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من النار - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از او فریش تو چیزی
سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء - گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سر و دیگر دارند
آن را - فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الماء قال نعم الریح - گفت آری باد غالب است بر آب که متوجع

و تحرک و تشویش زل میگرداند تا از فقر و تنگدستی یارب جل من خلقک نشی باشد من السراج قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بهیمیه
یعنی خفیه با من تمامه گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از بار صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق میکند به دست راست
خود و می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی غیالفت نفس و قهر
طبیعت و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود هیچ چیز است از آنچه مذکور شد و نفس آدمی بجهول است بر بزرگوار و طلب آن
که به هیچ چیز قطع و قهر آن ممکن نیست مگر بر یافت و مجاهده و کمال توفیق الهی و تائید وی سببی اند و از طبع آدمی است این
سمه و ریاء و عجب و حب ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقربان پس دست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند
نفس و طبیعت را و غلبه آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سرطافعی کند غضب
پروردگار را و غضب پروردگار را مقابلت نمیکند آن را هیچ چیز است در شدت و معصیت و اگر قرض کرده شود
نزول عذاب وی تعالی شایع و تصدق کند به صدقه سرمنفق گردد و عذاب مذکور و نکشت گردد پس صدقه سر
از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته اند که از جهت آنکه حاصل میشود آن رضای
آلهی تعالی و رضوان من الله اکبر - رواه الترمذی و قال نهاده حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کرده شد حدیث

معاذ که این است - الصدقة تطفی الخطیئة فی کتاب الایمان - در کتاب الایمان

فصل الثالث - عن ابی وراق قال قال رسول الله علی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال
له زوجهین - نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از سر مالی که مر او راست و دو چیز چنانکه دو اسب یا دو شتر یا دو جنس
مثل اسب و شتر و در سم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجة الحجته - مگر آنکه پیش می آید او را
پرده داران بهشت - کلمه بی عوه الی ما عده - هر یک ایشان میخوانند او را به سوی چیزی است که نزد او است از ناز
و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است - قلت و کیف ذلک - ابو وراق میگوید گفتیم من و پرسیدیم از آن حضرت
که چگونه است اتفاق زوجهین از سر مال - قال گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلا فبیمیرن -
اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را و ان کانت بقرة فبقرة تین - و اگر باشد اموال گاو دان
پس اتفاق کند دو گاو را چون و نفس حدیث تفسیر زوجهین باین واقع شده متعین است که مراد از آن
همین خواهد بود ولیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را
فهمیده باشند و الله اعلم - رواه النسائی - و عن مرشد - یفقی سیم و سکون را وقع مثله - بن محمد الله - از
تفاتی تابعین است و مفتی مصر بود در زبان خود و عمر بن عبد العزيز از وی استفاد میکرد - قال - گفت شتر
حدیثی بعضی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرده اند بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - فی سبیل الله
صلی الله علیه وسلم قبول - که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان طلل المؤمن یوم القيمة صدقة -

برستی که ساینده من و پناه جانی وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را مثل بصورت ساینده سازند که در گری روز بخشن بر سر وی سایه کند - رواه احمد و عسکری و ابی حنیفه
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خروج روز عاشوراء - وسع الله علیه سائر سنه - فراخ گرداند خدای تعالی بر دس در بانی سال دی - قال سفیان گفتند است سفیان ثوری - اما قد جربناه فوجدناه كذلك - بر رستی که آموخیم این را پس یافتیم این را همچنین -
رواه زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود زرین عبدری که از اکابر علمای حدیث است - و روی البیهقی فی شعب الایمان عنه و عن ابی هريرة و ابی سعید و جابر - و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هريرة و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله - و ضعف - و حکم کرده است بیهقی به ضعف این حدیث و نیز گفته است که اگر چه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون هم کرده شوند بعضی از آن به بعضی بنجر سگ و در ضعف او بقوت بر آنکه انچه شریف رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسع ضعیف ولیکن تبعه و طرق و کثرت آن بهر تبحر حسن رسیده و در کتاب انجبت بالسنه فی ایام الله احادیث و اروده در روز عاشوراء از صحاح و حسان و موضوعات تفصیل ذکر کرده ایم دانند علم - و عن ابی امامه صحابی مشهور و ابو امامه از ابی امامه نیز است اما صحابی مشهور است باین کثرت - قال ابو ذر یابی الله آتایت الصدقة ما ذای - گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال افغان مضاعفه - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است ثواب صدقه و آیت که به کثرت است سلع منابل فی کل سنه بانه چند در ده و اوقات و در آن - و عند الله المزیه و نزد خداست زیادت که اگر خدا از بهشت صدقه بیاورد کند چنانکه قول وی سبحانه و الله لقیل عهده لمن یشاء و در آخر کریمه مذکور اشارت است بآن و ضعف بکسر خدا و بهی مثل خیر می است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف او است همچنین تا می رود - رواه احمد -

باب افضل الصدقة

افضلیت صدقه یا باعتبار آن است که آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بر آن چنانکه آب و سر و محتاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت بقوی یا واقع است بر حالت محموده که موجود است در تصدق مثل جود و برون وی بر طهر غنی چنانکه در تفسیر احادیث معنی آن معلوم گردد و در وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بر بی بی از می و مانند آن یا بهیفتی که در نیست در تصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال مشغول و ذوی رحم وی یا سوال گفته بود چه الله و امثال آن اکثر احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر است

فصل الاول - عن ابی هریره - و حکیم بن خزام - بکسر حاء و زبارة صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین خدیجه
است از اشراف قریش بود و بیست سال عمر داشت شدت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام - قال قال رسول الله
گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما کان عن طهر عنی ما کان بهترین صدقه با چیزیست
که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند تصدق بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج
نگردد اند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود
و ابراهیم بن قول - و انما کن بانفاق بر کسی که غمخواری می کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد تبوکل و ثقه بخدای غر و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لذات پیش گیرد آنحضرت ابو بصیر
را چون برآمد از تمام مال خود و رسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود انفضل الصدقة جده لفضل چنانکه در حدیث
ثانی بیاید و اما احادیث یعنی اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کند بدین وجه و احوال
سعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جده لفضل نیز فرموده است و ابراهیم بن قول - رواه البخاری و رواه مسلم
عن حکیم و حده - روایت کرده است مسلم از حکیم بن خزام و بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار شد
حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
انما اتقوا الله بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال
و در بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بید با اعتبار سکونت است که در آنجا میبود و نه بحسب حضور و غرضه آن و الله اعلم
گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیست ثواب و ادای حق باشد در آن
بیا شد آن نفقه صدقه اگر چه بفقیر انداده است و با اهل و عیال خود داده متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم دنیا رنفقة فی سبیل اقتدیک دنیا رست که انفاق کرده توان را در راه خدا یعنی جهاد
و دنیا رنفقة فی رقبه - و دنیا رنی دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دنیا رنفقة علی مسکین و دنیا رنی
و دیگر است که تصدق کرده بدان مسکینی - و دنیا رنفقة علی اهلک - و دنیا رنیست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود -
اعظمها اجر الله فی رنفقة علی اهلک بزرگترین آن دنیا را از روی اجزان و دنیا رنیست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود
رواه مسلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انفضل دنیا رنفقة الرجل قاضیة من دنیا رنی که
انفاق کند آن را مرد - و دنیا رنیست که انفاق کند بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند
و هر که در نفقه و موت او باشد - و دنیا رنیست که انفاق کند بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند
خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاره ای سوار می که برای جهاد و میان نیست که با حکم عیال دارد - و دنیا رنیست
علی اصحاب فی سبیل الله - و دنیا رنیست که انفاق میکند آن را بر اهل و عیال خود در راه خدا که این سه محل افضل است

صدقه است از غیر خود و افضل یکی از اینها بر دیگری است ازین حدیث معلوم میگردد و یارب مگر تقدیم کردی اشعاری بدان توان نمود
و احادیث دیگر مریض است بدان - رواه سلم - و عمن ام سلمه قالت قلت - روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت
گفتم - یا رسول الله ای اجاز انفق علی نبی ابی سلمه - آیا مرا فرمودی ابی است از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه -
انما هم نبی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود چون
از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پسران نامده بودند و ام سلمه برایشان انفاق میکرد پس پرسید
از آن حضرت که مرا در انفاق برایشان ثوابی هست که آنها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند و مرا و پسران
ابوسلمه نه ام سلمه اند الا آنها و پسران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چنانکه فائده ندارد و آنها عمر زینب بود که در سب
آن حضرت بودند قد بر - فقال انفق علیهم فلک اجرا انفق علیهم - پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابوسلمه پس
مرکز است اجرا چه انفاق کنی بر ایشان متعلق علیه - و عمن زینب امرأة عبد الله بن مسعود - روایت است از زینب
زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زینب وی و ابوسهریره و ابی سعید خدری و عایشه از
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و ترغیب نسا بر انفاق بصدقین
یا منشر نسا بر تصدق کنیدی اگر روزی زان - و لومن حلیکن - اگر چه از زیورهای شما یان باشد - قالت فرجعت الی عبد
گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم پس وی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف
نات الید پس گفتم بر سینه که تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گران مال نداری - و ان رسول الله - و پدر سینه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم قد امرنا بعدد - تحقیق امر کرده است ما را بر تصدق - فانه فاساله - پس بیای آن حضرت را پس پرسید او را
یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و از در حاجی که مر با است - فان کان ذلک یخیر
عنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسندگی میکند از من او انکم آن و صرت کنم بر شما - و الا من شما
الی غیر کم - و اگر کفایت نکند من کنم بر غیر شما و بر کم آن را به سوسی غیر شما الی غیر کم و علی غیر کم هر دو روایت است - قالت
فقال لی عبد الله بن النبیانت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود بر و و بر سر
و مرا تکلیف کن گویا وی روز شرم داشت از پرسیدن آن که محل چیا و حجاب است - قالت فانطلقت - گفت زینب پس
رو شرم من نزد آن حضرت - فان امرأة من الانصار بیاب رسول الله - پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر پیشانی
خدا صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها - در حالی که حاجت من حاجت او است یعنی آن زنی نیز بر سر ایستاده است بر سر پیدان این
سخن در تنقاسی همین سلسله آمده بود که ایا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قد اقیست علیه المهابه - و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بروی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست
در آن بر سر بی آن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر بالال از نزد آن حضرت

فقال له ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجبه ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما هر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن
 که دوزخ بر او رایتاده اند - گفتا آنک (خجری الصدقة عنهما علی از واجها و علی ایام فی حجورهما - سوال میکند آن دوزخ تر
 آیا بسندی میکند تصدیق کردن آنرا و دوزخ بر شوهران ایشان و بر یقینانی که در کنار ایشانند نظایر آمدن بقصد سوال
 از اتفاق بسیار و ارج بود ظاهر سوال از اتفاق بر یقینان در دل مضمر داشتند یا آلا آن بجا طراد ایشان بر سیر فافهم و لا یخف
 من یحکن - خبر کن آن حضرت را که چه گمانیم یا یعنی نام ما را در حضرت وی هر که مباد و بشنیدن آن نام تصدیق وقت
 شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قالت قد فعل بلال علی رسول الله - گفت زینب
 پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فساله پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله -
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هیا چه پس اند آن دوزخ - قال امر آه من الانصار و زینب - گفت بلال یک
 زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزینب - پس گفت آن حضرت
 کدام یکی از زینبها هست زینب نام چند کس از صحایب است پس پرسیدین که آمده است کدام یکی از آنهاست بلال با اعتماد آنکه مشهور
 همین زینب امرأه عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا نام آن زن دیگر را نه شنید و این را شنید - قال امرأه عبد الله - گفت
 بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم - آری که کفایت می کند اتفاق
 بر شوهران و بر یقینان که در کنار ایشانند و یعنی فتح لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القربة و اجر الصدقة
 همین دوزخ را اجر قربت و خوشی است که به شوهران و یقینان دارند و اجر صدقه است پس فضل و اکمل باشد از تصدیق
 بر غیر ایشان تنفیق علیه و اللفظ سلم و عن میمونه ثبت الحارث انما اعتقت ولیده فی زمان رسول الله و ایت
 از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده و او را خانه زار و در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکرت و ک رسول الله پس
 ذکر کرد میمونه آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال لواء عقیبتها احوالک کان اعظم لاجلک پس گفت آن حضرت اگر میدادی
 تو آن راه را غنایان خود را که محتاج بودند بجا دمی بود بزرگ تر مر ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صد رحمت افضل است
 از اعتناق یحیی علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی جارین بدو
 مر او و هم سائیه اند - خای ایما میدی - پس بسوی کدام یکی ازین دو مرید فرستم - قال الی اوبههما ملک بابا - گفت آن حضرت
 نفرست به بسوی کسی که نزدیک ترست در وی از در تو پس مشیر در میانگی درین باب نزدیکی درست نه اتصال خانه و قربة
 آن - رواه البخاری - و عن ابی قری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اوطحت مرة فاکثر ما ربا - و تیکه بری
 شور بای انیس بسیار کن آب آن را - و تغاب جبر الیک و بانه پس کن همایه بای خود را فیه بیتان شور با خانه
 ایشان صریح بفتح میم و را شور با - رواه مسلم
 الفصل الثانی - عن ابی هریره - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - کدام یکی از انواع صدقه افضل است

قال جده ائتمل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال شتت کشت و آنچه در وسع و طاقت او هست بدهد و وجه
 بقبولیم و نتایج آن هر دو نیست و معنی گویند بقبولیم معنی شتت و بقبولیم معنی وسع و این بر تقدیر صحت و قوت یقین
 و موافقت عیال است و اگر ایشان را رضی نباشند روا نیست و لهذا فرموده و ابدار بمن تقول - و هدایت کن به کسی که
 عیال مندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت سر واد ابو داود و عثمان سلیمان بن عمار
 همچنین است در نسخ شکره سلیمان بن عمار و یاسی تخمینه و گفته اند که ثواب سلیمان است بقبولیم و بی یاسی و سلیمان
 سهوست یا از کتاب یا از صاحب کتاب و در معنا میگوید که سلیمان همه بیاست مگر سلیمان فارسی و سلیمان ابن عمار
 و سلیمان و غیره و عثمان بن سلمان آنها را میگوید است و سلیمان بن عمار صحابی است و عمار و یاسی در بصره است - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقه که درین بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هر چه علی دوی اگر
 متنا صدقه وصله - و صدقه کردن بر کسی که قریب دلاوت و رحم دارد و ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صدقه -
 رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عثمان ابی هریره قال سئل عن رجل یسأل الناس
 فقال غندی وینار - گفت ابو هریره آمد مردی نزد آنحضرت پیش گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی
 گفت آن حضرت فرمود که آن را بر ذات خود ستال غندی آخر گفت آن مرد نزد من دینار و دیگر است - قال الفقه علی
 و لک - فرمود و خرج کن از بر فرزند خود - قال غندی آخر - گفت نزد من دینار و دیگر است قال الفقه علی الی - فرمود
 اتفاق کن آن را بر کسان خود و بر او از زن و ما و روید و رویشیان در صراح گفت اهل کسان مرد و کسان بر
 قال غندی آخر گفت نزد من دینار و دیگر است - قال الفقه علی خاویک - فرمود اتفاق کن بر خود و کار خود و گو یا هر یک را در حکم خاتم و شسته
 قال غندی آخر گفت نزد من دینار و دیگر است - قال انت اعلم گفت تو دانایتری یعنی بحال کسی که مستحق است زیرا که هر که میدانی که
 مستحق است بدهد - رواه ابو داود و النسائی - و عثمان ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا خیرکم خیر الناس
 گفت آنحضرت ای خیرترم شما را به بهترین مردم - رجل مسک بمان فرستنی بسیل الله بهترین مردم مرد است که نگاه داند و است
 عثمان بن عمار و در راه خدا یعنی سوار شده و نظر جنگ با کافران است و است و است که او را خیر الناس است و الا شخصی
 که علم با الله واقعی و خوشی و از به دنیا باشد و جهاد و سرب و قرض نباشد بهتر خواهد بود از این شخص که اقا قالوا - الا خیرکم بالذی تملک
 و یا خیرکم شما را به هر که که تابع و مانی است در راه - رجل مقول فی عتقه لیو دوی حق الله فیما - تالی وی مرست که نوشته گیرنده است
 و هر که صدقه کی چند که هر او است که او میکند حق خدا را و آن گویند آن از صدقه بر فقرا - الا خیرکم خیر الناس - یا خیرکم شما را
 به بهترین مردم - رجل عیال با الله و لا یعطی به - بهترین مردم مرد است که سوال کرده میشود بنام خدا و نمیدهد
 بدان برین تقدیر بسیار به لفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسکول عنه است و بعضی بسیار
 بلفظ معلوم و لا یعطی به لفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا و داده نمیشود و بدان و باعث شکست

واین حدیث مطلق است ورجو از تصدق زن از طعام مرد و خود اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق به هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این بنی است بر عادت اہل حجاز کہ اہل و خاتم را اذن کرده میگذاردند و در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و ضعیفان و حدیث آئندہ صحیح است و رجوازی مرد و اذن و شاید کہ آن جماعت حمل کنند آن را بر امر جدید نافعم و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کسب زوجہا من کسب زوجها غیر امرہ۔ چون انفاق کند زن از مال شوہر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای شوہر صحیح یا دلالت و چیزی سے اندک باشد کہ زانی الحوائشی و توریشتی گفته کہ امر و راجع است بعد از مردم خواہ شہری باشد یا روستائی مختار بحین قول است۔ قلنا نصف اجرہ پس مر آن زن راست نیمہ اجران یعنی شترک سب میان ایشان متفق علیہ و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به۔ گنجینه دار مسلمان امانت دار کہ میدہد آنچه امر کرده شدہ است بدان دم کردہ است بدان مالک۔ کلاما مؤخر۔ بہ کمال و تمام۔ طبیعہ بنفسہ۔ در حالی کہ خوش است بدان نفس و سے و کہ است نمیدارد و تنگی نمی نماید۔ فیدفع الی الذی امر بہ۔ پس میرساند آنرا بہ سوی کسی کہ امر کرده شدہ است مرا و را بدان۔ احد المتصدقین۔ یکی از دو تصدق کنندگان است و مر او بدو تصدق کنند و یکی مالک کہ بحقیقت تصدق میکند و دیگر بحین خازن متصرف بہ صفات مذکورہ متصدق است کہ در حکم تصدق کنندہ است بہ ظاہر و این عبارت از قبیل قول ایشان است کہ میگویند انقلم احد اللسانین و الخال احد الابین و مر او شترکت اوست در اجر و ثواب و المتصدقین کہ سرفراز تر خوانند و اند متفق علیہ۔ و عن عائشۃ قالت ان رجلا قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم ان امی اتتک نفسا۔ گفت عائشہ کہ مردی گفت مر آن حضرت را کہ مادر من مرده است بہر گمانگاہی و قتله یعنی ناگمان شدن کاری و اقلات یعنی۔ بودن نیز آید۔ و انما لو تکلمت تصدقت۔ و گمان می برم اورا کہ اگر سخن میکرد و ہوشیار میبود تصدق میکرد و چیزی سے و وصیت میکرد دیدان۔ فہل لها اجر ان تصدقت عنہا پس آیا ہست مر او را ثوابی اگر تصدق کند از جانب و سے۔ نال نعم گفت آن حضرت آری میرسد مر او را ثواب تصدقی کہ میکنی از جانب وی۔ متفق علیہ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ ثواب صدقہ میرسد بہ میت و مجتہدین و عباد استغفار برای میت و زہد بپاہل حق کہ اہل سنت و جماعت اند این است کہ در عبادات بدینہ اخلاص و از بندش نماز و تلاوت قرآن و ختم وصول ثواب است امام محمد رحمہ اللہ با فی در رفقۃ الریاحین میگوید کہ شیخ اجل اکرم عز الدین عبد السلام را بعد از فوت او در خواب دیدند کہ گفت مادر دنیا حکم میکردیم بعد م وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن یافتیم و اللہ المجیب

فصل الثانی۔ عن ابی امامۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی خطبۃ عام حجة الوداع۔ گفت ابو امام

آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه صدقه و قسایه مولی است و عدم ضرب عبد برین فعل بحت
اشترک و ثواب غنیمت نپنداشتند آن - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت غنیمت ملک
بودم من بنده کسی - منما قلت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم تصدق من یا رسول الله
پیشی - آیا تصدق کنم من از مال ملک خود بخیر بدهم و در بعضی نسخ مولی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت آری تصدق
کن - و الاجمیل انصفان - و ثواب اشترک است میان شما دو نیم - روایت مسلم -

باب من لا یعوذ فی الصدقة

باب در بیان کریمه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه کسی داده بازستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در
حدیث بیاید که خریدن نیز نشاید و این مبایعه است در نفی خودتیره است از آن و بحقیقت خود نیست و آنچه اعلم
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حملت علی فرس فی سبیل الله - روایت است از امیر المومنین
عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را یکی از غازیان را که اسب نداشت - فاضاعه
الله من کان فله یس خلیع گردانید آن اسب را آن که یک بود آن اسب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و
بر بیاض است کرد و خبردار نشد گویا بالاک کرد آن را و ضیاع بالاک شدن و اضاعت بالاک گردانیدن - فاروت ان شتر
پس خواستم من که بخرم آن اسب را و ظننت انه بلید برخص - و گمان بردم که وی بفروشد آن اسب را باز زنی در خص بخرم
را از زنی و از زان و دشمن - فالت البنی یسیر پیغمبر صلعم - که خریدن من اسب را از وی خوب است یا نه فقال
لا تشتره و لا تعد فی صدقتک پس گفت آن حضرت مخ آن را و باز نکرد در صدقه خود - و ان اعطاک بدیم - و اگر چه بدید
وی اسب را بیک دریم و نظر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان یتماهد که گویند اگر چه بفروشد آن را بیک دریم طبعی
گفته نظر باز زنی و صحبت بی وی شرمناک نظر بان کن که آن بیه و صدقه توبه ظاهر در معنی خود دست فافهم بعد از آن
تعلیل کرد آن حضرت آنرا و بقیع نمود و عود را بقول خود - فان العائنی صدقة کلک یعوذ فی قینه - زیرا که بد رستی
که عود گرفته در صدقه خود نماند سگ است که عود میکند و رفتی خود باز بخورد آن را - و فی روایت - و در روایتی این چنین
آمده است که - لا تعد فی صدقتک فان العائنی صدقة کلک فان العائنی صدقة کلک - و عن بریده - قال كنت جالسا
عند البی - گفت بریده بودم من شسته شسته پیغمبر صلعم از آن امر آره - ناگاه آمد آن حضرت از منی - نقالت -
گفت آن زن - یا رسول الله ای تصدقت علی امی بجاتیه - بدرستی که من تصدق کرده ام بر مادر خود و امی را -
و انها ماتت - و بدرستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر من میرسد من مادرش من چه میفرمائی
ایا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال وجب احوک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو
به تصدق کردن تو ان را بر مادر و در باب علیک المیراث - و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میرا

فهرستی است که ثابت میگردد نه با اختیار بخلاف شر اگر دی و حکم است و دست با اختیار - قائلت را باز گفت آن زن - یا رسول الله! انکان علیها صوم شهر - بود بر او درین روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افا صوم عنهما - پس ایاروزه دارم من از جانب وی - قال صومی عنهما - گفت آن حضرت روزه بد را از جانب وی - قائلت - باز گفت آن زن - انما کما کما فافاج عنهما - ما درین حج نگذاشته است هرگز آید پس حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنهما پس گفت آن حضرت آرمی بگذار حج از وی - رواه مسلم - بد آنکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از نیست آنچه بر او بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا از آنکه است که اذ قال اطلبی و ندیب ما ان ست که روزه ندارد از نیست ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگر که و نه نماز گزاری هیچ یکی از دیگر که بلکه اطعام کند و فدیهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیهد اگر علت و اگر وصیت نکرده باشد از نیست که بشروع کند روزه اما لازم نیست و زود شامی حاجت نیست بوضیعت که از ذکر فی الهدایة و تفصیل لازم آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوٰه و دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود فعلی نائب و جاری است در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکرد و فعلی نائب و جاری میگردد و در نوع ثالث نذر عجز از جهت معنی ثانی که شقت است بتفقیس مال و جاری نمیکرد و نذر قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج فعلی نائب و جاری است اما نیت در حالت قدرت زیرا که با فعل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج فعلی بود و فاهم و الله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقہ و مالی اوست کتاب الصوم نسال الله التمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بعضی اسباب و در شرع عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جمیع و اختلاف کرده اند که صلوٰه افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بنی طلب است فافهم

الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می در آید رمضان گشاده میشود در بای آسمان - و فی روایتی تحت ابواب الجنة - گشاده میشود در بای بهشت - و غایت ابواب بهشت و بسته میشود در بای و فرج و سلطت انشیالین - و ترجمه در پاکرده میشوند شیطانان - و فی روایتی تحت ابواب النار - گشاده میشود در بای رحمت رمضان مشتق از رخص است یعنی سخت تافتن گرامی آفتاب بر ریگ و زمین و غیر آن و سوزن قه و با بگردیدن گوشت و سوزن درون و علت ناک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نفس

میکردند اسمای شهور را و در وقت قدیم نام که فدا آنها را بنامها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این راه بران هر دو اندر علم
تحت تخفیف و به تشدید سر و آمده است و گشاده شدن در برای آسمان کنایت است از پایی فرشتگان رحمت و صعود
اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن در برای بهشت از بدل توفیق و حسن قبول و بسته شدن در برای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قبح شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته
شدن طرف معاصی و وسوسه و روایت اخیر که اثبات قبح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همین است
متفق علیه - و حسن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی النجته ثمانية ابواب فمن مودان حضرت
که در بهشت بهشت درست - منها باب یسمى الریان - از جمله در وادی است که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید
یا از ری یعنی سیرابی - لا یدخله الا الصائمون - در نمی آیند آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه کند
متفق علیه و حسن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام رمضان ایا ما احتسابا باعقره
بالتقدم من ذنبه - کسیکه روزه دارد و رمضان را از جهت ایمان بخدا و انتقال امر وی و تصدیق بوعده دئی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - و من قام رمضان ایا ما احتسابا باعقره بالتقدم
من ذنبه - و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد در شبهای وی از جهت ایمان و جبهه الله آمرزیده شود آنچه پیش رفته
از گناهان وی - و من قام لیلا اقتدر ایا ما احتسابا - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب - عقره
بالتقدم من ذنبه متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل عمل ابن آدم یضاعف - هر عمل نیک
آدمی را مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنة یضاعفها - یک نیکی ده چند وی - الی سبع مائة ضعف - تا به قصد
مانند بر اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص شد بجهت فضل و سه قال الله تعالی الا الصوم - گفت خدا
تعالی مگر روزه که جزای آن بحدی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و اما آخری به - و من
جراعیهم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مراست اگر چه چه چیز را
تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را در آن بیان تخصیص کرد و تبریک و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادات بعید است از ریاء و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریاء بدان راه بیاید و
لهذا مضاعف کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن حفر نیست چنانکه
فرمود - یرفع شهوته و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواستش نفس خود را مخصوصا طعام خود را که احتیاج بدان باشد
و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعام و شهوات و گفته اند که جبرئیل سبحانه و تعالی مبعود و برتر
نشد و تعظیم نماز و ریح عصری از اعضا و عبادات خود را بهیوم نموده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است بعضی
گفته اند که استغناء از طعام و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه دس

تعالی آنچه موافق و مشابه صفات مقدس است نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت از جهت آن است که در سه سجانه عالم است به قدر آب و نفیض آن و منفرد است بدان - لعلنا تم فرختان سمر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است - فرقه عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجهت تعاش طبیعت بسیر و سیرالی بعد از گرسنگی و تشنگی باضمین نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سر و شیرین بی برادر و شکرانه را زود و دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق - و فرقه عند تقاریر به - و فرحت دیگر نزد حصول تقاضای پیر و رگاست که در آخر خواهد شد - و خلوت هم العاصم علیب عند انکسار سحر الک - و سهر آینه بوی دهن روزه دار خوشترست نزد انبوی شک تصویر و تمثیل معقول است به محسوس و خلوت بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاص تنبشیدن بوی دهن - و العیام جبه - و روزه سهرست و پناه است از رسیدن شمشیر طالع در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت - فان اکان یوم صوم احدکم فلا یسرفتم فیهم فایس چون باشد روزه یکی از شما پس باید که کلمه بکلام تمسح و تمسح نکوید - و الا یضرب یضرب خاوند بزرگوارند او را از اینان و خصوصیت - فان سابه احد او قائمه فلیقل انی امرار صائم یس اگر شام و به روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نوزد و گوید که من هرگز روزه دار نیابان گوید باید دل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد نیابان گوید اگر نفل باشد بدل تان را و در باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است و در فرض القبه نیابان گوید - متفق علیهم -

فصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان اول لیلته من شهر رمضان صعدت الشیاطین و چون میباشد سخت شبی از ماه رمضان نه کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفوا بکسر ص و اول بند غل و انچه سیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید نار و آیت است - و مرده کجین و نه کرده میشوند سرشان سخت از جن و مرد و فحشات جمع را در چنانچه طلب جمع طالب - و غفلت ابواب النار - و بسته میشوند در باب آتش - فلم یفتح منها باب - پس کشاده نمیشود و از آن در هیچ درسی - و فحش ابواب الجنة - و کشاده میشود در باب بهشت فلم یغلق منها باب - پس بسته نمیشود از وی درسی - و دنیاوی نماد - و ندای میکند و آواز میدهد و آواز میدهد و میگردد - یا باغی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آ که وقت گشت - و یا باغی الشر اقص - و ای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت تو بیدار گناهان و ترک کردن آنهاست - و الله عفوکار من النار - و در خدای راست آواز و گاه از آتش دوزخ شبی در رمضان - و ذلک کل لیلته - و آن آواز کردن در شب مخصوص به شب قدر نیست - و رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی نهاده شب خوب

فصل الثالث - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم رمضان - آمد شما را

نشان

رمضان - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است و در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
 خدای تعالی بر شماروزه آنرا به نفع فیہ ابواب السماء - گشاده میشوند در وی درهای آسمان - و ثقل فیہ ابواب الجحیم -
 و بهمه میشوند در وی درهای دوزخ - و ثقل فیہ مرقه الشیاطین - و غل کرده میشوند در وی مرقه شیاطین و غل یغیر
 خد کردن فیہ لیلۃ خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم غیر ما فقد حرم
 من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر با از همه خیر چنانکه
 در حدیث انس بیاید این مبالغه است یا مراد خیر متعلق با ماه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باطل
 نظر از متعلق - رواه احمد و النسائی - و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الصیام و القرآن
 شیفان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مرند - را - یقول الصیام ای رب انی منقمة الطعام
 و الشہوات بالنهار فتشغنی فیہ - میگوید - روزه ای پروردگار من بدرستی که من باز و اشتهام او را از خوردن و شهوات دیگر
 چنانچه آب و جمیع در روز پس قبول کن شفاعت مراد در وی و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد
 از ستمذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از آنجا
 باز دارد و عزم رحمت الهی بمنع طعام و شراب جمیع انکار و تمامه را شامل باشد و غلبت بر زهد و سبب سفیان ثوری فی
 صوم است - و یقول القرآن منقمة النجوم باللیل فتشغنی فیہ - و میگوید قرآن منع کردم من او را خواب را شب پس قبول کن
 شفاعت مراد در وی فی شیفان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواش کردن و در خوا
 گناه کسی را شفیع و شافع خواش گردد و شفیع پذیرفتن شفاعت شفیع بفتح فاء و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت و
 رواه ابی نعیم فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و رجال دی حجت اند و در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط
 مسلم و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آید ماه رمضان پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان هذا الشهر قد حضر کم و فیہ لیلۃ خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه تحقیق حاضر شده شمار
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرم ما فقد حرم الخیر لکه کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم غیر الا کل محروم - و محروم گردانیده نشود از غیر این شب مگر هر کسیکه محروم است
 از ستمذات و موسوم است به سمت حرمان و سبیل است بدان این عبارت ناظر در معنی اخیر است که در حدیث ابی هریریه میگوید
 رواه ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی آخر یوم من شعبان -
 گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در بدین روز از ماه شعبان - فقال یس گفت - یا ایها الناس قد اظلمکم
 شهر عظیم ای مردمان تحقیق اشران کرد و سایه انداخت شمارا با بی بزرگی - شهر مبارک - ماهی است که برکت
 کرده شده است و در وی - شهر فیہ لیلۃ خیر من الف شهر جمل الله صیامه فرضیه گردانیده است خدا تعالی روزه ماه مبارک

هر کسی باشد که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مگر کسی را جو البش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند کسی
 کافران که اسیر کرده میشدند و غزوات و آن حضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن بیان منت نهادن و در بار کردن و میان
 قدیم گرفتن و بنده ساختن نزد و اکثر آنکه و متعین است قتل یا استرقاق نزد و تنقیه نبود میان ایشان کسی که بروی
 حقوق الناس از دیوان و امثال آن باشد اگر باشد شاید که آن حضرت از ضایع صوم که در راه سیکه و گون این عصر
 ان انبی صلی الله علیه وسلم قال ان العجبة ترزق رمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
 من - اس الحول الی حول قابل - از هر سال تا سال آینده رزق نعم ترازی در از روزه راسخ و آیدار باشد
 فرخنده آراسته ز غارف الدنيا آراشتهای وی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان - پس چون بهشت نخست
 روز از رمضان - بهشت بهشت تحت العرش من و رقی العجبة علی الحور العینین - پیروز باد وی زیر عرش از بر گنهای
 بر زبان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم و از شرکان کشاده چشم و در جمع حور و عین جمع عینا
 فیلین یا رب جعل لنا من عبادک از و احاطت بهم اعیننا پس بیگویند آن زنان بهشت ای پروردگار ما را در این
 از نهنگان خود شوهران که شک گرد و دقت گیر و بایشان چشمهای ما - و تفرعینهم بنا - و خشک گرد و دقت گیر
 چشمهای ایشان با تفریع قاف و کسر آن یا از قرقم قاف یعنی بر دوت و چشم بنشاند و محبوب سرد گرد و دقت
 گیر و دگر می و سوزش وی در ویدان اعدا بود یا از قرقم قاف یعنی قرا چشم بنظر به محبوب قرار گیر و ساکن گردد
 و چپ در است نگر و در حدیث واقع شده است که جعلت قره عینی فی الصلوة و اولاد قره العین گفتن نیز
 از اینجا است - روی البیہقی الاحادیث الثمینیة فی شعب الایمان - و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم
 انه قال یغفر الله فی آخر لیلته من رمضان - روایت نخست از ابی هریره که آن حضرت گفت امر زبیده میشود و هر امت
 او را در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لایقی - قبل گفتند صحابه - یا رسول الله ای لیلته القدر - آیهان
 که امر زبیده میشود و امت را شب قدر است که چنین گنایان و سلامت از آفات از خواص و توانم اوست - قال
 گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - و لیکن العال انما یوفی اجره انما فی عمل - و لیکن کارکننده تمام داده
 فرد او گرد و قیام کند عمل خود را و آن در آخر شب آخر میباشد یعنی این متخفرت از جت قراغ ازین عمل است
 نه از جت شب قدر - رواه احمد

باب روزه الحلال

بال نام غرة قمر است و بعضی گفته اند ناد و شب و بعضی گفته اند تا سه شب و بهشت شب نیز گفته اند در و شب
 افزایه بهشت و ششم و بهشت و ششم و در جبر این شبها قمر است که فی القاموس مراد اینجا یعنی اول است که دیده شود
 و شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نماز و صوم یا انتظار

پس باید که روزه دارد و در آن روز و بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعافا و آن حضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده است

میان موم شعبان و رمضان - متفق علیه

فصل الثانی - عن ابی سهریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تمتعت شعبان فافطره و

چون نمیرسد ماه شعبان پس روزه ندارد این نیز در حق کسی است که قوت ندارد در پیاپی داشتن روزه

رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا لایال شعبان

در رمضان - شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و

یا سیست - رواه الترمذی - و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه و سلم یصوم شعبان

تنتالین الا شعبان و رمضان - گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان

و رمضان - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و عن عمار بن یاسر قال من صام ایوم الذی

یشک فیہ فقد حصی بالاقاسم - کسیکه روزه دارد در روزی که شک کرده میشود پس تحقیق بی خبرمانی که ابو القاسم - یعنی محمد

رسول الله و ابو القاسم گفت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه

و الدارمی - بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد

میوشید و شدن لایال و را بر یا غیر آن و شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف است در روز آن مختارند و امام

ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه ندارند و کرده است روزه داشتن و آن را اگر دارند

بیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود و روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است

نزد ما کسی را که موافق ائمه روزی که حادث دارد روزه داشتن در آن روز و مخصوص را و غیر ایشان انظار کنند

بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غمی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود و روزه

روی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذاشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند لایال را اگر میدیدند

آن را بایستی شنیدند خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی غمت بودی افطاری نمودند و اگر غمت بودی

روزه میداشتند و محل کرده اند این را بر عموم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده هر دو بدن روزه بهیئت رمضان

میدارند و الله اعلم - و عن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال الی رایت افطار

یعنی لایال رمضان - اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدرستی که من دیده ام لایال یعنی لایال رمضان را -

فقال الشهد ان لا اله الا الله - پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدهانیت حق - قال نعم - گفت اعرابی اگر

گواهی میدهم - قال الشهد ان محمد رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خدا است -

قال نعم - گفت اعرابی گواهی میدهم - قال یا بلال انزل فی الناس ان یصلوا - گفت آن حضرت ای بلال نازل کن

در میان مردم که روزه دارند و در آن روز و بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعافا و آن حضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده است

میان موم شعبان و رمضان - متفق علیه

در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و درین حدیث دلیل است بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبری در راه رمضان و شهرت نیست لفظ شهادت و تفصیل مذہب آن است که مذہب حنفی و میم از مذہب شافعی و شهرت از مذہب احمد آن است که ثابت میشود بلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و شیئی است که متعلق بدان است و چوب این عموم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در ثوبی میرفتی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر شهادت و لیکن عدالت خبر شرط است بالافاق و لحاظی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراته و عید و این در عموم است باقیم و در نظر باقیم شرط است عدو شهادت و عدالت و حجت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدو تو از ترست و نزد بعضی اهل محله در روایت است از ابی یوسف پنجاه مرد - و عن ابن عمر قال تراءى الناس الدلال - بیک دیگر نمودند مردم ماه نورانی یعنی حج شدند بر دیدن آن - فاجتبت رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابيه - پس خبر داد من آنحضرت را که من دیده ام ماه را در رمضان و امر الناس بصيامه پس روزه داشت آن حضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن - رواه ابو داود و الدارمی

فصل الثالث - عن عائشة - رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحفظ من شعبان
 ما لا يحفظ من غيره - گفت عائشه بود آن حضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و گاه بیانی میکرد و آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه نمیداد و در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی المصالح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن - ثم يصوم له و تیره رمضان - پسر روزه میداشت آن حضرت و شب و روز ماه رمضان - فان ثم عليه عتلتين يومنا ثم صام - پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد و سی روز را پسر روزه میداشت

رواه ابو داود - و عن ابی النضر می - ففتح موحده و سکون می و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سبیب این غیر ذر کونی - قال گفت - فوجبا للعمه - بیرون آمدیم با برائی عمره گزارون - فلما نزلنا بطن نخلة - پس چون فرو آمدیم ما به بطن نخله که موهب است میان که وظائف - ترا اینها اهلال - جمع شدیم بر طلب بلال - فقال بعض القوم هو ابن ثعلب - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است - وقال بعض القوم هو ابن لیلیثین - و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شب است - فافینا ابن عباس قطننا - پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم - انما را اینها اهلال فقال بعض القوم هو ابن ثعلب و قال بعض القوم هو ابن لیلیثین فقال ای لیلیث لاتیوه - گفت ابن عباس که نام شب دیدید شما ماه را - فلما لیل که از او گذار گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیدید و او

فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم مدله و تیره - مدله که دانیده است

شعبان

رمضان را وقت دیدن بلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن بلال گردانیده است یعنی هرگاه که بلال بنید رمضان کند -
 فخری که را نیتجو - پس این بلال مرشی راست که دیده آید او را در آن شب - و فی روایت غنه قال - و در روایتی از ابی بصیر
 همچنین آمده است که گفت وی - اهلنا رمضان - و عیدیم ماه رمضان را بلال و استلال ماه دیدن و نیتی بر داشتند
 او از نزد دیدن بلال نیت آید - و سخن بذات عرق - و حال آنکه بودیم ما و وضعی که نام وی ذات عرق است بکسر الهمین
 و سکون را نزد یک بهمان موقع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا الی ابن عباس لیسأله پس فرستادیم ماه و بی
 به سوی ابن عباس که پرسید او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد ردة لرویتیه بدرستی که خدای تعالی به تحقیق مدت گردانیده است رمضان
 را زمان دیدن بلال - فان انی علیکم فاکملوا العدة - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را
 یعنی سی روز شمار کنید و روزی را در آن ماه

باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

فصل الاول - سخن انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسجروا فان فی السجور بركة طعام
 سجور یعنی زیر که در طعام سجور بركت است - و سجور نیت بین و فهم آن هر دو جائز است اگر نیت معنی آن طعام
 سجور است و فهم طعام سجور خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین نیت است و اظهر در معنی فهم سجور زیر که بركت و فعل است
 بتا بهت سنت که در نفس طعام کذا قبل یعق علیه - و سخن عمر و ابن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فصل باین صیام اهل الكتاب اكله اسحر فرق میان روزی و روزی اهل کتاب خوردن سجور زیر که خدای تعالی
 مجاز گردانید - ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان شکر گزاری این نعمت است و اكله نیت نه
 و سکون کان یکبار خوردن و نیت نه یعنی نیت و این موافق روایت سجور است نیت بین و لیکن روایت اینجا نیت نه
 است - رواه مسلم - و عن سهل - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرال الناس بخیر ما حجوا الفطر - روایت
 از سهل بن سعد ابی عدی که از شایسته صحابه و آخر کسی است که مرور بدیده از اصحاب گفت گفت ان حضرت صلی الله علیه و سلم
 همیشه اندر مردم لباس خیر بپوشید که شتابی کنند در کشادن روزی یعق علیه و این نیز بركت مخالفت اهل کتاب است که تا خیر
 میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت اشعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند لیکن
 باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و یقین بدان و احتیاط در آن نه است بحال با تردید یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف
 در قسطن می کنند و تو نشستی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا دیب نفس و دفع مگرشی و توسنی کردن نفس یا مصلحت
 عثمان بن افل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و موی این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است
 آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خوابد وصال کند گوید وصال کند

سبح و قاضیه انظار نظریات است نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند از البیاری ربانین و از باب احوال و معاملات اعا و الله علیه من بر کاسم امتی کلامه - و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قبل اللیل من ههنا - چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق - و او بر النهار من ههنا - و پس - و در روز از اینجا یعنی از جانب مغرب - و غربت اشمس - و فرود و در آفتاب و این اقبال و او بار نیز بسبب غرب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقرر و دخول یس است - فقد انظر الصام - پس تحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت انظار و می باید که انظار کند متیق علیه - و عن ابی هریره - قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الوصال فی الصوم - نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز و یازده ای اکل و شرب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک لو اصل بر سیکه و وصال میکنی یا رسول الله - پس مراجع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوای ما را دایم با اتباع خود - قال - گفت آن حضرت - و اکیم مثلی - و کدام کی از شما مانند من است - الی ابیت یعنی ربی و یقینی - بدرستی که من شب میکنم در حالی که طعام میدهم مرا آنکه هر روزه و تربیت کننده من است و آب میدیدم و مرا متیق علیه - بدر آنکه اهلار و این طعام و شرب چند قول است یکی آنکه طعام و شرب محسوب بود که برای آن حضرت شرب از خوردن و در گاهی آمد و خورد و در آن گوید و این کراتی بود از خدای تعالی مخصوص بکسی صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و موجب بطمان صوم نبود اگر چه خورد و در آن نیز فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اهل غده بنی یثیمن و یثیمنی روز یکشنبه و در روزگار آن طعام و شرب میدیدم مراجع آنچه موجب انظار است شرعاً طعام و شراب مقاد است اما آنچه بطریق عادت از پیشت و از پیش پروردگار آمده باشد منطل صوم نبود یعنی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینجا قوت است که لازم است پس گویا ضرر و در این قوت اکل و شرب می نباشد و چیزی که قانم مقام طعام و شراب میگردد و از آنکه میکند و در آن قوت شرب طاعت و عبادت می یابم و یا مراد به طعام و شراب سیر و سیرانی است که بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نباشد و درین معنی قوت و در ضمن سیر و سیرانی است و گفته اند معنی اول این است که سیر و سیرانی منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه در این عمل گرسنگی است و تشنگی نیز چرا آن حضرت در اکثر جمیع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست که ازانی نتج الباری و قضا را نیست که مراد طعام و شراب محسوب نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان طاعت الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در مجتبه های مجازی و مسترهای حسی خوب است چه جای نجات حقیقی و مسرت

والا انما فی بیده - چون بشنود بانگ غازی یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یطعمه
حتی یطفی حاجته - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آب و حاجت خود را از وی یعنی نبوشد آب را احتمال دارد که مراد
از آن مغرب باشد پس درین تاکید است برای تعجیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نیز از آن مسنون است یا از آن
صحیح بود یعنی مراد بر آن نیست نطفه بر حقیقت صحیح کند اگر به تعبیر طهری کرده است نخورد و در شکم تهری
نماید اگر در غالب فتن شبست بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد از آن بلال است که به شب می گفت چنانکه در باب انوار
گذشت و قید بودن آن در دست اتفاقی است - رواه ابو داود و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما
وهم از ابی هر سیه است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی ان یفطم فطره - دوست داشته ترین
بنده گان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روز کثا دن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گزاری
ترخیص و اعتناء نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که پیوند نصاری ناخیر می کنند
و طایفه - رواه الترمذی - و حسن سلیمان - ابن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب که از قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطار احدکم
فلینظر علی امره - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند به خرامه - فانه برکت - پس بدینیکه خرامه یا افطار
به خرامه سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی امره - پس اگر نیابد بخرامه پس باید که افطار کند بر آب
فانه طهر - پس بدینیکه آب پاک کننده است یا افطار بر آب پاک کننده است معده را از آلودگی و صاف کند
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد و اشتها پیدا نشود پس
میکنند طعام را باقبال تمام و چون باشد بخت چیزی که برسد بوی شیرین نفع گیرد و بدین بوی غایت انتفاع خصوص
توت با صره که انتفاع وی از جلالت بیشتر و قوی ترست و چون جلالت اهل حجاز ترست و قبول است طبیعت ایشان
بران و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و آب چون جگر را بر ذره خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود و انتفاع وی بعد از کامل تر گردد و لهذا وی بجال نشسته و گرسنه آن است که اندک آبی شرب کند پس از آن
طعام بخورد و رواه احمد الترمذی و ابو داود و طایفه و الدارمی و لم یذکر فانه برکت - غیر الترمذی - و ذکر کرده است
لفظ فانه برکت را بجز ترمذی - و حسن الس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آن که نماز بگزارد و بر چند خرامه می ترسید فان لم یکن رطبات تمیرات - پس اگر نمیداد
خرامه ای ترسید افطار میکرد بر چند خرامه خشک و بعضی روایات بر طبع و سحر واقع شده - فان لم یکن تمیرات
حسی حیوات من با برکت اگر بی بود خرامه خشک هم می نوشید چند گفت آب - رواه الترمذی و ابو داود و طایفه
الترمذی بنی حدیث حسن غریب - و حسن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطار صائما

او نیز غازی قاضی مثل اجره - روایت است از زید بن خالد که از شاپیر صحابه است گفت گفت آن حضرت کسیکه روزه گشایان
 روزه و امیر ایاساز و سامان غزاکنده را پس مراد است مانند اجروی حجت امانت بر غیر و شریک شدن و ران -
 رواه البیهقی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و نیز
 و نسائی و ابن ماجه و ابن خزمیه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند و عن ابن عمر رضی الله عنهما
 قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ^{الطهاره} زهد
 و اقبلت العروق و ثبت الاجران شاره الله تعالی - رفت تشنگی و ترشیدر گهای و ثابت شد اجرو ثواب اگر خواسته است
 خدا انظار هموزست محدود و مقصور معنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود و عن معاویه بن زهره و یحیی بن زبیر
 باز ثقات تابعین است - قال ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد
 میگفت - اللهم کف صحت - خداوند ایبرای رضای تو روزه داشته ام - و علی بن زکریا افطرت - و بر زوری تو که سندی
 کتادم روزه پاره - رواه ابو داود و مرسله

فصل الثالث عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الدين ظاهراً ما لم يزل

الناس الفطر - همیشه است دین غالب ما و ای که شتابی کنند مردم افطار را - لان ایهود و النصرانی و یهود و نصرانی
زیرا که یهود و نصرانی تا آخری کشته و افطار پس در خلعت ایشان و مردم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است
و در دین و درین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است - رواه ابو داود و ابن ماجه
و عن ابی عقیله - رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق - قال - گفت - دخلت انما مسروق علی عائشه -
در آمد من و مسروق بر عایشه - قلنا - پس گفتیم ما - یا ام المومنین رجلمان من اصحاب محمد - و بعد و اندازیداران محمد
صلی الله علیه و سلم - احدی از جمعی از افطار و جمعی از الصلوة - یکی از آن دو مرد و شتابی نمی کند و در روزه کشاوران و شتابی
میکند و زمانه گزاردن یعنی نماز مغرب - و الاخری خرا افطار و یخر الصلوة و دیگر از آن دو مرد و تاخیری کند افطار را
و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عایشه ایها الجمیل الافطار و جمعی الصلوة - کدام یکی از آن دو مرد و جمعی میکند و افطار
و جمعی میکند نماز را - قلنا عبد الله بن مسعود گفتیم ما آن مرد و که جمعی میکند عبد الله بن مسعود است رضی الله عنه -
قالت که راضع رسول الله گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الاخوان موسی - و مرد دیگر
که تاخیر میکند ابو موسی شعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بغیرت می کرد و ابو موسی برخصت را ابن مسعود
اعلم و اقله است و احکام و اقدم است و اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است او را نیز سندی یا بخبر
خواهد بود و شاید گاه گاهی نمیکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و عن العراب بن ساریه صحابی است
از اهل صفه و از آن گویندگان که نازل شده در ایشان دلائل الذین اذنا ما توک تخلم آ لایه قال و علی بن

گفت خواند به این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی السحری عثمان بن عفان - بطعام سحر رمضان اینچاسم روز پنج سین ست از سحر که خواندن
 بطعام میگویند - فقال لم الی انصار المبارک - پس گفت آن حضرت بیا بسوی طعام - بکات کرده شده صدوی چنانکه
 در اول باب گذشت فان فی السحر بر که رواه ابو داود و الترمذی - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من سحر لیس فی السحر یکنی طعام سحر سلطانان سب است یکی خود سحر و طاعت بکات است و عمر زیادت بکات است
 دیوان در انظار بوی نیز بکات است سحر بوی موجب بکات اول و آخر خواهد بود - رواه ابو داود

باب تشریه الصوم

یعنی در وقتن روزها را آنچه فاسد کرده اند او را پاک کرده بود و در وی تشریه یعنی بکات است و تشریه باری تعالی تعبیر است
 از آنچه رواست بر وی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الا یان تشریه یعنی و درست از معاصی و در حدیثی
 دیگر آمده است الحیاة تشریه یعنی حایه بعبادت او را با و حایه نام و بیست و شش -

الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یطعم یوم الزور - روزی که
 ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بتیان نیز آید زور قسمی از قول است و مراد اینجا شال قول و قول
 تا صحیح باشد قول وی - و اصل به - و ترک نکند عمل کردن را بر باطل - فلیس الله حاجتی الی بیع طعامه و تشریه
 پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی غنائی و مالی و در آن که ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کفایت است
 از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن همین که سنگی و تشنگی نیست بلکه کشته شود و الطافهای نارسا نیست
 است فالتس از مارکی بر آید و مطنه گردد و در رواه النخاری - شایخ گفته اند صوم قسم است یکی صوم عوام که عموم حرم
 آن همه عالم است و آن اساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و اهل از لذات
 و شهوات محرمه و دیگر وجه بلکه از اساک و مباح نیز از آنچه ممانعی که نفس و وضع او مستلزم صوم اخلاص و آن
 اساک از هر چیزی که با دودن حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق با سوای وی سببی نه - و عن عائشه رضی الله
 عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و یبایس و یوماکم - گفت عایشه بود آن حضرت که بوسه میداد و
 بیا شربت می کرد و می نوشید و تمام لبه بشردن زمان میرانند - و کان الکلم لاریه بود آن حضرت تا اکثرین شایع حاجت خود
 را میخواست خود را در راه بایستی انفسه و از بیعت شریعت میبرد و از بیعت حاجت و روایت مشهور نیز در حدیثین همین است و گاهی
 و اینست که در شیعه و کبر و سکون ملازمین نیز غنی حاجت است و معنی عضو و فرج نیز می آید و تشریه باری تعالی
 عفو و عفو نفس خود را بگوید و تشریه گفتی که فعل بر عضو خارج از بدن ادب و عذاب است پس حسن عمل او
 به حاجت تیغ علییه و تشریه گفتی که درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حفصه اسلمه ابن عمار و حسن و انس
 الی هر چه رضی الله عنهم تشریه و حدیث عایشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم و بعضی

مرحوم را بعضی شخصیت کرده اند پیرایه جوان ظاهر و باشرت سخت ترست از آن یعنی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند
 تفسیر از تنی و نه بپزند و آن است که پاک نیست بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و کرده است اگر امین نباشد
 زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امین اعتبار کرده شد ذات و سبب
 و در غیر حالت امین اعتبار کرده شد عاقبت و بی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را از آن افضل است و این
 قول ابی حنیفه است و اکثر علما پیش از ما بوده اند و باشرت و در حکم تقبیل است و ظاهر روایت و کرده است نباشد
 فاشه از جهت غلبه خون فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر میگوید از تقبیل و باشرت و عمر بن الخطاب میگوید از
 تقبیل میگوشت که نبود از عصمت مرتجع کی را آنچه بود در آنحضرت راضی الله علیه و سلم و عهدها قالت کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پدر که انچه فی رمضان و در جنب من غیر محرم گفت عاقبتش بود آن حضرت که در می یافت او را فجر در رمضان
 و حال آنکه وی جنبی بود از غیر احتلام فیه غسل و یوم و پس غسل می کرد و بعد از فجر و زه میداشت بمقتضی علیه
 از ام سلمه نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست در زه
 مگر کسی را که صبح کند بجا بابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان دانسته اند از
 من و این امر این را قصه ایست که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و هیچی از غی قتل کرده که در زه
 غسل درست است و لیکن روزه فرض را وظا کند و ترندی گفته که قوی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه
 را و قول اول صحیح ترست بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر محرم بر جز احتلام بر
 آنحضرت و الا فاشه نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در
 مواهب لذتیه از قریب نقل کرده است که گفت صحیح اینست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با احتلام در حدیث
 روتیه انزال است بی ویدین چیره و خواب و این از شیطان نیست یا آنکه بنیای قید عدم بر آنست یعنی می بود غسل
 وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم و عمن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال ان النبی صلی الله علیه و سلم احتجم به محرم - گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد و یعنی خون کشید حال آنکه
 وی محرم بود پس محرم را جائز نیست که حجامت کند و لیکن اشهر آنکه نبوی کند و شود و اگر کند و شود و خدای آن پدید
 چنانکه در باب احرام بیاید و آنچه و موه نام - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود پس حجامت کردن
 محرم فاشه نمیکرد و در زه و امام ابو حنیفه میگوید محرم نیست از قضا که حجامت لازم نمیکرد و و نشود و آنکه گفته تیرا از زه و امام محمد
 که باطل میگوید و محرم حجامت میگوید و در غیب میگوید و بر وی قضا که حجامت و در موطا باطل میگوید و محرم حجامت و واجب میگوید
 بر وی کفارت که قال الطیبری و کلام در احتجام محرم و در حدیث انظر الحجام و الحجام بیاید یعنی علیه - عمن ابی هریره
 قال قال رسول الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاعل او شرب فلیتم صومه که یله فراموش کرد در زه و حال آنکه

و سه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کنند روزه خود را که باطل نیگردد و نه فائدا طهر الله و سقاها
 زیرا که نخورانیده است او را و نه نوشانیده او را مگر خطای تعالی بیفتد علیه و این حکم عام است و در هر روزه فرض باشد
 یا فضل نذر و همه گرامی که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مروم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت آنکه این حدیث را قائل بشدم
 بقضا و در بدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استوار رکبت و وعظمت
 قال بینا نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاره رجل فقال - و انما ی انکله شمس ایم ما نزل و آن حضرت ناگاه
 آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله ملک - ملاک شد من من معنی با قدام در گناه و در رواستیه زیاده کرد
 و ابلکت و ملاک کردم یعنی زن خود را با نکلند او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کردی
 تو که این را میگوئی قال - گفت آن مرد - وقعت علی امرائی و انما صائم - اقدام بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در
 رواستیه بجای و انما صائم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم -
 بل مجرد تفتت - ایامی یابی بنده را که آرد کنی آن را - قال لا - گفت نمی بایم - قال - گفت آن حضرت - فصل تسطیع
 ان الصوم شهرین متتابعین - پس ایامی توانی که روزه داری دو ماه پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت
 آنحضرت - بل سحر طعام شین مسکینا - ایامی یابی طعام شست مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی بایم قال
 گفت آن حضرت - اجلس نشین و ملک الهی - و درنگ کرد و انتظار بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از
 طعام و بوی دهن کفارت وی شود و کشت لبم کات و قبح هر دو رواست - فبينا نحن علی ذلک آلی النبی یس و رثای
 آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم لعرق فیه تمر - بنمیل بافته شده از برگ خرما و عرق پیچ
 عین و را و بسکون نیز آمده و العرق المکثل انهم - بنمیل سطر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده
 صاع شصت درست - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کسبت - قال اما - گفت منم اینجا حاضر
 قال - گفت آن حضرت - خذ هذا تصدق به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا اگر کفارت خود - فقال الرجل
 اعلی فقر منی - پس گفت آن مرد یا تصدق کنم بر فقیر تر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیر تر از همه ام بر فقر چه
 تصدق کنم - فواقمه باین الاشیاء - پس بخدا سوگند که نیست میان دوستان مدینه - یرید الخمرین - میخواهد به لاتین
 حرمین و حرمه و مرد زین سنگ لاج سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاج واقع شده - اهل بیت آنقرن اهل بی
 نیست اهل خانه فقیر تر از اهل خانه من - فبما فی الله صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه - تا آنکه چه آینه ناهای
 آن حضرت و ناب دندان بشین و در دندانها دندان لیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در وایا
 بهت الواجده نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت و همان که از اضرس العقل و اضرس الحکم میگویند و وقت بلوغ

و کمال عقل بر آید و پیدا آمدن آنها نزد خدعه ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و ندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است که قال الطبرانی الکبیر پیشتر گفت آن حضرت آن مرد و بخور آن تمر را اهل خانه خود را چون دید آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن ابل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علت برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بان مروت و بعضی گفته اند که نسخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه -

الفصل الثانی عن غایبیه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها و هو صائم - روایت می کنند غایبیه یعنی غایب آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود - و بعضی لسانها - و می بکشد آن حضرت زبان غایبیه را و بعضی بکشد و گفته اند مصممین مثل مضمضین و همچنین لیکن مملکه بطرف زبان میباشد و عجب به تمام دهان تشنگ نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سندان حدیث ضعیف است یکی از رواه وی محمد بن دینار الطحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - **عن ابی هریرة** ان رجلا سال النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للصائم - ابو هریره روایت می کنند که مردی پرسید آن حضرت را از مباشرت صائم را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک و دیگر اطلاق بشه به بشه در غیره خرج - فخص له پس رخصت کرد آن حضرت مراد و باج گردانید - فاما و اخر فسا - و اند آن حضرت را مردی دیگریس سوال کرد از مباشرت - فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود - فاذا البذی فخص له شیخ - پس ناگاه آن کسی که رخصت کرد و مراد او پیر بود - و انوال الله می نهاده شباب - و آن کسی که نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و قال با من و خوف است و در غالب سبب آن پیر است و جوانی است - رواه ابو داود - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من درعه المقيی و هو صائم فلیس علیه قضاء کسی که بقت کند و علیه آرد او را قی پس نیست بروی قضای بی بطل روزه نیست - و من استقام عجزه فلیقض - و کسی که قی کند بقبضه باید که قضا کند که بسطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر این سه و در صورت اطلاق است و برابر است کفی پیری و من باشد یا کمتر از آن و این است ندیب انکه نشاء و اما ندیب شد و اصحاب اقصی امام محمد موافق است انکه را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف متیق میگردد و اما ندیبی را با بر اندام پیر اگر قلیل باشد قضا کند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه ندیب امام ابو حنیفه را و در بعضی شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتیم من و نجد توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است که من است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی نهاده حدیث غریب لا یرویه الا حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را اگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد بن یحیی النجاشی لا اراه متفقاً - و گفته است محمد بن یحیی نجاشی که گمان نمی برم این حدیث را متفقاً است و محفوظ است و محفوظ مقابل شایسته

و سنانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد - و عین معبران - یعنی هم و سکون ممله - بن طلحه تابعی نقله است بر اوایت دارد
 از غیر بن الخطاب و ابی الدرداء و ابی یان - ان ابا الدرداء و احمد بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قارفافطه رواه
 می کنند که ابی الدرداء حدیث کرده و کان حضرت می کرد پس افطار کرد - قال فاقیت تو بان فی مسجد دمشق -
 گفت بعد از آن پس ملاقات کردم تو بان را در مسجد دمشق - فقامت ان ابا الدرداء و احمد بن ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم پس گفتیم به زبانی که ابی الدرداء حدیث کرده و هر که غیر خدا مطلع - قارفافطه - می کرد پس افطار کرد - قال صدق
 گفت تو بان راست گفته است ابی الدرداء و انا حدیث کرده و من ریخته بودم برای آن حضرت آب و شکر و او را
 و تو بان مولای آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث دلالت
 دارد که فی ناقض و نفوسه و تقریه حدیث سابق استقامتی یعنی تعزتی مراد خواهد بود - و راوی تمیز نکرد که از خالو
 و بان حدیث استمدال کرده اند از حنفیه و احمد و سلجی و ابن البارک و ثوری که فی ناقض و نفوسه و حمل کرد
 شامی و آنکه قابل نیستند بقیل فی و نفوسه و ابر شستن و ان دروسی یا بر استحباب و الله اعلم و عین ظاهر بن سینه
 صحابیت قدیم الاسلام حاضر شد - بدر را و قائم شد را - قال رایته البیضی صلی الله علیه و سلم الا احصی قیسوک و بهو حاتم
 گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شایسته بودم که در مسواکهای که در حال آنکه دی روزه دار بود - رواه الترمذی و ابی داود
 و ابن حدیث مطلق است در جواز مسواک که در آن روزه دار و طهارت است امام ابو حنیفه و امام مالک جاز می دانند
 خواه مسواک سبب باشد یا نه کرده شده باب و نفوسه و قبل از روزه و یا بعد از و ابی یوسف گفته مکرده است رطب
 و مبلول و نر و شامی مکرده است بعد از روزه و الی غیر آنکه در وی از آنکه خلوف است و نر و احمد و سحنی مکرده است
 و آخرینها پس آنکه مکرده نمیدارد سنت می دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلار - و عین انس
 قال جابر رجل الی البیضی صلی الله علیه و سلم قال استکلیت یعنی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت نیکی
 کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدو اند میگویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدو آمد شکم
 یا چشم و گاهی همچون میگویند شکایت کرد فلان و یعنی درو شد و بیمار شد و اصل شکایت یعنی گله است و آن
 نیز ازین باب است - انما تحمل و انما صام - گفت آن مرد آبا پس سر که شکم در چشم است و حال آنکه از
 روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری هر دو یکش یعنی سر که شکایت بر روزه زیان نمیکند اگر بخوابی بکشی
 رواه الترمذی و قال لیس اسناده بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست
 اسنادی قوی - و ابی عاتکه الراوی یصف - و ابی عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم
 کرده میشود به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث الی بابی رافع نیز آمده است و حدیث انس
 اسنادی قوی نیست و بهیچ نرسیده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و درین باب چیزی در خلا

کرده اند اهل علم بدان پس نگارده و شسته اند از بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و محمد و سنی است و خصصت کرده اند از بعضی
 و این قول شافعی است انتی و قول امام ابوحنیفه نیز خصصت است و از امام مالک که است نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک
 بر روایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سر میگرد و در حدیث دیگر آورده گفته است رسول الله صلی الله
 علیه و سلم باید که بر پیشانی زن و هر دو حدیث ضعیف است و الله اعلم - و عن بعض اصحاب انبی صلی الله علیه و سلم قال لقد رایت انبی
 صلی الله علیه و سلم بالبحر - گفت تحقیق دیدم آن حضرت را بفتح فوج حین محله و سکون را نام موقعی است بیان که در مدینه بعضی گفته
 موضع بدین - یعیب علی را سه المار میر نخت آن حضرت بر سر خود آب ریاد و میساکم - و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود
 من اعطش - میر نخت آب از جهت تشنگی - او من الح - یا از جهت گرمی تشنگی را دیت - رواه مالک و ابو داود
 و عن شد و یفتح مع و تشدید محله - بن اوس یفتح نمره و سکون و او العا - سی برادر زاده حسان بن ثابت او را
 دید را و صحبت اوست ان رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنی را با ابی قحطیه - آمد مردی را
 بر پیشانی که قبره در نیمه طهره است - و میگویم - و آن مرد حجامت میکرد - و میفرمودند میباید - و آن حضرت گیرنده بود
 مرا - قالی عشره فلت من رمضان - وقتی که پیچیده شب گذشته بود از رمضان - فقال پس گفت آن حضرت -
 افطار الحاجم و الحجوم - روزه کشا و حجامت کننده و حجامت کرده و شسته یعنی فاسد شد روزه هر دو - رواه ابو داود
 و ابن ماجه الدارمی قال اشجع الامام محی السنه رحمه الله علیه و قال بعض من رجس فی الحجامه - و تاویل کرده است این
 را که ظاهرش در فساد صوم است حجامت بعضی از کسانی که خصصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بجا است نمی شکند
 و میگوید بقول خود امی - تعرضا الافطار یعنی پیش از افطار حجامت و محجوم برای افطار و نزدیک است که شکند روزه
 ایشان - محجوم للضعف - اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مراد از حجامت خون کم کردن یعنی نزدیک
 است که ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود - و الحجام لانه لا یامس من ان یصل شیء الی جوفه - و اما حجامت
 کننده زیرا که وی امین نیست از رسیدن چیزی از خون شکم وی - بعض الملامر - بگوید در شایسته های حجامت در
 عرب باین طریق خون کمی کنند که بر موضع خون نشسته بماند و به شاخ ایشیه که از مجامع گویند بکسریم بدان موضع
 نهاده بدان می کشند وی کنند پس جای آن دارد که خون در ریه و آید و از ریه و ریه شکم رود و ملام جمع
 ملزم بکسریم قانوره حجامت که جمع میگردد و روی خون بدانکه مهور علامه بر آنند که حجامت نمی شکند روزه را و دیگر
 نیست مرصام را که بجهت طریان ضعف و این مذنب امام ابوحنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل بن
 صلی الله علیه و سلم و جامع از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر
 و زید بن اسلم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبد الله بن المبارک و داود را می و اسحق و ابی نوری
 به آنکه حجامت مفطر است صوم حجام و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید و عطا

و کفایت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قال شده اند بعضی از شافعی مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن جبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و دوی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم و الحجوم و من بیع کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را با شستن و من محبوب تر و اگر کند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد بر بخت و در فتح الباسی گفته که پوشافعی که می گفت حدیث بن عباس در احتجام آنحضرت مثل و آنچه است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی از داخل و خارج و در نمی آید چیزی از خارج بد داخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شوی است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه مجنب است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قوی میگویند که حجامت اگر چه بفطر نیست اما کرده است از جهت طریقان ضعف و خون پاک و علایم ندیب احمد بیان کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم و الحجوم و تأییدند سبب خود و نصرت آن بجهت قول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمود تاویل میکنند آن را که مراد افطار تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل از جمعی السنته بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم و الحجوم و شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که قصد صوم بود و دیگر گفته اند از حجامت و آن امریست بود و احادیث بفطر احتیاج صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزد یک شبام بحاجم و حجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوبان که ده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شبام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت ایمن از نبی است و نبی است و آنرا

و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة فلا مرضه
 سبکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه نذر و پیری دریم مرض - لم یقض غنة صوم الله هر کلمه -
 قضا کنند از وی روزه تمامه عمر - وان صامه - اگر چه روزه دار و تمامه عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است
 و مراد آنست که فطیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بر زره نفل و نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفاره بر او
 و ماه کفایت می کند در آن - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترمذی باب
 و روایت کرده آن را بخاری و ترمذی و ابی یوسف و یحیی و در ده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است -
 و قال الترمذی سمعت عمر ابنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم عمر را یعنی بخاری را بگوید - می گفت
 بخاری - ابو الطوس - یضم میم و فتح طای و کسر و او مشدود در آخرین مصله - الراوی - که راوی این حدیث

لا اعرف الا غیر هذا الحدیث - نمی شناسم مراوراجراین حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را شنیده باشد آنرا از ابی هریره و ابن خنیس و غیره نقل شده است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمیشود و مثل وی که ذی یمن الحجازی و عجمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما - بسیار روزه دارد که نیست مراوراح صلی الله علیه و سلم که روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهای خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر - و بسیار شب خیز نمازگز نیست مراوراح صلی الله علیه و سلم که روزه دارد و از غیبت و دیگر مناهای نماز و غیره باز ندارد و از ادب آن اعتنا ندارد و ظاهر تحقیقین مورد مقصود تشکیک یا تشکیک سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث تھیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بن یحیی لام و کسر قاف - بن صبرة - یفتح ما و ممل و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است حرام است فی باب سنن الوضوء - اگر چه در مصابیح اینجا مذکور است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث لا یغفلن الصائم خصلت است که روزه نمی کشد یا ند مر روزه دارد - الحجامه و التی و الاختلام - مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و ببرد کند که وی مفطر است چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عهد الرحمن بن زید الرازی یضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت کرده است آن را وارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابو داود و ترمذی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود و اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است و محسن ثابت البنانی - یضعف موحده و یخفیف فون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال - گفت - انس بن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک - گفتیم مگر چون الحجامه للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که کرده پنداشتنید حجامت را و زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال لا - گفت انس که روزه نمی نیداشتم حجامت را - الامن اصل الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و مذموم یا مکرر است و ران - رواه البخاری - و عن البخاری - تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در تقدیر معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم و هو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترک - بعد از آن گذاشت حجامت کردن را و روزه - فلکان یحجم باللیل - پس بود که حجامت می کرد به شب - و عن عطاء بن رضی الله عنه قال ان یضمض - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید - ثم افرغ مانی فی من الماء یستر ریحیت انچه بود در دهان و سکه از آب - لا یغفره الله ثم در رقیقه زبانی نمی کند او را که فرد بر و بگوید آب دهان خود را - و باقی فی فیه و فرو بر و چیز یا که باقی مانده است

در دین او بعضی گفته اند ای نایب است یعنی چیزی باقی نمانده است در دین وی و گفته اند که اصل عبارت ما از باقی است
 نرا از علم ناسخ اقتاده و معنی آن است که چه چیز باقی مانده است در دین یعنی هیچ چیز باقی نمانده است بعد از ختن
 آب از دین بی مانده و شیخ این چه گفته است و در روایات دیگر از ابصریح آمده است که بر ولا یمنع العاکب
 و بخاید ملک را بکسر عین معلله و سکون لام معروف است مثل مصطلکی و آن را ملک روی میگویند که برای قوت و مدد
 میخائید و ملک یعنی نسج و چپان مثل سیر ششم نیز آید و ملک فقیع یعنی خائیدن نیز می آید - فان از در و رقیق ملک
 را اقول این فیطر - پس اگر بگویم و بر داب و دین را که بخائیدن ملک پیدا می گردد و می گویم که وی افطار میکنند زیرا
 از وی چیزی جدا نمی گردد که بشکم و در روز تار و زده بشکند - و لکن بینی غنه - و لیکن نمی گزیده میشود و از فرو بردن در
 مکر و دست و احتیاط نیست و در بعضی نسج و منفع ملک بی کلمه لا گفته اند که این اوفق است ببیان فافهم رده الهی

فی ترجمه باب

باب صوم المسافر

به آنکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلفه و بعضی وارد شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام
 یا افطار افضل است و بعضی وارد شده و تحمیه بیان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و صیام نظر و تفاوت
 احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام
 یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند و حنفیه و مالک و شافعی و ثوری و حنابلان بر آنند که صوم افضل است
 کسی را که طاقت دارد از جهت ابراهیمی و مرواسان بودن او و موافقت مسلمانان و شکل بودن قضای بعد از
 منی رمضان و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزی داشتن حاجت مست مرایشان را و نیز و احمد
 و اسحق و اوزاعی و سعید بن السیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز
 نقل کرده اند از جهت تسک بطاهر قول خداوند تعالی فصد من ايام اخر و با حاشی که وارد شده است در صوم
 صوم تا آنکه بعضی از اصحاب بطاهر بعد از صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دار و قضا که گفته اند همان است
 و بعضی علما بدان گفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و نبره خیر است

در بیان و الله اعلم

فصل الاول - عن عائشة - رضي الله عنها قالت ان حمزة بن عمر و الاسلمی قال للمثنی صلی الله علیه و سلم
 احیوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمر و الاسلمی که از صحابه است گفت مر آن حضرت را یا روزه دارم و سفر
 در آن کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزه دارند - فقال ان شئت فصر و ان شئت فافطر - پس گفت
 مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم که می خواهم روزه دارم و اگر می خواهم افطار کنم - گفت اگر بخواهی روزه دار و اگر نه افطار کن

در بیان

از مدینه دهم رمضان بود و در آن یکم دفعه آن سبتم و کان ابن عباس یقول - و بود ابن عباس که میگفت - نه صام
رسول الله تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - یعنی در سفر یا درین سفر - و افطر - و افطار کرده است
یعنی هر دو وجه عمل فرموده اند - من شام و من شام افطر - پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند
یعنی هر دو برابر است و بنده نمیست - متفق علیه و فی روایه مسلم عن جابر - و در روایتی هم مسلم را از جابر این چنین آمده است
از شهر با بعد العصر - که آن حضرت آب نوشیده است از نماز دیگر

الفصل الثانی - عن انس بن مالک - صحابی است غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان
صحابه به بیت دو کس از نام ایشان انس است از آن میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک
را یک حدیث است در صوم مسافر و حامل و مريض - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله وضع عن
المسافر شطر الصلوة - بدرستی که خدا می توانی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از شطر
و می نصف نماز را که چهار گانی را بدو گانه آورده - و الصوم عن المسافر نهاده است و جوب روزه را از روزه مسافر
و عن المریض و الحامل - و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن باردار و افطار مريض و حامل را بر تقدیر
که اگر بر این گنجد یا نفس ایشان را در امر او بضرر و آیه است که حکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است
اما بروی ارضاع لازم نیست اگر اتناع آورد و جبرش نتوان آورد مگر آنکه بدین فقیر باشد یا مریض نیابد و همچنین
ندوب با - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن سلمه بن محقق - یضمیم و وقع حار و مله و تشبه
موجده مفتوحه و آخر قاض و کسیر باین گفته اند و لیکن محدثان شیخ بایخوانه صحابی است و حسن بصری از وی روایت
می کنند و پس روی سنان بن سلمه که از دلیران و پیروانان بود و غزوه چند کرده نیز صحابی است - قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من كان له حمله تادی الی شیخ - کسیکه باشد مراد او از مری که برساند او را بمنزل و زحالت برسد
و آسانی و حمل و نفع چیزی که برداشته شود بار بروی شتر یا خر یا بز یا فینی مرکب - فلیضم رمضان حیث ادر که
پس باینکه روزه دارد رمضان را هر جا که در یابد رمضان او را در یابد او و رمضان را ازین حدیث معلوم می شود
که بر تقدیر آسانیش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر بروی محمول بر ندوب و استحباب و الا انظار جابر است
در سفر مگر به شقت نبود با جماع و بین حدیث سخن بهت شفق بعضی رجال است که اسناد کرده اند و ذکره اشخ
ابن حجر - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن جابر بن عبد الله - رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مدینه فی رمضان - روایت
از جابر که آن حضرت بیرون آمد در حال فتح مکه در رمضان - تمام - پس روزه داشت و راه - حتی بلغ کربلاء ففطم
فضمیم کاف و تخفیف از قطع غیر صحیح است و سید این موضع را که بیان کرده اند مدینه است نزدیک به عخان بر مکه میل از مدینه

نصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بفتح من ما - وپس طلبید قحی از آب - فرفع رأسه برداشت قحی
 - حتی نظر الناس إليه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قحی - ثم شرب - وپس نوشید آب را - فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس
 قد صام - پس گفته شد به آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه اندند و انظار
 نکرده اند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئك العصاة اولئك العصاة -
 آن کسانی که فراموشی گناه گان آن کسانی که فراموشی گناه گان که زود و زود بر آن تاکید و زود و زود شدید زیرا که مخالفت کردید فعل رسول الله
 علیه و سلم را و قبولی نکردید رخصت خدا را و غرضی را و روزه شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای
 را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غرضیهایی را که از آن جهت که روزه داشتن حرام است و سفر چنانچه
 ظاهر ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قدری - رواه مسلم -
 و عن عبد الرحمن بن عوف - رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صام رمضان في السفر
 كالنظر في الخضر - روزه و ازنده رمضان و سفر مانند افطار کننده است در حفر ازین حدیث معلوم میشود و منع
 از صوم و در سفر هیچ منع افطار و در سفر و این محمول بر نفس و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشبه
 و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک غزیت - رواه ابن ماجه - و عن حمزة - بن عمر و الاسلمی
 انه قال - گفت - یا رسول الله انی احببى قوة على الصيام في السفر - بدرستی که من می یابم در خود قوت بر روزه
 داشتن در سفر - فعل علی جناح - پس ایامست بر من گناه - قال - گفت - ہی رخصة من الله - این افطار رخصت
 است از خدای عزوجل من اخذ بها نحن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بدان پس نیک است
 نظر بشود که مردم و پیغمبر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - و من احب ان یوم فلا جناح علیه - و کسیکه
 دوست دارد که روزه وارد پس نیست گناه بر وی درین اشارت است با و بوی افطار - رواه مسلم -

باب القضاء

ظاهر است که هر وقت قضای صوم رمضان باشد و اگر مردان عام تر باشند ضرورت دارد و هم خاص صوم رمضان را حکمت اگر نایا باشد و قضا
 و تکفارت و اگر تعدد باشد بغير كفارت است قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعد باشد چنانچه سفر مرض و انجاف است
 الفصل الاول - عن عائشة - قالت کان یكون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که می بود بر روزه من
 روزه از رمضان که بعد ز خورده بودم - فما استلحق ان اقضى الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم
 مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت - یحیی بن سعید یعنی الشفل من الهی اربابی
 صلی الله علیه و سلم یعنی منع میکرد و عائشه رضى الله عنها را از قضا ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت
 از جهت طلب کردن و صلی الله علیه و سلم استماع از وی رضى الله عنها یا از جانب عائشه بشتی بودن و در آنحضرت را و آنحضرت -

در شعبان و اکثر وی بلکه کل وی روز میداشت درین میان عایشه فرصتی یافت دروزه قضای کرد و متفق علیه
و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه و رقا
میزن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر بدستوری شوهر و این شاملست ابتدای صوم را
و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر نذیب ابی حنیفه و هر که موافقست با وی در قضای صوم نقل
بعد از تقصیر آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث و در باب قضای صوم یا مرد و ترجمه باب قضای صوم است و وجود
یا بعد از آن موافق باشد بر نذیب شافعی و هر که با اوست و عدم وجوب قضای آن فاضل - و لا تارون فی بقیة الايام
و انون کند زن هیچ یکی را بر آردن خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد - رواه مسلم - چون معاوية العذری
انما قالت لعائشة ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلاة - روایتست از معاوية عذری که تا بقیة صوم
و کنیت او ام الصباست که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حائض که قضای کند روزه را که در ایام حیض
نورده است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ما قطعه او ای آن بعد حیض - قالت عایشه کان
بعضنا ذک - گفت عایشه بود که میرسد ما را آن یعنی حیض - فتومر قضاء الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم
و لا تومر بقضاء الصلاة - و امر کرده می شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت
آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود که وی گفت در قضای نماز حرج و مشقت تمامست باین سبب قضای
آن واجب نشد اما عایشه را گفتگو بر لبش شاید که وی میگفت ما را حرج نیست و مشقتی و اشارت کرد که
در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارعست هر چه فرماید باید کرد - رواه مسلم - چون عایشه
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و علیه صوم عام عنه ولیه - که یکمیرد و بر وی صومست
که قضا نکند و آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه - بدانکه اختلاف کرده اند علما و هر یک که مرد و بر وی صوم
واجب بود قومی به آن رفتند که جائزست که روزه دارد و وی ولی وی و این قول قابلست امام احمد و شافعی
در قومی تصحیح کرده است آنرا نودست از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که تخیرست ولی باین
صوم و اطعام و جهیزه بر آنند که جائزست و تمسکینست اطعام که آنرا فدیہ میگویند و این تأمل شده امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود
از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را با آنکه
مرا و بصوم ولی اطعام و تکفیه درست و این تاویل بعدست مگر آنکه ثابت شود به دلائل دیگر که فدیہ واجبست
و صوم درستست نه متفق علیه

الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام رمضان

فلیطعم غنم مکان کل یوم مسکینا - بیکه میر و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب او پس بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث تمسک جمهر است و غالباً این ناخ اول است یا اول ما اول است چنان گفته شده - رواه الترمذی و قال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر - و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر ابن عمر و قول درست اما این موقوف در حکم موقوف است زیرا که تقدیر کفارت بے سماع از شارع درست نباشد

فصل الثالث - عن مالک - باذنه ان ابن عمر کان یساول - روایت است از امام مالک رسید است او را که ابن عمر بود که پرسیده میشد بهل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - ای روزه او را یکی از جانب دیگری و نماز او را یکی از جانب دیگری میقول لایصوم احد عن احد و لایصلی احد عن احد پس گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه نماز او را دیگر و نماز او را دیگر که ابرای فتنه می شود اما در روزه و نماز که در آن ثواب آن را به دیگر بخشدین اختلاف است و صحیح جواز است - رواه فی الموطا -

باب صیام المَطْوَع

قطع از طوع است یعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توبیختی گفته که طوع توانائی نمودن و آنچه نه فریب باشد آوردن و عبادت نافله را طوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند بے آنکه شارع او را تکلیف کند

فصل الاول - عن عائشة - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم منی یقول لا یفطر و فی غیر منی یقول لا یصوم - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخوریم که دیگر افطار نخوریم که دیگر افطار نخوریم تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جایگاه فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه می گفتی تا آنکه مخاطب و مقصود آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نقل مدام و استمرار نبود گاهی چند آن قبل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار می کرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عایشه میگوید - و ما راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم شهر قط الا مضی و ندیم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را - و ما رایتنی شهر الا مضی هیاکافی شعبان - و ندیم من آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و فی روایه قالت - و در روایتی این چنین آمده است که گفت عائشه - کان یصوم شعبان کله - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در نیامده بود با اعتبار اقامت اکثر مقام کل و دادن اکثر حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا قلیلا - بود آن حضرت که روزه می داشت شعبان را که اندکی و بعضی میگویند یعنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر آن را

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بر او در ثانی فافهم متقی علیه - و عن عبد الله بن شقیق - از کبار
 تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفت من عایشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 یصوم شهر اکله - روزه می داشت یا هیچ ماهی را همه ماه - قالت ما علمه صام شهر اکله الا رمضان - گفت عایشه نمی دانم من
 آن حضرت را که روزه داشته باشد یا هیچ ماهی را همه ماه رمضان را - و لا افطر کله حتی یصوم منه - و نمیدانم آن حضرت
 را که افطار کرده باشد یا هیچ ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعضی آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه می داشت هیچ
 ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت حتی مضی بسیده - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کتایت است از موت و اشارت
 بآنکه بودن آن حضرت در دنیا توقف در روز برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سی وی همیشه در راه
 آخرت و توجه بآن عالم بود و کار تمام کرد و گذشت - رواه مسلم - و عن محمد بن ابن حصین - یفهم حار و فقیع صا و
 معتدین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و در شنگان رومی دید و بر وی سلام می کرد و می آید و ده
 که یکبار سه داغ سوخت پس از دیدن که آنکه بجز بگشت - عن ائمه - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 اندک ساله که آن حضرت سوال کرد عمر آن را - او سال رجلا و هو یسبع - یا سوال کرد مردی را و عمر آن می شنید شگ
 و آید و صورت حال بر تقدیر سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا ابی فلان - پس گفت ای ابو فلان
 کتایت از کتایت است مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کتایت او را به گفتند چنانکه اکثر خطا میکنند و میگویند ای فلان
 یا فلان کس یا او کتایت نداشت او را ابو فلان علی الاطلاق بکتایت ذکر کرده اند یا آن حضرت کتایت او را ذکر
 کرده باشد راوی فراموشی کرد و الله اعلم - اما صحت من سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان
 قال لا - گفت نداشتی ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فایع شوی از رمضان
 نعم یومین - پس روزه دار و روز را گو یا که آن هر قدر کرد و بود یا عادت داشت و روز روزه داشتن
 از آخر ماه و چون میشد نمی از تقدیم رمضان بصوم یک و روز چنانکه در فصل اول از باب رتبه الهلال گذشت
 باز کشید خود را از آن مندر و معتاد پس بیان کرد آن حضرت که روزه مندر و معتاد منشی غنه نیست باید داشت
 و اگر نداشت شمس فضا باید کرد و در رتبه بین و را و بکسر و بعضی یفهم نیز گفته اند و بفتح را بمش اول ماه و اوسط
 و آخر ماه باید چنانکه در قاموس گفته است پس بفتح گفته اند که اینجا یعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر
 شعبان نمی واقع شده است و تحقیق آن است که هر روز و هر روز گفته نمی شود و در آخر ماه که مقرر شب آنها
 مستند پوشیده می شود و توجه پیش آن است که گفته شد متقی علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول
 صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر القدر المحرم - فاضترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه
 محرم است که محرم است یعنی میگویند که محرم را با محرم روز عاشور است که فای دی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تنقیص و اگر تمام محرم مراد از محل استفسار شود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند و محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدای شد - و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة الیل - و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمید است افضلیت آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص و اتمام فضیلت سنن و راتب باتمی که در آنهاست چنانکه در مذہب خفیه و اکثر شافعیه است از جهت تا که منافات بآن ندارد و در بیان ترتیب نوافل در راتب و افضلیت تفصیل در شرح مذکور است - رواه مسلم - و عن ابن عباس - قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحرم صیام یوم فسد علی غیره الا یوم عاشوراء - گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی را که تفصیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر روزی مگر این روز را که روز عاشوراء است - و در اکثر شهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحریمی قصد کردن و طلب کردن چیزیکه امری است یعنی سزاوارت و ترسنت در غالب نین و عاشوراء نام روز ویم از محرم است و بعضی تویم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه تویم و تحطیقه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشوراء بنی بر نعم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فرمید و دریافت والا روز عرفه افضل از یوم عاشوراء است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق دارد شده است که صوم عاشوراء برابر صوم یک سال و صوم عرفه سجد و سال است متفق علیه - و عن حماد بن عمار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامه - و هم از ابن عباس که گفت نه گاهی که روزه داشت آن حضرت روز عاشوراء و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشوراء - قالوا گفتند اصحاب - یا رسول اللہ انہ یوم یعظم الیہود والنصارى - بدرستی که روز عاشوراء روزیست که بزرگ میدارند اورا یهود و نصاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لکن نقبت الی قابل لا صوم الناس - اگر باینده مانند ما سال آئیده سہر آئید روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشوراء و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت باهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آئیده بلکه دفات یافت در ربیع الاول ہنہی سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت صحت غزم آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است کہ روزه دارد روز نهم دوم و یازدہم و نین آئید است در حدیث احمد و بنار از ابن عباس دوم نهم و دہم سوم و ہم تہار و ہ سنم و عن ام الفضل بنت الحارث - روايت است از ام الفضل بنت الحارث - کہ امر آجہ عباس است و نام اولیا بہ است و خواہر ام المومنین سمیہ است و ام عبد اللہ بن عباس نیز بہت مشہور بام الفضل شد

عمر بن الخطاب گفت عمر بن الخطاب گفت که چگونه است حال کسی که روزه دارد و در روزگار همیشه - قال لاصحابه ولا تفرحوا
 آنحضرت نه روزه داشت آن کس روزه نگذاشت که دو قال لم یعم ولم یطرب شک را ویت اما عدم افطار خود طاعت است و در توجیه عدم صوم
 خلیلان کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت و گفتند که وجوب نقص اجابت بر صوم بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام نیست
 و بعضی گفته اند از جهت زیان روزه شدن شخص به آن مشقت و القای نفس در تامل و عجز از جهاد و ادای حقوق
 دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد و نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه تفرگردد و وضعیف نشود و لهذا
 جماعته از آنکه سبوح از آن روزه اند مگر کسی را که حالتش خلان آن بود و استلال کرد و اندر آنکه محکی است از بعضی صحابه
 مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو سلمی و آن حضرت معنی الله علیه و سلم نیز تفرگرفت ایشان را بدان و قبول است
 از بسیاری از ائمه و جز ایشان و بعضی گفته اند که معنی و می آنست که کسی را عادت کرد و نخواست بآن را میگوید
 کلفت و مشقت که مدارا بر او واجب است که مقصود از شریعت صوم است و این وجه برعکس آنست که افاده کرده
 و بعد اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم - قال - گفت عمر - کیف من یصوم یومین و یفطر یوما چگونه است
 حال کسی که روزه دارد و در روز و افطار کند یک روزه - قال - گفت آن حضرت - و یطیق ذلک احدی یا طاعت
 دارد آن را هیچ بیک که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد و مقصود و در انداختن این است از قبول
 و در فدا این کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است - قال -
 گفت عمر - کیف من یصوم یوما و یفطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر
 قال گفت آنحضرت ذلک صوم داوود این روزه دوازده مرتبه علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد و این فطرتی
 و کمالی دارد که در نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این نیز شقی دارد و چنانکه سابق حدیث بدان شمرست - قال - گفت عمر -
 کیف من یصوم یوما و یفطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد و یک روز و افطار کند دو روز - قال - گفت آنحضرت - و دودت
 انی لوقت ذلک دوست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نیاید مرا از آن حقوق و مصالح و برین عبارت اشارت
 است که این و طاقت طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر این و عرض تبعید و در این قسمت نیز تم قال
 رسول الله پیغمبر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر رمضان الی رمضان پس است یا اولی و ایق است سه روزه از سه راه
 و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان سه افاده دوام و استمرار آن است و ایست با آنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه
 فرمود - فدا صیام الله بکله پس این است روزه تمام روزگار همیشه - و صیام یوم عرفة حسب علی الله ان کیف السنة التي قبله
 السنة التي بعده - و روزه روز عرفه را نیز دو باب چشم دام مقدر فضل خدا که گفته اند که سالی که پیش از روزه است یعنی پیش از گناهان
 که در آن سال کرده است و بکفر کند گناه سالی را که بعد از روزه است باین معنی که نگاه دارد از گناهان در روزه
 یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشد شود - و صیام یوم عاشوراء حسب علی الله ان کیف السنة التي قبله

و روز عاشورا چشم دارم که گفتم که گناهان ساله را که پیش از وصت و گفته اند که عزت و فضیلت صوم عرفة را بر صوم عاشورا بجهت آنست که در روز نهم از شهرت و شهرت علی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شهرت موسی علیه السلام
 و در اسلام و عرفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین و سوم از ابی قتاده است که پرسیده
 شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از صوم روز دوشنبه فقال فیما ولدت پس گفت آن حضرت در روز دوشنبه
 نایب شده ام من و فیما انزل علی و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است و می بر من احوال دار
 که سوالی از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است
 و درین روز هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت است و رواه مسلم
 و عن معاوية الحد و غیره آنها کلمات عایشه اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ايام
 روایت است از معاویه که وی پرسیده عایشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالته نعم
 گفت عایشه آری میگویی معاویه صمت لسان ای ایام شهرگان بصوم پس گفت من عایشه را از کلام روزگار
 ماه سه روزه میداشت و قالت گفت عایشه لم یکن یبالی من ای ایام شهر بصوم بخود آن حضرت که باک میداشت
 از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت و رواه مسلم ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه
 در هر سه روز که باشد کفایت می کند و تقید بنهید و هم و چهار و هم و پانزدهم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار و روایان
 واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است
 مجموع اقوال و است و شرح آنها بیان کرده ام و رواه مسلم و عن ابی ایوب الانصاری و عن
 بخبرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل و سه پوزوی آمده است
 انه حدثه که وی حدیث کرد و راوی خود را یا حدیث کرد و حدیث را که این حدیث آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال من صام رمضان ثم اتبعه سبعمائة شوال گفت آن حضرت که یک روزه دارد در رمضان را پس تا آن که داند
 آن را شش روزه را از شوال کان کسایام الدسره باشد بخور روزه روزگار همیشه و رواه مسلم و عن
 ابی سعید الخدری قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم النحر و النحر فی کربلاء و تحقیق
 از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید ترانست این تنقیح علیه است میان آن روز و اکثر اشیاء
 نذر نیز روانیت و نذر ماند جانزست و قصا کرده شود در روز دیگر تنقیح علیه و عرفة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر و الاضحی نیست روزه در روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید الاضحی
 که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه تنقیح علیه
 و عن نبیسته یضم نون و یفتح موحده و سکون تخانیه و ثبین معمر - الهذلی - یضم و یفتح و ال مجنون و یفتح

بن بر که ابن الیاس صحابی است اورا منبشیه انجیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام
اکل وشراب - روزهای تشریق که هر روز است بعد از روز عید یا زدهم و دوازدهم و سیزدهم - روزهای خوردن و
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در این ایام میکنند
و نیز فوج بدری در وقت طلوع آفتاب می کنند - و ذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شراب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده و ذکر الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تکیه الله بعد از
نماز فرض و نیز فوج قربانیا دری چهار و جزآن چنانکه در کتاب الحج باید - رواه سلم - و عن ابی هریره -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شما در جمعه - الا ان یصوم
قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد
بلکه روزه دیگری که روز پیشینه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است - متفق علیه -
و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحضروا الیه الجمعة بقیام من بین الیالی - مخصوص نگردانید
شب جمعه را به شب خیر از میان شبها - و لا تحضروا الیه الجمعة بصیام من بین الایام - و مخصوص نه گردانید
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم - مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه می دارد یکی از شما بتدریج عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلاً عادت کرد و نذر کرده است اتفاقاً روز
جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه سلم - بدانکه در نهی از صیام
یوم جمعیه حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن
کرده شده است و اقرب وجه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهاست به یهود و نصاریس
که روزی مدین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاریس یوم
الاحد را چنانچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و موسم آن معنی نیست اما از
پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات الهی غراسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن
و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی شبی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است که لا
علی التفتن فافهم و الله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موردی گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که نمی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و بدیم بعضی از ایشان را که روزه
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحریمی میگرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است برای اوست
در ای غیر وی مخالف نیست و منت مقدم است بر ای او و ای غیر او و تحقیق ثابت شده است و نهی از

و انجیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی و النسائی - و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض الاعمال يوم الاثنين والنجیس - عرض کرده میشوند اعمال بنده گان
در روز گاه غنیمت یا بر نسیبندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه علماء را خود هر روز و شب می برند تا بد که
عرض درین روز روزه می کرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگردانند
باشند مجدداً و مقدراً از جهت آنکه در صحتی که خبر دست تعالی نمید - اند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شبان مثل
این گفته اند - فاحسب ان یعرض علی و انما هم - پس چو دست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من
روزه دار باشم سبب روزه داشتن و دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز روز
فصل اول در حدیثی که از قتاده معلوم شد که در وقت قضا و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت میگذرانند و صوم مستحب چهارست و یا از جهت آنکه وی جمیع میشود با دیگر علماء - رواه الترمذی
و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ايام - ای ابو ذر چون
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز هفتم ثلث عشره و رابع عشره و خمس عشره پس روزه دار سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بغنی گویند یعنی روزی که شبهای آنرا روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه
دار و رواست ولیکن درین سه روز فصل است و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سواد یعنی روزه دار
که شبهای آنرا سیاه است بیت و نهم و بیت و هشتم و بیت و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی
و النسائی - و عن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من عرفة کل شهر ثلثة ايام
بود آنحضرت که روزه می داشت بعضی اعیان از اول ماه سه روز - و قلما کان یفطر یوم الجمعة - و اندکی بود که فطر
میکرد و در جمیع ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراود باشد یا باروز دیگر فافهم - رواه الترمذی
و النسائی و رواه ابو داود و الی ثلثة ايام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد
آن را ابو داود تا نقطه ثلثه ایام و آخرین حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد و عن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من الشهر السبت والاثنين - گفت
عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت و بعضی اعیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - و من الشهر
الاثنين و الاربعاء و الخميس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و این و اول
اکثر است و از چهارشنبه با باریا را رواه الترمذی و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم
یا صر فی ان اصوم ثلثة ايام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز
از هر ماه - اولها الاثنين و الخميس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود تا ثلث و از چهار یوم الخميس بود و یا

در راه خدا چهل قدر بنده و بین النار خندقا - میگردد اند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندق - گما بین
 و الارض - بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود میباشد است و این المانع است از آنچه در حدیث
 ابی سعید خدری - گذشت بعد از آنکه در هر من النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر میکنند عرب کنند
 رواد الترمذی - و عن عمار بن مسعود - اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی را
 تابعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنیت ال바ردة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن
 در زمستان لعنیت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت - رواد احمد و الترمذی و قال هذا
 حدیث مرسل و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی بنی بر بودن وی تا بنی مذحابی -
 و ذکر حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ایام احب
 الی الله فی باب الاصححة - و باب افعیه انه براسه بیان فضیلت عشرة ذی الحجة و عمل و ران -
 الفصل الثالث - عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود یوم
 یوم عاشورا - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا -
 فقال لهم رسول الله پس گفت سر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه حیثیت این
 روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روزی بزرگ است - یحیی الترمذی موسی و قوم مرید
 رستگاری داده است خدای تعالی در روزی موسی را علیه السلام قوم او را - و غرق فرعون و قومه - و غرق
 کرده است فرعون را و قوم او را غرق بقیع را - و مشدود و کبیره را - و خنق فرعون و قوم او را - و فرعون
 مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکر - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت
 بجزیة صومه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی و شکر - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 فحقن اقی و اودی موسی منکم - پس ما سزاوارتر و نزدیک تریم موسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه
 ما که روزه می داریم موافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله پس روزه داشت و در ذی عاشورا
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بصلیام - و امر کرد صحابه را بر روزه داشتن این روز اینها اشکال می آید
 که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان چه اشک آنکه شاید که ظاهر شد
 صدق این خبر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواهد یا بخواهد جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
 سلام و جبروی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان یتفق علیه - و عن احم سلمه رضی الله عنهما
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد
 روز شنبه و یکشنبه را - اکثر الیوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر و بقول -

و می گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این روز را - انما یومایحی الدنیا - بدینیکه این روز شبیه و شبیه روز عید اند و شکرگاه و
 و سنا ما احببنا ان افی الحکم من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و ما و بشیرکان کافر اند که یهود و نصاری باشند و گویند که
 یت پرستی نمی پریشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود را می شناسند بود چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس
 در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تمیز این کلام و حدیث عبد الله بن مسعود است - رواه احمد - و چون جابر
 بن عمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامر بصیام یوم عاشوراء - روایت است از جابر بن عمر و که صحابی است و خواهر زاده -
 سعید بن ابی وقاص است گفت بود آن حضرت که میفرمود بر روزه داشتن روز عاشورا - و یحیی بن علی - و یبرکات - و یبرکات - و یبرکات -
 غنچه و نگاه میداشت و رعایت میکرد و احوال را با بوی عطس و بویست و وصیت میکرد بر روزه روز عاشورا و حضور این روز
 غلامرض میضام لم یمرنا لم نمانعه - پس وقتی که فرض کرده شد در رمضان نه امر میکرد و بار ابدان و نه نمی میکرد و بار
 ابدان - و لم یمنعه - و تعاد بنیکه و ما را نزد حضور این روز - رواه مسلم - و محسن حقه قاتل اربع
 لم یمن یمن النبی - گفت حضرت جعفر با خصلت اندک بود که ترک و بد آن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی از سخن
 موکده اند صیام عاشور - روزه عاشور - و العشر - و روزه و بهر ذی الحجه یعنی نه روز از آن - و تلمیذ ایام من
 کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - در کتان قبل الفجر - و دو رکعت است پیش نماز بار و سنت فخر جعفر
 موکده است روزه این روز را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم گردد وقت تا کد آن - رواه النسائی و محسن
 ابن عباس - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفطر ایام البیض فی حضره و لا سفر - بود آن حضرت
 که افطار نمی کرد و روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تا که این روز را
 و رواه النسائی - و محسن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل شئی زکوة - هر چیز را
 از نعمتهای آفرین زکوة است موجب شکرست و معارف و شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال - و زکوة الجاهل
 و زکوة بدن و وجود و محبت و عافیت وی روزه است گویا که جوع و عطش و ترک شهوت صرف می کند چیزی را
 از بدن بر سوی درگاه عزت وی و بهر بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجه - و عنه
 ان النبی صلی الله علیه و سلم کان الصیوم الاثین و الخمس - و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود
 که روزه می داشت در روز و شب و شبیه و شبیه - پس گفته شد - یا رسول الله انک تصوم الاثین و الخمس
 بدینست که تو روزه میداری دو شبیه و شبیه - فقال ان یوم الاثین و الخمس یعنی آنکه تصوم الاثین و الخمس
 آن حضرت بدینست که روز و شب و شبیه و شبیه می خورد و خدای تعالی هر روز را یعنی روزه می و در هر سبب
 بزرگی این و در روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه - الا اذا باجرین سی بخشد همه را که و قطع کنندگان
 هم را و کله ذالانده است - یقول و عها حتی یصلی - میگوید خدای تعالی هر کسی را که سوال مغفرت کند مرا

از ملک و بشیر بگذاشتن ایشان را و مطالب مغفرت ایشان آنکه اتفاق نمایند میان یک دیگر و صلح کنند و بعضی احادیث
 آنرا کلا و در بعضی نظرها و از انظار بعضی اعمال به لفظ صحیح آمده - رواه احمد و ابن ماجه و عثمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم من صام یوما ابتغاه وجه الله کسی که روزه در روزی بجهت طلب کفایت رزق و رعایای وی قضا
 بعد از آنکه من جهتم - و در دیگر روایات و از روایات دیگر که در این باب آمده - مانند روزی منافع پیدا کند و در
 قسح - در حالی که آن نفع چو نه است - حتی بات پیرا تا آنکه بپیرد و در غایت پیری عمر نافع در آنست و تمام
 عمر که بپیرد و قیاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد - در ۱۱۱ احمد و در وی البیهقی و غیره و این حدیث
 بن عباس - بحالی است از اهل کوفه

باب در تمهیدات و تحقیقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقص و کما و قضای آن
الفصل الاول - من عایشه - رضی الله عنها قالته و دخل الیهی - گفت عایشه در آمد به من پیشتر بی آنکه عایشه
 ذات یوم - روزی فقال هل عندکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - قتلنا لا -
 پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من الفیون روزی و ارم
 یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل و نماز جائز است و همین است در باب ما و این قاضی
 امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمّه و دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرائض
 چنانچه گذشت در باب بعد از باب روتیه الملل - ثم اتانا یوما آخر - پیشتر آمد آن حضرت نزد ما و روزه دیگر نیتی
 که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - قتلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله
 اهدی لنا حیث - فرستاده شده است برای ما حیث نفع حاصل و سکون نیت و در آخرین حدیث و این حدیث
 که ساخته میشود از قوت و روغن و گاهی بجای قرینت آورد یا سلق اندازند و حیث در محل یعنی خلط
 و مخرج است - فقال اریتم پس گفت آن حضرت بعایشه بنماز حیث را که چگونه است بیا و در روز و نیت قرینه
 نزد یک گردان آنرا - فلقد اصحبت صائما - پس هر آنکه به تحقیق صحیح کرده ام من روزه دار یعنی به خواسته ام به نیت
 روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم طهر است به عذر و برین اندک
 علما و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار بکسر یا بغير نیت و مانند
 آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منعی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا یطووا علیکم و همچنین
 هر عملی که مشروع کرده اند است در این لازم دیگر و به شروع و اگر نقص کند واجب است قضای آن و در روایاتی
 جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف اوست پس مالی نیست به نقص آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است
 و نزد مالک قضا کند اگر بعد از نقص کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه منشیج گردیده و در حدیث

و ترمذی مانند این آمده که در لفظ اختلاف است - و ترمذی - و در وی این عبارت است - فقالت - پس گفت ام ابی یاسر
 ابی یاسر گفت صائم - آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار - فقال الصائم المتطوع امیر نفسه - پس گفت آنحضرت
 که روزه دار که روزه نفل دارند است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - ان شاء صام وان شاء افطر
 اگر خواهد روزه دار و اگر نخواهد افطار کند و در روایتی امیر نفسه بطریق شک راوی و ترمذی گفته
 که تا ویش این است که مرا و امیر که افطار کند نظر بصلتی که ظاهر شود و از امور که امیر و این ساخته شده است
 بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قوی را یا فرومی آید بر قوی وی بنید که در ترک افطار و روزه انداختن
 صاحب خود را پس او را می رسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردی خرج و شقت
 پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضاء واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که وارد شده است در حدیث ام
 رضا چنانکه در حدیث آمده از عائشه بیاید فافهم ما نذرت و کتب سیر اتفاق روایات آمده است که فتح که در رضا
 بود و برین تقدیر شکل میشود و بدون صوم ام ابی صوم تطوع و در حدیث ام یاسر حکم نیز کرده اند و ترمذی گفته است
 که در اسناد وی مقال است و ترمذی گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان
 نسائی انتی و در حدیث ام ابی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد
 از یوم الفتح اول ایام و سنی نیست بلکه اقامت آن حضرت است و مستمر تا بقای آن قضیه است و در نهان
 و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در یک و خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد
 رمضان باشد و الله اعلم - و محسن الزهری - عن عروة عن عائشة قالت كنت انا و حفصة و ام کلثوم - گفت
 عائشه بودم من و حفصة روزه دار - ففرض لنا طعام استثنیاه - پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی
 که خوش داشتیم آن را - فاكلنا منه - پس خوردیم با اذن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انکما صائمتین
 ففرض لنا طعام استثنیاه فاكلنا منه پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده
 برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم با اذن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقصیایو ما اخر مکانه
 تفا کنید و روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل نفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که
 ظاهر امر وجوب است و شافعی میگوید که امر بقضا بطریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و در سبب
 نزد ایشان آن است که واجب نیست قضای صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست که دو
 بگیرد و واجب است قضا همچنین نزد یک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد -
 بر شرح و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعه من الحفاظ و رواه عن الزهری عن عائشه
 و لم يذكر و انما عن عروة و هذا الصحیح - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعه عن عائشه

حدیث را که روایت کرده اند از هر چه از عایشه بطریق ارسال و ذکر کرده اند و روی عروه را که در روایت سابق
و اسطبل و میان زهره و عایشه و گفته است نزد منی این که ذکر کرده است عروه را صحیح است و ارسال اینجا
بمنی سقوط را و استماع معنی انقطاع و این نیز مطلق است و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است
بنی ذکر صحابی یعنی تابعی کسی که ذکر کرده اند نیز مطلق است - و رواه ابو داود و عن زبیل مولی عروه - و روایت کرد
ابو داود این حدیث را از زبیل بن عوفی و سکون تخفیف که مولای عروه است - عن عروه عن عایشه -
از عروه از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند و عن ام کلثوم - یفهم عین تخفیف هم - بنت کعب - یعنی کعب بن
عمر بن عوف صحابی انصاریه است نام آن فسیب بفتح فون و کسر سین حاضر شده بیقه العقبه را و حاضر شده
غروه احد را همراه روح خود با هم بن زید و رسید بوی یا زده جراحت و حاضر شده بیقه البیضان را بعد از
حاضر شده تمامه باشد را و مجروح شد بیا زده یا و از ده جراحت و بریده شد دست وی و ریشی افسه عماره را
می کند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت در آمد بروی - فدخلت له بطعام - پس طلبید
و سه برای حضرت طعامی را - فقال لکلی - پس گفت آنحضرت مرا و را بخور - فقالت انی صائمه - پس گفت و
که من روزه دارم - فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اكل غنمه صلت علیه الملائکه
حتی یفرغوا - بدرستی که سزده و از چون خورده می شود نزد وی دعا می کنند و درود و رحمت می فرستند بر روزه
فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را بر نا خوردن تفریق کرد و شت کرد و بشارت داد و امر
باجتناب بر وفای هم - رواه اند و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی -

الفصل الثالث - عن حمیریه - یفهم مراده رضی الله عنه صحابی مشهور است سلمی سہمی سماعی جمیله دارد
در حضرت نبوت و بعد از و صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین و بود در حرب جمل و صفین باطلی
مرغزی و قبر و سه و مشهور است نیز - و تیرک به - قال - گفت بریده - و حل بلال علی رسول الله و آید بلال
بر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و پیغمبر وی - و آنحضرت طعام چاشت میخورد - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اندر بلال - حاضر شو طعام را ای بلال غذا بفتح عین معج و دال هما طعام چاشت - قال لی
و یا هم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
تا آنکه شفق و فصل رزق بلال فی الخیمه - پیغمبرم رزق خود را و زیادت رزق بلال در پشت است شربت بلال ان الصائم
در آن روز میخورد و این مشهور و امری و میدانی ای بلال که روزه دار هیچ می کند استخوانهای وی - و پیغمبر الملائکه
در آن روزش میخوردند و در فرشتگان سا اکل غنمه - ما دام که خورده شود و نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیله القدر

لیله القدر را لیله القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود و روی از راق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجال و احکام که درین سال بوقوعی آید و قدر باین معنی به سکون و ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریک و ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدر می زاند است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث در آنند که در رمضان است خصوصاً در او تا عشره اخیره و در شب بنیت و نیت و در قولی وی و اوست و تمام سال و تنقل و تحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضی خان و ابو بکر ازین از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و جز ایشان مرویست انتی و شیخ ابن الهمام روح الله رحمه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافیه میشود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی تحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنیفه از او که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن جست و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند بر آنکه تامل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی اتمی گفت کاتب حرون بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بطبیق اقوال و جمیع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که نام مردم جدی و اجتهادی کنند و طاعت و اتکاف و عتقا نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتماع کند و بیداری شب یک سال تمام در یابد آنرا انشاء الله تعالی درین معنی گفته است هر گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیله القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت و امارت است و استنباط کرده اند آنرا از احادیث و آثار و در یافته اند بعضی از آنها و از باب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده بشود بر وی چیزی از عالم ملکوت و طریقه از قوی نقل کرده است که در ختان و در آن شب سجده کنند و بزمین افتند باز بنات خود باز گردند و سجده کنند در سه هر چه بپوشی در فضا اوقات از طریق او را می از عبیده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبای شوز در آن شب شیرین گرد و در ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن عبد الله این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود و نوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود و سلام و خطاب از ملائکه و جنات آنست که شرط نیست در دریافت آن شب باشد این امور بسیار است که در یابد آن شب را

و مستطاب کند ازین امور چیزه و درواست که دو کس در یکجا باشند و آن شب را سه روز در میانند و برای یکی ازین
چیزها کشف کردنه دیگر را و احسن آنچه حاصل گردد و در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق
و حضور اخلاص است و این اشیا یکی که اتم است بل شبهه و شاید به خوارق عادات محل خطر است و جای تشبیه است
و به تحقیق وارد شده است در احادیث تحریف و ترغیب در زنده داشتن آن شب و فتنه را آنست که معتبر احیا
کثر بیدار است و اگر تمام شب احیا کند و بنجر برض و ملال و اقلال در او ایضا فی الف و سنن موکده نگردد و افضل
و اکمل سنت و الا هر مقدار که توفیق قیام یا به مقصود حاصل است و لدلیل النساء این است و کان سعبه مشکورا رزقنا الله

الفصل الاول - محسن عابدين - رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحروا ليلة القدر في الشهر
من العشر الاواخر من رمضان - طلب كنيد و بگوئيد سحر و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخير از
رمضان که شب بیست و یکم بیست و دوم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هفتم است که از یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود اگر چه
سپهیم است - رواه النجاشی - و محسن ابن عمر - رضي الله عنهما قال ان رجلا من اصحاب الانبياء صلى الله عليه وسلم
از فایله القدر في المنام - روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب
قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - و بیفت شب اخیر احتمال دارد که هر دو بیفت شب اخیر باشد که متصل عشرين
اند یا بیفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم - فقال رسول الله ص گفت پیغمبر را
صلى الله عليه وسلم ای روایکم قد تو اطأت - و در بعضی نسخ تو اطعت - فی السبع الاخر - فرمودی پیغمبر منی و انم خواب
شمارا که بتحقیق موافق افتاده است و بیفت شب اخیر - محسن کان محمدا علی قهر فی السبع الاواخر پس کسیکه بیست
طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را و بیفت شب اخیر از پنجاه معلوم پیشتر که روایمی صالح را اعتبار
و را مورد وجودیه و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد - متفق علیه و محسن ابن

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان - روايت ست از ابی سعيد كه آن حضرت تكاف
 كرد در ده شب نخستين از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترا اعتكاف كرده ده شب ميانه را - فني قبة تركية -
 در خيمه تركي كه نوعي ست از خيمه ها كه خود ديبا شد از نه د گفته ميشود آن را بفارسي خرگاه - ثم اطلع - ففتح منزه وسكون
 طاب تخفيف - راسه - پستر بيرون آورد و سر خود را يعني از قبة - فقال اني اعتكف العشر الاول الخمس هذه الليلة -
 پستر گفت آن حضرت بدرستي كه من اعتكاف كردم عشره اول را در حالى كه التماس ميكنم اين شب را يعني شب قدر را
 ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترا اعتكاف كردم عشره اوسط را يعني براي التماس اين شب - ثم ايت ففعل لي انساني آخر
 الاوخره پسترا آمده شام من يعني آدم را آينده از فرشتگان پرس گفته شد كه آن شب در ده شب پيچين ست
 فمن كان اعتكف معي - پس كسيكه بود كه اعتكاف كرده بود با من بطلب اين شب - فليعتكف العشر الاخره - پس
 بايد كه اعتكاف كنده شب آخر را شخصي كه امر با اعتكاف لطالبان آنها كه اعتكاف كرده و طلب نموده بودند برآ
 انست كه چون طالب و مقفش آن بودند و در نيافتند باز اعتكاف مي كنند تا دريابد و آنها كه طالب نيستند فخرج
 نه بشينند يا نشينند - فقد اريت هذه الليلة - پس تحقيق نموده شام من اين شب را يعني معين و خواب در
 عشره اخير - ثم السهينا - پستر فراموش گردانیده شدم آنرا - وقد رايتني اسجدني مار و طين من بهيتمها - و
 تحقيق ديدم خود را در خواب كه سجده ميكنم و آب و گل در وقت صبح آن شب كه در خواب ديدم او را - فالتسوا
 فني العشر الاخره - پس طلب كنند آن شب را در ده شب آخره - والتسوا فاني كل وتره - و طلب كنند او را در هر
 طاق اين شب كه بيرون از اين نيست - قال - گفت راوي فمطرت السماء تلك الليلة - پس بايد آسمان در آن
 شب - وكان المسجد على عريش - و بود سقف مسجد به عريش يعني بر شاخهاي درختان و عريش ففتح عين ماله و
 كبر را و عين بخر خانه كه از شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانكه براي تاكاي سازند و عريش بر خيز كه در سايه آن نشينند و سقف
 مسجد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از شاخ و برگ درخت خرابو بود - فوكت المسجد پس چكيده سقف مسجد و كوفت چكيده سقف
 خانه از باران فبعثت عيناى رسول الله صلى الله عليه وسلم و يد بر چشم من بنعيمه خذ را صلى الله عليه وسلم و على حبه اثر المار و الطين - و
 آنكه بر پيشاني آن حضرت اثر آب و گل بود - و من صبيحة احدى وعشرين - و صبح تاسيع بيت و يك اين روايت ثبت است كه
 شب قدر بيت و يك باشد متفق عليه في المعنى واللفظ - اين حديث متفق عليه است و معني كه معني آن بخاري و مسلم هر دو روايت
 كرده اند و لفظ هر دو است - اني توكلمه تا قول وى كه اين است ففعل لي انساني آخره و الهاني للبخاري - و لفظ باقي حديث
 بخاري است و اين روايت ابى سعيد خدرى بود - فني روايت عبد الله بن انيس فجمع منزه و فتح فون و سكون عتائيد كه
 صحابي انصاري بزرگ است - قال - گفته است - ليلة ثلث وعشرين - صبح شب بيت و سوم - رواه مسلم بخون نه كبري
 و نشد پستر اين حديث فجمع ماله و فتح موده و سكون تخانينه تابعي گفته است كه جا بيت را در ياقصوشت سال و جا بيت

گذرانیده و شصت و دو سال و عمر وی حدود بیست سال بود و بعضی گویند که حدود سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر
 علمای قرأت بوده از اصحاب عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و عبداللہ بن مسعود از وی چنین از عمر بیست می پرسید
 و ابی بن کعب بوی میگفت ای زرتو پنجاهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک ندی مگر آنکه پیری مرا از آن - قال سالت
 ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد اللہ بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو این
 مسعودی گوید - من لقی الحول یعیب لیلۃ القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام در وی یا شبی قدر را - فقال
 پس گفت ابی بن کعب رحمه اللہ - رخصت کن ابن مسعود را خدا می تعالی - اراد ان لا یشکل الناس - میخواستند این
 عرض وی ازین گفتن آن است که اعتقاد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اعتقاد کنند
 و باقی سال بآرام و آسایش بگذرانند و بعد در محل بنمایند - اما نه قدر ظلم انسانی رمضان - آگاه باش بدستیک
 ابن مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است - و انسانی انفسه لا داخره - و تحقیق دانسته است که شب
 قدر در ده اخیر است - و انسانی لیلۃ سبع و عشرين - و تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است و هفتم
 و بیست و هفتم سوگند خور و ابی بن کعب در حالتی که استثنائی کند یعنی انشاء اللہ میگوید و خیم میکند که - انما لیلۃ
 سبع و عشرين که شب قدر شب بیست و هفتم است نه درین حدیث می گوید که فقلت پس گفتیم یعنی ابی بن کعب را - بای
 شئی تقول فذلک - بچیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا اللہ - گفت ابی بن کعب است - قال بالعلمۃ التي
 اخبرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت بر نشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - یا ابا لایة - شک را و نیست که
 بالعلمۃ گفت یا ابا لایة و هر دو یک معنی است - انما تطلع يومئذ لا شعاع لها - علامت این است که آفتاب در صبح
 آن شب می برآید و حالتی که نیست روشنی مراد را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند
 طشت و از پنجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشان گفت نه نه پس و اگر این نشان در غیر این شب
 یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی اللہ عنہ خواند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و پرسید
 ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم
 یا گمان می برم که آن شب بیست و هفتم است که می گذرد و یا شب بیست و هفتم که باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا
 گفت پدید اگر و خدای تعالی هفت اسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر یک روز و در هفت و آدمی پیدا
 کرده شده است از هفت اندام و پنجره و از هفت و سجده میکند به هفت و طواف را و کرد و چهار را هم
 و چیزهای دیگر که هفت اند پس گفت عمر به تحقیق دریافتی تو چیزی را که مانند یاقیم و بعضی از فضلا گفته اند
 که خطبه تعالی فکر در لیلۃ القدر را در سوره انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و هفت
 حرف است و این و امثال آن امارات طینا است نه دلائل قطعی و هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر

آن حضرت بودند آن کزده فتنه یقین مرصی به را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد او را وی نیز ممنوع بود از
 ائمه آن بخت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پیر
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مرا حضرت را که خبر دهم او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت را پس
 فرمود اگر از من می کرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدهم اوم شمار اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن
 بی است خدا و خبرم کردن وی بدان چه بود و جانش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر علی بن طلحه و سوگند
 خوردن بر علی بن طلحه جابر است و موافقه نیست بر آن و همچنین بر گفته است بعلی بن طلحه و گفته و آنچه بخوبی و بدی

و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی العشر الاواخر الا یجهد
 فی غیره گفت عایشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و شقت می کشید و در عمل و عشر او آخر رمضان از آنچه نمی نمود در

غیر عشر او آخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر شد میزد - بود
 آن حضرت چون می در آمد و بکره رمضان محکم می بست از آن خود را کنایت است از اجتهاد و در عبادات زیاد و زیاد
 یکنایت از گوشه گرفتن از زنان - و احیی لیده - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و
 ایثار می کرد می گویند و معنی دارد یا بختی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و از گی وی و عبادت کردن
 است و آن یا بختی زنده گردانیدن خود است و آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً عبادت
 و خواب و بخت موت است و بیکار می حکم مرده دارد - و ایقظه الیه - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز

عبادت کنند و از سعادت دریانت شب قدر و ممتنانند - متفق علیه -

فصل الثانی - عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت - یارسول الله روایت این

ای لیده القدر - ما اتول فیها - خبر دهم مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و در یابم آن را چه گویم از ذکر و دعا و آن

قال تولى - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو رحیم - عفا و عفا غنی - خدا او را بر رستگار تو عفو کننده

و دوست بیداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره - قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول التسویا - روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب

کنید آنرا یعنی لیده القدر - فی تسع و یقین و فی سبع و یقین و فی خمس و یقین - در نه شب که باقی میماند که چهار

است از هفت شبی که باقی میماند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میماند و آن دو شب است چنانکه در حدیث

ابن عباس ذکر کردیم - اولت او آخر لیده - یا بگوید در سه شب که باقی میماند که شب بیست و نهم است یا شب

بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع

یعنی محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و هشتم و اولت او

در ششم و آخر میل بر بیت و هم بعضی گفته اند بر سطح قدر بر - رواه الترمذی - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ليلة القدر گفت ابن عمر پرسید شد آن حضرت از شب قدر - فقال هی فی کل رمضان پس گفت آن شب در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان و در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بر ششمه او آخر نیست کذا قال الطبری - رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود در روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق از اکابر تابعین است - موقوفه علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر در فتح مکه و به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عن عبد الله بن امیس قال قلت - گفت من - یا رسول الله ان لی بادیة اكون فیها - بدر سنیکه مراد بیه ایست که بیاضم و ران و اما املی فیها - من نماز نیکوارم و ران بادیه - بعد از آنکه قمری بلیة از راه الی هذا المسجد پس امر کن به نشی که فرود آیم در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد به مسجد بشری نبوی صلی الله علیه و سلم گویا قصد می طلبد شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیک ثلث و عشرين - فرود آ می شب بیست و سوم - قبل ان یتکلم کان ابوک یصنع گفته شد هر پیر او را چگونه بود که میگردید - تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد فاوصلی العصر - گفت پس روی بود پس من که می در آمد مسجد را چون می گزارد نماز عصر - فلا یخرج منه حاجته - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی با تکلیف باشد و بعضی اصول - الا حاجته یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یدخل الصبح فاذا وصلی الصبح وجدوا بته علی باب المسجد - پس چون میگزارد صبح را می یافت چار و ای خود را بر در مسجد - مجلس علیها - پس می نشست بر درابه - و حق بادیه - روی پوست باو به فرود - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم یخیرنا بليلة القدر - گفت عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه و در قیام نمود و در می لیلته القدر تا خبر دهد ما بليلة القدر - قتلی من جهلان من المسلمین - پس نزاع نمودند و دعوت کردند بیک دیگر و در روز مسلمانان فقال - پس گفت آن حضرت - فرجت لاخیرکم بليلة القدر - بیرون آمدیم تا خبر دهیم شما را به شب قدر که کدام شب است فتلای پس نزاع کردند - فلان و فلان فرقت - پس بر داشتند آن شب و فراموش گردانیدند - هههه تعین آن پیشوای نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع و دعوت بیک دیگر شایع است و سبب حرمان از برکات و خیرات و غایب از ایشان بناحق بود با متجاوز از حد اعتدال - و همی ان یکون خیر الکم - و نیز ویست باشد که این بر داشتن از خاطر تعین آن و بهم گردانیدن آن بهتر مر شمار که سبب جد و اجتهاد و کثرت تلا و عبادت گردد - فالتسوی فی التمسک و التمسک و التمسک - پس طلب کنید آنرا در بیست و هم و بیست و هفتم

و بیت و نجسم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متروک و در میان این سه شب یا در میان این سه شب
 بعلبطن که در وقت اعظم روایه البخاری و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كان ليلة القدر
 نزل جبرئیل علی کبکبه من الملائکه - چون میباید شب قدر فرو می آید جبرئیل و جماعت از فرشتگان و کبکبه نفی
 و فتح جماعت - بیسلون علی کل عید قائم اوقاعه ذکر الله - دعای کنند و استغفار نمایند و در وی فرستند
 بر هر شب که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند سر خدا را غرضی - خافوا کان یوم عید هم - پس وقتیکه باشد
 روز عید مسلمان یعنی یوم فطر هم یعنی روز فطر ایشان - باپی الله بهم ملائکه - مخافت می کند خدای تعالی و می
 بهنبگان خود فرشتگان خود را که طعن میزدند بر ایشان به عصیان - فبقول - پس میگوید - یا ملائکتی یا جبرائیل
 و فی عمله - ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را - قالوا ربنا جزاء ان یوفی اجره
 گویند فرشتگان ای پروردگار ما این است پاداش او که تمام داده شود و اجرت وی - فقال ملائکتی عید
 و انانی تقصوا امره فیتعید علیهم پس میگوید پروردگار خدای ای فرشتگان من غلامان و دایان من گزارند طاقت
 مرا که فرزند گردانیم بر ایشان که روزه رمضان است - ثم خرجوا یحییون الی الله عامه پس بیرون آمدند در حالی که
 بر می دارند آواز خود را به عاری چون بکسر عین و فتح آن - و عزلی و جللی و کرمی و علوی و ارفقاع مکانی - گویند
 فیلبه و قدرت و بزرگی و جود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من - لا اہم - هر آنکه اجابت میکنم و قبول میکنم و دعا
 ایشان را - فبقول ارجو الله غفرته کم - پس میگوید خدای تعالی برگردید به تحقیق آمرزیدم مر شما را - و بدین
 دنیا کم حسنت - و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکبای یعنی بدیهای امر نرم و محو میکنم انار گناہان را و میکشاید
 منم پذیرم و ثابت میکنم و انوار طاعات را یا تبدیل میکنم بلکه معصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه میدهم
 بدل بر معصیت طاعت و ثابت می گردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت سر بریا
 بیازد فرمان آید که عرض کنید بروی گناہان صغیره او را و نهان دارید گناہان کبیره او را و گفته میشود و او را
 که می تور و چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناہان صغیره را و منکر میشود و می ترسد از گناہان کبیره
 که بساوا اظهار کنند پس حکم بود که بدین بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناہان بسیار
 کنی بنیم آنها را اینجا حدیث - قال فیرجعون مغفوراً لهم - گفت آنحضرت پس بر میگردد بنده گان در حالیکه توبه
 شده است بر ایشان را - روایه البیہقی فی شعب الایمان -

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجای و لازم بودن چیزی را و روزه
 آوردن به کسی و در شرح درنگ کردن در مسجد و لزوم و سه بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر و در

خفیه سنت مکرره است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چیست که
در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت
عمل میکرد و بنواضل گاهی و ترک میکرد و گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یک سال
نشست در سال و یکروز و یک شب و در عشره بهشت زیرا که واجب آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود
که امر میکردند آن را و آنرا میکرد و بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوستی دارد از شما که اعتکاف کند
باید که بگذرد چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال و یکروز و عشره بهجت قضا بود بلکه در سال وفات بود
بهجت کمال شوق و تمییز و استعداد و وصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر قسم است واجب آن اعتکاف است
کسیکه نکرده بران و واجب کرده اندیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم
مستحب است و خفیه مرزبان را در مسجد بیت نبوی کرده اند و مراد بر مسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود برای
نماز و اورا حکم مسجد نیست مگر درین حکم که چنان اعتکاف نام است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل
کرده اند بعضی از اصحاب که اعتکاف مراد از مسجد باز و چ خود جائز است و همین قایل است امام احمد رحمه الله
و از آن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از واج مطهره را دلیل است بران و منع بهجت مصلحتی دیگر بود چنانکه باید
بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد شخص کرده اند بر مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات بر اعتکاف
سبب ترک جماعت که مکرره تر از آن است نکرده و دو باعث برخروج پنج وقت نشود با امکان احترام از آن
و در شریع این همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت
کرده نشود و در وی صلوات نفس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جامع
اما اعتکاف نقل جائز است و غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حاکم
که در نهیب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در مسجد بستر بدانکه اکثر مدت
اعتکاف را صدی معین نه اگر نیت نکرده است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نمود
بعض اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که بران در مسجد در آن نیت اعتکاف کند تا ثواب
آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یک روز است و نهار و نهیب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در شرط صوم است
و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر گشت
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و شمره اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف شب کند
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین شرح احادیثی باید

الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يشكف العشر الاواخر من رمضان حتى توفاه الله - گفت عایشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد و در شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید و در خدا و این بعد از آن که در عشر اول و اوسط شست و شب قدر را در نیافت و بارے نمود که شب قدر در عشر او آخرست چنانکه در باب سابق گذشت ثم اعتکف از و اجماع من بعده - بیشتر مشکف شد و از و اجماع من بعده آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مکرره چنانکه مذکور شد - متفق علیه - و محمد بن ابی جاسم رضي الله عنهما قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جو او ترین یا جود ترین مردم به نیکی و در جمیع اوقات - و کان اجود یا کیون فی رمضان - و بود جو او تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انصب اوقات به فضل خیر - کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبرئیل که ملاقات میکرد آن حضرت را در هر شب و در رمضان یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن عرض میکرد و بر جبرئیل آن حضرت قرآن را میخوانید و می گذرانید بر او فاذا لقیه جبرئیل کان ابی و خیر من الريح المرسلة - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل میبودی صلی الله علیه وسلم جو او تر و جود تر و خیر تر به نیکی از باد که را کرده شده است و فرستاده شده است بشارت اشارت است بقول حق سبحانه - و هو الذي يرسل الرياح بنبأين يهدي رحمتهم یهدی رحمتهم پس باد بر انگیزد و سحاب را و فرو می آید بان اسطار و پیدا میشود بوسه از راق و برکات همچنین و جو و شرف و بخت و نفاست خیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً درین اوقات و در حدیث اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت ابراهیم بیشتر و فضل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان مشکف می بود متفق علیه و عن ابی هریره - قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کنند جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه در اول حدیث است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد و بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد و بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و فرات بروی می باشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و واروده است که هر دو میخوانند قرآن را بطریق درست چنانکه حافظان بیک دیگر بطریق و در میخوانند - فرض علیه مرتین فی العام الذي قبض فيه - پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت و باز در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی - و کان یشتک کل عام عشره - و بود آنحضرت که اعتکاف می کرد و هر سالی یک عشر - فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آن حضرت و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند تا آنکه هر دو عبارت یک است - فی العام الذي قبض فيه - در سالی که قبض کرده شد آنحضرت

این حدیث آن می داند که آنحضرت شب در مسجدی درآمد چون نماز صبح می گذارد و در حجره که می ساختند برای وی
 می درآمد منقطع میشد از خلق و منفرد می گشت و مراد بهنگام آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف
 او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تا صبح و آنرا از وقت صبح
 و غنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعود المریض و هو متکلف - و هم از عایشه روایت است که گفت بود آنحضرت
 که باز پرس میکرد و میاراد حال آنکه آنحضرت متکلف بود - میفرمایند پس میکند شست آنحضرت گشتن شستن یعنی که
 وی بران بود - فلایصح پس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد و در همان گذشتن و میرفت و می پرسید
 و تعریح اقامت و میل از راه بجانبی - پس ال عنه - می پرسید از حال بیمار این بیان عبادت است طیبی گفته که نزد
 آنکه از بعد آن است که چون بیرون آمد متکلف براسه تنهای حاجت و اتفاق اقتدار اعیادت مرینی و صلوة
 بر جنازه پس میل نمکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود و اعتکاف و اگر آنرا
 کند در زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخی گفته که جائز است مرمتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض
 و صلوة جنازه انتی - رواه ابو داود و و غنها قالت السنة علی المتکلف ان یعود مریضا و لا یشهر جنازه - و هم از عایشه
 آمده است که گفت سنت بر متکلف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را که بیان صفت
 که گفته شد - و لایس المرأة و لایا شربا - و سانس نکند زن را و مباشرت نکند او را پس سودن بدست و مباشرت
 نیز همین معنی است و بشهر روی پوست مرد هم و گفته اند که مراد پس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را
 با اتفاق و مباشرت و در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل
 و اگر انزال نکند مبطل نیست و در بهایه گفته است اگر جماع کرد و در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال
 کرد باطل میکرد اعتکاف و می زیاده که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و بوسه روزه و اگر انزال نکند
 فاسد نمی گردد اگر چه حرام است - و لایخرج لحاقه الا لما لا بد منه - و بیرون نیاید متکلف برای حاجتی و کار سه
 مگر براسه حاجتیکه چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی - و لا اعتکاف الا بصوم - و روانیست اعتکاف
 مگر بوزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل خفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف - و لا اعتکاف
 الا فی مسجد جامع - و روانیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل
 و اولی است و الله اعلم - رواه ابو داود -

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طلع له نور
 ابن عمر روایت می کند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط و سه
 که در تنه می انداختند و بیوضع له سریره - و نهاده میشد برای آنحضرت تخت و می بینی چهار پایه وی که بران می نشست

وچار پایه را عریان سر بر میگویند و در بعضی نسخ او پوشیده بکار آید - و را را اسطواناته التوبه - انداخته پیشه فرماش و سر برک
پس بایش ستون مسجد که آن را اسطواناته التوبه میگویند که ابوابه انصاری خود را بر آن بسته بود تا توبه او قبول
افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطواناته نفیم شهره و سکون سید بنی ستون است -
رواه ابن ماجه و عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی المصنعة شدرا
ان ابن عباس که آنحضرت گفت در حق مصنعت بهو مصنعت الذنوب - مصنعت منع کرده میشود و باز داشته میشود
از گناهای - و بجزیره که من احسنات کمال الحسنات کما - و جزا داده میشود و مصنعت را از حسنات عبادات که تو
میشود و او را به سبب اعطای مثل عیارت مریض و نماز جنازه و زیارت آن و در آن مثل عامل حسنات همه و
بجزیره بر انیر روایت کرده اند از احباب - رواه ابن ماجه

کتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل و قرآن ششصد و شصت و شصت از قرآن که سببی محب و هم است و در
قرآن بعضی دامنونی و در عید و سوره و آیات جمع شده و بیکدیگر گنجانده شده و صاحب مصلح و قاضی او را در
قرآنت آورده اند در قرآن و بیوانظا هر -

الفصل الاول - عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیرکم من تعلم القرآن
وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموخته آن را و گفته اند که مرا خواند تا که آنرا بخواند و سبب از آن
در غیر علم و تعلم نیز وارد شده است و نور و زقادی و خود گفته است با اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس
تعلم می و تعلم فقر بر است و در نه با و هر واجب فقه افضل است از آن و در پیشه و فائده که این بر تقدیم می است
که مرا و علم و تعلم کلمات قرآن را باشد و اما تعلم نیز از او از م و قرآن است و در و در زمان نبوت علم فقه عین قرآن
بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و بعد از او باب امامت ائمه صحابه را علم ایشان داشته اند قدر بر - رواه البخاری
و عن عقیقه بن عامر صحابی است که احوال او در و واضح نوشته شده است - قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم
و نحن فی الصحفة گفت پیروان آمد آنحضرت و با و صفه و دریم نفیم صادقه شد و فامر او صفه مسجد است و آن صفی بود
که مصنف داشت پیشتر مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ
آن قبله را در آنجا گذاشتند و قرائی صحابه که ایشان را احباب صفه می گفتند و را بخوانید و در - فقال پس گفت
آنحضرت یا ای کیم حجب ان یخضع کل یوم الی سلطان - کدام کی از شما دوست می دارد که بار او کند هر روز به سو سلطان
نفیم با و سکون طای همه - او عقیق یا بسوی عقیق شک را وی است نام و در موضع است بدینیه که آنجا باز را بود

قرآن در فرقه شریفه فیاض باقیمین کما وین - پس بیار و ناله بزرگ کوهان را بفتح کان و کون و اوانا قنبره که کوهان
 فی غیر اتم و لا قطع رحم - بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غضب و بی بریدن قرابت که واجب است چونند بدان
 این شخص بعد تعلیم است که از اشد انواع معصیت است - قتلنا پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نجب ذلک
 همه را دوست می داریم آنرا دور و اشیای حجب بتختیم - قال - گفت آن حضرت افعال غیر واحد کم الی المسجد - آیات
 یاد نمی کند یکی از شما به سوسه مسجد تعلیم پس تعلیم کند و بداند - او یقرا آیتین من کتاب الله - یا بخواند و در
 از کتاب خدا و بعضی نسخ تعلیم به تخفیف از علم و برین تقدیر کلام او برای شک یا تنویع است - خیر له من ناقصین
 این تعلیم و آیت و خواندن آن بهتر است سر او را از و ناله - و قلت خیر من قلت - و سه آیت بهتر است مر او را از
 سه ناله - و اربع خیر له من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار ناله - و من اعلا دین من الابل - و همین اینها بهتر
 از اعمدا خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ایل اسم خمس است
 شامل از واده و نمر و اجل گویند واده را ناله چنانکه انسان مردم را هم گویند وزن را هم و نمر و اجل وزن را امره
 گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر داند که بر آنها تفصیل
 نماید و بیان فضل قرآن بدان کند جوایش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مردین بهتر است
 از آنچه سخت و مشقت می کشند و آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص کردن
 نیاید که مان از حجت بودن آنها از خیار موالی و عباد یا مردان است که تعلم قرآن و اشتغال با مردین در امر معاش
 غیر نافع و موجب ضرر و زیان و بیکت است و بیشتر از اشتغال به تحصیل اسباب دنیا است حکم و من یقن الله بحمل له مخیرا
 و سیرة من حیث لا یختب و در امر معاد خود چه گویند که تمام دنیا و دنیا فیها و جنب او محو و تلاشی است فاضل
 و با الله التوفیق - و رواه مسلم - و حسن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ایجاب الله کم ان رجالی اهل الدان یجوز فیهم ثلث خلقات عظاما سما - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید یکی از شما
 چون باز گردد به سوی اهل خانه خود که بیاورد و روی سه ناله آبتن بزرگ فریب و خلقات جمع خلقات یعنی خانه و خانه
 و کسر نام ناله آبتن - قلنا نعم - گفتیم ما آری دوست می داریم آنرا - قال - گفت آن حضرت قلنا آیت یقر بهن
 احدکم فی صلاته خیر له من ثلث خلقات عظام سما - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را
 از سه ناله آبتن بزرگ فریب و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و حسن ابی هریرة
 رضی الله عنهما الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - بزرگ و نیکو در پانده و استاد در قرآن بحفظ و تجوید
 بالانکه و انبیاست که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است
 و سفره جمیع مسافر یعنی کاتب مشق از سفر یعنی کتاب یا معنی سفیر مشق از سفارت یعنی میانجی شدن و مراد

ملائکه اند که انشا می کنند کتب سماوی را از لوح محفوظ و میانی می شوند میان خدا و رسل وی یا انبیا اند که انشا می نمایند
 وحی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اند که اول انشا قرآن پیش
 کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع می گیرند و بر جمع بار می بینند نیکو کار - و الله می یقره القرآن و یستقیم
 فیهم و هو علیه شاق را ابرار - و آن کسی که میخواند قرآن را دور میماند و بخواند آن قرآن و خوب نمیرد و زبان او در آن
 و بر زبان میخیزد و زبان او خواندن قرآن بر او و دشوار است مراد او را و اجرت کی اجرت قرارت دوم اجرت
 اگر چه با هر فصل و اکل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجر بی ثبات است مقصود تسلی و تسکین
 طالب است به مشقت و ریاضت فایده میفهمد و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله لا یغفر الله لمن - نیست جامی رشک بدون کرب و کس - رجل آتاه الله القرآن - یکی مردی که داده است
 او را خدای تعالی قرآن را - فهو یقوم به انار اللیل و انار النهار - پس آن مرد و پیغمبر و قرآن و بخواند آن را و در
 ساعات شب و ساعات روز - و رجل آتاه الله القرآن و یفقه منه انار اللیل و انار النهار - دوم مردی که داده است
 او را خدای تعالی مای پس آن مرد و اتفاق می کند از آن مای و ساعات شب و ساعات روز به تفقه علیه - و در
 کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام
 همه مستفاد است لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم -
 و عن ابی موسی - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن
 مثل الاثر جبهه قصه و حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال اثر جبهه است بضم هزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم
 و اتجج بی تاثر جبهه و ترنج نیز میگویند و ترنج در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب و طعم طیب
 و آنکه چنانچه فرمود - ریحه طیب و طعمها طیب - بوسه وی خوش و مزه و سه خوش است و همچنین مؤمن که میخواند قرآن را
 لذت میگیرد و از آن و عکس میگرد و از بوسه اشعه انوار قدس و وصول می یابد بدیگران - و مثل المؤمن
 الذی لا یقرء القرآن مثل التمرة لا ریح لها و طعمها حلو - و حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال خرباست
 که نیست بوسه مراد از مزه و سه شیرین است - و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الحفلة لیس لها ریح و طعمها
 و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو خطل است که نیست مراد او را بوی مزه و سه تلخ است - و مثل المنافق الذی
 یقرء القرآن مثل البجانه ریحه طیب و طعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوسه
 و سه خوش است و مزه وی تلخ است - میفهمد و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن
 الذی یقرء القرآن و یمل به کالاترجه و المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یمل به کالاترجه - و درین روایت یمل
 به زیادت کرده و در روایت اولی گفتا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنباش

از اعتقاد کسی که سو من در و دل دارد و داشته باشد و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اتوا ما یضع به آخرین - بدرستی که خدای تعالی بت مرتبه میگردد و اند
باین کتاب یعنی قرآن گردی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت می کنند آزاد و خلاص می و زنده
در آن و پست می گرداند بوی گردی دیگر را که برخلاف آن باشند - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری
ان اسید - یعنی هنره و فتح مدین موله - بن خصیر - یعنی حار موله و فتح فاد و بجه صحابی انصاری سنت از نقبای انصار
کبیر الشان از افانسل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نازگزار و بر دی و دفن کرده شد به بیعت
سنة عشرين و قیل احدی و عشرين - قال - گفت - بنیامو یقر من اللیل سورة البقرة - در آشنای آنکه وی بخواند
در شب سورة البقرة - و فرموده بود طه عذره - و اسب وی بسته شده بود و زردی - از حالت الفرس - ناگاه بجه
اسبی انصراف جولان کرد و بر آمدن - فکنت ریس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را - فکنت
پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان - فقرر - پس باز خواند اسید - محالت پس باز جولان کرد و اسب
فکنت فکنت - پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب - ثم قرار - پشتر خواند - فحالت الفرس پس جولان
کرد و اسب سه بار بچنین واقع شده - فانصرف - پس برگشت اسید از قرار و گذشت قرار و را و کان آن
به بچی قریب آنها - و بود پس اسید که ناسش بچی بود و نزدیک با اسب - فاستفق ان تصیبه - پس ترسید اسید
برسد اسب پشترش را و آنرا رساند او را و لما اخره رفع را سه الی السماء - و چون پس انداخت اسید پس
و دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان - فاذا مثل الظلته پس ناگاه چیز را بدید مانند سایبان
فیما اثال المصباح - و ان طله اثال چیز است مانند چرخها - فلما اصبحت حدث القبی - پس چون صبح کرد این
خصیر خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - پس گفت آن حضرت مکرر دو بار - اقرار یا ابن خصیر اقرار یا ابن
خصیر - بخوان ای پسر خصیر و مراد و ام و استمر است بر قرار - قال - گفت اسید بن خصیر بجهت اعتذار
از انصرف و گذشتن قرار - فاستفت - پس ترسیدم من - یا رسول الله - و در نسخه استفت بی قال - ان تطایحی
از آنکه پایال کند اسب بچی را - و کان منها قریبا - و بود بچی از اسب نزدیک - فانصرف الیه - پس برگشتم من
بسوی بچی - و رفعت را سی الی السماء - و برداشتم سر خود را بسوی آسمان - فاذا مثل الظلته فیما اثال المصباح
پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در دی مانند چرخها است - فخرجت حتی لا اریا پس بیرون آمدم من از جای
خود تا آنکه نمی بینم من آنها را - قال - گفت آنحضرت - و تدری ماواک - وی مدیانی که چیت انجی بی تو اسند
طله و مصباح - قال لا - گفت اسید در نمی یابم که چیت آن - قال - گفت آنحضرت - تلك الملائكة ذلت بعزک
آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آنکه تو که قرآن میخواندی و تو قرأت را بصحت نظر الناس ایضا - و اگر

میخواند می تمام شب ہر آئینہ میجی کر زند آن فرشتگان در حالی کہ نظری کردند مردم بموسی آنها و ہم میسیدند
 لا تنواری شمس پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیہ و الملفظ للنجاری و می مسلم - و در صحیح
 مسلم واقع شدہ است لفظ - عرجت فی الجو - بالارفت آن ظہر در ہوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و نشدید و او
 میان آسمان و زمین و کشادگی و ادس - بدل فوجت علی صیقة المنکلم - بجاسے لفظ فوجت بعینہ المنکلم کہ در پیوست
 اولی واقع شدہ است - وعن البرار - قال کان رجل یقر سورۃ الکہف - و گفت برادر بن عازب کہ از
 مشاہیر صحابہ است بود مردی کہ میخواند سورۃ کہف را - والی جانبہ حصان - و در پہلوی و سے اسپ بود و حصان
 بکسر حاء مہملہ نرا صیل - مربوط بنظیفین - بسته شدہ بود آن اسپ بدور سن فلتن بشین معجر و طای مہملہ ہر دو
 مفتوح سین یارین دراز را گویند - نقشتہ سحابہ - پس پوشیدہ آن اسپ را و آمد بر بالاسے دی ابرسے - فحملت مذکور
 پس گشت آن بر کہ نزدیک شدہ می آید می آید - و جعل فرستہ تنفر - و گشت اسپ و سے کہ می آید و تنفر تا و یا
 ہر دو روایت است و فرس مذکور و چون ہر دو آید فلما أصبح اتی النبی - پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک - پس ذکر کرد آن واقعہ را بر اسے آنحضرت - فقال تلک اسکینۃ پس گفت
 آنحضرت کہ آن سیکنہ است - تنزلت بالقرآن - کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سیکنہ بمعنی آرامش و استراحت
 و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گرد و بوسے آرام و سکون و صفاسے قلب و ہر وظلالت نفسانیت و فرود آورد
 فیما سے رحمانیت و حضور زوق و غنیمت و گاہے صورت گیر و بصورت ابر و مانند آن و کلام در و سے در فصل
 اول از کتاب اعلم زیادہ برین گذشتہ است قد بر متفق علیہ - وعن ابی سعید - بن معلی - یضمیم و
 فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری مدنی است - قال کنت اصلی فی المسجد - گفت بودم من کہ نماز میکردم
 در مسجد - فذعی النبی - پس خواند مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علم اجبہ منی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت
 را تا آنکہ نماز گزاردم - ثم اتیمہ - پستردم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز - فقلت - پس گفتم بقصد اعتذار
 ندادم جواب - یا رسول اللہ اتی کنت اصلی - بدرستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم - قال
 گفت آنحضرت ام یقیل اللہ - آیا نکلنہ است خدای تعالی - استجبوا للرسول اذا دعاکم - پاسخ دهید مہم خدا را
 و رسول را و قہیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق است و طاعت
 او طاعت حق - ثم قال - پستہ گفت آن حضرت - الا اعلک اعظم سورۃ فی القرآن - آیا تعلیم کنم و نما نام ترا
 بزرگترین سورہ کہ در قرآن است - قبل ان تخرج من المسجد - پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد - فاخذ بیدے
 پس گرفت دست مرا - فلما ارنا ان نخرج - پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم - قلت - گفتم - یا رسول اللہ
 انک قلت لا اعلک اعظم سورۃ من القرآن - بدرستیکہ تو گفتی کہ ہر آنکہ بزرگتر از نام ترا بزرگتر سورہ از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن .. الحمد لله رب العالمين همه اربعه المثاني - اين سوره سبع مثاني است
والقرآن اعظم الذی اوتيته - و اين سوره قرآن عظيم است که داده شده است مرا اشارت است بقول حق سبحان
وقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم مني تحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود و در نماز قرار
دست یابنا که ده شده است بران بفساحت و اعجاز و توانا گوینده است برخدا پیغمبر است که وی سبحانه اهل آفت
که مراد بران فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بران نیز فاتحه است و مباهله فرمود که قرآن عظیم همین است
و جزو اعظم قرآن است و تحقیق فی کتب التفسیر - رواه البخاری - و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت باب بن کعب است و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجاءوا
بیکم مقابر - نگار و انید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره ها که مانند مرده و در وی افتاده باشد
بعد آن ذکر که در چیز است که افضل و نافع است مروت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود - ان الشیطان
یفتر من البیت الذی یقرئ سورۃ البقرۃ - بدستیکه شیطان میگرد از خانه که خوانده میشود و در وی سوره
بقره - رواه مسلم - و عن ابی امامه - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول اقرأوا القرآن - گفت
ابو امامه شنیدم که می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را - فانه یا فی یوم القیمۃ شفیعاً لاصحابه - پس بد رستیکه
قرآن می آید و رقیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمست می کنند بر آن - اقرءوا
الزبورین - بخوانید دو سوره روشن و تابان تر و تانه را - البقره و سوره آل عمران - آن دو سوره که ام اند
سوره بقره سوره آل عمران فانها اثنتان یوم القیمۃ کانهما ثمان - پس بد رستیکه آن دو سوره می آیند
روز قیامت گو یاکه آن دو سوره دو ابر بند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید - او غیاثان - بدو یاکه
تحتانیه هر چه سایه کند بالا سر ابر و جز آن - افرقان من طیر - یا و جماعت از طیر اند - ثوان - صفت زده
و فرق با کس فاد سکون را در اصل کله گو سفند مراد تشبیه به یکی ازین سه خیرست - تحاهان عن اصحابهما - و حالیکه
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمست کنندگان خود باز تخفیفش که بفعل سوره بقره و فرمود -
اقرءوا سورۃ البقرۃ - بخوانید سوره بقره را - فان اخذ ابرک - پس بد رستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب
مردن نیست و سعادت است - و ترکها حسره - و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی است - ولایه تطیعها البطالة
و توانائی نداشتند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران ناجران نیز مراوی افتد - رواه مسلم -
و عن النواص - یفتح نون و تشدید و او - بن سیمان - یفتح سین مملو و کسر آن صحابی است ساکن شام -
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوفی بالقرآن یوم القیمۃ و ابله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن - الذین کانوا یعملون به - آن کسانی که بودند که عمل میکردند باحکام

قرآن - تقدیمه یفهم وال - سورة البقرة قال عمران - پیشوای کذا قرآن را سورة بقره و سورة آل عمران - کانهما تحتان
گویند این دو سورة دو برابرند - او طلقان سو و او ان ریاد و مسابان سیاه و صفت سیاهی از جهت از دحام و تراکم
و برسم شستن بعضی بر بعضی است - بنیما شرق - در میان این دو سورة فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز قسیده
و شرق در اصل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا یعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز قسیده است
او کانهما فرقان من طیر صوان صحاحان عن صاحبها روایه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا انذر یفهم میم و سکون نون و کسر ذال مع کسیت ابی بن کعب است - اندری اسی آیه من
کتاب الله ملک اعظم - می و بیایی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت گفتم - الله و رسوله اعظم -
خدا و رسول خدا و انا تر است - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا انذر اندری اسی آیه من کتاب الله ملک اعظم
قلت - این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القيوم - یعنی آیت الکبری - قال - گفت ابی بن
کعب - نفر با فی صدری - پس نزد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده هر یک از دو دست - و قال
اعلم - گفت آنحضرت گوارا باد تو اعلم - یا ابا انذر - مع که در آنحضرت ابی بن کعب را بد ریافت آنگاه بزرگتر
آیه الکبری است اگر چه آن دریافت تبصرون و اقامی آنحضرت بود و ینک نفع تحتانی و سکون با و کسر نون و در بعضی نسخ
ینک بهره و اصل همین است و ینک تخفیف آن است - روایه مسلم - وعن ابی هریره - قال کنی رسول
گفت ابو هریره گویند گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه حضرت که با
رضی الله عنه پس در آنوقت دیگر میان فقر انجمن کنند - فاما لی آت - پس آمد مرا آئینده یعنی شخص آمد فحصل یحشون الطعام پس شروع
کرد آن شخص آئینه که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخته به پس گرفتیم من آن شخص را وقت لار فنگ الی
رسول الله و گفتم سر آئینه بیدارم ترا می بزمی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خشم را نزد حاکم می بزند قال گفت آن شخص
انی محتاج و علی عیال بزرگتر من فقیرم و برگردن من بار عیال است - ولی حاجه شدیدة - و مرا حاجتی سخت است - قال -
گفت ابو هریره - فخلیت عنه - پس رها کردم او را - فاجتحت - پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم - فقال ابی
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل ابیک البارحة - چه شد بندی وی شب تو - قلت
گفتم - یا رسول الله شکلی حاجه شدیدة و عیال - گاه که در حاجت سخت را و عیال را - فرمته و خلیت عنه پس هرانی
که دم او را رها کردم او را - قال اما نه که کذبک - گفت آنحضرت آگاه باش که دمی تحقیق در ذوق گفته است
نبو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیعود - و نزد یک است که باز آید فمرت
انه سیعود - پس دانستم من که دسه باز می آید - بقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه
انه سیعود که دسه باز می آید - فرموده به - پس نشتر شستم او را - بحاجت یحشون الطعام - پس آمد و در حالی که

می گیر و طعام ببرد و دست خود را فاخته پس گرفتیم او را - فقلت لا رخصتک الی رسول الله پس گفتیم من هرگز نمی
 می بردارم و منی بر من ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال یعنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفت بگذار
 بدرستی که من محتاجم و بر من یار عیال است باز نمی آیم - فرمخته تحلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه
 یا اباسریره فاعل اسیرک ابدا رخصت یار رسول الله صلی الله علیه و سلم احاطه شدیده و عیال را فرمخته تحلیت سبیله فقال اما انت که در
 دروغ گفت در دعوی و عیال و باز ماندن - و سیود و فرموده که بخار سیتو من الطعام فاخته فقلت لا رخصتک
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر ثلث مرآت - و این آخر سه بارست که می آئی - انگ ترمیم لا تعودم نمود -
 بدرستی که تو میگوئی که باز نمی آئی تو پسر بازمی آئی - قال - گفت - یعنی - بگذار مرا - اعلک کلمات نیتک الله بها -
 تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدا صلی الله علیه و سلم کلمات - اذا اوسیت الی فراشک فاقرأ آیه الکرسی - چون پناه گیر
 و بیای تو بسوی خانه خواب خود پس بخوان آیه الکرسی که - الله لا اله الا هو صلی الله علیه و سلم تا ختم میکنی آیه را بعد از این تعلیم و این
 آیه الکرسی از آن گویند که در دس ذکر لفظ کرسی است - فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که
 همیشه می باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانی - و لا یتربک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن دانس
 حتی تصبح - تا آنکه صبح میکنی - تحلیت سبیله - پس را گردم او را و انحضرت صلی الله علیه و سلم بانی هر سیه امر فرمود
 بود که او را بر بانی کنی و البته پیش می آری پس را گردم او را و میگوید ابوهریره - فاصبحت - پس صبح کردم و
 نزد انحضرت آمدم - فقال لی رسول الله - پس گفت هر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فاعل اسیرک - چه شب
 اسیر تو - فقلت - گفت - زعم انه یعلمنی کلمات یفقی الله بها - گفت که وی تعلیم می کند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدا صلی الله علیه و سلم
 بسبب آن کلمات - قال - گفت انحضرت - اما انت قد صدقت - آگاه باش که وی به تحقیق راست گفته است انکه گفته
 است از خاصیت آیه الکرسی و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده - و هو کذب - و وی در سینه
 اعمال خود دروغ گوشت - تعلم من مخاطب منک لیل - میدانی تو را ابوهریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی
 درین رتبه شب - فقلت لا یفتم نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان ایشیا طین است که پستی
 صدقات و اخلاص - محل خیر آمده بود در راه انجاری - و عن ابن عباس - صلی الله علیه و سلم قال بنی جبریل
 قاعد عند النبی صلی الله علیه و سلم - و شنای آنکه جبریل هم نشسته است نزد انحضرت - و ذم لقیض فاسن قوته -
 ناگاه شنید جبریل عزم یا انحضرت اندازی را از بالا و خود لقیض بقاف و ضاد و جیم آواز دادند و آنکه در محل
 و بالا آن همه اول مناسب ترست بفتح - فرفع رأسه پس برداشت جبریل دم یا آن حضرت سر خود را - فقال -
 پس گفت جبریل عزم - نه باب من السامع ایوم - این درمی است از آسمان گشاده شده امروز - و لم یفترق
 الا ایوم - و گشاده نشد آن در هرگز مگر امروز - فزل منه ملک - پس فرود آمد از راه آن و فرشته و این کلام کردی

فقال - پس گفت جبرئیل غفرم - هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا اليوم - این فرشته ایست که فرود آمده است بهیچ پیش از این
 فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فیصلم - پس سلام گفت آن فرشته - فقال - بسم رب العالمین او پیش از این گشت فرشته
 آنحضرت شاد و شویید و نبور که که داده شده قسم آن و نور - لم یؤتاهم فی ملک - داده نشد آن دو نور هیچ پیش از این
 پیش از تو - فاتحه الکتاب و خواتیم سورة البقره - و نور که نام ستی سوره الحمد دیگر روایت کرده در آخر سوره بقره این
 است ان رسول تا آخر سوره بن قرا بسم الله اعطیته هرگز خوانی بجز من از فاتحه الکتاب و خواتیم سوره بقره بگو ای که داده شد
 ثواب آن ترا اجابت کرده شود دعا ای که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است و این دعا یا الله مستجاب اند
 و مراد بقره کلامی است که در آنها واقع اند مثل ابدنا و ربنا لا تخزننا و ربنا لا تخزننا و ربنا لا تخزننا و ربنا لا تخزننا
 که اجزای کلمات اند از حروف متجلی هر دو از عتیر درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجزای و ثوابی است
 سوره سلم - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تبيان من آخر سورة البقره -
 روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت روایت است
 از آخر سوره بقره من قرا بها فی لیله - کسی که بخواند این روایت را در شبی - گفته اند - کفایت میکند خواننده را
 یعنی دفع میکند از وسوسه شریک و انس را یا بسنده اند و از باقی او را در شب اگر هیچ ورود دیگر خواند کفایت
 است - یستغفر علیه و عن ابی الدرداء - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آيات
 من اول سورة الکاف - کسی که یاد گیرد و بخواند آیت از اول سوره کاف گفت - عظم عن الدجال - نگار داشته بشود
 از دجال مراد دجال معبودیست که در آخر زمان بر آید مردم را و گفته اند از هر کتاب بلبس و جمل و لنت
 کند و فیانیته و خدای و بلبس است - سوره سلم - و در روایتی آمده است هم از ابی الدرداء و او سه آیت نیز آمده است
 چنانکه در فصل ثانی بیاید و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایضا احکم ان یقر فی لیله ثلث القرآن - یا
 ناتوانی میکند یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - کیف یقر ثلث القرآن - چگونه
 خواند یکی از ثلث قرآن را در شب که خالی از عسر و قی نیست خصوصا اگر در شب میفرمائی با وجود او را و دیگر او را سه
 حق نفس در وجه که درست بر عایت آن - قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر است
 ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود و نفع عیفت ثواب آنرا بر تبه
 اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل - الله احد مثل
 به توحید - سوره سلم و سوره النجار - عن ابی سعید و عن عائشه - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم - روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را به لشکر و در سوره بقره و تخفیف
 را و گفته اند چنانکه باره از لشکر یعنی نویسه که بجای فرستاد لشکر عظیم - و کان یقر الاصحابی من عده و هم یقر فی اول الدار

و بود آن مرد که چون نامت میکرد میخواند قرآن مر باران خود را در نماز که ایشان می گذارند پیش خشم میکرد و قراست را
 به قل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد که اقبال علیی و ظاهر در آن چنانکه گفتم قرآن را
 و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند و هر رکعت را از حدیث صحیح بخاری سه معلوم میشود که بعد از نماز
 قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب و سید با وی که تو اوقات می کنی باین سوره و از
 کیفیت می کنی باین تا آنکه سوره دیگری نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذار و سوره دیگری بخوان گفت من این
 سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست دارید که نامت کنم شما را باین بکنید و اگر بکنید می گذارم شما را در
 افضل قوم می دانستند و بکنید می دانستند که خبر دهم که نامت کنند ایشان را - فلما جعلا ذکره و انکابا للکلی - پس
 چون باز آمدند از لشکر و فکر کردند آن قصه را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم - فقال - پس گفت آنحضرت - سوره ای شنی
 یعنی ذلک بر سرید او را از جمله چه می کند آنرا یعنی التترام سوره قل هو الله احد را - فبالله - پس بر سریدند او را
 که بر سر چه می کنی - فقال - پس گفت آن مرد لا تعاصها الرحمن - از بر سر آن می گفتم که این سوره هفت خدای
 تعالی است - و اما احب ان اقرا - و من دوست می دارم که بخوانم و در - فقال النبی صلی الله علیه و سلم اجروا
 الله یحب - خبر و بیدار که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
 از وی بر سرید که چه منع کرد ترا از آنکه کنی آنچه امر است که در ترا پادان تو چه داشت تلا با التترام این سوره -
 هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد
 ترا در بهشت متفق علیه و عن افس - ان رجلا قال - روایت است از انس که مردی گفت - یا رسول الله
 انی احب نده السوره - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را قل هو الله احد - بیان سوره است
 قال - گفت آنحضرت - ان جبک ایا یا ذلک الخ - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در
 و متخی آن گرداند - رواه الترمذی و در وای البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه
 ذکر کردیم - و عن عقیبه - بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التراتیات انزلت الیایه - ایانمی بینی
 دنی شناسی آیتها را که فرو فرستاده شده است انشبت مقصود تعجب و تعجب است از ان لم یزلین قطه - دیده و دانسته
 نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زینا که در آن پناه میجوید از مکاره ظاهر و باطن جسمانی و روحانی
 بکمال مبالغه و توحید قل اعوذ برب اطلاق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است - رواه مسلم
 و عن عائشہ رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیله - بر و آنحضرت و قتیله
 می آمد بسوخته جامه خواب خود هر شب - جمع کیفیتم گفت میما بهمی آور و در کفایت خود را پشتری و می
 در هر دو کفایت نفخ و نفث و قل و دم کردن صریحی آنکه از آب و بن خیر پادای باشد و فضل و مبدل

باجزی از آب و زن و نفث که از نفل نفع می آید پس بخواند آنحضرت در هر دو کیفیت قیل هو الله احد قیل اعوذ برب افلق و قیل اعوذ برب الناس و در قول کلوا و شربوا و قیل افقضا ای می کند که قرات بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که عکس باشد اول خواند باشد پس از و نفث پس بعضی میگویند که مراد به نفث اراده نفث است و بعضی میگویند فایده ای بجهت و است و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرات برای مخالفت بحدیثی است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است و الله اعلم - ثم یسبح بهما ما استطاع من جوده - یعنی تسبیح می کرد آنحضرت به هر دو گفت چیزهای را که میشود انبیت از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید به پند بهما علی راسه و وجه آغاز می کرد و بگذراندین هر دو گفت است بر سر خود و در سه مبارک خود و اما قبل من جوده - و بجزیر که پیش است از جسد شریف و بعد از و سه بجانب دیگر یعنی ذلک ثلث مراتب - می کرد این خواندن و دیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عایشه آمده است که آنحضرت در مرضی اخیر گرفت بر دو دست عایشه را و خواند و دید و در دستهای عایشه و امر می کرد با من از هر دو دست و می بر جسد شریف خود و متفق علیه دست که حدیث است و در انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را که او لش این است - لما امر به رسول الله صلی الله علیه و سلم - و در سه ذکر عطای خواتیم سوره بقره است - فی باب المعراج انشاء الله - در باب معراج که انسب است بدان باب و در مصالح و در باب فضل القرآن مذکور است

الفصل الثانی - عن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال ثلثه تحت المرحی يوم القيامة - سه چیز زیر خوش آمد روز قیامت کنایت است از اختصاص این سه کمال قرب و مقابله درگاه غوث مجتبی که منافع نمی گشت و می سبحانه حق آنها را و اگر کسی را که مخالفت میکند بران و ترک نمی کند مجازات عالمان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است - انذراکم - یکی از ان سه چیز قرآن است - حاج العباد - که حاجت میکنند بندگان را گاهی حاجت می کند بر سه نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آنرا و گاهی بر ضرر ایشان و در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود و می را بطریق و مقرر قرآن را طاعت و طاعتی و طاعتی همه و منان شکر یک اند و فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه در فهم خواص بدان نمیرسد اشارت است بآنکه هر کس مطالب خود را مواظبت بقدر آنچه رسیده است علم فهم وی قرآن عظیم - و الا مانه - دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق الناس است و اموال و اعراض و امای ایشان یا مخصوص باموال دارند که و دایع است و مبتدا و فهم از ذکر امانت آن است و الا مانی که در قول قرآن چنانکه انما عظماء علی السموات و الارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است - و الرحمن تبارک و الامین و صلی رسول هم است و از میسر و فریادی کند رحم و میگوید و انوار گاه باشد که یکبار پیوندد و مراد رعایت کند حق را و صلا الله به پیوندد و اورا لطف و کرم خدا و رعایت کند او را - و من قطع فی قطع الله - و سیکه بر و مراد پیوندد که

در رعایت نکستہ حق مرا بر او اتر و غضب خدا و بر اندازد و از در گاہ رحمت و دندار مخصوص بر کمردانید
اشارت است بغایت اتهام و اعتنای بوسے۔ رواہ فی الشرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ بن عمر و قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقر او ارتق۔ گفتہ میشود صاحب قرآن را و ملازم
او را تہلاوت و عمل بخوان و بر و بر درجات جنت بر قدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است براسے او و لائق است بحال او پس امر شامل است جمیع
اصحاب قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علماء و سایر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تیل کہ کنت ترتیل فی الدنیا
و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل میگردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن
ترتیل فحشین ہموار۔ فان منزلک عند آخرانیۃ تقربا پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخراتی است کہ میخوانی آنرا۔
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الذین یلیس فی جوفہ شی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کانی کہ نیست در درون
وی چیزی از قرآن بچو خانہ ویران است کہ آدمی درون وے نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاہر
آن است کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر یا بخور بہ الصلوۃ و بعضی تعمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظا و نظرا و اللہ اعلم۔
رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک و تعالیٰ من شغلہ القرآن عن ذکری و سکتی۔ کسیکہ بازمی دارد
ادرا قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السالکین۔ میدہم او را
بہتر و زیادہ تر از آنچه میدہم سوال کنندگان یا ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان و لیکن ہمچنین گفتہ و
اکتفا بہ ذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا کہ ذکر کہیم
و تبتائے وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز دارد او را ذکر من از سوال
من میدہم او را بہتر از آنچه میدہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا
خبر دے از قرآن است و قرآن کل الکمل است و آنکہ بعضی از درویشان مریدان اند کہ مشغول میدارند و تلاوت
قرآن را چند گاہ موقوف گزارد مصلحت در وے آنست کہ مظلوم اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن
در قرآن بطلی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر و مدی آید و در و مدیر
مگر آنکہ بسہ حد ملکہ برسد و بفنا سے تمام کشد کہ الفانی لایزالی او صافہ و در قرآن دیر آیندہ و دیر پایندہ
کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب بقرآن و تلاوت آن
در نماز و غیر نماز ہر آنزدے کہ درین راہ دار و برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ

وفضل کلام خدا براتی کلام ای خلق بچو فضل خداست غراسمه بر خلق دے۔ رواہ الترمذی والداریس والبیہقی
فی شعب الایمان وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ۔ فله حسنة بحسنة یضاعف لہا۔ سیکہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
مراورانیکی ست و مقدرست کہ ہر نیکی جزا دادہ میشود بدو مانند او اقل این ست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این
خود در ہمہ جا و ہر نیکی است فضل قرآن چیست جواش آنکہ بودن ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن ست کہ ہر ہر جزو
وہی ثوابی مرتب ست و در سائر اعمال ہر عمل یک نیکی ست نہ کہ ہر بار ہر از دسے نیکی دیگر باشد ہم علی ہست کہ مرکب
از چند عمل ست آنجا ہر ہر عمل کہ جزو عمل ست نیز نیکی ست فانہم بعد از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ نیکی گویم
الم حرف ست۔ الف حرف۔ الف تنہا حرف ست و چنین۔ لام حرف و ہم حرف۔ مراد باین کلام نہ نفی حرفی ست
از الم کہ مرکب از سہ حرف ست و متعج سورہ است و اثبات مراسمی حروف را باکہ ہر حرفی از اساسی ست و اثبات
مرسمیات را کہ با الف و حروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فائز سورہ بقرہ است مثلاً نو و باشت۔ و آنکہ در الم
ترست تنی فاضل۔ رواہ الترمذی والداریس وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً۔ و حسن
الحجارت الا عور۔ تابعی کوفہ ست مشہور بصدقت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال ہر حرفی
گفت کہ شتم در مسجد ظاہر آن ست کہ مسجد کوفہ مراد ست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث۔ پس ناگاہ ہر حرف
درآمدہ اند در سخنان فوض باب درآمدن و سخن درآمدن و بکار دے و رشدن۔ فدخلت علی علی۔ پس درآمد
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاجرتہ۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ
او قند فتلوا۔ ایا این چنین ست کہ تو گفتی و بہ تحقیق کردن این خصلت شیع را و فوض کردند و باطیل۔ قلت لعلہم
گفتم آرسے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما الی سموت رسول اللہ۔ آگاہ باش بدستیکہ من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم بقول۔ می گفت۔ الا انہا ستکون فتنہ۔ آگاہ باشید بدستیکہ قصہ این ست کہ نزدیک ست کہ پیدا شود
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در باطیل و اہوا۔ قلت ما المخرج عنہا۔ گفتم چیست بنیل بیرون آمدن و بجا
یا فتنن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن ست۔
قیہ بیا بقولکم۔ و ان قرآن مجید خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال ام ماضی و وقائع ایشان۔ و خبر اخبار
و خبر چیزے کہ پس از شما باید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ حکم بایشکم۔ و در قرآن ست حکم حکام
معاملات و وقائع کہ میان شما ست۔ ہذا الفصل۔ اوست کلام فاضل بیان حق و باطل یا کلام مفصول و بین
کہ نیست در سہ اشتباہ و اہام۔ لیس بالہزل نیست قرآن نہزل یعنی بہودہ و نادرست خلاف جد اشارت ست
بقول حق سبحانہ انہ لقول فصل و اہو بالہزل من ترکہ من جبار قصمہ اللہ۔ سیکہ باندازد او را و انقیاد نورزد

بوسے دستہ دستہ پیش کردہ عقل و ہر اسے خود از سر تکرار کند و سگارا معاند حق بشکند و پاره پاره کند اور را
 خدای تعالیٰ - و من یبغی الہدی فی غیرہ افضلہ اللہ - و سیکہ طلب کند راہ راست را در غیر قرآن گمراہ سازد اور را
 خدا سے تعالیٰ - و هو جبل اللہ الثمین - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را می کشد بہان بدر گاہ قرب
 خود و ایشان میرساند بان در گاہ متعلق و تمسک بدان - و هو الذکر الحکیم - و دوست ذکر شغل بہ بیان سعادت
 و کمال مبدار و معاد و ظاہر و باطن - و هو الصراط المستقیم - و دوست راہ راست کہ زودی و آسان بہ منزل مقصود رساند
 و هو الذی لا یرفع بہ الاموار - و قرآن آن چیز است کہ میل نمیکند بسبب دمی ہواہی نفس از حق بہ باطل مگر آنکہ
 اتباع کنند شاہیات را و ترک کنند محکمت اورا - و لا یتبس بہ الاستہ - و اینچہ نمی گرد و بوسے زبانہا یعنی مشتبہ و غلط
 نمی گرد و بغیر خود از جهت غایت امتیاز و انفراد و سے بوضاحت و اسلوب یا مراد آن است کہ دشوار نمی آید و تنگ
 نمی گرد و بر زبانہا از جهت انشراح و لہا بہ تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی و اینچہ شدن تاریکی
 یا روشنائی - و لا یشبع منه طعام - و سیر نشیوند از و سے علیا یعنی احاطہ نمیکند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان نشاند
 ایستادن کسی کہ سیر نشیود از طعام و فارغ می گرد و از ان و با سیر نمیکرد و از تلاوت و سے کہ یکہ بدانند و حاضر گرد و
 از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کہ نہ نمی گرد و از بسیار سے تردد و تکرار و سیر و
 روق و رواج و ہی و لذت قرار و استماع و سے و یخلق بفتح یا و ضم لام و ضم یاء و کسر لام نیز روایت است -
 و لا یقضي عجائبہ و تمام نشیود و سپرداختہ نمی گرد و کار باہی شگفت و سے و تمام نمی گرد و معانی و معارف و سے و ازین جهت
 است کہ سیر نشیوند از و سے علما و کہ نہ نمی گرد و از تکرار - و هو الذی لم ینتہ الحزن اذ سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز سے است
 کہ باز نیامد حزن و فیکہ نشیوند از آنرا یعنی باز نیامد از سر و شناسے و سے و توقف و صبر و دست نداد ایشان را تا آنکہ
 گفتند بسبیل بلاہت و استحال - اناسمنا قرانا عجبا - بدستیکہ استنیدیم قرآن شگفت را - یہدی الی الرشہ -
 کہ راہ نیامد بسببے صلاح کار شد برہ شدن و بسامان بودن مرا بشد بسیار راہہا - فامنا بہ - پس ایمان آوردیم
 بقرآن این نیز متوکلہ جن و تتمہ آیت است - من قال بصدق - سیکہ قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود -
 و من عمل اوجہ - و سیکہ عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و سیکہ حکم کند بوسے
 و بر فرمودہ و سے و عدالت کند - و من دعا الیہ بہی الی صراط مستقیم - و سیکہ دعوت کند و خواند مردم را بسوی
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدارے و قال الترمذی بہ واحد یث اسنادہ مجهول
 و گفت ترمذی این حدیث سے کہ اسناد و سے مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد و سے مجهول اند - و فی الحارث
 مقال - و در حارث امور کہ منتہا سے اسناد است سخن است نسائی گفتہ کہ تومی نیست و در تومی گفتہ لا باس بہ
 و شعبی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند ثقہ است و عن معاذ الجہنی - یفہم جیم و فتح

از ثقافت تابعین است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیہ کسبیکہ بنحو اند قرآن را
وعمل کند بخیر سے کہ در قرآن است۔ ابیہ والدہ ماجدہ یوم القیمۃ۔ پوشانیدہ شود پدر و مادر اور او را افسر سے روز قیامت
منورہ احسن من ضواء شمس نے بیوت الدنیا کو کائنات بنیگم۔ روشنائی آن تاج نیکتر و قویتر از روشنائی آفتابہ باشد۔
در خانہا سے دنیا اگر میبود آفتاب در خانہا سے شمایینی نیز و یک بشما و درین مبالغہ است در نورانیت و سے و بعضی
گفتہ اند کہ اباس تاج کنایت است از مالک و سیادت۔ فاطمہ بالذی عمل بہندہ پس چیست گمانا سے شہا بان کہ یکہ
بنحو اند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر اور ابیدب و سے این درجہ و این کرامت خواہد شد قیاس توان کرد کہ خوش

را چہ مقدار خواهد بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول لو جیل القرآن فی اباب ہم البقی فی النار ما حرق۔ اگر گردانیدہ سے شود قرآن را در پوستی سپتر انداختہ میشود
در آتش عیسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بغرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن مفسر
این کرامت ہر دست ہر کس نیست و بعضی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم
و متحقق بود و بعضی گفتہ اند کہ مراد نا۔ آخرت است کہ تمیز است میان حق و باطل و خبر حق کارگر تنقید و بعضی گفتہ اند
کہ مراد آن است کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نہ رود و مراد بایاب پوست آدمی و بدن او است
و اباب بکسر مزہ جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغہ دیگر است کہ فساد و احتراق بحجم غیر مدبوغ نہ دوسرایت می کند

رواہ احمد و ابو داؤد و دارقطنی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن
سہر کہ خواند قرآن را۔ فاستظہرہ۔ پس یاد کرد و آنرا۔ فاحل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گرداند حلال اورا و حرام
گرداند حرام اورا یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان۔ اوحد اللہ الخبۃ۔ می درآرد اورا خدا سے تعالی و ربہ است۔ و شفقت
فی عشرۃ من اہل بیتہ۔ و قبول میکند شفاعت او را در روز کس از اہل بیت و سے۔ کلیم تم و جبت لہم النار۔ ہمہ
اہل بیت و سے کہ تحقیق واجب شدہ است مرآئنا آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند

رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارقطنی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الرازی لیس ہوا بقوی
یفصح فی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقران فی بصلوہ
گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ چگونه قرأت میکنی در نماز یعنی چہ بنخوانی در نماز۔ فقرام القرآن۔ پس خواند

ابی بن کعب فاتحۃ۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التورۃ و الانجیل و الانبیاء
ولا فی الزبور۔ مرمود و مجاہد سوگند کہ نہ در تورات و نہ در انجیل و نہ در زبور۔ و لا فی
القرآن مشکما۔ و نہ در قرآن کہ از ہمہ فاضل تر است مانند ام القرآن۔ و انہما جبین من التائے و القرآن العظیم
الذی انزلت بہ۔ و ام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم کہ داودہ شدہ است مرا تفسیر این و فصل اول

در حدیث سعید بن ابی کثیر - رواہ الترمذی وروے الدار سے من قولہ - وروایت کردہ است - ای منی قولہ
 وروے - ما انزلت ولم یزکری بن کعب - و ذکر کردہ است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بگفتہ است عن
 ابی ہریرہ آن رسول صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت فی التورۃ ولا فی الانجیل ولا فی الزبور و القرآن مثلما یبغی مثل ام
 القرآن الحدیث - وقال الترمذی نہا حدیث حسن صحیح - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلوا القرآن
 فاقروہ - بیا موزید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام بہ - بدرستی کہ حال قرآن
 مگر کسی را کہ آموخت پس خواند قرآن را بقیام لیل کرد و بدان کشتل جراب محسوس کا - بچو حال انہا بیست کہ پیکرہ شدہ
 از مشک - تفوج ریجہ کل مکان - مید بد بوے وے در ہر جامی فوج دیدن بوے خوش - و مثل من تعلم
 قرآن و ہونی جوفہ - و حال کسی کہ آموخت قرآن را پس خواب کرد و بقیام لیل نکرد و حال آنکہ قرآن در شکم اوست
 کشتل جراب او کی علی مسک - بچو حال انہا بیست کہ بستر شدہ است سر وے پوشیدہ ماند کہ ظاہر
 حدیث آنست کہ مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن باشد و نہ شب بقرنیہ بمقابلت وے بر تود کہ بخی
 خواب ست و بعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رتود را نہایت از غفلت و ترک عمل دارند فافہم
 رواہ النسائی و ابن ماجہ - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیہ المصیر کسکبہ بخواند سورہ حم را کہ اورا
 سورہ حمین میگونیہ تا قول وی و الیہ المصیر قولہ تعالیٰ حم تتریل الکتاب من اللہ انفرزہ لعلم غافر الذنب و قابل التوب اللہ یرفعنا
 ذی الطول لا الہ الا ہو الیہ المصیر و الیہ المکرسی - و بخواند آتہ المکرسی - چین یصح - ہنگامی کہ صبح کند - حفظ بہا حتی عسی نگاہ
 میشود بہ برکت این دو آیت از آفات و بلا ہای ظاہر و باطن تا آنکہ شام کند - و من قرأ بہ چین میسی حفظ بہہ حتی یصبح - کہ یکبار بخواند
 آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند گاہ داشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی و الدار سے وقال الترمذی نہا حدیث غریب -
 و عن الثعالب بن بشیر - ولادت دی بعد از چارہ ماہ است از ہجرت و او اول مولودی ست کہ زائیدہ شدہ نصار بعد از
 ہجرت داود و والدین او اصحبت ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب لنا با قبل ان یخلق السموات و الارض
 بالفی عام - بدرستی کہ خداے تعالیٰ نوشت کتابے را یعنی امر کرد و ملائکہ را بتوشن آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمان
 و زمین را بد و ہزار سال - انزل منہ آیین ختم بها سورۃ البقرہ - و فرستاد از ان کتاب دو آیت کہ ختم کرد بان
 دو آیت سورہ بقرہ را تحقیقی این کتاب و کتابت وے باین مدت در شرح ذکر کردہ شدہ است - و لا تقر ان
 فی دار ثلث لیل فیقر بہا الشیطان - و خواندہ نشوند این دو آیت در بیج سرانے شب پس اینکہ نزدیک شود
 ان سرانے را شیطان - رواہ الترمذی و الدار سے وقال الترمذی نہا حدیث غریب و عن ابی الدرداء
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکہف عصمہ الشیطان فتنۃ الدجال یکسکبہ بخواند
 سہ آیت را از اول سورہ کہف نگاہ داشتہ شود از فتنہ و حال چنانکہ گاہ داشتہ شدہ اند اصحاب کہف - از شہ جہا -

کہ نام او و قیاموس بود و در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد وہ آیت از اول سورہ کہ گفت نگاہ داشتہ شود از شہر و جبال و تواند کہ اول برودہ آیت این خاصیت مہربانیت باشد بعد از ان توسیع نفس نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرمتی نمودند و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کل شیء قلب و قلب القرآن ییس۔ بدرستیکہ ہر چیز سے اول ست و دل قرآن سورہ ییس ست و گفتہ اند کہ دل ہر چیز سے خلاصہ و زبردہ اوست و این سورہ شریفیست مثل ست بر مقام قرآن بر وجہ اتم و اکمل با قصہ نظم و صغر حجم آن و اللہ اعلم۔ ومن قرأ ییس کتب اللہ لہ بقراءۃ ما قرأہ القرآن خمس مرات۔ و کسیکہ بخواند ییس را بنویسد خدا یی تعالیٰ بر اسے ارباب بخواندن این سورہ ثواب خواندن قرآن دہ بار۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قرأ طہ و ییس قبل ان یخلق السموات و الارض بالف عام۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفتید بنیہ خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ خواندنی اظہار کرد سورہ طہ و ییس را پیش از انکہ پیدا کند آسمانها را و زمین را ہزار سال۔ فلما سمعت الملائکۃ القرآن پس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت طہ و ییس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قرات بعد از ان اطلاق کردند اور را بر مقود و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و ییس خبر او پیدا ہین طہ و ییس مراد باشد کہ قرآن نام خود و کل ہر درست ست۔ قالت۔ گفتند فرشتگان۔ طوبی لائسہ تیرل ہذا علیہا۔ خیر و خوب ہے اوست کہ فرود فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر ان است۔ و طوبی لاجوات تحمل ہذا و طوبی بامہ شکر ہا را و درون ہا را کہ بردارند از او حفاظ آن گردند۔ و طوبی لائسہ تکلم ہذا۔ و خوشی باد من را بآنا را کہ تکلم کنند باین و بخوانند این را۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثم الدخان لیلۃ۔ سیکہ بخواند ثم را کہ اور سورہ دخان میگوید در شبی۔ اصبح یتغفر لہ سبعون الف ملک۔ صبح می کند و حالتی کہ آفرینش بخوانند اور را بقا و ہزار فرشتہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابن شہر بن ابی شہم۔ یصحخا بہو و سکون مثلہ و فتح عین۔ الراوی۔ کہ راوی این حدیث ست یضعف۔ ضعیف و ارشہ میشود در حدیث و قال محمد بنی النجار سے ہونکر الحدیث۔ و گفتہ است بخار سے کہ عمر مذکور منکر حدیث ست۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثم الدخان فی لیلۃ المجتہ غفر لہ۔ سیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود اور اور درین حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ پس خواندن شب جمعہ اولی ست تا حاصل گردد و فضیلت یقیناً۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث ضعیف۔ در بعض نسخ غریب ضعیف۔ و ہشام ابوالقہام الراوی یضعف۔ وعن العرباض بن ساریہ صحابیت

انہما کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذنا انما توک لتعلمن الآتیه۔ ان البیہی۔ روایت می کنند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقر السجات قبل ان یرقیہ میخو اند سجات را پیش از آنکہ خواب کند و سجات بکسیر با سے موحده سورتها سے کہ در اول آنها سبحان یا سبح یا سبح است کہذا قال الطیبی۔ یقول ان فیہن آتیه غیر من الفنا آتیه۔ می گفت آنحضرت کہ درین سورتها آتیی است کہ بہتر است از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت بہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ و اللہ اعلم و تواند کہ آخر آیت سورہ خشر مراد باشد دو سے مذکور و مشہور است و سادعیہ ثورہ و اول سورہ حدید تا علم بذات اللہ و نیز مذکور است و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و در رواہ الدارمی عن خالد بن معدان یفتح میم و سکون عین مملہ۔ مرسلا۔ بطریق ارسال و سب اگر حال تابعی است۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان سورۃ فی القرآن تکتون ایتہ شفت لرجل حتی یغفر لہ۔ گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت است شفاعت کرے مردے را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را۔ وہی وان سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی۔ گفت ابن عباس کہ در بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ خبارہ علی قبر خیمہ خود را بر قبر سے و خبارہ بکسے خاسے مجرہ مرد و خیمہ و در بعضی نسخ خبارہ تبار و آخر۔ و ہوا یحسب انہ قبر۔ و سے گمان نمی برد کہ آن قبر است۔ فاذا فی انسان لیبراد پس ناگاہ در آن قبر آدمی است کہ میخو اند سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک حتی تمسک۔ تا آنکہ ختم کرد این سورہ را فاتی البیہی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاجبرہ۔ پس خبر داد آنحضرت را۔ فقال البیہی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہی المائتہ۔ این سورہ مائت است یعنی منع کنندہ و باز دارندہ است عذاب را از خوانندہ خود ہم ہی المنجیۃ۔ این سورہ رستگاری و نجات خوانندہ خود را تنجیہ من عذاب اللہ رستگاری میدہد اورا از عذاب خدا۔ رواہ الترمذی و قال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث غریب و عن جابر ان البیہی صلی اللہ علیہ وسلم کان لا ینام حتی یقر۔ روایت است از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند۔ الم تریل و تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنۃ و ہمچنین گفتہ می است در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح است۔ و فی المصابیح غریب۔ و در مصابیح گفتہ کہ این حدیث غریب است مگر گفتہ ام کہ خوابت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد غریب شاذ باشد۔ و عن ابن عباس و انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نزلت تعدل نصف القرآن۔ گفت ابن عباس و انس کہ گفت آنحضرت سورہ اذا نزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سے ثواب قرات نصف قرآن است۔ و قل ہو اللہ احد تعدل ثلث القرآن۔ و قل ہو اللہ احد برابر است ثلث قرآن۔

قل یا ایہا الکافرون تعجب اے ان پرست پروردگار! بدو تو جہ بودن اذانت لعلت قرآن گفته اند کہ قرآن بیان بدو معاوی کن
 و درین سورہ بیان معاوست و وجہ بودن قل ہو اللہ احد ثلث قرآن سابقا معلوم شدہ اما وجہ بودن قل یا ایہا
 الکافرون ربیع قرآن آفت کہ قرآن مثل ست بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سورہ محتویست
 بر اول زیرا کہ ہر بات از شرک اثبات توحید است و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و عن معقل بن یسوع و سکون
 عیین و کسر قاف۔ بن یسار۔ بفتح تحتانیہ و تخفیف مملہ صحابیت از اہل بیتہ الرضوان روایت می کنند از و سے
 حسن بہرہ سے و غیرہ سے۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال عین یصبح ثلث مرث۔ گفت آنحضرت ہر کہ
 گوید یہ ہنگامے کہ صبح کند سہ بار۔ اعوذ باللہ اسمع العلم من الشیطان الرجیم فقر ثلث آیات من آخر سورۃ
 الحشر۔ پس بخواند آیت از آخر سورہ ہشر از قول و سے سبحانہ ہو اللہ الذی لا یستوی الخ سورہ۔
 و کل اللہ سبعین الف ملک۔ و کیل کردہ خدا سے تعالیٰ ہو سے ہفتاد ہزار فرشتہ را توکیل و کیل کردہ انبیا
 و گذشتن کار را کیل۔ یعلمون علیہ حتی میسی۔ و درودی فرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ ہر سے و دعا می کنند
 و آمرزش می بخورند و امانت نام کند۔ و ان مات فی ذلک الیوم مات شہیداً۔ و اگر میرد آن کس در ان روز شہید
 شہید می یابد ثواب شہیدان۔ و من قالہا حین میسی کان تملک النزلہ۔ و کسی کہ گوید این آیات را ہنگامے
 کہ شام می کند یا شب بہان نزولت کہ در صبح یاد کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات ایشان ہر
 و شہید مردن اگر میرد و در ان شب۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔
 و عن انس من قرأ کل یوم مائۃ مرتبہ کسی کہ بخواند سہ روز دو نیست بار۔ قل ہو اللہ احد می عنہ ثواب سبعین
 سنتہ۔ محو کردہ شود از و سے گناہان پنجاہ سال محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح۔ الا ان کیون علیہ
 دین۔ گمراہ نہ باشد ہر سے و اسے۔ رواہ الترمذی و الدارمی و فی روایت سبعین مرتہ۔ و در روایت دارمی
 خواندن و سے پنجاہ بار واقع شدہ۔ و لم یکر الا ان کیون علیہ دین۔ و ذکر کردہ است و اسے دین است
 و این استثناء دو معنی دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین ست محو کردہ نمیشود و دین را گناہ گفت بجهت تغلیظ
 و تشدید دیگر آنکہ بر تقدیر وجود دین گناہان محو کردہ نمیشود و قرات این سورہ تاثیر نمی کند و اللہ اعلم و عنہ
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمینہ۔ کسی کہ خوابد کہ خواب کند بر جانبہ خود
 پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ بآتہ مرتہ پست بخواند صد بار قل ہو اللہ احد اذا کان یوم القیمۃ یقول
 لا الہ الا اللہ۔ و قیامہ باشد روز قیامت سے گوید مرا دراپردگار۔ یا عبدی او صل علی یمینک الخبتہ۔ اسی بندہ
 در آسے بر جانب راست خود ہشت را۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ و عن ابی ہریرۃ ان
 صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلاً یقول۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردی کہ

پہنچا۔ قل ہوا اللہ احد فقال۔ پس گفت آنحضرت ادحیت۔ واجب گشت۔ قلت ما وحیت۔ گفتتم من چه چیز واجب شد
 قال الخیر۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروق بن نوفل۔ الفصح فاف
 وسکون را تابی ست و بعضی گفته اند کہ مراد صحبت ست۔ عن ابیہ۔ روایتی کند از پدرش نوفل کہ صحابی ست
 اند قال۔ کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علی شیدا اقولہ اذا اودیت الی فراشی۔ بیا موان مرا چہیزیکہ بگویم آنرا وقتی کہ
 بیاہ آرام مبوسے جائے خواب خود یعنی بخوانم در وقت خواب رقتن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرا۔ بخوان
 قل یا ایہا الکافرون فانہا براۃ من الشکر۔ زیرا کہ این سورہ بیزاری ست از شرک تبرک عبادت انجہ عبادت
 ی کنند کافران پس در خواب روئے برے شوئے از شرک و پاک از آلائش آن اگر میرے بر توحید میرے
 رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارے۔ وعن عقیبہ بن عامر قال بنا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 در اثنا سے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الجفۃ۔ میان جفۃ بنیم جیم و سکون حاسے محمد و فاف
 والا بواہ۔ و میان ابو الفصح ہمزہ و سکون موحده و کسر ہمزہ نیز آمد ہمزہ و موضع اللہ میان مکہ و مدینہ زاد ہما اللہ
 تشریفاً و کبریا۔ از غشت تاریم وظلۃ شدیدہ۔ ناگاہ پوشیدہ را باد و تاریکی سخت فجعل رسول اللہ پس گشت
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تہود۔ کہ پناہ می جوید۔ با عوذ برب الفلق را عوذ برب الناس۔ و در عقبہ از روایات
 قدیمیہ آمد کہ ترک قل ازین دوسورہ جائز ست و این حدیث سند و سے میتوان بود۔ و یقول۔ و سیکو بد آنحضرت
 یا عقبۃ تہود ہما۔ اسے عقبہ پناہ جو باین دوسورہ۔ فاما تہود شعوز بتلما۔ پس پناہ نہ جتہ است ہرچ پناہ جویندہ
 ہا نہ این دوسورہ در تہود ہے مانند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن حبیب بن عاصم خانے ہمزہ و فتح ہمزہ
 صحابی ست مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خجانی بیدہ سطر وظلۃ شدیدہ۔ بیرون آمدیم و شب باران
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ میجویم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فادکناہ۔ پس در پناہ
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتتم من۔ ما اقول۔ چہ گویم یعنی
 چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ہوا اللہ احد و المؤمنین۔ و بخوان سوزدین بنیم جیم و کسر واد
 مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست۔ عین تصحیح و عین مسمی۔ و در ہنگامی کہ صبح سکے
 و ہنگامے کہ شب بانگاہ کنی۔ ثلث مرآت۔ سہ بار۔ تکفیک من کل شی۔ بسندگی می کند از سر خست یعنی دفع میکند
 ہر آفت و بلا را۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن عقیبہ بن عامر قال قلت۔ گفت گفتتم۔
 یا رسول اللہ اقرا سورۃ ہود و سورۃ یوسف۔ یا بخوانم سورۃ ہود یا سورۃ یوسف یعنی بقصد تہود و دفع
 بے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقر استینا بلغ عند اللہ ہرگز نہ بخوانی تو چہیز را آسان تر و ناخست
 در باب تہود نزد خدا۔ من قل المؤمنین و برب الفلق کہ در و سے تہود ست از شر تمامہ مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواه احمد والنسائی والدارمی

فصل الثالث - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعزوا القرآن - اعزوا بکینه
 قرآن را بشیوه بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعزوا در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکونات را که خوبان
 اعزوا به گویند هم بحسب آن می گویند که ظاهر و مبین می گردود آن معنی و درین شریک است هر که زبان عرب را
 سینه دانند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است بابل شریعت و مسلمانان بقول خود و اتبعوا غرائبه -
 و پیرو س کنید غرائب قرآنرا و تفسیر کرد غرائب القرآن و حدود فرمود - و غرائب القرآن و حدوده - و غرائب
 قرآن و انفس است یعنی احکام و اجبه و حدود و دوست یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرائب بحسب آن
 باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام و سیر غریب باشد و طبعی گفته که مراد
 بغرائب مقدرات مواجبت است و حدود و احکام یا مراد بغرائب آنچه واجب است بر سلف اتباع آن و حدود
 اسرار و رموز چنانکه لکل آیه ظهیر لطن انتهى - و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قرأه القرآن
 فی الصلوة افضل من قرأه القرآن فی غیر الصلوة - خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز
 و افضل حالات قرأت قرآن خواندن اوست و در نماز ایستاده بعد از آن نشسته - و قرأه القرآن فی غیر الصلوة
 افضل من التسبیح و التمجید - و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگر چه در نماز باشند
 زیرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تحلیل همه جز و قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بحسب احتمال
 قیام بر قرأت قرآن - و التسبیح افضل من الصلوة - و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از صلو و صرف
 مال در راه خدا و مشهور آن است که عبادت متعدد می که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که
 نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا
 اکبر و برتر گزشت از همه چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر تبارک و تعالی تر است از اتفاق ذی سبب و فضیله در راه
 خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فتدبره - و الصلوة افضل
 من الصوم - و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و اساک کردن در مال
 و گفته اند که در صوم اساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران و در صدقه صرف کردن مال
 بر غیر چنانچه گفته است بیت و گر نه حاجت که زحمت برسد - ز خود باز گیر س و هم خود خور س - جهت
 فضیلت صوم که اشارت کرده شد بآن مجد شیخ که در کتاب صوم گذشت که هر عملی بنی آدم می بده است مگر روزه
 که آن براس من است و من غرامید هم بدان باقی است و شک نیست که اخلاق جات و حیثیات سعیر است
 و در مثال این مسائل باین اشارت کرد و بقول خود - و الصوم خیر من النار - و روزه داشتن برتر است از آتش

دو رخ و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شہوات و کیہ شیطان کہ سبب دخول نارند و گفت طبعی کہ چون نظر
کرده شود بذات عبادت ناز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کند مہر کی سبب اثر و خدایتان
صوم افضل بود آتشی و عن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واو - اتقنی - بفتح شاذ و قاف
عن جده - روایت ہے کہ عثمان در جبہ خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال - گفت اوس
قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأ الرجل القرآن فی غیر المصحف الف ورجع - ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار و رجبہ دارد - و قرأت فی المصحف نصف علی ذلک الی اسے
درجہ - و ثواب خواندن و سے در مصحف زیادہ کردہ میشود و ثواب خواندن از ہر تا دو ہزار در جہ از جہت
زیادت ثواب نظر کردن مصحف و ساس کردن و بہر - دشمن آن و تحقیق دارد و شہ است کہ نظر کردن
در مصحف عبادت است و بسیار سے از صحابہ و سلف در مصحف میخوانند آورده اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ و مصحف
پارہ شد از جہت کثرت قرأت و سے در آن و سے گفت کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قار سے را در پارہ
خواندن تہ بہ و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا خواندن افضل باشد و اگر
ہر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طبعی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صوت
قرأت از مصحف بیشتر است و در یکیت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان ہذا الطلوب لصدہ اکما بعدہ الحدید - ہر سیکہ این دہلہ سے مردم رنگ سے گیر و دتیرہ سے کہ کردہ
پنا کہ رنگ یگیر و این - انہ اصابع الہار - و سیکہ بر سہ آہن را آب - بیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ را جلالت
چیت سبب روشنی دل و صفات و سے - قال کثر ذکر الموت و تلاوۃ القرآن - گفت آنحضرت موجب جلا سے
ثواب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت بر رفع است و بہر نیز روایت کردہ اند و بہر وجہ اول مراد
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - و سے البقی الاحادیث الاربعہ فی شعب الایمان - و عن الطبع
بفتح ہمزہ و سکون تخانیہ و ایفا - بن عبد الکلامی - بفتح کان و تخفیف لام و عین مہملہ منسوب بذہ سے الکلی کہ شہیت
از میں صحابی است رئیس قوم خود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورانہ و خود طلبید پس ہجرت کرد و مسلمان
قال - گفت ایضاً کہ - قال بیل - گفت مرد سے - یا رسول اللہ سے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورہ قرآن
بزرگتر است - قال - گفت آنحضرت - قل ہو اللہ احد - ان سورہ بزرگتر است و سابقاً گذشتہ کہ اعظم سورہ
قرآن فاتحہ الکتاب است و متبعہ بعد و ذیات و صفیات است چنانکہ گفتہ - قال - گفت آن مرد فای ایتہ
اعظم فی القرآن - جس کلام ہیت در قرآن بزرگتر است - قال آیتہ الکرسی - فرمود آیتہ الکرسی بزرگتر است
کہ اللہ لا الہ الا ہو الحق القیوم - است - قال آیتہ یا ایہ الذی لا یغنی عنک و شک - گفت آن مرد

پس کلام آیت اسے پیغمبر خدا دوست ہے و اسے کہ ہر صد فیصد برکت و دعا ہے اور تروا امت ترا سوال فائز
سورۃ البقرۃ فانہا من خزائن رحمۃ اللہ زیر کہ ان از خزینہ ہائے رحمت خدا ہے تعالیٰ ست میں تحت عرش
از زیر عرش ہے تعالیٰ۔ اعطا ہائیدہ الامتہ وادۃ است خدا ہے تعالیٰ انرا باین امت مرحومہ۔ کہ ترک خیرا
من خیر الدنیا و الاخرۃ نگذاشتہ این خاتمہ پیغمبر را از خیر دنیا و آخرت۔ الا شملت علیہ۔ لکن ہر گز شملت بہت
ہوئے و در گرفتہ و بیان کردہ است انرا پس قول ہے امن الرسول اشارت بہت با بیان و تصدیق و سمعنا
و اطعنا باسلام و احکام ظاہرہ و الیک المصیر بجزائے عمل و آخرت و لا یكلف اللہ نفسا الی آخرہ بمنافع و نفع
و اخرویہ۔ رواہ الدرمی۔ و عن عبد الملک بن عمیر۔ یضم عین مملہ و فتح یم۔ سر سلا۔ بطریق ارسال
زیر کہ دے تابعی ثقہ و قاضی کوفہ بود بعد از شبی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتحۃ الکتاب
شفا من کل دریدہ فاتحہ شفاست از ہر در و جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند۔ رواہ الدار
و البیہقی فی شعب الایمان و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال من قرأ آخر آل عمران کہیکہ بخواند آخر
سورۃ آل عمران از قول و سے تعالیٰ ان فی خلق السموات و الارض تا آخر۔ فی لیلۃ۔ و شبی۔ کتب لہ قیام
لیلۃ۔ نوشتہ شود و مر آن کس را ثواب بیدار سے شب نماز کردن در دے یعنی ثواب تہجد و خواندن این
آیات بعد از ہر خاستن از خواب ہر سے تہجد مشہور و مذکور است در احادیث و عن یحییٰ بن یسار۔ روایت بہت
از یحییٰ بن یسار کہ از مشاہیر تابعین است۔ قال۔ گفت۔ من قرأ سورۃ آل عمران یوم الحجۃ عذبت علیہ الملائکۃ
الی الیسیل کہیکہ بخواند سورۃ آل عمران را در جمعہ در دے فرستند ہر آنکس را استغفار کنند۔ سر اورا و شفا
ناشب۔ رواہ الدار۔ روایت کرد این ہر دو حدیث را در دے۔ و عن جابر بن جهم و فتح موحده و سکون
نیمانیہ۔ بن نفیر۔ یضم فون و فتح فاو سکون یا در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت یحییٰ بن جابر
و اسلام ہر دو را در بیانہ ان رسول اللہ۔ روایت می کنند کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ان اللہ
ختم سورۃ البقرۃ باین۔ ہر سبتیکہ خدا ہے تعالیٰ ختم کرد سورۃ بقرہ را بدو آیت۔ اعطیتما من کفرۃ اللہ سے
تحت العرش۔ داوہ شدہ اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا کہ زیر عرش است یقیناً بن۔ پس بیاموزید ان
کلمات را کہ در ان دو آیت ہا و علمون فساو کم۔ و بیاموزید انہا از ان خود را و اہل بیت خود را۔ فانہا صلوة
زیر کہ ان کلمات کہ در ان دو آیت است استغفار اند چنانکہ و صلوة ملائکہ آندہ۔ و قرآن یضم قان و کسر آن سبب
فسر ہر از جناب محمد بن زبیر کہ ذکر اند۔ و دعا و دعائے شامل مطالب دنیا و آخرت۔ رواہ الدار و یحییٰ بن
و عن کتب۔ روایت بہت از کتب بن مالک کہ صحابی مشہور است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال من قرأ سورۃ ہود یوم الحجۃ بخواند سورۃ ہود را در جمعہ ذکر خیرا و ثواب آن نکرد از جهت ظہور آن

یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن - رواه الدارمی و عن ابی سعید ان النبى صلى الله عليه وسلم قال من قرأ سورة الكهف فی یوم الجمعة اضار له النور ما بین الجحشین - روایت سنت از ابی سعید خدری که آنحضرت گفت کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعہ روشن می گردد و براس و سوره نور ایمان و هدایت در میان و قنیه بیان دو جمیع است - رواه البیهقی فی دعوات الکبیر و عن خالد بن معدان - یفج میم و سکون عین از شفقت تابعین شام است که بمقتاد بن از صحابہ را دریافته - قال - گفت بر وایت آنحضرت رسالت علی الله علیه وسلم اقروا الحجۃ - بخوانید سوره را که رستگاری و نجات است از عذاب دنیا و آخرت - و ہی الم تنزیل - و آن سوره الم تنزیل است که در وایت سجدہ است - فانه یبلغنی ان رجلا کان یقرأ یا - زیرا که بد رستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا - ای قرأ شکینا غیر یا - میخواند هیچ چیز را جز این سوره یعنی نگر و اندید بود و براس خود در وایت جز این سوره - و کان تشریح خطایا - و بود آن مرد بسیار گناہگار و شقی و جفاکار علیہ پس را گشت کرد این سوره باز و سوره را بران مرد یعنی آمد و بر وایت افتاد و در پناه خود گرفت گناہت از طور ثواب بخیر خواندن آن - قالت رب اغفر له - پس شفاعت کرد این سوره و گفت اے پروردگار من بپایا ز سر او را فانه کان یکسر قرار تے - پس بد رستی که آن مرد بود که بسیار می کرد خواندن مرا - فشفعنا له رب تعالی فیہ - پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی و حق آن مرد - و قال الکتبوا له بكل خطیئۃ حسنة و گفت پروردگار به فرشتگان به نویسد براس این مرد هر چه نیکی بدین معنی بدینا که او را بپایا نریزد و نیکیا را بنده برید بلکه بر بید بدل هر بدی نیکی و ثابت کند بدل عقاب ثواب - و ارمو له در حق - و یعفو گناہان الکتفانه کنید بلکه بپایا بد رستگاری براس و سوره در حق - و قال ایضا - و گفت نیست انما تجادل عن صاحبانی القبر - بد رستی که این سوره خصوصیت می کند در قبر از جانب خواننده خود که لازمت می کند خواندن آنرا بقول - جلال انجین میکنید که میگوید - اللهم ان کنتم من کتابک تشفعنی فیہ - خداوند اگرستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق و سوره - و ان کن من کتابک فاحضنی غنہ - و اگرستم من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب - و انما کنون کا معیر - و بد رستی که این سوره می گرد و بید رست انہی میجو جانور پرنده - بحمل جفاکار علیہ - می گرداند و سوره از او باز و سوره خود را بر خوانند و خود را تشریف می دهد شفاعت می کند بر او را و شفیع من عذاب القبر - پس شفاعت می کند بر او را از عذاب گوشت و عذاب فی تاباک شفاعت و گفت در سوره تبارک الذی بید الملک مانند این - و کان خالد لا یسبب شی فی القبر - و بود خالد بن زید که را و سوره این حدیث است شب نمیکرد و خواب نمیداشت تا آنکه میخواند این دو سوره را - و قال طاووس و گفت طاووس یانی که از مشاہیر تابعین است - فضلت علی کل سوره فی القرآن - تفضیل را و سوره اندازید و

بهر سوره که در قرآن است بستیستن حسته بستیستن یکی - رواه الدار سے - روایت کرد این را دار سے و این
 دو حدیث است که در سے روایت کرد و موکف آنرا جمع کرده و قول طاؤس نیز حدیثی دیگر است که دار سے آنرا روایت
 کرده و این احادیث در سبیل اند و لیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمی گردد که از احادیث رسول خدا
 چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم بآن - وعن عطاء بن رباح - بفتح و تخفیف با سه موصوفه تابعی است
 از ائمه امام علماء و اجله فقهاء و ثقة کثیر الحیثیه است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که در یانتم ایشان را فاضله
 از عطاء بن رباح و بود و سے رضی الله عنه اسودا و عوا و افسطاس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابی
 عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه رضی الله عنهم بشتاد و هشت سال عمر یافت و سنده بسیار
 و پانزده عالم رفت - قال یعنی ان رسول الله - گفت رسید مرا که پیغمبر خاتم الانبیا علیه و سلم قال من قرأ
 یس فی صلاه النهار فنیست و اوحی - گفت که یکم بخواند سوره یس را در اول روز و پانزده شود حاجت های که و سے
 رواه الدار سے مرسل و عن معقل - بفتح میم و سکون مملو و کسر قاف - بن یسار - بفتح تحتانیه و سین مملو -
 المزنی یضم میم و فتح لا و یون نسبت بفرنیه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضا و ان روایت کرده
 اند و سے حسن بصره و غیره و سے - ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ یس ابتغوا وجهه الله تعالی - یکم
 بخواند سوره یس را از برای طلب رخصه خدای تعالی - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود و مراد از پیغمبر
 که پیش از آن است از گناهان و سے - فاقروا با خدا و متوکلیم پس بخوانید آنرا و مفره های خود یعنی آنرا که شتر
 موت اند تا بشنوائید ایشان را و بکنه رانید معانی آنرا بر دل های ایشان پس گرد و در حکم قرأت و گرد و سبب
 مغفرت ذنوب و اجمال دارد که مخواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب یکم مشرف
 باشد بر موت و خوانده شود نزد و سے - رواه ابی یحیی فی شعب الا یان - وعن عبد الله بن مسعود انه قال
 روایت است از ابن مسعود که و سے گفت - ان کل شیء ساما - بدرستی که هر چیز را رفعت و بلند است
 و سنام القرآن سوره البقره - و بلند است قرآن سوره البقره است سنام بفتح سین مملو در اصل کویان
 شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین و سطر است بعد از آن استعاره
 کرده شد به سبب رفعت و بلند است - و ان کل شیء لبا با - و بدرستی که هر چیز را خلاصه است - و ان
 لباب القرآن لفصل و بدرستی که خلاصه قرآن مفصل است و ان اول از حجات تا آخر قرآن بر قول شیخ
 و در اینجا اقوال است که در باب الثمرات از کتاب الصلوة گذشت - رواه الدار سے - و عن علی رضی الله عنه
 انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لكل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن - روایت است
 از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که و سے گفت رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت مر هر چیز را عروس

و عروس قرآن صورتہ الرحمن ست عروس بالفتح زن و مرد و خواستہ یکد گیرا و مرد از اینجا من و جمال ست کہ لازمہ عروس ست و آن تبکرا قول اوست تعالیٰ عباسے آلا ربکما کند بان کہ حسن و جمال خاص سے بخت و مرد از شئی چیز می ست کہ مناسب ست کہ اصافت کردہ شود پس و سے عروس۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الواقعة فی کل لیلۃ لم یصبہ فاقہ ابدا۔ یکہ بخواند سورہ اذا وقعت الواقعة را در ہر شب نرسد اورا فاقہ فی الصراح فاقہ درویش و حاجت مند شدن۔ و کان ابن مسعود یا مبرار یقرآن بہانی کل لیلۃ۔ و بود این مسود کہ می فرمود دختران خود را کہ بخوانند این سورہ را در ہر شب بدانکہ شایع ترغیب کردہ بہ بعضی عبادات کہ موثر و نافع اند در امور دنیویہ نیز کہ حصول آنها در معین ست در دین تا بہر تقدیر مشغول باشند بعبادت بہر وجہ کہ باشد و این مورت محبت ست بان عبادات و محبت آن نفسی ست بہ محبت کسیکہ آوردہ است آنها را زیرا کہ محبت منعم حبلی ست و ازین جهت ست اتقان و سے تعالیٰ بقول خود اند کہ بانعام و بنین و جنات و عیون و رزوع و انعمہ آن۔ رواہ ابوالبیہقی۔ روایت کرد این و حدیث را بہقی فی تعب الایمان وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب نبدہ السورۃ۔ بود آنحضرت کہ دوست میداشت این سورہ را کہ۔ سچ اسم ربکہ الاعلیٰ ست گفتہ اند کہ دوست داشتن از جهت قول حق سبحانہ است ان فلا فی الصحف الاولی صحف ابراہیم و موسی کہ شہادت بر حقانیت قرآن در دست ہر شرکان و اہل کتاب رود احمد۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال اتی جیل النبی۔ گفت آمد مرد سے پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال اقرأ لی۔ پس گفت آن مرد بخوان مرا۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرأ لک من ذوات الرأخوان سورہ از سورہا کہ مصدر ست بالراء و آن پنج سورہ اند و در نسخہ دیگر ذوات الرأ یعنی لفظ ثلاثا نیست یعنی از ان سورہا کہ مصدر اند براء و در بیجا الم را نیز داخل میشود۔ فقال۔ پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرات این سورہ کہ برت سخی۔ بزرگ شد سال عمر من۔ و استند قلبی و سخت شد دل من کہ نگاہ نیتوانم داشت و غلط گسانی۔ و درشت و سطر شد زبان من۔ قال فاقرا لک من ذوات حم۔ پس گفت آنحضرت بخوان سورہ از ان کہ حم ست و در اول و سے۔ فقال مثل مقالتہ پس گفت آن مرد و انتمہ سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قال ارجل گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ اقرأ لی سورۃ جامعہ۔ بخوانان مرا سورہ را کہ فراہم آورندہ است ہمہ مطالب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را باختصار۔ فاقراہ رسول اللہ صلعم اذ انزلت الارض حتی فرغ منها۔ پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سورہ اذ انزلت الارض تا آنکہ فرایغ شد از ان یعنی تا آخر و سے خواند کہ من تمیل متقال ذہ خیر امیرہ من یصل متقال ذہ شہادہ و جامعہ یکہ آن مرد و بخواند در نجات فقال الرجل والذہ لک بالحق لازمہ علیہ براء۔ پس گفت آن مرد سوگند بان خدا کی کہ فرستادہ است ترا بر استی زیادہ نیکنم برین مقولہ سچ چیز را ہمیشہ در

انفاد نصیحت و عمل ثم اوبر الھبل - پست رفت داد و رفت آنمرد و فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم افع الرویحیل برین - رستگار سے و فیروز سے یافت این شخص دوبار و رویحیل بنہم را وضع داد و گفت ثم تصغیر اجل ست یعنی پیادہ یا تصغیر اجل یعنی مرد و تصغیر اینجا پر اسے عظیم ست یا انطفاء رواہ احمد و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیتہ فی کل یوم - ایانیتواند یکی از شما کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز و ان تراجم کند بران با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از ہر کس نمی آید - قالوا و من یستطیع ان یقرأ الف آیتہ فی کل یوم - گفتند صحابہ کیست کہ بتواند کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز - قال - گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الکم التکاثر - گفت آنحضرت آیا نیتواند یکی از شما کہ بخواند سورۃ الکم التکاثر یعنی اگر این سورہ را بخواند ثواب خواندن ہزار آیت بیاید و ہر این عدد موقوف علیہم شایع ست و بخندین سورہ را و کہ در احکام شریعہ دارد ست حقیقت آنرا خبر شایع کسی نداند - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - و عن سعید بن اسیب مرویست از سعید بن اسیب کہ از کبار تابعین ست - مرسل بطریق ارسال عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آنحضرت من قرارہ کہ یک بخواند قل ہوا اللہ احد عشر مرات - دہ بار - نبی العصر فی الحجۃ - بر آوردہ شود برای وی کوئی در شب و من قرارہا بخندین مژہ فی قصص فی الختمہ و یکیک بخواند انرا سی بار بر آوردہ شود بر اسے و کو شک و ریبست - و من قرارہ بالثلثین مژہ فی لہ قلمہ قصور فی الحجۃ - و یکیک بخواند انرا سی بار بنا کردہ شود بر اسے و سہ قصور و شبست - فقال - پس گفت - عمر بن الخطاب و اللہ یا رسول اللہ انما التکثیر من قصورنا - اکنون چون ثواب خواندن این سورہ بخندین ست ہر آنکہ بسیار بخوانیم این سورہ را و بسیار دیگر دانیم بیب خواندن آن قصور بر اسے خود را - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اوسع من ذلک - خدا فراخ ترست از ان یعنی قدرت خدا و رحمت او فاضل او اوسع است پس تعجب کن و دور بیند از آنکہ قال الطیبی و ظاہر آنست کہ مفسر و مفسر فی ان عنہ اطرا میل و رغبت در تکثیر این ثواب خیرل باین عمل قابل ست نہ تعجب و استبعاد چنانکہ ظاہر قول و سے اذا التکثیر من دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد کہ ثواب خدا و فضل و سے وسیع تر از ان ست پس رغبت کنبد و بر آنہ تعجب نہ و بدینم روز ہن آدمی را و تعجبی از ان ہست و جواب نفی آنرا نیز متضمن ست اما اقتصار بران و ضم استبعاد بران چنانکہ طیبی گفتہ خوب نیست پوشیدہ ماند کہ عبارت مطلق ہست کہ یکبار و عمر بخواند یا ہر روز و در سائر و اللہ اعلم و فضلہ اوسع - رواہ الدارمی - و عن الحسن مرسلان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - روایتست از حسن بصری بطریق ارسال کہ آنحضرت گفت - من قرارہ فی لیلۃ انما یقرأ سورۃ القرآن مائۃ المائۃ یکیک بخواند در شبی صد آیت محاجات کند و ضم نشود او را قرآن در ان شب یعنی قرآن ضم میشود مگر کسی را کہ بخواند او را و لذت و سے کند پس این قدر کہ صد آیت ست و در دفع خصوصت قرآن و اداسے حق و سے

۱۵۶

در آن شب بسنده است. و من قرآن فی لیلة ما یتی آیت کتب الموت لیلة. و کسیکه بخواند در شبی و دوست آیت نوشته شود بر او و در آن شب و موت یعنی طاعت و قیام و دعا و شوق بیاید. و من قرآن فی لیلة خمس مائة الی الالف اصبح و انظر من الاجرة و کسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح می کند و در حالی که مرا و راست قطار از جبر. قال و انظر من الاجرة و صحبت قطار. قال گفت آنحضرت. اثنا عشر الفا. قطار مال کثیر بخت دار و از ده هزار در تمام و س گفته قطار روزی چهل اوقیه از طلا یا نهار و دوست و نیاز یا بر پی چشم گا و از طلا یا فقره شصت و مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب و داخل است در آن و طبیعی گفته است که قطار هزار و دوست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قانو ابرار است اصحاب حسن باشد و قال براء حسن. و رواه الدارست

باب آداب التلاوة

و اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مولف است در ذکر معنیات و لواحق با سبقت و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و در رس القرآن و تلاوت قرأت قرآن است بر سبیل تنجیح و قواسم چنانکه در بار آورد و طالع میباشد و قرأت قرآن را بر مشایخ برائے تعلیم تجوید را می گویند و قرأت عام تر و همه را شامل است و در سبب نیز بر مبنی قرأت است و در است میان در کس یا زیاده میباشد.

فصل الاول بحسب ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تعاهدوا القرآن بپایان دارید و تازه کنید و عهد و پیمان را با قرآن و مراد بحفظ و نگا داشت قرآن است بقرات و مواظبت بر آن تا از دل نبرد و فراموش نگردد و تعاهد بیان و کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و عهد و کس کند قرآن نیز عهد او را نگاهد و محفوظ ماند. فوالله لی نفسی سیده. پس سوگند بخدائی که بقایه ذات من در دست قدرت اوست. لو انشدت تعضیا من الابل فی عظمها. هر آنکه قرآن سخت تر است از روی و می باشد و ویران آید و اگر سخن از شتر که بسته شده است پایی در رس عقل فیه من جمع عقل بکسر بند شتر متفق علیه و عثمان ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یسما احدکم ان یقول نسیت آیت کیت و کیت. بد چهری هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را. بل نسوی. بلکه گوید فراموش گردانیده شده مرا آن آیت و بد چهری آن قول آن است که این عبارت شتر است بترک و عدم بیانات و بی پردانی بدان در قول و فراموش گردانیده شده اظهار حسرت و خذلان است بر تقصیر در احراز این سعادت و نگا داشت این نعمت یا از محنت احتراز و اجتناب از تصریح بارتکاب بیعت که شتمن بر بیجائی و بیبائی و ترک ادب است به آن. و استند که و القرآن فانه انشد تعضیا من حد و رال رجال من نعم و در آنکه کینه و یاد دارید قرآن را مواظبت بر قراءه

آن نوری کہ بر سیمیکہ قرآن سخت ترست و گر نختین و بر آمدن از سینه با سے مروان از چار پا پیا سے کہ اگر نہ نهند و خطا نکند بگر نیند و بر آید متفق علیہ و لا یسلم بقلہا و زیادہ کردہ است سلم و در روایت خود لفظ بقلہا را و معنی آن معلوم و عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلۃ نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن گریزند حال خداوندان شتران بسته شدہ پیاسے بند۔ ان عامہ علیہا اسکما۔ اگر مخالفت کند بران گاہ بر او آزا۔ وان اطلقها و ہیبت۔ و اگر را کند شتران را اسیر زند آن شتران وی گزیر نہ متفق علیہ۔ و عن جنید بن یفیم و ال و فتح آن۔ بن عبد اللہ۔ صحابی ست و گاہی جنید بن صفیان نیز می گویند نسبت بجد بر چلی و عقلی فتوح مدین و لام و بقاء نیز می گویند بگونه بود پس اتان انتقال کردہ بہم بر آمد روایت می کنند از رے حسن و ابن سیرین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقراوا القرآن ما استغنت علیہ فلیکم۔ بخوانید قرآن را ادام کہ الفت و جمیع دار و بر قرآن و لا سے شما ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا استغنتم پس چون مختلف شوید و تنبیر کردید یعنی حاصل کرد و شما ملائت و تفرقہ قلوب۔ تقو مواضع۔ پس بر خیز از خواندن قرآن و بمالات و بنو فو تم بخوانید اما اینجا نکته ایست کہ مروا باید کہ عادت کند و بعد رجعت نماید نفس را ریاضت فرمایند تا بکثرت قرات لال نیار و نشاط افزاید زیرا کہ کالان و آسوده دلائل کہ اعتیاد و ارتیاض ملازم نہ و ملول شوند یکی باشد کہ در عزات جزو سے از قرآن طول گرد و دیگر سے و در جز و در ذوق خود خواند چنانکہ اصلا ملائت را نہ نیابد و بالتوفیق خود معنی این اختلاف و قیام وجہ دیگر نیز گفته اند کہ در شرح مذکور است۔ متفق علیہ و عن قتادہ قال سل انس کیف کانت قراتہ النبی۔ روایت است از قتادہ کہ از شاہیر تابعین است کہ کہیدہ شد انس را کہ چگونه بود قراتش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال کانت براء۔ گفت انس بود قرات آنحضرت خداوند مدبر بر وزن حمرا و در روایتی کانت را بلفظ مصدر آن نیز همین معنی است و در صحیح البخاری سے کان یجد ما یورد کہ آنحضرت مدی کہ دند او فی شتم قرا۔ بستر خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ در حالی کہ می کند۔ بجمع التثنی یعنی در لفظ اللہ وید۔ و مد سے کند۔ الرحمن یعنی در سیم و سے۔ وید بالرحیم یعنی در حاسے دی۔ و مد سے کند۔ بدانکہ مروا یا بخار اصلی است کہ آنرا می گویند از جهت چون و سے لازم ذوات حروف و مد بلایع و سے چنانکہ الف و واو و قالوا و یا و قیل و حاصل میشود این مد با تمام حركات یا خیر از اشباع تعدد الف یا کثیر از ان زیرا کہ اگر اینچنین خواند و تمام نمیشود بطریق باین حروف و مد متعارف کہ بحث کردہ شود از ان نزد ارباب صناعت مذکور است و در زاد و سبب است سکون و مہرہ کہ بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بجهت اوغام باشد چنانچہ دایمہ و لا انفا یا چه اوغام چنانچہ در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کان حادون تاف و سکون گاہی بحث وقف عارض میگردد و مثل نستحسین و الفکر و اولی الاالباب و اما مہرہ یا و یک کلمہ یا تند التماسار و التورجی

گفت آنحضرت من دوست می دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گو یا حکمت در آن است کہ در
استماع از غیر نفس معانی و ملاحظہ آن و تدبر و در آن تم و حاصل است و گو یا از غیب سے آید بر مثال ظهور کلام از شجرہ
موسوی و اشد اعلم ابن مسعود سے گوید۔ فقرات سورۃ انفاس پس شروع کردیم و خواندن سورۃ فاسرحتی آیت ہذا
تا آنکہ آمدم و رسیدیم باین آیت کہ تکلیف از اجتناب من کل اثمہ تشہید و تجنبنا بک علی ہوا لا تشہد یعنی آیت این است
کہ پروردگار عالم پیغمبر را پس مکنون باشد حال این کا فرمان و تکیہ بیاہیم از ہر امت گو ای را کہ گو ای و ہر پیغمبر را
بر ایشان افساد عقائد و فحش اعمال ایشان و بیاہیم ترا سے محمد گو اوہ این پیغمبر ان کہ گو ای و ہی بر صدق ایشان
درین گو ای یا گو ای و ہی بر امت خود کہ ایشان گو ای خوانند را و بر امتان دیگر مقتضی کہ در قیامت است
کہ عجب روزی سخت است کہ امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گو ای خوانند داد و این مسعود میگویی
چون این آیت بر خواندم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ حسبک الا ان۔ پس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر
مخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس روئے گردانیدم بسوئے آنحضرت و دعویم۔ فاذا عیناہ تذکران۔ پس آگاہ ہر دو چشم
آنحضرت اشک میریزد و اشک روان می رود و بجاسے آنحضرت از تصور ہول قیامت و سختی احوال مریم بود
بجست غایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فافتم بشفق علیہ۔ وعن افس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب۔ گفت آنحضرت امرابی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی
بود و یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را و در عهد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقف صحابہ بودند او را
سبدا تو میگفتند و ان حضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بگو گفت کہ ان اللہ امر
ان اقر علیک القرآن۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب
اللہ سمائی لک۔ یا خدا نام بر و مرا بر اسے تو یعنی مرا بخصص نام من یا ذکر دو نام من آنجا مذکور شد این را از
جہت شکست نفس و گمانی خود و گفت تعجب و استغراب کہ من کجا لائق این مقام و منترتم یا از غایت شوق و لذت
گفت کہ این چه تشریف و اکرام است کہ میکنی۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری سے نام ترا بر دوستانم خواند۔ قال۔ باز
گفت ابی بن کعب بطریق تعجب ہذا سے تقریر و تحقیق حال خود۔ و قد ذکرک عند رب العلمین۔ ایہ تحقیق ذکر
کرده شد من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری سے ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار۔
مذرت عیناہ۔ پس اشک بر بخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی است کہ نزد
طاعت محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت غم از راه چشم ہم میرود۔ و فی روایہ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ
کہ ہین سورۃ کہ مین الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت ابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان امر
علیک۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ و قد سمائی۔ ایہ تحقیق

نام بر دوسرا خلا - قال نعم گفت آنحضرت آری - بکی متفق علیہ - در حدیث استجاب قرآن است بر خدای و اهل علم
فصل اگر چه قاری فصل باشد از قرو علیہ و تحقیق قرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر دے قرات تعلیم و التلاوة و
که یا دیگر آتش از دهن مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود ابی مقدم بر قرآن صحابه و فرمود آنحضرت صلعم اگر کسی را
و تحقیق اخذ کرده اند از دے قوی از کبر است تا بعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجارت
جامع است مرقع کثیره از احوال دین و مہات آتش و در حدیث و عید و اخلاص و تطہیر قلوب کند قال الطیبی و اللہ اعلم
بالاسرار - وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو - نہی کرد آنحضرت
از آنکہ سفر کردہ شود و همراه کردہ شود و مصحف بسوسے زمین کافران کہ دشمنان دینند اگر گفته شود کہ مصحف نبود در زمان
آنحضرت و نوشتن قرآن در صحاف بعد از زمان آنحضرت شد جو اینست آنست اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشدہ
بود لیکن آنچه نازل میشد ہر کس بر اسے خود در صحیفہ مینوشت و نگاہ میداشت یا این اخبار نسیب است از آنچه بعد از
زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن است کہ ہر کس از صحابہ یادداشت
نہی از رفتن آنجماعت است کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین حد و تاختہ نشوند و ضائع نگردد و آن قدر
از قرآن کہ نزد اوست اگر گفته شود کہ تحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نہی ہرگز
دارد رفتن ایشان جو اینست آنست کہ شاید نہی از رفتن ایشان بسفر باشد و ہمہ ای عکس متعین نیست ہلاک
ایشان و اللہ اعلم متفق علیہ و فی روایہ مسلم - و در روایتی مسلم را بخین آمدہ کہ - لا تسافر و بالقرآن - سفر نکنید
با قرآن - قال لا آمن ان ینالہ العدو و پس برستیکہ من این نیستیم الا آنکہ بایند و بگیرند از دشمنان و امانت کنند
بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی - عن ابی سعید الخدری - قال علیست فی عصابتہ من مغفار المهاجرین - گفت ابو سعید
خدری سے شستم من در جماعت از غفارس و فقیہان مهاجران و عصابہ کبیر و عصبہ نعیم از مردم مابین عیشہ و تاجہل -
وان نعیم لیس قریب بعض من العرب - و بدرستیکہ بعضی از ایشان ہر آنکہ پوشیدہ میشد بعضی از جہت برہنگی و بکی
و عری نعیم و سکون یا برہنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان است کہ جائدہ درست بہر تن نہ داشتند و باین جہت چسبیدہ
بیکدیگر نمی نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد - و قاری یقرا علینا - و قاری میخواند قرآن را بہر تہ - از جابر بن
ناگاہ آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقام علینا پس ایستاد و آنحضرت بر سر ما - فلما قام رسول اللہ پس ہر گاہ کہ ایستاد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری - خاموش گشت قاری کہ قرآن میخواند - فسلم پس چون خاموش گشت قاری سلم کرد
آنحضرت بر ما از اینجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن کردہ است چنانکہ در فقہ مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد
جو ابہ آن لازم نیست - قال لا نسلم تصنون - گفت آنحضرت بر سیدہ بیکر دید شما اگر آنحضرت قرات قرآن ایشان

نشیند۔ ہستفہام بر حقیقت خود ست و الامتصود و تولیہ و تمہید بشارت ست کہ با ایشان داد۔ قلنا گفتیم ما کہ کنا فستمع
 الی کتاب اللہ تعالیٰ۔ بودیم ما کہ گوش میداشتیم بسوے کتاب خداے تعالیٰ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ الحمد للہ الذی
 جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معہم۔ حمد خدای راست کہ پدید کرد از امت من کسی را کہ امر کرده شدہ ام من کہ صبر فرمایم
 نفس خود را با ایشان و دشمنم در ایشان اشارت ست بقول خداوند تعالیٰ و اصبر نفسك مع الذین یبدعون ربهم الا یہ
 گفت ابو سعید خدریؓ۔ مجلس و سطنا۔ پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین بیان و تہرک میان التعلیل
 بنفسہ فینا۔ تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما۔ ثم قال ہیدہ لکذا۔ پسترا اشارت کرد بدست
 مبارک خود کہ ہمچنین نشینید یعنی حلقہ زدہ نشینید بخلقوا۔ پس حلقہ زدہ شستند صحابہ۔ و برزت و جوہم۔ و سیر
 آمد از صف و طاہر گشت روی ہای ایشان مرا آنحضرت را۔ فقال البشر وایما شتر معا لیک المہاجرین۔ پس گفت
 آنحضرت شا دو خوش باشدید اے گروہ فقراے مہاجرین معا لیک جمع معا لیک معنی فقیر کہ مال ندارد و چنانکہ
 معا لیک جمع ملوک۔ بالانوار اتمام یوم القیمہ۔ بشارت باد مرثیہ را بر دشمنائی تمام روز قیامت تلحیح ست بقول حق
 سبحانہ نور ہم سعی بن ایہیم و یا یا ہم یقولون ربنا اقم لنا نورنا۔ بعد خلون النجۃ قبل اغنیاء الناس بنصف یوم
 می در آید شما بہشت را پیش از مردم تو نگریہ نیم روز۔ و ذلک جمعا تہ عام۔ و نیم روز آن عالم بانصد سال دنیا
 چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کالک سنۃ ماتہ دن و مراد اغنیاءے شاگرد و فقرای صاحبزادہ
 یعنی اغنیاء و فناء اگر چه فاضلتر و با شتر باشد و ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود
 آن این سبقت فقر ارا حاصل ست و طاہر این حدیث و بران ست کہ این نفسیات و سبقت مخصوص فقرای
 مہاجرین باشد و لیکن چون علت فقر ست و آن شترک ست میان سائر فقر حکم ہمہ کی باشد و در حدیثی بافظ
 اطلاق غیر آمدہ است کہ یدخل الفقرا قبل الاغنیاء و کلام دروے در باب فضل فقراء بیاید ان شاعر اللہ تعالیٰ
 رماہ ابوداؤد و حسن البراء بن عازب۔ صحابی مشہور ست اول مشاہد او خندق ست و پیش ازوے صغیر
 بود و سے انما ایمان امیر المؤمنین علیؓ نہر است حاضر شد باوے در جبل و صفین و نہر و ان دلت فی زمین صعب
 بن الزہیر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزلوا القرآن باصواتکم۔ بیا رنید قرارت قرآن را بخوش
 آواز ریاسے خود زیرا کہ این جامی کنند ترست در دل و سخت ترست از روے تاثیر دران و رقت پیدا کنند
 ترست شنوندگان را بعضی مشایخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل ست و لیکن می آید حق را چون در نفس
 مریدان در بدایت حال حق بتنگی و جزور در سے آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غبت در آید بہ مثال داروے
 تلخ نافع کہ آن را با قند در ہم گرم نمایند و در باطن در آید و تحسین صوت در قرآن بجا یست مطلوب ست و بعضی گفتہ اند
 کہ ان عمارت محمدؐ لست و اصل ازہ ست کہ زینہ اللہ اکمالہ آتہ۔ و گافا آتہ۔ ازہ ہنخ۔ و ان عمارت

از آنکه اصوات بنندگان را در قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است فرین شی تا جی شمی باشد
چنانکه جلالت نسبت به رسول گوید قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور می است که حسن دیگر بر آن
می افزاید و در فضل ثلث از حدیث برابر باید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرارت قرآن است که فعل بنده است
ذوات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داود
وابن ماجه و الدارمی - وعن سعد بن عبادہ - یغم علین و تخفیف موحده از نقبای دوازده انصار است و بیشتر
قوم خود را بیت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و از مناقب بسیار است رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امر اقر بالقرآن ثم نسیاه - نیست هیچ مردی که بخواند قرآنرا بستر
فراموش میگرداند آنرا - الا قتی الله یوم القیمه اخدم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا سے حق را روز قیامت قطع
الاعضاے خدم معنی قطع و اخدم هر دو یک معنیند اعضاے او بعلت خدام که علی مشهور است و بعضی گفته اند که قطع
ایست یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاد
بصورت یا بعضی یعنی بے حجت و بی زبان و فراموشی که در قرآن را بعد از حفظ از کبار شمرده اند و وعید
درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرارت اوست و الله اعلم - رواه ابو داود
والدارمی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یقیه من قرأ القرآن فی اقل من
ثلث - فرمود یقینه نه شد و ندانست معانی قرآن را و قال و قد برک و در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب
رواه الترمذی - ابو داود و الدارمی - بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدری از زمان که ختم می کردند در آن
قرآن را از ختم کردن در دو یا سه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بعضی روز
زیاده نمی و بعضی در هفته یک ختم می کردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف می گرد و باختلاف
اشخاص پس کسیکه ظاهر میگرد و مراد دقیق فکر لطافت و مهارت اقتضای کند بر آن قدر که حاصل گردد و کمال
قسم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدرس و تصنیف یا بفصل خصوصیات و وقایع و صفات مسلمان قضا
کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن تعلیم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد و حسن عقیده این عامر -
محبابی است و الی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الجاهل بالقرآن کالجاهل بالصدقه - جهل کننده قرآن و بارز باشد خواننده آن را همچو آنکه سارا دهنده
است صدقه را به فقر آنکه فضیلت و ثواب دارد - و الله بالقرآن کالمس بالصدقه و مسر کننده قرآن با آواز شی
خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که انفس و اکل است و ثواب که از سعه دریا خالص است
و الله و صد و فقط است و در جائی که بلند خواندن قرآن واجب نیست - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی

وقال الترمذی فی حدیث حسن غریب - وعن صہیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت صہیب
 روئے کہ از فقرائے صحابہ و عظمائے ایشان ست و مناقب او بسیار است کہ گفت آن حضرت - ما آمن بالقرآن من
 استحل محارمہ - ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامہائے قرآن را یعنی ارتکاب محرمات
 و مناسبہ آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کن - چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت کن - رواہ الترمذی
 وقال فی حدیث لیس اسنادہ بالقوی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست کہ نسبت
 اسناد آن تو سے از جهت ضعف بعضی روایات و - وعن الیث بن سعد - روایت است از یث بن سعد کہ نسبت
 تابعی است و امام اہل مصر - عن ابن ابی ملیکہ - یفہم میسم و فتح لام و سکون تخانیہ کہ تابعی نقلہ است و از شاہیر علما
 تابعین است و سی صحابہ را دریافتہ و قاضی مکہ بود و در عمدہ عبد اللہ بن الزبیر - عن یعلی - فتح تخانیہ و سکون
 مہملہ و فتح لام - بن ملک - فتح میم اوئے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر و سے نیز تابعی نقلہ است - انما
 ام سلمۃ عن قرأتہ البی - کہ و سے پر سید ام سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بچہ کیفیت میخواند - فاذا جمی
 قرأتہ مشفوعہ - پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا و کشادہ و روشن - حروف
 بعد از حرف جدا جدا رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی - وعن ابن جریر - یفہم جیم اوئے و فتح را
 نام او عبد الملک بن عبد الغنی بن جریر از ائمہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین
 و و سے اعلم و اوثق از پدر است - عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ - گفت ام سلمہ بود
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطع قدرہ بر تقطیع می کرد قرأت خود را و تقطیع پارہ پارہ کردن مراد اینجا جدا
 خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چه تعلق جابقی داشتہ
 باشد بقول - میگفت و میخواند انخفضت - الحمد للہ رب العالمین ثم یقف - بہتر وقف میکرد و سے ایستاد -
 ثم یقول - بہتر میگفت - الرحمن الرحیم ثم یقف - بہتر وقف میکرد و میگفت - مالک یوم الدین - تا آخر
 سورہ و بقوا بعد مقررہ را باب قرأت و امثال این آیات کہ متعلق اند یکدیگر و صل ارجح است و لیکن اگر بر سر
 اتقی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت است - رواہ الترمذی و قال اسنادہ لیس بمقبول - روایت کرد و بخند
 را ترمذی و گفت اسناد او بخیر نیست متصل لان الیث روئے الحدیث عن ابن ابی ملیکہ عن یعلی بن ملک
 عن ام سلمۃ - چنانکہ فرامائے حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ بیواسطہ سماع ندارد و حدیث
 الیث اصح من حدیث الیث کہ متصل است صحیح تر است

الفصل الثالث عشر جابر - رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نقرأ القرآن
 گفت جابر بیرون آمدیم با آنحضرت و حال آنکہ ما میخواندیم قرآن را - و فینا الاعرابی و النحوی - و در میان

مادیان صحرا نشین و عجیبان غیر عربی نیز بودند و لابد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرات
 عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کردہ و تقریر تحسین نموده - فقال - پس گفت - او را کمال
 بخوانند قرآن را پس ہمہ نیکوست یعنی ہر نوع کہ یکی از شما بخواند خواہ عرب و عجم و مقصور و وسیع صلی اللہ علیہ وسلم
 رنج حج و شہادت و تکلف و استقصاے رعایت تجوید بہر تہ غایت است و تنبیہ بہ تحرک حسب و اخلاص و عمل بوجه اللہ
 و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الغایتہ کوشند زیرا کہ استقصا و
 اہتمام بتانیہ با سہلہ و تقصیر و راول چندان نفع نکند و با اہتمام و اعتنائی با سہلہ و راول ضرر نیار و چنانکہ
 فرمودہ - وسیعی اقوام یقینونہ - و زود باشد کہ بیایند بگردہا از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را
 بر رعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القبح - چنانکہ راست ساختہ میشود تیر و قبح بکسر قاف و سکون و اول
 تیر تا تراشیدہ و سہ و ہا و پیکانہا نماندہ - یجھونہ - زود سے طلبند اجرت آنرا درین جہان - ولایتیاجلونہ - و
 بہ ملت نمی طلبند ثواب آن را در آن جہان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیامی فردشند و رواں
 و البیہقی فی شعب الایمان - وعن حفصہ بنہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقروا القرآن بلحون
 العرب و اصواتہا - روایت است از حفصہ بن الیمان کہ از کبار صحابہ و صاحب سر رسول اللہ صلعم است و زود او و سلم
 ہذا نقان است گفت گفت آنحضرت بخوانند قرآن را بلحنہاے عرب و خوش آواز ہی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز
 گردانیدن و لحن و قرات طرب کردن بدان فلان لحن است نیکوتر است از روستے خواندن بدان و مراد بلحون
 عرب تحسین صوت و تطریب است بے تکلف در رعایت توازن موسیقیہ باعانت طبیعت چنانکہ از قرات ایشان
 مشاہدہ سے اقد - و ایام و لحن اہل العشق و لحن اہل الکتابین - و دود و داریہ خود را از لحنہاے اہل عشق و لحنہاے
 اہل دو کتاب کہ توریت و انجیل است و مراد بلحون اہل عشق انچہ میکنند مردم در منازلہ و سار محاورہ ایشان در شمار
 از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و بخوانند بیود و نصارے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن
 و بعضی اہل العشق را اہل الفسق خوانند - و این تعجیف و تحریف است و صحیح نیست - و بیجہی بعد سے قوم یہ چون
 باقرآن ترجیع الفار و النوح - و زود باشد کہ بیایند پس از من گروہے کہ ترجیع کنند بقرا آن مانند ترجیع ہمد و
 و نوحہ و ترجیع آواز گردانیدن و رعلق و فوج و فوج نوحہ و راتم کردن - لایجا و زخا جہم - نیکار و قرآن ناے
 گلو ہاے ایشان را یعنی بالانمیہ و دود و بعد قبول نمی رسد - مفتوتہ قلوبہم - و رقتہ و بلا انداختہ شدہ است
 و لہاے ایشان بہ محبت و پناہ تحسین مردم مرا ایشان را - و قلوب الذین یلکھم شائم - مفتون و قبل است و لہا
 آن کسانے کہ خوشی ے آید ایشان را حال ایشان - رواہ البیہقی فی شعب الایمان و زین فی کتابہ
 وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول -

میگفتند: حسنه ان القرآن باصواتکم - نیک گردانید قرآن را با آوازهای خود - فان الصوت احسن نیرید القرآن حسنا - زیرا که آواز خوب زیاده میگرداند قرآن را حسن - رواه الدارمی - وعن طاووس مرسل - وروایت است از طاووس
 یثانی که از شایسته تابعین است و در صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال - قال - گفت - سئل البقی - پرسیده شد
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسے الناس احسن صوتا بالقرآن - کدام یکی از آدمیان خوش آواز تر است بقسم آن
 قال - گفت آنحضرت - من انا سمعته لقرآن - خوش آواز ترین مردم قرآن کسی است که چون بشنوی او را که بخواند
 قرآن را - اریته انی سمعته لقرآن - نپدار که و گمان بر سه تو که و سه می ترسد و بهیبت دارد از خدا - قال طاووس
 وکان یطلق کذا لک - گفت طاووس و بود یطلق یفصح طاسه و سکون لام که یکی از تابعین است بهشتین یعنی و نخواند
 و سه اثر خوف و خشیت و بهیبت پیدا نمود - رواه الیاری - وعن عبد الله - یفصح عین و کسر موحده - الیایی یفصح
 و فی الامر و سکون و تخفیف و احوال و فیهم خبره و ضم لام نیز آمده شامی است - و کانت له محبة مع رسول الله و بود و در او را
 صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در اصابع گفته یقال که محبة گفته میشود که مراد از صحبت است و در بعضی نسخ جای
 کلمه مع - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - و برین نسخ این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و
 این حدیث ساهر و طریق رفیع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابع گفته - یا اهل القرآن لا تمسکوا
 القرآن - ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بر آن کنایت است از
 تکامل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوق آن - و آمده حق تلاوته من انما اللیل والنهار - و بخوابید
 قرآن را و در روز و ساعات شب در روز و افشوره - و آشکارا کنید و بخوابید قرآن را با سماع و تعلیم
 و در سن و تفسیر و کتابت تا شلنگ گرد میان مردم - و گفته - و یعنی کنید بقرآن یعنی که گذشت - و در و اما قیسه
 معکم تفحصون - و تامل کنید در معانی آن و بر وید و در و نهال آنچه در دست از معانی و احکام متقابل و عمل باید آنکه
 رست کار شود و غیر ذلک باید - و لا یجوز انواء - و شتاب نه طلبید در دنیا یا دوش آنرا و گردانید او را از خطوط
 این جهان - فان له قوابا - زیرا که پرستی مرقرآن را ثواب عظیم است در آن جهان - رواه البیهقی فی شعب الایمان
 و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده و تاریخ خود و در نسخ نموده و روایت کرده طبرانی به رفع -

باب

این نیز باب است بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن - و ظاهر امر ادب اختلاف قرآن
 اختلاف قرات و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد
 الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن خرازم - بکسر حاء - متخفیف
 ناسه صحابی است اسلام آور و در فرست و از فضلا صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن خرازم و پدر او

برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقیناً سوره الفرقان
میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرار کرد - بر وجهی غیر آنچه میخواندم من آن سوره را - و کان رسول اللہ - و بود و میخواند
صلی اللہ علیہ وسلم اقرائینا - خوانانیده بودم آن سوره را - فکنت ان اقبل علیہ - پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت
خوانانیده بود و در سبب مخالفت آن میخواندند و یک بودم من که شتابی کنم بر وجهی دور انتم و در سبب غضب کنم بر وجهی
شم املتہ - بیشتر ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم - حتی انصرف - تا آنکه برگشت و سبب از قرار است و تمام کرد
شم لبسته برداشته - بیشتر انداختم و اسے او را در گردن او کشیدم و اسے انصراف قلبیب گریبان گرفتن و شنیدن
و خصوصت و لبیب و لبه شمر یعنی پیش سینه که آنجا فرج می کشند - فحجت به رسول اللہ - پس آوردم من او را نزد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت - پس گفتم - یا رسول اللہ الی سمعت هذا یقرآن سوره الفرقان علی غیر ما اقرائینا - شنیدم
من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیده بودم آن سوره را - فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم - پس گفت آنحضرت - ارسلہ - ببل او را باز بهشام فرمود - اقلارہ - بخوان - فقرأ القرآۃ
التي سمعہ یقرأ - پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند - فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کذا انزلت - پس گفت آنحضرت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره - ثم قال لی افسد
یترک گفت آنحضرت مرا بخوان - فقرأت - پس خواندم من چنانکه یاد داشتم - فقال کذا انزلت - پس اینجا
نیز گفت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره پس چون فرمود که کذا انزلت گفت - ان هذا القرآن
انزلت علی سبطہ احرث - بدرستی که این قرآن فرود فرستاده شده است بر سبط احرث مرا و بهشت قرأت یافت
نت است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فتذکر - فاقروا ما تیسر منہ - پس بخوانید هر چه آسان باشد از قرآن
و هر چه خوش آید شما را بشوق علیہ و اللفظ لمسلم - وعن ابن مسعود قال سمعت رجلاً قرأ - گفت عبد اللہ بن مسعود
شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت - و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ خلفا - و شنیدم آنحضرت را که
میخواند مخالفت آن قرأت را که خواند آن مرد و محبت به النبی - پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
و آخبرته - پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فقرت فی وجه الکراتہ - پس شناسختم من در روی مبارک
آنحضرت ناخوشی را از جهت جدالی و خلاف - فقال - پس گفت آنحضرت - کلا کما تحسن - هر دو شما نیک خوانید
فلا تختلفوا پس مختلف نہ شوید - فان من کان بکم اختلفوا فلیکوا پس برستی که کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس ہلاک شدند مرا و با اختلاف اینجا انکار یکی از وجوہ قرأت است کہ فرود فرستاده شده است قرآن بر آن و قرأت
ہم حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار از قرآن کرده باشد و لیکن قرأت بعضی متواتر
اند و بعضی آحاد و چنانکہ آحاد بیش متواتر برین ہفت قرأت است کہ میخوانند و بعضی دروہ قرأت او عاقلانتر کنند

و تخصیص بہ فرماتے تھارے مخصوص بحبت اختیار و اعتبار اوست آنرا و الاہمہ راست۔ رواہ البخاری و یحییٰ
 ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یقین۔ گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس درآمد مرد سے در
 حالی کہ نماز می کند۔ فقرا قرأ قرأ۔ انکر تعالیٰ پس خواند آن مرد قرأتی را کہ انکار کردم من آن قرأتی را کہ بگویم شہید
 و دخل آخر ثم ار قراة سوسے قراة صاحبہ۔ پسر درآمد مرد سے دیگر پس خواند قرأتی را کہ قرأت آن یا خود و فاسد این
 قرأت نزد ابی منکر نہ بود و انہذا ذکر کرد و انکار را بروے۔ فلما قضینا الصلوة دخلنا جميعا علی رسول اللہ۔ پس وقتیکہ
 تمام کردیم نماز را درآمدیم ہمہ بہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و در بعض نسخ فلما قضینا بلفظ تثنیۃ یعنی وقتیکہ تمام کردند
 آن دوم و نماز را۔ فقالت ان ہذا قراة انکر تعالیٰ پس گفتن من کہ این مرد خواند قرأتی را کہ انکار کردم آنرا بروے
 و دخل آخر فقدا سوسے قراة صاحبہ۔ و درآمد مرد سے دیگر پس خواند جز قرأت یا خود۔ فامر ہما البئی۔ پس فرمود آن
 دوم و را پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ باز بخوانید۔ فقرا۔ پس خواندند آن دوم و۔ فحسن شاکھا۔ پس تحسین کرد
 آن حضرت حال آن ہر دوم و را و مقرر داشت قرأت ہر دو را۔ فسقط فی قلبی من الکذیب۔ پس افتاد و ردل
 من اذ کذیب و انکار از جہت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را بگمان آنکہ کلام خدا کی باید کہ بر یک وحد شایہ
 ہر کسی ہر طور یک خواند چون روا باشد۔ و لا اذ کنت فی الجاہلیۃ۔ و نبود این کذیب و انکار وقتیکہ بودم در جہت
 و این مہالہ است اجبت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع کذیب در آن حالت چندان مستبعد نہ بود و عظیم نہ نمود
 بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود۔ فلما راے رسول اللہ۔ پس ہنگامی کہ دید پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
 ماقہ غشی۔ چیرہ پوشید و در گرفت مراد و سواس شیطان کہ مبرحتہ کذیب و انکار آورد۔ ضرب فی صدر سے
 زد آن حضرت دست مبارک خود را در سینہ من بحبت تصرف کردن در آنرا کہ و سواس و انکار نفقت ع۔ تا
 پس روان شد از من ہوے و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و دوفضت بکسر و سکون ضاد۔ و کانما انظر الی
 فراق و چنان شد مگو یا کہ کی بنیم بسوسے خدا از خون فرق بفتح فا و تہ رسیدن۔ فقال لی۔ پس گفت آن حضرت مرا۔
 یا ابی اسئل الی ان اقر القرآن علی حرف۔ فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالیٰ وحی بسوسے من کہ بخوانم یا کہ بخوان
 قرآن را بر یک حرف اسئل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقرار بلفظ شک و امر و چون دیدم کہ قرأت
 را بر یک حرف تنگ خواہد شد براست۔ فرودت الیہ ان ابون علی اشی۔ پس مراجعت کردم بدرگاہ حق سبحانہ کہ آسان
 گردان کار قرأت را براست من و توسعہ کن برایشان۔ فرود۔ پس رو کہ دید یار و کرد حق تعالیٰ و جواب داد و
 فرستاد الی الثانیۃ۔ بسوسے من بار دوم کہ۔ اقر علی حرفین۔ بخوان قرآن را بر دو حرف۔ فرودت الیہ۔
 پس مراجعت کردم بسوسے وے تعالیٰ دیگر بار۔ ان ابون علی استے۔ کہ آسان گردان براست من و بنور
 توسعہ کن۔ فرود الی الثالثۃ۔ پس۔ رو کرد و رجوع نمود و حق سبحانہ تعالیٰ بسوسے من بجواب و وحی فرستاد و بسوسے

سوم بار - اقرار علی سبقت احراف - بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف قرار است یا نجات و بچون
سوال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخر مطلوب و رسول است بدان حق جل و علا و رسول و س که محبوب
و مقبول حضرت اوست سده بار واقع شد برکت کرد و کریم نمود و سبجانه بزیادت برکات و تکریمات متعلق با امر آخرت
مرامت مرحومه او را بعد از انجام مرام و اسعاف مسکون و سلی الله علیه و سلم در حق ایشان در امر دنیا تاج
گرد و تسهیل و تسهیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کند بعد دسر و مراجعتی که واقع شد پس فرمود
و لک بكل روزه و روزه کما سئلت لقیها - و مر تراست اے محمد و اے محبوب من و اے مقبول درگاه من بهر سو
و مراجعتی که کردم آنرا با تو قبول و عطا کن و سوا لے کی بکنی آنرا یعنی سه چیز خواہ و سوال کن که بهیم بتواند پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هر سه سوال را بنفرت یاد آور و اشارت بانکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد
بیج کس را خلاصی ممکن نیست چنانکه قول و سبجانه و ان تم تغفروا و ترحمنا لنكون من الخاسرين بدان اشارت
میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت و در بار امت خود در آمرزیدن کنایه و صفات سوم به تمامه خلاص از اولین
و آخرین چنانکه فرمود - فقلت - پس گفتم - اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت الثالثة لیوم یخرج الی الخلق -
و تاخیر کردم و نگاہ داشتم مغفرت ثالثه را بر اے روزی که رحمت کنند و خواہش نمایند و توجه آرند بسوخته من
و شفاعت طلبند از من خلق یکم - همه خلق - حتی ابراهیم - تا آنکه ابراهیم خلیل و خاصه نفس خود چنانکه قول است
علیه السلام و الذی طمع ان یتغفر لی خطیئتی یوم الدین یا و حق امت بر اے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص
ابراهیم بذکر از جنت بودن و سلی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت و سلی الله علیه و سلم چنانکه تصریح کرده اند
باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور در غیر و سلی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم موسی افضل انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال -
گفت ابن عباس که آنحضرت گفت اقرانی جبریل علی حرف - خوانانید مر جبریل یعنی قرآن بومی آتی نخست بر یک
حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفساحت چنانکه در اول کتاب در کتاب
الحکم گذشت - فرجته پس مرحبت کردم جبریل را که عرض کند بر گاه حق تو سه را ظم ازل استرید همین همیشه بودم که طلبید و زیاده
یعنی که طلبید زیادت کردم و زیاده میکرد جبریل بر من حتی ای سبقت احراف - تا آنکه با خبر رسید تا هفت حرف این شرافت
زیادت و همین وقت دور یک مجلس واقع شد بآید و رفت کردن جبریل و عرض حال پیر گاه صدمت یا و اوقات مشوره بود -
ابن شهاب گفت ابن شهاب که بر هر شیوه است و از اعلام علمای تابعین بود یعنی ان تک السبقت احراف انما هی فی الامم
و احدا رسید مرا که آن هفت حرف نیستند آنها و امروین مگر یکی یعنی متحد متفق اند لا یخلف فی حلال و لاحرام فیکلفون فی شرف
حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگر چه لفظ مختلف باشند چه شرف است سح متعلق غلبا شد و همچنین انما

که مراد از بجزوف متفق علیہ

فصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبرئیل فقال - گفت
ابی بن کعب ملائمتی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت - یا جبرئیل انی بعثت الی امة الامیین بدرستیکم من فرستاده شده ام
میسوی تہی کہ ناخونندگانند و خواندن و نوشتن بنا موختہ اند ششم انجز الکبیر یعنی از ایشان پیرنی کلان سال ست عجز زن سہ
گویند و در قاموس گفته عجز مرد و پیر زن پیر و عجزہ بنا نیاہدہ و اگر آمدہ لغت روی غیر فصیح ست - و اشخ الکبیر یعنی از ایشان
پیر مردی کلان سال ست و الاعلام و اجماریہ یعنی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ در اصل یعنی کودک و دختر ست
و بہ علامان و دہان کہ اطلاق میکنند بہت حقارت ایشان ست چنانکہ قناتہ میگویند - یہ کہ با ایشان چنانکہ
پیران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم یقر اکتبا قط - و بعضی از ایشان مردی ست کہ نخواندہ است
کتاب را ہرگز اگر چہ آموختہ باشد و علم آن داشته باشد - قال - گفت جبرئیل - یا محمد ان القرآن انزل علی
سیتہ احرف - بدرستیکہ قرآن فرود فرستادہ شدہ است بر سہفت لغت و سہفت قرات - رواہ الترمذی فی ردایہ
الاحمد و ابی داؤد - و در روایتی مر احمد و ابی داؤد و این زیادت آمدہ کہ - قال - گفت جبرئیل - یس منها الاثنا
کات - نیست حرفہ از ان حروف گرانکہ و سہ شانی ست مرہر علی را کہ در سینه ہاست از کفر و جبل و کانی ست
در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - و فی روایتی للنسائی - و در روایتی
مر نسائی را ہمچنین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبرئیل و میکائیل اثنا فی - آمدہ مرہر - فقہ جبرئیل عن نبی
پس شست جبرئیل جانب راستای من - و میکائیل عن یسارے - و شست میکائیل از چپای من -
فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قراست بر یک حرف
قال میکائیل گفت میکائیل مرا آنحضرت را - استزودہ - طلب زیادت فی کتب جبرئیل را یعنی بگو با وے کہ بر حرف دیگر بخوان
حتی بلغ سبتہ احرف - تا رسیدہ قرآن یا جبرئیل بہت حرف را - و کل حرف شان و کان - و ہر حرف شانی و کانی ست
و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرات تبسیل و تبسیر نہ پرفت ہر قسمی از امت کہ مذکور شدند بشو اند خواند بخلا
آنکہ اگر تنگ شد و بیک حرف بماند فافسم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشہور ست کہ ملائکہ را سہ دید
و بروے سلام میکنند و سہی سال صاحب فرارش بود - انہ علی قاص قیرا ثم یسال - روایتی کنند کہ وی گذشت
ہر قصہ خوانی کہ قرآن بخواند و پسترازمردم سوال میکرد و قصص بمعنی اعلام و اخبار ست و قاص کسیکہ اخبار و قصص
سے آورد و قصاصن بر وعظائیر اطلاق سے کنند - فاستخرج - پس استخراج کرد عمران و گفت اناللہ وانا الیہ راجعون
چنانکہ در مصیبت میگویند - گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی ست کہ بدان قاص رسیدہ و بدان
قبلا گذشتہ یا ابتلا سے عمران بمشادہ این حالت شنیدہ مصیبتی ست بدان کہ بوے رسیدہ - ثم قال سمعت رسول اللہ

پس گفت عمر ان شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بگوید - میگفت من قرأ القرآن فیکسب فیما کسب المسلمون - کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را به قرآن و بخوابد حاجت و نیکی و دنیوی و دینی خود را از وی و تعالی چنانکه اگر بایت رحمت برسد یا بیکر جنت آید بطلب از وی تعالی آنرا و اگر بایت عذاب و ذکر نارسد بپناه جوید بخدا از آن یا مرد آن است که دعا کند بعد از فراغ قرات بدعوات مأثوره - فانه یجی اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس - پس بدرستی که نشان این است زود باشد که بیامید گرد هائیکه بخوانند قرآن را و سوال کنند بان از مردم و گدائیکه کنند از ایشان

رواه احمد و الترمذی

الفصل الثالث عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از بریده اسلمی بقیم موجوده که از ایشان بر صحابه و اورا مسائلی جمیل است از حضرت نبوت و خلفا سے راشدین گفت گفت آن حضرت - من قرأ القرآن یتاکل به اناس - کسیکه بخواند قرآن را در حالیکه طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را در طعمه عظام دنیا میگرداند - جابر یوم الفیقه و وجع عظم لیس علیه جسم - بیاید آن کس روز قیامت و حال آنکه در وی و سبب استخوان است که نیست بر وی گوشت یعنی زار و زار و غوار و بی غرت باشد - رواه البیهقی فی شعب الایمان

وحن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقرن فصل السوره - بود آنحضرت نمی شاخت جدا کرد و فرق نهادن میان دو سوره - حتی یمنزل علیه - تا آنکه فرو نهد آمد بر وی - بسم الله الرحمن الرحیم - و ظاهر آنست که دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل بر آن فصل میان دو سوره چنانکه در سبب ماست - رواه ابوداود

وحن علقمه قال کنا جمعی - روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم با جمعی کبیر حاکمون بهم که از بلاد شام است - فقرا عبد الله بن مسعود سوره یوسف - پس خواند عبد الله بن مسعود

سوره یوسف را - فقال رجل ما یکنز انزلت - پس گفت مردی نه اینچنین فرد فرستاده شده است - فقال عبد الله و الله قد قرأنا تعالی عهد رسول الله - پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند تحقیق خوانده ام من آنرا و از آن پیغمبر خدا و در حضرت وی - صلی الله علیه وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی - فبینما سوگند میکردیم در شناس آن مرد و حن میگوید ابن مسعود را از دجید منبر رجی اکرم یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد و حن

می و حن بلفظ مجبول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود ان شراب انحر و کنز بالکتاب آیاتی نوشی شراب را و کنز یب میکنی به کتاب خدا - فقهر به الحمد - پس زد ابن مسعود او را جدا کرد انچه ابن مسعود خواند از قرآن مشهوره بود و یقیناً از کتاب الله بود و کنز یب و انکار او کفر است قطعاً و اگر نه اینچنین بود و قسماً است شاذ بود و اطلاق کنز یب کتاب بطریق تعلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است و لهذا حکم نکرد با استدلال و سبب و انکه کرد و بعد شراب خمر متفق علیه - و حن نیز بن ثابت - از اجله نقیضه صحابه و کاتبان است و اعلم ان فیما فی

قال ارسى ابو بکر بن قیس اهل الیماۃ۔ گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بہ سوئے من ابابکر صدیق و طلبید مرا پیش
خود و وقت قتل اہل یمامہ و این مقتل نبی ضیفہ بود کہ کشتہ شد و روئے سلمیہ کذاب لغتہ اللہ علیہ در خلافت صدیق
چنانکہ در کتاب الذکوۃ گذشت و دروے بسیارے از قرآءے قرآن کشتہ شدند پس قسم من نزد ابی بکر فاذ اعم
بن الخطاب عمدہ۔ پس ناگاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما۔ قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال۔ گفت ابو بکر کہ عمر آمد
نزد من پس گفت۔ ان القتل قد استحق یوم الیماۃ بقراء القرآن۔ بدرستیکہ کشتن بہ تحقیق سخت و بسیار شد و گم
شد روز یا مہمچر اندگان قرآن و حافظان وے و عرب کار سخت را حلالہ گویند و گفتہ اند عدد کسانیکہ کشتہ شدند
و روئے از قرآن ہفتصد بود و انی ان استحق القتل بالقرآن بالموطن و بدرستیکہ منے ترسم کہ اگر
سخت شود قتل بقراءے در جا ہای جنگ۔ فیدہب کثیر من القرآن پس۔ و بسیار ی از قرآن کہ ہر کس ہر چیزے از
یا و دارند دانے ارے ان تا مزجج القرآن۔ و بدرستیکہ من مصلحتی می بینم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن
در مصحف۔ قلت نعم کف فعل شینا لم یفعلہ رسول اللہ۔ ابو بکر میگوید کہ قسم من ہر چگونہ میکنی تو و در روایتے
کیف فعل چگونہ می کنیسم یا چیزے را کہ کردہ است آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر بن الخطاب و اللہ حیدر
پس گفت عمر بن خطاب جمع کردن قرآن تجا سو گند بہتر است و بدعت حسد است و بعضی بدعتہا است کہ واجب است کہ
آن مثل تعلیم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت۔ فلم یرل عمر یراجع
پس ہیشہ بود عسکہ کہ مراجعت میکرد و دگر می گفت کہ بیاید کرد و حتی شرح اللہ صدرے لذلک۔ تا آنکہ کشاد
خداے تعالی سنیہ مرا برآے آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا ارے عمر۔ و رایت فی ذلک الذے راے عمر
و دیدم خیر و مصلحت در آن باب انچہ خیر و مصلحت دید و عمر راے زدم من در باب انچہ راے زدم عمر۔ قال زید بن
ابو بکر انک جبل شاب عاقل۔ گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر کہ تو مرد جوان عاقلی۔ لا تمک یتعم نیب۔ ارم
ترا بہ ہمو و غفلت و خیانت۔ و قد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ۔ و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فتبج القرآن و اجمتہ۔ پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و تبج طلب چیزے
و بزفتن و پری وے گفت زید بن ثابت۔ فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال۔ پس بخدا سو گند اگر مسافر موزند
و تکلیف می کرد مرا مردم از جائے بجائے بدون کوہے را از کوہا۔ ما کان اتقل علی مما امرنی بہ من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گر ان تربہ من از انچہ امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باندا زہ طاقت کار
فرمودن کسی را و امر کردن بخیرے کہ شقت ست در آن۔ قال۔ گفت زید بن ثابت۔ قلت لابی بکر کفتم مرانی
را۔ کیف نفعلون شینا لم یفعلہ رسول اللہ۔ چگونہ می کنید شما چیزے را کہ نکرد آن را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ہو اللہ خیر۔ گفت ابو بکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است۔ فلم یرل ابو بکر یراجع حتی شرح اللہ صدر

لله فی شرح وصدرا بی بکر و عمر پس همیشه بود ابو بکر که مراجعت میکرد و مراد بانی گردونید این سخن را تا آنکه کشتا و خدای تعالی
سینه مرا بخیریکه کشتا و خدای تعالی براس آن سینه ابو بکر و عمر فیتبع القرآن اجمع من العصب - پس طلبیدم من قرآنرا
در حال که فراموشی آم و اور از عصب لغیم عین و بین معلقین جمع عصب شایخ خرا که برگ نیاز و ده باشد یا شایخ و سه
که برگ از و سه جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا تفسیر کرده اند - والکاف - و تنج کردم قرآنرا از لثان بکسر لام
و تخفیف خاصه بجمع تخفیف فتح سنگ سفید تنگ و در روایتی و الرقاق و از رقه ها و پاره ها از پوست یا کاغذ و در روایتی
و قطع الاویم و از پوست پاره ها و در روایتی و الاکتاف و از شانیه ها سه شتر و گو سفند و در روایتی و الاضلاع و شترها
پهل و دانست آن که هر یک یک پاره از قرآن درینا نوشته میداشت - و صد در الرجال و از سینه هاسه مردان که
یادداشتند از صحابه اصل و معتد بهین ست و یاقین آن از عصب و لثان و قرآن تقریر بر تقریر ست و قرآن
متواتر ست و یقینی ست تا همه صحابه اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند و نوشتن صورت نداشت و آنکه گفت - حتی
و جدت آخر سورة التوبة مع ابی خزيمة الانصاری تا آنکه یاقم آخر سورة توبه را با ابی خزيمة بنجر خای مجله و فتح زیاسه بنجر
لم اجد جامع احد بخیره - نیافتم آنرا نزد هیچ کی غیر او و آخر سورة توبه این ست - لقد جازکم رسول من انفسکم
حتی خاتمه برآمده - تا خاتمه سورة که در اول او برآه من الله و رسول است و آخر سورة توبه می گویند بنفیش آن
که نوشته نزد و سه یافتیم محفوظ و یقین آنکه در بعضی روایات آمده است که سوگند میدادند کسی را که نزد و سه
می یافتند که این قرآن ست یا می گذشت بر و سه و گواه مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط ست
و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو گواه حفظ و کتاب ست و سخاو و رجال القراء گفته که مراد این ست که گوایی سید
که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته شده است و بعد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بنده سبکین
عبد الحق ابن سیف الدین ساحی الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و یقین و معروف بود در این
تتمیز از اسواسه خود و مجمع علیه میان همه نه آنکه مشبه بود و خیر که از ان نزد و بعضی بود که مردم و دیگران را نمی شناختند
یا فکر بوجه قرآنیست آنرا و اثبات میکردند آن را بحلف و شهادت حاشا و کلاسه دانستند آنرا بجا لیت و خبر و نظم
معروف و تحقیق مشاهد می کردند تلاوت آن را از ان حضرت صلی الله علیه و سلم مدت بیست و سه سال و یاد
داشتند مجموع آن را جمعی از صحابه پس از حفاظت چیز که نه از قرآن ست مامون بودند و این تحقیقات و تمییزات
براس تقریر و تاکید بود که اصل و شهد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحش
نیست و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود و در رقاق و در آن و صدیق
رضی الله عنه امر کرد بان تسلیح ان از جائے بجائے و مجتمع کنایت و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق -
در خانه آنحضرت یافتند که در ان قرآن نوشته بودند و لیکن ششتر بود و مجتمع ساختند و در رشته اشکام و انیام

کشدند تا چرخ از آن گم نشود و خطابی گفته کہ سبب آن کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ آن بود کہ انتظار بر تشریف
 نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون منتفی گشت نزول قرآن بر حلت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم السلام کرد و
 تسمائی خلفائے راشدین را بجمع آن بجهت و فاسد و عذر مادی خود کرد و حفظ و نگاہداشت آن کرده بود و ابتدا اسکے
 آن بر دست صدیق اکبر بود و بشاورت عمر فاروق رضی اللہ عنہما و بآید دانست کہ ترتیب سور و وضع آیات ہمہ پوی
 بود و جبریل چون آیتی از قرآن بحسب واقعہ می آورد می گفت این را در فلان سوره ایست فلان آیت باشد و
 احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقق حاصل شد یقین بدان بقول شریفین ترتیب از تلاوت رسول در
 اجماع صحابہ بی طریق شک و شبہه و در نسخ محفوظ نیز بہین ترتیب نوشته اند و انانجا جبریل آسمان و نیافرستاده
 و انانجا جبریل بحسب وقایع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول نیز ترتیب تلاوت است و جبریل ہر سال در
 رمضان یکبار تمام قرآن بہین ترتیب می آورد و آنحضرت بطریق ہر دست میخواند و در سالی کہ آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ازین عالم رحلت فرماید نمود و بار آوردن کتاب قرآن یا تیرہ یا ثلث من بین ید و لاسن خلفہ تشریل من
 حکیم میزد چون جمع کرد از آن بدین ثابت با اتفاق صحابہ و در بعضی نسخہ کتب شریفہ منور جمع و در یک مصحف
 اتفاق نیفتاد۔ فکانت المصحف عند ابی بکر پس ابوذر بن عقیقہ ہانزدہ ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ حتی قواہ اللہ
 تا انکہ میرانید ابو بکر را خداے تعالیٰ تم عند عمر۔ پستروندان عقیقہ ہانزدہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ۔ فی حیوۃ
 و در حیات عمر۔ تم عند حفصہ بنت عمر۔ پستروندان حفصہ بنت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 پس عثمان رضی اللہ عنہ جمع کرد از آن در یک مصحف و اشکاب فرمود و در مصحف و فرستاد و انہا را بہار اسلام خواند
 و بعد از آنکہ بہار۔ رواہ التجارے و عن انس بن مالک ان خدیجہ بن الیمان فرماید علی عثمان۔ روایت
 از انس کہ خدیجہ قدم آورد و عثمان رضی اللہ عنہ۔ و کان یفاز می اہل الشام فی فتح ارمینیا۔ و ابو خدیجہ کہ خواہیک
 اہل شام را در فتح ارمینیا بفتح ہمزہ و سکون را کہ سرزمین سکون تھا نیندہ اولی و سکون و خفت تحتانیہ ثانیہ کذا فی
 کتاب المنی و در قیاس کبیر ہمزہ گفتہ و از جامع الاصول بتبلیغ ہمزہ نیز نقل کردہ اند و بتبلیغ یثانیہ
 نیز گفتہ اند۔ تا کہ در بیان من اہل العراق۔ و عراقی کہ و از بیان را بہ اہل عراق و از بیان بہ ہمزہ و فتح ذال
 ہجیرہ و سکون تا کہ سرزمین سکون تھا نیندہ و جیسیم و فتح موحہ و نیز آمدہ۔ فافصحیجہ۔ فافصحیجہ۔ فافصحیجہ
 فی القراءۃ۔ پس و ترس پس آورد خدیجہ را اختلاف مروجہ در خواندن قرآن باہات تفسیر کہ در ان
 تفسیر رفتہ بود۔ فقال خدیجہ عثمان۔ پس گفت خدیجہ عثمان را۔ یا امیر المؤمنین ابو بکر ہمزہ اللہ
 قبل ان یختلفوا فی الکتاب۔ و ریاب این امت را در دستگیر کے کہ پیش از انکہ اختلاف کنند در کتاب
 اللہ۔ اختلاف الیہود و النصارے۔ مانند اختلاف کردن یہود و نصاریے در کتاب خود کہ کہ امت ہمہ را

دادند و تحریفی که زندگفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگهبانی کتاب ایشان را با ایشان کند پشت
 چنانکه فرمود و با استخفاف و امن کتاب الله را حرم تغییر یا تحریف یا بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود
 و انما لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با نگهبانی و سعه تعالی خلل و تغییر و تبدل محال باشد -
 فارسل عثمان الی حفصه امی اسلی الینا بالصحف - پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی بسوسه ام المومنین حفصه
 که بفرست بسوسه ما آن صحیفه را که پیش تست - نسخها فی المصاحف بنویسندیم تا آنها را در صحیفه های شعب ده -
 تم در باب الیک - پسر باری فرستیم آنها را بسوسه تو - فارسلت بها حفصه الی عثمان - پس فرستاد آن صحیفه را
 حفصه بسوسه عثمان فارمزد بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص
 و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت انصار سست و باقی کسین
 قریشی اندر قسطنطنیه ای المصاحف پیش نوشتند آنها را در صحیفه - و قال عثمان للربیع انقرضین التث - و گفت
 عثمان مگر و قریشیان را که سرزن بودند - اذ اخلصتم انتم فرید بن ثابت فی شیی من القرآن - چون فخلصت
 شوی تمام که قریشیان زید بن ثابت که از انصار است و در چهره از لغات قرآن - تا کتبه بلسان قریش - پس
 بنویسند آنها را بنیان قریش - تا انما نزل بلسانهم زیرا که فرمودند است قرآن مگر بنیان ایشان و لغت ایشان
 سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلفظ قریش فرود آمده و بالتاس انحضرت صلی الله علیه وسلم تم تسبیح یافت
 و خصصت آن شد که هر کس بلفظ خود بخواند الا ان امیر المومنین عثمان با اتفاق صحابه بخواند اختار آن مردم
 باسناد آن لغات امر کرد و همه را قرات بلفظ قریش فرمود این ست مخی قول و سعه که نویسد از بلفظ قریش
 نقل او - پس کرد و بنیان صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان - حتی اذ اسخو المصحف فی المصاحف رو عثمان رضی الله عنه
 المصحف الی حفصه - تا آنکه و قیلکه نسخه به داشتند صحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوسه حفصه
 و ارسل الی کل اقی بمصحف ماسخا - و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوسه هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن
 مصاحف که انتشار نمودند و اقی به بتین و بقم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که گویا
 از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را اقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد بخوانند - و امر با سواد من القرآن
 فی کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان نیز آنچه بود و آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که
 سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقاع و ثخان و جز آن بود و بهر مصحف آنچه نزد
 بود و تواند که شک را دس باشد و حرق بجای هله و خاسه بهر دور و دایت ست و اول اکثر ست و ظاهر حدیث
 آن ست که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفای وعده رو کرده نیز سوختند و اخلاص ست در عدد و مصاحف که فرستاد
 عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آن ست که رخ بود و ابوداود و گفته شنیدم اباجام بختانی را که گفت بخت مصحف

بود که فرستاد آنها را بیکه و شام و مین و بخرین و بصره و کوفه و گاداشت یکی را بحدینیه - قال ابن شهاب ناخبرنی عن ابراهیم بن
 زید بن ثابت - گفت بن شهاب که ای ابراهیم چه خبر داری و او مرا خارج کرد که میسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی
 از نقباء است و مدینه مطهره است - انه سمع زید بن ثابت است که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال - که گفت
 زید بن ثابت - که در حدیث آیه من الاوتار - کم کردم آیتی را از سوره اعراب - بین شهاب المصحف - در وقتی که نوشتم
 المصحف را ظاهر آنست که این در وقت افتاح مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز با آن حال صحیح بود
 اگر چه قصد من نوشتن آن زید بن ثابت بود - قدر کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرأها - بتفقیق بودم
 که می شنیدم من را آنحضرت را که می خواند آن آیت را تا آنجا که می رسید تا بآیت المصارع - پس طالب کردم
 تا آن آیت را پس یافتیم آنرا با ترجمه المصارع صاحب شهادتین آن آیت این است - بین المؤمنین رجال
 صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانقلبت الارض فاصبحوا فی المصارع - پس الا حق گردانیدیم با آن آیت را و سوره دوسه که سوره
 اعراب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته
 نزد دوسه یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یکبار در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از بعد خبر که یکی از تابعان
 علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از دوسه
 اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدا که تعالی ابوبکر را و دوسه اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را و در حدیث
 و اثبات جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بوقت قمری و فرستاد در هر وقتی مصحفی بود و آن
 در سده خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه پسندیده که فرموده گوئید و عثمان خبری خدا سوگند نکرد و
 آنچه کرد و اگر حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویند در شان این قرار تحقیق رسیده است
 به من که تنبیه میگویند قرات من بهتر از قرات تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه را می بینیم
 و مصحف چندی نمی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد - و دوسه اختراقی و احتمالی
 گفتیم ما میگویند آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر نیکو و عثمان آنچه کرد و میگردم من آنرا است
 و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان - رضی الله عنهما آن است که جمع ابی بکر از پیغمبر آن بود که میباید از قرآن
 خبری که بود و در جمع عثمان براسه آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حاشیه محاسبی گفته مشهور بود مردم
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که دوسه رضی الله عنه کرد و آن بود که مردم
 را جمع کرد بر پشت قمری چون ترسید و قمع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرات و پیش از آن
 بود مصحف هر حرف سبکه که نازل شده بر آن قرآن بحجت تبسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نماند و بهر

آسان شد آوردیم را بر یک نعت که اصل نزول بر آن بود و اما سابق بر جمع جمله ابو بکر صدیق بود و منتهی و آورده اند که امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شد می دشوار گشتی
 علم کثیر از آن حاصل شد می که معرفت نامح و منسوخ است و اما که و س رضی الله عنه تیرس اختلاف آنرا
 بروی کار نیارود و ما به عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند و اقد علم و عمن ابن عباس قال قلت لعثمان
 یا حکم علی ان عدم الی الا انقال - چه چیز پیداشت شما را برین که قصد کردید به سوس سورۃ انفال - و ہی من انشا
 و حال آنکه این سورۃ از شانی است نزو و شانی از سبع شانه بقولے که مراد آن سبع سورۃ طوی است که در آن
 قرآن است - و الی برادره - و قصد کردید به سوس سورۃ برات - و ہی من المبین - و حال آنکه این سورۃ از
 مبین است نزو و شانی و مبین جمع آید است به معنی صد نام آن سورت است که بعد از شانی اندر بر اکم سورۃ از
 زیاده بر صد آیت است یا نزو یک آن و بعد از مبین قوالی است و آن سورۃ که کم از صد آیت باشد گویا که قوالے
 و توابع مبین اند و مبین اوال اینها اند و یا از جهت آنکه اینها شانی و مکر ساخته میشوند بیشتر از مبین بعد از آن
 این چنین تقسیم و قسمیه کرده اند سورۃ قرآنی را که ذکر کرده ام و طوی فی الاتفاق پس ابن عباس یعثمان گفت شما انقال را
 داخل شانی که نام سور سبع طوال است و برات را از مبین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از برات است
 و بر تقدیرے که همچنین گردانیدید قسمیه میان آنها نوشتید چنانکه گفت - نفرتم بنیما - پس نزو یکی گردید میان
 این دو سورۃ - و لم یکتو اسطر - و نوشتید سطر - بسم الله الرحمن الرحیم - را - و وضعتو بانی سبع الطول -
 و نهادید آنرا یعنی سورۃ انفال را یا برات را در هفت سورۃ و را - یا حکم علی ذلک - چه حال و باعث شد شما را بر آن
 و بعضی نسخ ذلک پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با آنچه حاصلش آن است که در امر این
 دو سورۃ اشتباه است بر وجهی که هر دو یک سورۃ اند و این شیت نهادن آنها در سبع طوی و نوشتن بسم الله و میطل آنرا در هفت شد
 و وجه دیگر دو سورۃ اند بنا بر این وجه حاصله در میان آنها گفته شد چنانکه گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عب
 کان رسول الله - و بنو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عیاری علیہ الزمان - از آن جمله که می آمد بروی زمان - و بنو نزل علیہ السور
 فوات العدد - و حال آنکه آنحضرت فرودی آمد یا فرود فرستاده شد بر سورتی متعدده یا سورتها یک در روی آیات
 متعدده است و کان از نزل علیته - و بود آنحضرت که چون فرودی آمد بر وی خبرے از آیت - و بعضی من کان یکتب
 میخواند وی طلبید بعضی کسان را که می نوشت و می را سورۃ را چنانکه زید بن ثابت و غیره - فبقول - پس میگفت آنحضرت
 ضوا به لاری الایات فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا - نهید و نویسد این آیتها را در سورۃ که ذکر کرده میشود در روی چنین
 و چنین - فاذنزلت علیہ کلاته فبقول ضوا به لاری الایات فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا - پس چون فرودی آمد
 بر سورتی پس میخواند آن کسان و اد می گفت بهید این آیت را در سورۃ که ذکر کرده س شود در آن سورۃ

چندین و چندین این دو فقرہ بظاہر مکرر مینماید و فرقی نیست میان ہر دو مکرر چہین کہ در اول آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تکریر است۔ و کانت الانفال من اوائلی انزلت بالمذنیۃ۔ و بود سورۃ انفال از جملہ اوائلی سورتہا کہ نازل شدہ بدینکہ در دوسرے ذکر قصہ بدر است۔ و کانت ہزارہ من آخر القرآن نزولاً۔ و بود سورۃ ہزارہ از آخر قرآن و نزول کہ در دوسرے ذکر تفتیح منافقین و منع از دخول مشرکین و مسجد حرام است۔ و کانت قصتہا تثبیت قصتہا۔ و بود قصہ انفال مانند قصہ ہارت در اعلا کے کلمہ دین و لکونسا کے اعدا از مشرکین و منافقین فقہ بن رسول اللہ۔ پس قبض کردہ شد و بروا شستہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم و لم یبین لنا انہا منہا و بیان نکرد و آنحضرت ہر اسے کہ این سورہ خبر کے از ان سورہ است و ہر دو یک سورہ است یا ہر کدام سورہ علیہ زمین اہل ذلک قرئت بنہما پس ازین جہت نزدیکی کردیم میان ہر دو سورہ۔ و لم اکتب سطر۔ و نوشتیم سطر بم اسم الرحمن الرحیم و نوشتیم اسبع و الم طول۔ و نہادیم مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول و لیکن فاصلہ در میان گذاشتیم بحجت احتمال و اشتباہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نہ کردیم۔ ہر اکہ مذکور صریحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نہ نوشتن تسمیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس ہمین یک سوال باشد و ذکر قول وے وہی من الشافعی وہی من المین تقریباً بیان واقع باشد نہ سوال از تقدیم و تاخیر قائل۔ و رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و تمام شد کتاب فضائل القرآن بحون اللہ و توفیقہ و تامل است اورا

کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاہر آن است کہ این امر ہر اسے اہل بیت یا استخبا نہ و چوہب و دعائے و نزول بلا یا نزد خوف مسنون و مأثور است از انبیاء صلوات اللہ علیہم۔ و اتباع ایشان رحمۃ اللہ علیہم جمیعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدیر من نیز آمدہ است مثل قول خلیل صلوات اللہ علیہ و سلمہ علیہ حبیبی عن سوائی علمہ بجائے شیخ ابن عطار اللہ اسکندر نے در کتاب الحکم میگوید ہر اسے کہ راہ بنہما یہ ایشان را اوپ تبرک طلب بحجت اعتماد بر قدرت و اشتغال بہ دیگر از سلت و امام ابو القاسم شہر سے گفتہ کہ اختلافات کردہ اند مردم کہ دعا افضل است یا سکوت و رضا نصیب گویند کہ دعا در حد ذات خود عبادت است۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من الخیر العبادۃ و اتیان لبعادۃ اولی ست از ترک آن پس آن فی خداست اگر اہل بیت نہ شدہ و بندہ بخل نفس نہ رسید قیام حتی پیر و دگار خود نمود زیرا کہ اظہار فاقہ عبودیت و ابرو حازم و عریض گفتہ است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت دعا لعلہ بہ آن نہ اند کہ سکوت و خود بحجت جبریان حکم اتم و اکمل است و رضا با بقہ تقدیر حق عز و علا اولی

و افضل وہ پہلی گفتم کہ ختم یا نچہ رفتہ بہت درازل بہتر است از مساو و در حدیث آمده است کہ ہر کرا باز و وار و
 ذکر من از سوال از من بدیم اورا بہتر و بہتر از نچہ دیم ساکنان را و تو سے گفتم اند بندہ را باید کہ صاحب دعا باشد
 بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع ہر دو حال باشد و اما تمغیر سے بیگوید اولی آن است کہ گفتم شود اوقات و
 احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بہتر از سکوت است و ادب بہان است و در بعضی احوال سکوت افضل از
 دعا است و ادب بہان است و این شناختہ نہ شود مگر در وقت زیر کہ علم وقت ہم در وقت حاصل گردیں اگر در دل
 خود اشارتے بدعا یا بدیں دعا افضل بود اگر اشارتے بہ سکوت یا بہ سکوت اولے و گفتم است کہ صحیح آنست
 کہ گفتم شود بندہ را باید کہ سہمی و غافل نباشد از شود پیر و دیگر تعالی و در حال دعا سے خود پس باید کہ رعایت
 کند حال خود را پس اگر بیاید از دعا زیادت بسط و در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیاید
 در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولے ترک دعا است و درین وقت و اگر نہ بسط یا بدو نہ قبض و دعا و ترک دعا ہر دو
 برابر است و نیز اگر غائب و در وقت علم است پس دعا افضل است از جہت بودن و سے عبادت و اگر غائب در وقت
 معرفت و حال است سکوت اولے است و نیز صحیح است کہ گفتم شود و نچہ سلمان را و آن حق است یا مرحق سبحانہ را
 حق است دعا اولے است و نچہ در و سے نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خیر آمدہ است کہ بندہ دعا می کند
 و خدا سے تعالی اورا دوست می دارد پس می گوید و سے تعالی یا جبرئیل تا خیر کن و در وقت دار حاجت بندہ
 مرا کہ من دوست میدارم کہ بشنوم آواز اورا و گاہے دعا میکند و اللہ تعالی دشمن میدارد اورا پس میگوید
 یا جبرئیل بر آ حاجت اورا کہ من مکروہ سے دارم آواز اورا انتہی کلام القشیر سے و در رسالۃ تسلیمۃ المساب کلام دین
 باب بسط و طویل و حاوے و شامل واقع شدہ است فلینظر تمہ و دیگر شرائط و ادب و اوقات و احوال اجابت
 و ضمن شرح آحادیث معلوم گرد و انشاء اللہ تعالی

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل نبی دعوتہ مستجابۃ مہر ہر
 پیغمبر سے را دعائی است مستجاب یعنی سنت انہی بران جاری است کہ انون میکنند ہر پیغمبر سے را دعا در حق امت
 خود خواہ براسے ایشان یا برایشان و استجابت میکند آن دعا و جو باقیہ کل نبی دعوتہ پس شتابی کرد و درین
 جہان ہر پیغمبر دعا سے خود را یافت و دنیا اجابت آن را وانی اختیارات دعوتی شفاعتہ الامتی یوم القیمہ و
 بدستیکہ من پوشیدہ و پنهان داشتیم دعا سے خود را از براسے شفاعت کردن مرا مت خود را بدست قیامت
 فی ما لک انشاء اللہ تعالی من مات من امنہ لا یشک باللہ شیئاً پس آن دعوت و دریا بندہ بہت اگر خوشتر است
 حسد کسی را کہ مرد از امت من در حالی کہ شریک نیکہ داند بخدا چیز سے را یعنی بایمان از عالم دنیا رفت اگرچہ
 گناہگار بود و اما سائر دعوات انبیا علیہم السلام بعضی گفتم اند ہر مستجاب اند و این محل توقف است ترسین کہ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ورنہ ہستم از خدا سے خیر بڑی است خود پس عطا کرد و دوزخ پر منع کرد و از کی خسانہ در حدیث
آمدہ است و اللہ علم۔ روایہ سلم و النبی سے اقصیٰ منہ۔ روایت کردہ این حدیث را باین عبارت سلم و ہر بخار سے را کوثر تر ازین
عبارت است و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وہم از ابی ہر یہ است کہ گفت گفت آنحضرت۔ اللہم انی اناخذ
عندک عذر الن تظلمتہ۔ خداوند ابد برستیکہ من گرفتہ نزد تو ایمان کہ ہرگز خلاف نکنی مرا آن بیان را مقصود مبالغہ
در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گویا عدی است کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلاف کردہ نشود
فانما البشر۔ پس بشیر من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی حکم بشریت کہ گاہ داشتہ شدہ است حصہ از ان
درین براسے مصلحتی کہ تقاضا میکند آنرا۔ فای الموئین از تہ تسمیۃ لعنتہ جلد تہ۔ پس ہر کدام از مسلمانان کہ
برخاتم اورا دشنام کنم اورا لعنت کنم اورا بنرم اورا۔ جلد در اصل تازیانہ ردون بر پوشت۔ فاجعلہا لہ صلوٰۃ و نیکو
و قرۃ۔ پس بگردان آن مذکور است برابر اسے آن مؤمن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقر بہا الیک یوم
کہ نزدیک گردانی تو اورا باین مذکور است بسوے خود روز قیامت داین کمال شفقت و مہربانی است از ان حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب است مرقومہ خود و بید کاران چہ جائے نیکو کاران پس مراد مستحقان از بیت و غیرہ
آن ہمہ باشند و این تم و این است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد کہ این حکم مخصوص بغیر مستحقان از بیت
باشند و اللہ اعلم۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افادعا احدکم فلا یقبل اللہم اغفر لہ
ان شئت۔ وہم از ابی ہر یہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کند کی از شما پس باید کہ مگوید خداوند ایامرز
مرا اگر خواہی از جنی ان شئت فقل و نامہربانی کن مرا اگر خواہی۔ از تہ ان شئت۔ خداوند از سے وہ مرا اگر خواہی
یعنی در دعا طلب بطریق شک و تردید و شک و معنی بہ شکیست نگرداند۔ و لیزم مسلمتہ و باید کہ خرم کنند
طلب و سوال خود را سے الصراح غم و غمیت آہنگ کردن و دل نہادن بر خیر سے و فی القاموس غم را
فصل و قطع کردن بدان۔ از فیصل یا نیشار لا کرہ۔ بدستیکہ خدا سے تعالیٰ می کند ہم خیر خواہ نیست اگرہ کند
مرا و اگرہ بنا خواہست کسی را بر کار سے داشتن یعنی شہ از جانب خود خرم کنند و سے تعالیٰ ہر خیر خواہ میکند
چہ حاجت کہ شہ آند اگرہ یکد۔ و ذکر آن بحث است و سے تعالیٰ بفصل و کرم خود و وعدہ استجابت کردہ است
پس نہ ہر باید کہ بدان یقین کنند و بموجب یقین نہ شرح میشود صدر و سے و شور بگردان و قیاس و سے و شک
و سبب ظلمت است۔ روایہ النبی سے و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افادعا احدکم فلا یقبل
اللہم اغفر لہ ان شئت و لکن یزعم و یحکم و یخبر و باید کہ بزرگ و قوی دار و خواہش و محبت خود را۔ فان اللہ
لا یغفر لہی اخطا۔ ہر کہ برستی خدا سے تعالیٰ بزرگ نمی ناید اورا خیر سے کہ بدہ وی تعالیٰ آنچیز را پس باید
کہ رعیت زیادہ بود و مطلوب و سے عظیم بود و قاصر از ارادہ و محبت را و طلب مطالب عظیم۔ روایہ سلم و عنہ قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم مستجاب للعبد ما لم يدع باثم - قبول کرده میشود و عاصم بنده را داد ام که دعا کند بنده و چیزی که بران بنده کار نشود - او قطع رحم - یا دعا کند بر بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوند مرا از وی بیزار کن و پویند بر این دعا دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است - مالم یسجل - ما دم که شبانی نکند اجابت دعا و حصول دعا قبل - گفته شد - یا رسول الله الاستعجال - چه چیز است صورت استعجال - قال - گفت آنحضرت استعجال این است که - یقول - بگوید داعی - قد دعوت وقد دعوت - به تحقیق دعا کردم و به تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - قبل استعجال بی - پس ندیدم که استجاب کرده شد مرا - فیستخسه عند ذلک - پس منتظر شود و ملول گردد و نزد آن - و یسجد الدعاء و ترک کند دعا را استحباب و محرم مانده شدن از کاری - رواه مسلم - و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی بگوید که ترجمه این است تاخیر وقت عطا بالحاج و دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی خود عطا ضامن شده است اجابت را در چیزی که اختیار کرد وی برای تونه و چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاج در دعا هم بهر دو جانب مستحبی آنکه گویی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ استجاب نشد باز شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دوام بران حاصل است و دیگر نعم استجاب محذور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و نضرع و ازاری است و استجاب خط نفس است یعنی از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج است و درگاه حق و الاوی سبحانه میکند هیچ نخواهد و سید احمد بن زید و شرح کتاب الحکم بگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول است همچو اقتران ناز و بخت و ترتیب وجود اجابت بر دعا مثل ترتیب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عباد داعی مگر آنکه مراد است نشان از میان یکی ازین سه چیز یا زودی و در مطلوب او را درین جهان یا دخیوی سازد برای او در آن عالم یا باز میگرداند از دوسه بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل است و منجس نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده اسحب لکم باجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه در آن وقت که دوسه میخواهد و اگر دانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت صلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است گاهی گمان می برد شر را و او خیر خیال میکند پس دعا را کان زیان است و وبال + انکر می نشنود نشان ذوالجلال + و نیز آن براس القامی سطوات ربوبیت و بتفای احکام عبودیت است تا امین نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نور زود وجود مطلب و از برای تحقیق مظهر عبد است یعنی اختیار دوسه تا همیشه در بساط قربت و ملازم قریع باب شد که فی الحقیقت فائده دعا همان است - تنویری هیچ نبود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن بان شیرین دلمان + دل زحمت دعا خالی شده + ذوق عجز و بندگی حالی شده + اگر اجابت کرد شان نعم الملواد + و نه باید از نقد آئینه شاد + و رکن در لذت آن بیشتر + بهر تقریب سخن بار دیگر + وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المملک

الاخيه بطهر الغيب مستجابة - دعای مرد مسلمان نمازخانه مرید اور خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است - خدا را شکر ملک
 موکل نیز و سر دعا کننده فرشته است گماشته شده - کلمات بالا خیر خیر قال الملك الموکل به آمین - هر گاه که دعا میکنید
 مرید اور خود را یعنی میگوید فرشته که گماشته شده است بران آمین - و ملک مثل - و مرید است مانند آن و باز آمده
 و مثل کبیریم رتق مثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنبیین است و بشکلیه زیادت یاد هم ضمیر به لفظ
 تنقیذ تیر آمده است - رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدعوا على انفسكم - دعای
 بدکنید بر ذاتهای خود - و لا تدعوا على اولادکم - و دعای بدکنید بر فرزندان خود - و لا تدعوا على اموالکم - و دعای بدکنید
 بر مالهای خود - لا توافقوا من الله ساعة لیسال فيها عطا فيستجيب لكم - تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود
 از خدا در آن ساعت و شکی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخوا
 بیاید پس شما دعا کنید بر خود و بر اولاد خود و اموال خود کنید و با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
 بپذیران شوید این نمی میر جاعت از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بدخواهند این خوب نیست
 و احتمال زیان دارد - رواه مسلم و ذکر حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
 لفظ است - اتق دعوة المظلوم - پر نیکوین دعا مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور است
 الفصل الثانی - عن النعمان - یغم فون و سکون عین - بن بشیر - ففتح موحده و کسر جمع از صغری است
 و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم
 الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام
 کرد زیرا که بنده در وسیع روی آورنده است بچنان حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و
 امید ندارد و نمی ترسد مگر از وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع
 و تذل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - لیستخواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
 این آیت را که - و قال لیکن ادعونی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم
 شد که دعا مأمور به است و مترتب میگردد بر وسیع و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت است و در
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون
 جهنم و آخرین - بدینست که آن کسانی که بزرگی بنمایند از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من میرانجام است
 که درانید و در رخ را خوار و زار و مزار و عبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است و لیکن دعا
 واجب نیست باباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافهم - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و
 و النسائی و ابن ماجه - و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدعاء ریح العبادة - دعا مفر و خلاصه عبادت

زیرا که حقیقت عبادت و خلافت و ستایش و تذل و خوار سے است و این در دعا حاصل است با کمال و جود و اتم آن
 و معنی بیستم نیز استخوان و دماغ و پیر چشم و خالص بر خیر - رواه الترمذی - و در بعضی نسخ رواه ابو داود و در بعضی
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیئی اکرم علی الله من الدعاء - نیست بیست و بیج خیر گرامی
 تر بخدا از دعا بجهت اشتغال او بربانی و احوال که منور و خلافت عبادت است - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال
 الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و عن سلمان الاطراسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبرک فی
 الا الدعاء - و منی کند قضا را که دعا گو یا این مبالغه است و تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بجهت
 که اگر ممکن می بود و قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بر و قضا توین و تیسیر امر است و دعا گو یا که قضا
 نازل نه شده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا خیر است که می ترسد بنده ازان از نزول مکروه و پیر بهیجی کند
 ازان و چون توفیق داده شد بدعا بر داشت خدا تعالی از وسع آنرا و این همه تکلف است و تحقیق معنی آنست
 که مراد بقضا قضا است که تعلق است رو این بلا بدان و گردانیده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات
 ندارد سبب و سبب را و همه قضا است و در قضا رفته است که این خیر یا آن سبب خواهد شد و با آن سبب منفع
 نخواهد گشت اگر گویند پس چه فائده است مر این کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البته شدنی است جوابش گویم
 که شاید مراد فائده کلام بیان مبالغه است و این چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقه الحال - و لا یرید فی العمر
 الا التبر - و زیاده نیکه نام در عمر نیک مراد هم ضیاع و حصول برکت است و عمر به نیک و تحقیق همان است که در قضا
 ذکر کرده شده است که عمر و چندین است اگر نیک کند و چندین است اگر نکند و نحو و اثبات و در مقام قدر و تسبیب
 واقع است و در حقیقت نه تمیز است و نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یکن - رواه الترمذی - و عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدعاء یفیع عائل و عائل ینزل و عالم ینزل - بدرستی که دعا سود می کند از آنچه
 فرو آمده است از بلا بدفع آن و از آنچه فرو نیامده است برود کردن آن - علیکم عباد الله بالدعاء - پس بر شما
 بادا که بنده گان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا مأمور به است طریقه نیکی آن است که اقبال امر باید کرد
 و مر قضا را تسلیم باید نمود و رواه الترمذی و رواه احمد بن محمد بن حنبل و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب -
 و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعا الا انااه الله بالاسأل - نیست بیست و بیج کی که
 دعا کند بدعائی مگر آنکه بدد او را خدا تعالی خیر است که سوال که میکند - او کف عنه من السوء و قله یا باز دار و
 از وسع بدی و اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا و رقی بنده خود زیرا که دفع فرائض است
 از جلیب نفع - نام بدع با هم او قطیعه رحمت - ما دام که دعا نکند بنده یا برین خوشی - رواه الترمذی و عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من ففله - سوال کنید خدا تعالی را از عز و کرم و وسع - فان الله

تکلیف ان مسائل۔ زیرا کہ خدا سے تعالیٰ دوستی پیدا کر کے سوال کر دہ شود۔ و افضل العبادۃ انتظار الفرج۔ و افضل
 ترین عبادت نماز و روزه و نواہ چشم و اشتغال کشائش از عشم و اندوہ و بلاست اشارت ستہ بصیر و ترک شکایت
 و بیشک خبر سے خبر نواب آن بید و نمازہ است در قرآن مجید میفرماید ای یونسی الصابر و ان اجرہم بغیر حساب و فی
 گفته اند کہ اشارت تبرک استیعال است در طب اجابت دعا۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث غریب و عن
 ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یسأل اللہ لغیب علیہ کسیکہ سوال نکنند و نخواہد
 از خدا خشم می گیرند و سے تعالیٰ برو سے از حجت کمال جو در رافت حق بہندگان گفته اند کہ چنان کسیکہ اگر از سے
 طالب کنند بدو حسیم آنکہ اگر سوال نکنند شتم گیر و مرد و ترک سوال بطریق استکبار و استنکان است و لا اعلم
 سوال برو وجہ استسلام و رضا بقضا مقارے عالی است یا مقصود مبالغہ است در میان جو در رافت الکی جینا نچہ
 اشارت کر دیم۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فتح لکم باب الدعا
 ففتح لہ ابواب الرحمۃ کسیکہ کشادہ شود بر اسے و سے در ہاسے و عاکشادہ میشود بر سے و در ہاسے رحمت و اجابت
 و انزل اللہ شہاداً و سوال کر دہ نہ شدہ از خدا سے تعالیٰ چیرے۔ یعنی احب الیہ یعنی چیزیکہ دوست داشته شدہ
 ترست نزد سے تعالیٰ۔ من ان یسأل العافیۃ۔ از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی
 سلامت از جمیع آفات و علل و بلا ہا و کرمات ظاہرہ و باطنیہ در دنیا و آخرت است و این شامل ہمہ خیرات است
 و در قواعد الطریقہ گفته کہ العافیۃ سکون القلب مع اللہ و ہر چہ دل با خدا آرام گیر و اگر چہ با بود عافیت است
 و این عافیت اہل کمال و شامل جمیع احوال است فسال اللہ العافیۃ۔ رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یتجیب اللہ عند الشدادۃ کسیکہ شاد گرداند اور اگر استجابات
 کند خدا سے تعالیٰ دعا سے اور از بلا ہا سے سخت۔ فلیکثر الدعاء فی الخار۔ پس باید کہ بسیار کند دعا و از نزد
 و این بر عکس حال مسرفان است کہ چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود و امر رافت و زبرد۔ رواہ الترمذی
 و قال نہا حدیث غریب۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادعوا اللہ و انتم موقوفون بالاجابۃ۔ دعا کنید
 خدا را و حال آنکہ شما یقین کنند گانید با جابت۔ و اعلموا ان اللہ لا یجیب دعا را من قلب غافل لاه۔ و بدایینہ
 کہ خدا سے تعالیٰ قبول نمیکند دعا را از ول بی خبر باز سے کنندہ مشغول بغیر حق۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث
 غریب۔ و عن مالک بن یسار۔ بفتح تھانیہ و تخفیف سین مملہ و در آخر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم ادعوا اللہ فاسکوہ بظنون انکم۔ چون سوال کنید از خدا پس سوال کنہ او را باطن کنہای بہت خود و لا تسألوا
 بظہور ہا۔ و سوال طلبید او را بہ پستہا سے گفت دست زیرا کہ سوال بر بطن کنہ صورت طلب در یقین و اشتغال
 با جابت است و جمیع بدین نمونہ کثرت عطیہ است و بہشت دست صورت رود و استسقا را مدہ است

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہشت تھائے دست اشارت آسمان کرد و بعضی گفتہ اند کہ چون دعا برائے طلب چیزی باشد از جهت جنس نعم مستحب است کہ بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برائے دفع قندہ کند شپہاے دست بجانب آسمان کف و کلام ورین باب در استعا گزشت۔ و نے روایت ابن عباس قال سلوا بطون العلم و لا تالوا لبطونہ فاذا فرغتم فاسحوا بھا و جو کم پس چون فافع شود از دعا پس بالید بکفناے دست خود و رو بیا خود را از جهت تبرک بانوار اجابت کہ فافع شدہ اند و رسانیدن آن ہر دسے کہ اشرف اعضا اقرب آنها اولی است رواہ ابو داؤد۔ و عن سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم یبکیکم کیسے بچہ من عہدہ اذ ارفع ید یہ الیہ ان یدہا صغیرہ بدستیکہ پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از بچہ خود چون ہر دہ دہ ہر دہ دست خود را بسوے و سکہ بازگرداند و شپہاے بندہ را خالی صغیر اکبرہ و صغیر و سکون فاخالی و اضعاف تہید است و درویش شدن باید دانست کہ اطلاق حیاء و مہربانی و امثال آن از صفات برحق سبحانہ باعتبار آثار و افعال است نہ ہا و سکہ کہ از قبیل تاثیر و افعال است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و البیہقی فی الدعوات الکبیرہ۔ و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع یدہ فی الدعاء۔ ہو آنحضرت کہ چون بر میداشت ہر دہ دست خود را و دعا لم یطہما حتی یمسح بہما وجہہ و فیرو نہی آورد ہر دہ دست خود را تا آنکہ مسح میکرد بانہاروے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مستحب الجوامع من الدعاء۔ ہو آنحضرت کہ در سنت میداشت دعا ہا را کہ جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت میبود۔ و یدع ماسوے ذلک۔ و ترک می داد دعا ہا را کہ نہ جوامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اسرع الدعاء اجابۃ دعوی غائب الغائب۔ بدستیکہ شباب ترین دعا ہا از سوسے اجابت و رسانند غائب مرغائب را ست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت دران بی شوب تکلف و ریاء۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال استاذنت النبی۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از برائے بر آوردن عمرہ۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مرا و فرمودت مرا۔ و قال۔ و گفت۔ اشکرک یا اخئی فی دعاک۔ شریک گردان مارا سے بر آوردن دعا و تعظیم و تہنئہ برائے تعطف و تملطف است۔ و لا تنس۔ و فراموش مکن مال و در وقت دعا۔ فقال کلمۃ ایسر فی ان لی بہا البیہقی پس گفت آنحضرت سخنی را کہ شاید بدین سخن را کہ تمام دنیا باشد برائے من شاید کہ بہین سخن باشد کہ مذکور شد یا سخنی دیگر غایت آمیز زیادہ برین سخن گفتہ باشد۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابی قتیبہ رواہ عنہ قولہ و لا تنس۔ و تمام شد روایت ترمذی و قول آنحضرت و لا تنس و این عبارت فقال کلمۃ الخ

در روایت او نیست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن لم یشرعوا دعوتہم۔ کس اندک
 رو کردہ نمیشود و دعاے ایشان۔ السلامین یفطر۔ یکی از ان کس روزہ داشت در ہنگامی کہ افطار میکرد
 والا امام العادل۔ دوم بادشاہ دادگستر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم از ان دعا ہا کہ رو کردہ نمیشود و دعاے مستعیدہ است
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید و المظلوم یعنی سوم از انہا کہ رو کردہ نمیشود و دعاے آنہا مظلوم است و لیکن باین عبارت
 فرمودہ برائے اتہام بشان دعاے مظلوم ناقص۔ یرفعنا اللہ فوق الغمام۔ بر میدارد و دعوت مظلوم را خدا
 تعالیٰ بالا کہ ابر کنایت است از رسانیدن او بجا نب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمدہ است
 کہ حق تعالیٰ پدید کردہ است غمام فوق سہار چنانکہ فرمودہ یوم تشق السہار بالغمام۔ و یفتح لہا ابواب السہار۔
 و کشادہ میشود برائے دعوت مظلوم در ہاے آسمان و یفتح یفتح یا و ابواب بھب نہیروایت است نبی میکشا
 خداے تعالیٰ برائے دعوت مظلوم در ہاے آسمان را۔ و یقول الرب۔ و میگوید پروردگار تعالیٰ۔
 و غرقے لافرنک۔ بہ بزرگی من شو کند ہر آنکہ یارے میدہم ترا۔ و لو بعد حین۔ و اگر چہ باشد پس از روزگار
 خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتح ست۔ رواہ الترمذی۔ و غم
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دعا مستجابہ لاشک فیہن۔ نیست شک
 در استجابت این سہ دعا۔ دعوتہ الوالد۔ یکی دعا کہ دن پدر مر فرزند را خواہ دعاے نیکبایا دعاے پدر دعا
 والدہ بطریق اولی از حمت و فور شفیقت و مہربانی۔ ودعوتہ المسافر۔ دوم دعاے مسافر برائے خود یا برای
 غیر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم دعاے مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیسأل احداکم ربہ حاجتہ کلما باید کہ
 بخوابد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ حتی یسألہ سبع نعلہ اذا انقطع۔ تا آنکہ بخوابد از وسع دواں فعل
 خود را چون گسستہ گردش سبع بکسر شین و سکون بعد دواں فعل۔ تراوی روایت عن ثابت البنانی مرسلہ۔ زیادہ
 کردہ است راوے در روایتی از ثابت بنانے یضم موحده کہ از تابعین است بطریق ارسال۔ حتی یسألہ الملع۔
 تا آنکہ سوال کند از خدا تک و لعنہ را۔ و حتی یسألہ سبعہ اذا انقطع۔ ابوعلی دقاق گفتہ کہ از نشانماے معرفت است
 کہ سوال نکنی حاج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق بہ ویت شد گفت رب انی
 انظر الیک و چون محتاج بنانے شد گفت رب انی لما ازلت الی من خیر فقیر۔ رواہ الترمذی و عتہ قال کا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یدین فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ بر میداشت ہر دو دست خود را در دعا۔
 حتی یرسے میاض البلیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو قبل وے یعنی در میفے احیان و در بعضی کمتر از ان
 بر میداشت ابدا بکسر حمزہ و سکون با و بکسر نہی آمدہ۔ وعن یسئل بن سعد بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت

از سبل ابن سعد سعدی که بهایی مشهور است و آخر صحابه است و موت بهیمنه قال کان یجمل اصبعیه خلف منکبیه ویدعو رکعت بود آنحضرت
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل و ششهای خود و دعای که در این مرتبه توسط و اقتضا است در رفع یدین عن الاسباب
بن نیرید عن ابیه - سائب بن نیرید که بهایی مشهور و غیر است و در سال دوم از هجرت زانیده شد و حاضر شد حجج الوداع را همراه پدرش
روایت میکند از پدر خود - ان الاهی صلی الله علیه وسلم کان افادعا فرغ یدیه مسح وجهه بیده - بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس
بر می داشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بر دو دست خود پس مسح وجه بر دو دست در صورتی بود که دستها را
بر می داشت در چون بر می داشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستها از ادب دعا است - روی البیهقی الاحادیث
الثلثه - روایت کرد بهیمنی این سه حدیث را که یکی از اسبل بود و دیگر از سبل و سوم از سائب بنی الدعوات الکبیر
و محسن عکبره عن ابن عباس قال المکذ ان ترفع یدیک حد و ملکیک - گفت ابن عباس ادب سوا
و دعا این است که بر داری هر دو دست خود را برابر هر دو دست خود - او سجده یا نزد یک بجانب آنها زیرا که عادت
در شان کسیکه سوال کند چیزی را و به طلبه آن است که فراح کند کفهاست و دو دست بجانب در خواسته - والا تنفخا
شیر با صبح واحد و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود
سبب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوئے خدا کند اقا لواء - والا بهمال ان تمد یدیک
جمعا - و ادب بهمال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که بهمال اجتهاد و در دعا و خالص
گردانیدن آن و در صحیح آورده بهمال تضرع قوله تعالی ثم یتخلص اسی تخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته بهمال
دراز کردن هر دو دست و اصل و سبب تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طبعی گفته شاید که مراد از بهمال در حقیقت
دفع خیریت که مقصود است از مقابلت عذاب پس میگردد و اند هر دو دست را مانند سپر از احابت کرده - و فی روایتی
و در روایتی این چنین آمده که گفت - والا بهمال بکذا - بهمال اینچنین است - و رفع یدیه - و بر داشت هر دو دست
و جعل ظهورهما علی وجهه - و گردانیدن پشتهاست و دست را در جانبی که متصل است روئے او را - رواه ابو داود
و محسن ابن عمر انه یقول - و روایت است از ابن عمر که روئے می گفت - ان یقول ایدیکم بدعه - بدرستی که بر داشتن
شما و دستهاست خود را یعنی بر وجهی که بر می دارد بر بخت است و ایشان تا بالا سینه بر می داشتند - ازاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی نذ - زیاده نکرده است آنحضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی السد -
یعنی تا سینه این تفسیر است از روئے قرآن چنانکه را که در ابن عمر و اشارت کرد بان بقول خود نذ یعنی سنت
بر داشتن دستهاست تا سینه نه بالا سینه طبعی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که براسه امرست تا سینه بر دارند و بالا سینه تا در شراست
امرست دیگر و بالا سینه و شها براسه امرست و دیگر فافهم - رواه احمد - و محسن ابی بن کعب قال کان رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اذ ذکر اللہ عزوجل ہر بار بنفسہ۔ پھر آنحضرت چون یاد می کرد یکی را پس دعا سے کہ دو را آغاز سے کہ دو
 ہر بار سے خود چنانکہ نے گفت اللهم اغفر لی ولفلان وظاهر حدیث وراں ست کہ ابتدا بنفس مخصوص بدعا می بخشد
 نیست بلکہ در ہر دعا نخت براسے خود سے کہ و پس از ان براسے دے۔ رواہ الترمذی وقال مذا حدیث حسن غریب
 صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری عن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یعوذ بحرفۃ ایس فیہ انیم ولا یطیق
 جس نسبت ہیج مسلمان کی کہ دعا کند برعائے کہ نیست وراں دعا بندہ و نہ بریدن خوشی۔ الا اعطاه اللہ بها احدا
 ثلث۔ مگر آنکہ بدہ اور خدا سے تمنا لے جان دعا کی از سر خصلت۔ اما ان یجمل لدعوتہ۔ یا آنکہ شتابی میکند
 براسے دے اجابت دعا سے اور یعنی درین جهان میدہد۔ و اما ان یدخر بالذی الاخرة۔ و یا آنکہ گاہ میدارد
 دعوت اور از صہرہ می کند براسے وی تا بدہ و آخرت۔ و اما ان یعرف عنہ من السوء مثلہا۔ و یا آنکہ ہر میگردد
 از دے از بدہی مانند دعا سے کہ کردہ است۔ قالوا اذ انکثر۔ گفتند صحابہ اکنون کہ راستیم کہ دعا البتہ مستجاب ست
 بہ یکی ازین سہ طریق اکثر بنہائیم و بسیار میکنیم دعا اقال۔ گفت آنحضرت۔ اللہ تعالی اکثر فضل خدا و ثواب و
 بیشتر بر بسیار سے دعا سے شاکلی کمی نمی آرد و ثواب و دے و در خزانہ فضل و دے بکنید چند آنکہ میخواہید
 رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال جس دعوات مستجاب ہن۔
 گفت پنج دعا ست کہ قبول کردہ میشود و آہنار۔ و دعوت المظلوم۔ یکی دعا سے شہیدہ حتی نیست۔ تا آنکہ انتقام میکشد
 حق تعالی از ستم کنندہ۔ و دعوت الحاج حتی یعید۔ دوم دعا سے قصد کنندہ حج تا آنکہ رجوع کند و باز آید بمنزل
 خود۔ و دعوت المسکین۔ سوم دعا سے کارزار کنندہ بکافران و برآئندہ از خانہ براسے آن حتی یقعد۔ بھا و قاف تا آنکہ
 گرمی کند اسباب و آلات از یعنی فاسخ میگردد و از جنبا و دوسہ بعضی نسخ یقعد بقاف عین تا آنکہ نمی شنید ان کارزار و
 بعضی یقعد بقاف و قاف تا آنکہ بانی آید بخانہ و مقول یعنی رجوع ست۔ و دعوت المریض حتی یرا۔ و چہا ہم دعا سے بیا۔
 تا آنکہ بہ دے گردد و دعوت الاخ لاخیمہ بطہر الغیب و جسم دعا سے برادر مسلمان براسے مسلمان و دیگر غائبانہ ہم قاف
 و بیشتر گفت آنحضرت۔ و اسرع ندہ الدعوات اجابہ۔ و تا بہ ترین این دعا ہا از دے اجابت۔ و دعوت الاخ بطہر الغیب
 رواہ البیہقی نے الدعوات الکبیر

باب ذکر اللہ عزوجل والیقرب الیہ

بد آنکہ ذکر بدل می باشد و زبان و افضل ان ست کہ زبان و بدل ہر دو باشند و اگر یکی باشد پس
 بدل تنہا نافضتر ست این چنین گفت نو دے در شج مسلم و نیز گفته کہ ذکر حق سچانہ و دوزخ ست ذکر قلب و
 ذکر سان باز ذکر قلب و دوزخ ست کہ یکی از دیگرے اربع و اجل و آن فکر و عظمت خدا ست و جلال وے
 و صورت و ملکوت و آیات وے و راض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر الخفی

و اجتماع برائے ذکر و لیکن اینها در تضایع مخصوصه است احتمال اختیاض آن مواضع که واقع اند در آن موارد پس اگر
 نظر کردیم بجانب معنی و علت اجازت کرد و آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص کرد و فکر کرد و آنرا بر مواردش و طریق اول
 معانی است بقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه گذشت در محبت آنچه استحسان کرد و اندر بعضی مشایخ صوفیه
 آنرا از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و خلق بستن برائے آن و خلق الذکر که در حدیث واقع شده است محبت
 آنست اما مذہب مالک کرامت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تازنه
 زیاده بیان کنند و تجاوز از حد کنند و بعضی از متاخرین از شلخ شاذیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع
 و تحلیق از برائے اذکار و اخبار از رواج دین است که تعیین است تسک بدان از جهت و ارباب تقاضای دیانت و دین
 از منہ و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکرامیت است پس صحیح است عمل بدان بقول سلیکة قابل
 بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد در آن برائے جماعتیکه بعد از صدر اول پیدا شد از جهت احتیاج ایشان
 بدان و گاهی مختلف می گرد و حکم بااحت و مذہب با خلات از منہ و آنکه بلکه با خلات اشخاص پس تعیین شد
 قول بجزایان بامرایت مشروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و الله یوفی

الفصل الاول - عن ابی هریره و ابی سعید رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لا یقعد قوم یدکرون الله - نه شب بیدار بیدار گردند - در حالیکه ذکر میکنند خدا را - الا ختم الله علیهم - مگر آنکه گردانند و اگر بیدار
 و احاطه میکنند ایشان را خیرت گان - و غنیمت الرحمة - و پیوسته ایشان را انوار و آثار رحمت - و نزولت علیهم
 السکینه - و فروودن آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل میشود در آن وقت از نورانیت و طماننت و حضور
 قلب و جمعیت و ذوق و شوق آنرا آنست دشمن و دشمن درین معنی و فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت
 و ذکر هم ائمه من عند و یاد میکند این قوم را خدا را تعالی در آن جماعت که نزد او نیند و تقربان بجانب قدس
 از آن جهت مبالغات و تفاخرت کردن با ایشان و اظهار فضل و بزرگوار است آدمیان بلکه زیرا که دعوی میکند مذبح
 و تقدیر بر برائے خود و فساد و سفاک و ابرائے آدمیان - رواه مسلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یبغی طریق بک - بود و آنحضرت که سیر میکرد و می رفت در راه که از کعبه مدینه می آمد - عمر بن خطاب
 یقال له جده ان - پس گذشت آنحضرت به کعبه که گفته میشود و او را جده ان بنم جیم و سکون سیم و ال مه نام کوی
 است و یک سیرینه بر سافنت یک شب - فقال - پس گفت آنحضرت - سیر و اندام جده ان - سیر کنید و تیرید و دید این
 جده ان و نیز یک مست مدینه - سبقتی المفردون بنیج فاولشیدیر را کبیر و فتح و به سکون فاد تخفیف را کبیر و فتح یعنی
 پیشی که در دنیا مدینه گان و جده کنند گان خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفر مدینه می آمدند چون نزد یک سیرینه
 جده ان را ایشان مشتاق شدند بوطن و باطن و خیال خود و جده شدند و بشوق و ولع تمام بسوسه مناسل

خود در آمدند و جماعه دیگر به شوق و نشاط بحال خود مانند پیش آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و نیز بیرون
که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند - قالوا - گفتند این جماعت - و ما المفردون - و هستند مفردان
یا رسول الله - ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانی ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان
و ما هستیم کرد و نگویا که ایشان در یافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر نیز تر گفتند نیستند آنها خود
معلوم اند که چه کسانیست پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد - قال الله ان الذين انعم الله عليهم
فمنهم مفردان آن مردانند که ذکر کنند اند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کنند اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص
جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گرفته اند بکر و سه سجانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلقت
و منقطع شده اند از اسوا سه حق و ترک داده اند صحبت و دوستان و ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند
بذکر و سه تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوسه قول قائل و قبیل ایستاد و بعضی گفته اند که مفردون
موجود اند که غیر خدا را نمیدانند و خبر و پیرا بدیده نشود و نمی بینند یکی میگویند یکی میبیند و خالص شده اند از براسه
ذکر حق بکلیت خود و در مشرق می گویند که فر و احبل میگویند و تنبیه گفته اند و پس از آن گوشه گیر از مردم و خلوت
گرفته اند عبادت خدا و مراعات امر و نهی کنند و اشتغال بذكر و سه سجانه و در قیاس غیر مثل این گفته - رواه مسلم -
و در روایت ترمذی است که استمروان و در بعضی الدین استمروانی ذکر الله آن کسانی که شایسته شایسته و فرقیته شده اند
و زیاد خدا و مستمته کسی را گویند که موع شده است کسی و بجز یک سخن نمیکند چیزی بوسه و یاد نمی کنند جز آن را یقین الله
عظم الله لهم فردوی ند ذکر از ایشان بارها گناه ایشان را دنیا تون یوم القيمة خفا فایس می آیند روز قیامت
سبک و سه تعلق استی و در حدیث آمده است که قرار روز قیامت در غمخس با اسلحه خود بردوزان و بنشینند و بگویند یا ابراهیم
چه اینجا نگاه داشته آید و چه چیز میخواهید از حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم و در بهشت و آرامش و اینجا
بیا سیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید - وعن ابی موسی بن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل النبی
نیکو کرد و الله لا یندکر به مثل الحی والمیت - روایت است از ابی موسی اشعره که گفت گفت آنحضرت حال بقصه
آن کسی که یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است
ذاکر نیز که می ست در غلور آثار روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جہانیت
در سه و غیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مر است - زنده است که یادوست و صالحی
متعلق علیه - وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدي بی
گفت آنحضرت میگوید خدا سه تعالی من نزد گمان نباهه خودم که من دارم یعنی سه امر من گناه او را چون طلب
آمرزش کند و قبول میکند توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکند و قیام کند و کفایت میکند

ساختن را و تنبیک طلب کند کند تا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید واری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان می برد عقوبت میکنم اشارت است بترجیح جانب رجاء گفته اند که حقیقت رجاء آنست
که عمل کند و خیر شایسته بجا آورد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عسیان و قهر و در زرد و استغفار نیاورد و توبه
نکند و چشم بگری دارد آن آرزو می محض است و آئین سر و کوفتن است بر هر تفتد میرانه لطف و کرم خدا نا امید
نباید بود میت نا امید از در لطف تو گویا باید رفت + تو چنان ست که درگاه ترا ثانی نیست + و بعضی گفته اند
که مراد باین اینجا عالم تقیینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم و سے آنکه باز گشت و سے بسوی من است و حساب
و سے بر من و آنچه نقد بر کرده ام من بر اے و سے از خیر و شکر البتہ شنیدنی و رسیدنی است یعنی چون شکن گرد
بنده در مقام توحید و قریب گردیدن چنانکه هر چه دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم اوست بآنکه من باویم
چون یا میکنم مرایا آنکه من خرابم یا هم او را بر عمل او نهان یا آشکارا و باین معنی نافذ و سے تفصیل و تفسیر
نشد و مراد چنانکه فرمود و انما بعد از ذکر کرتی - بر من بانبده ام و قریب اویم توفیق مونسیت و در آوردن
نور حضور و شهود و در دل و سے و تنبیک یا دمی کند مرا - فان ذکر کنی فی نفسه - پس اگر یاد کند و سے مراد و را
خود یعنی نهان - ذکر کنی فی نفسی - یا میکنم من او را در ذات خود یعنی نهان میدهم ثواب او را و متولی شیم
نیات خود اثبات آنرا چنانکه نیست اند آئینا هیچکس نه فرشته و نه خبر و سے کند اقا لوا - وان ذکر کنی فی طایفه متهم
ذکر کنی فی طایفه غیر متهم - و اگر یاد کند مراد رجاعتی از آدمیان ذکر کنم او را رجاعتی بهتر از آن جماعت که جماعت
لا اله الا الله قرین باشند و لا اله الا الله هم و لا اله الا الله قوم و رساے ایشان را گویند و شک نیست که صریح سبحانه
را کلام است نفسی و فطری چنانکه در جاسے خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بر دکللم
و لا اله الا الله و زنی و ثواب لازم ذکر او است سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که تحمل است بودن ذکر محمول
بر ظاهر کبریا و کرام و تشریف و سے سبحانه مرئیه خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت ماند
آنکه باین حدیث استدل لای می کنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه متبرین و ارواح مسکین اند
نه ملائکه فقط پوشیده ماند که هنوز اشکال باقی است بذكر و مجلس شریف صلی الله علیه و سلم مگر آنکه گویند که روح
مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است و همین سبب آن ملائخیر شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست
که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و
خوشامتنی است مراد از این منافات ندارد و افضلیت بیشتر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع
و در بعضی است آنچه معنی گفته که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدا و در بعضی است نزد خدا و در بعضی
و در بعضی است آنچه گفته که خیریت بجهت بودن ایشان ست نزد خدا و در بعضی است نزد خدا و در بعضی

و معیت اگر چه شامل وثابت است مریض را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در
عالم ملکوت اکثر و ابرست اگر چه بیشتر افضل و اشرف از وجه دیگرست و تصریح کرده اند باختلاف جنتین بسیار سے
از علی و الله اعلم متفق علیہ۔ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جابر الجعفی
قد عثر انما لها کففت ابو ذر کففت انحضرت کہ میگوید خدا سے تعالیٰ کہ یکدیگر بسیار و نیکی را و علی نیک کنده پس مرا و است
وہ چند ان ثواب کہ کم ازین نیست۔ و ازید۔ و بیشتر ہم میدیم ہر کہ خواہم بر اندازہ صدق و اخلاص در عمل تا کہ
ہم مقصد ہم واقع شدہ است۔ و من جابر بالسبتہ فجار سبتہا۔ و کہ یکدیگر بسیار و بد سے را پس جابر و اش بدی نامند
اوست یعنی یک بد سے۔ و اخضر۔ یا می آمرزم و اصلا خبر اسے بد نمیدیم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالیٰ
شأنه و فضل دیگر آنکہ میفرماید۔ و من تقرب منی شبرا۔ و کہ یکدیگر نزدیکی جبر از من مقدار یک شبر۔ تقرب شدہ فراخا
نزدیکی جویم من بسوے و سے مقدار ذراع۔ و من تقرب منی ذراعا تقرب منہ باحد و کہ یکدیگر نزدیکی جویم بسوے
یک ذراع نزدیکی جویم من بسوے و سے مقدار باع یعنی اندک عمل کند کہ نے الجملہ موجب قرب در گاہ میشود و جبر
آن زیادہ از ان دہم فریادہ گردانم قرب اورا بدر گاہ خود از آنچه مستحق و مستوجب آن است شبر کہ بیشترین و سکون
با یک بدست و ذراع یک ارش دست و باع تو لاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته کہ شبر ما بین اعلیٰ اہام و اعلیٰ
خضر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر یدین۔ و من اتالی مشیئۃ ہر و اتے و کہ یکدیگر باید مرا
روان می آیم من اورا روان و ہر وہ بفتح ہا سکون را و فتح و او نوعی از رفتار و رویدن کذا فی الصراح
و فی القاموس ہر وہ میان رفتن و رویدن و این کنایتی است از سبق رحمت خداوند تعالیٰ و قرب و سے
از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل و سے تعالیٰ بر ملاقات و اعمال ایشان۔ و من لقینی ثواب الامراض
خطیئۃ لا یشترک فی شئنا۔ و کہ یکدیگر پیش آید ہر مقدار زمین و پر سے آن از رو سے گناہان و در جائے کہ انہا نمی گردان
ہن چیز سے۔ و نقیئۃ بثلث ما سفرة۔ پیش می آیم اورا ہا شد آن از رو سے آمرزیدن قرب اب شئی بغیم و کسر چیز سے
کہ تقریب مقدار و سے باشد رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله
علیہ وسلم ان الله تعالیٰ قال۔ کففت انحضرت کہ خدا سے تعالیٰ کففت۔ من عادی لی و لیا فقد اؤتتہ بالحب۔ کہ یک
و دشمن دار و دوستی از دوستان مرا پس تحقیق می آگاہانم و خبر میکنم اورا بچنگ دشمن و ولی از ولایت است
بمنی محبت و نصرت یا از ولایت امور۔ و بالتقرب لی عبدی یعنی احب الی ما افرقت علیہ۔ و نزدیکی بخت بسوے
من بندہ من هیچ چیز سے کہ محبوب ترست بسوے من تقرب و سے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بر و سے یعنی تقرب
با داسے فرائض محبوب ترست نزد من از تقرب بنوافل چہ او اسے فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب ترست
نزد و سے بچانہ باز تقرب بنفل نیز نتیجہ عالی و در حق عظیم دار و از جهت بودن نوافل شتم و کس فرائض۔ و انما

بریقین ثابت اند جلالت ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی است۔ قال یقول۔ گفت آنحضرت میگوید و سے تعالیٰ۔ کیفیت
 اور او۔ پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را۔ قال یقولون لو انهم راوا کالوا اشد علیہا حرصا۔ گفت
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را میبودند سخت تر از روستے حرص کردن بران۔ و اشد لما طلبوا۔
 و میبودند سخت تر از روستے طلب مر ازنا۔ و اعظم فیہا رعبہ۔ و میبودند بزرگتر از روستے رعبت کردن دران۔
 قال ثم یقولون۔ گفت آنحضرت پس از چه چیز بنیاد میجویند۔ قال یقولون من النار۔ گفت آنحضرت میگویند
 فرشتگان بنیاد میجویند از آتش و دوزخ۔ قال یقول فعل راوا۔ گفت آنحضرت میگوید حق تعالیٰ آید دیدہ اند آتش را
 حال یقولون۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان۔ لا ادرک انہ یارب الارواح۔ ندیدہ اند آتش را قال یقول فلیفت
 اور او۔ گفت آنحضرت میگوید و سے تعالیٰ پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ قال
 یقولون لو راوا۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ کالوا اشد منها فرا۔ میبودند سخت تر از او
 اگر خفین از آتش۔ و اشد لما تخافونہ۔ میبودند سخت تر از روستے ترسیدن مر آتش را۔ قال۔ گفت آنحضرت
 یقول۔ پس میگوید پروردگار تعالیٰ۔ فاشهدکم انی قد غفرت لکم۔ پس گواه میگیرم مر شما را کہ بدرستی کم تحقیق
 آمریم ایشان را۔ قال یقول ملک من الملائکہ۔ گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان۔ فہم فلان
 ایس ہم۔ در ایشان فلان است کہ نیت از ایشان و نیت ذکر کنندہ۔ اما جبار لجا حقہ۔ نیامدہ آن فلان
 مگر از جبت کار کہ احتیاج بدان داشت۔ قال ہم الجلساء لا یثقی جلسہم۔ میگوید حق سبحانه تعالیٰ ایشان را کہ این
 قوم ہم نشینانند کہ بد بخت میشوند ہم نشین ایشان اگر چه بر اسے کار دیگر بیاوریم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدیم
 و آخر دیدیم آخر نیز نیست ہم نشین یعنی اولیا چون کییا است۔ کہیمانی خود باین خوبی کجا است۔ و رواہ البخاری
 و فی رواتہ سلم قال ان اللہ ملائکہ سیدہ۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ مر خدای را فرشتگانند سیر کنندہ و گویند
 و در زمین۔ فضلہم فاعلمون فساد و فتنہ آن جمع فاضل و در بعضی نسخہ فضلہم بر وزن فاعلم و ملکہ گفته اند کہ اگر چه در
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و هم است۔ یعنی مجامع الذکر۔ طلب میکنند مجلسہا۔ ذکر را۔ فافوا و حدوا
 مجلسا فی سہ ذکر کہ وہم۔ پس چون سے یا نند مجلسی را کہ در و سے ذکر است فی زمینند ذکر کنندگان۔ و حق تعالیٰ
 با جہتم۔ و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را بہا ہا سے خود۔ حتی یلاوا ما بینہم و بین السماء الدنیا۔ تا آنکہ میکنند
 فضا۔ را کہ میان ایشان و میان آسمان پایان ترست۔ فافوا و تفروا۔ پس وقتیکہ بر ایشان میشود و جلا
 میشود و ناگران۔ و جلا۔ بالابی بر آیند فرشتگان۔ و بعد و الی السماء و میرند تا آسمان۔ قال۔ گفت آنحضرت
 فیما لکم اللہ پس سے پرستد فرشتگان را خدا سے تعالیٰ۔ و ہوا علم ہم۔ و حال آنکہ و سے تعالیٰ و انترست
 بہ فرشتگان و در بعضی نسخہ با و اہم۔ من این حکم۔ از کجائی آیند۔ یقولون۔ پس میگویند فرشتگان

جہنا من عندی جاوگن فی الارض رسی ایم ما از تر و زندگان تو کہ در زمین اندر سنجونک و کیرونک و بیلونک و بجدونک بعضی نسخ و کیرونک و کیر
میکنند ترا انواع اذکار و بسیارونک - و دعا و سوال میکنند ترا - قال میگوید پروردگار تعالی و تقدس - ما و ایسا روتی و جنتی
سوال میکنند ترا - قال ایسا روتی و جنتی میگوید فرشتگان سوال میکنند ترا بشت ترا قال میگوید وی تعالی - بل را و جنتی
آیا دیدہ اند بشت مرا قالوا ایسا روتی میگوید فرشتگان ندیدہ اند ای پروردگار من - قال کیف لورا و جنتی میگوید پروردگار
چگونه میدو حال ایشان اگر میدید بشت مرا - قالوا و جنتی میگوید فرشتگان طلب ہیں میکنند از تو و پناه بچونید تو - قال میگوید
پروردگار و ما بچونید و فی و از چه چیز طلب ہیں و پناه میکنند برون مشدہ و در بعضی نسخ بدون نون ست - قالوا سن
نار کہ - می گویند فرشتگان طلب ہیں و پناه می کنند از آتش تو و عذاب تو - قال میگوید پروردگار -
و بل را و انار کہ - آیا دیدہ اند آتش مرا - قالوا لا - گویند فرشتگان ندیدہ اند - قال و کیف لورا و انار کہ -
میگوید حق سبحانہ تعالی چگونه میدو حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا - قالوا و بختونک - میگویند فرشتگان
و طلب آمرزش می کنند از تو - قال - گفت آن حضرت - فقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فقد عرفت لهم -
پس تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را - فاعطیتهم ما سألوا - پس دادم ایشان را چیزی کہ سوال کردند ایشان
یعنی بشت - و اجرهم ما استجاروا - و امان دادم ایشان را از چیزی کہ امان جستند ایشان یعنی آتش - قال
گفت آنحضرت - فقولون - میگویند فرشتگان - رب میهم فلان عبد خطار اسے پروردگار در میان ایشان
فلان بندہ است گناہ کار بد کار - انا امر مجلس میم - بود آن بندہ مگر آنکہ میکند بشت از آن را پس شست
در ایشان بے آنکہ ذکر کند - قال - گفت آنحضرت - فقول - پس میگوید پروردگار - و لغفرت - مراد را
هم آمرزیدم - هم انعم الیہی ہم جلیسہم - ایشان آن قوم آنکہ بد بخت نشود و بی نصیب نباشد بہ سبب
ایشان و مصاحبت ایشان بنشین ایشان - و قال عوث الثعلبی الشیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ
شعر اناس من رجال الانبیاء جلیسہم - رب الزمان و الیرے ما یریب - و سخن خطلمہ بن الربیع -
نعم را و فتح موحده و کسر تخانیہ مشدہ - الاسیدے - نعم خمره و فتح سین مملہ و کسر تخانیہ مشدہ و سکون
یا نیر گفته اند نسوب باسید بن عمرو بن نیم صحابی ست کاتب وحی بود و از زہاد و عباد و عقلاے ایشان بود عمر طویل
یافتہ و در ایل امارت معادیہ و رفا از عالم رفتہ - قال - گفت خطلمہ - یعنی - ابو بکر فقال کیف انت یا خطلمہ - پیش
آمد ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونه تو چیست حال تو در قنین ایانے امی خطلمہ - قلت ناقد خطلمہ گفت منافع
شد خطلمہ - قال سبحان اللہ بالقول - گفت ابو بکر چه میگوید و با این خلوص ایمانے کہ تو دارے چگونه نسبت
نفاق بخود میکنی - قلت - گفتیم - کنون عند رسول اللہ - می باشیم ما نزد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم نیکو نالمان
و انجبتہ تذکر میکنند و وعظ میگوید آنحضرت ما را با آتش و زنج و بشت - کانا را سے عین - گویا کہ ما می بینیم بشت

علمائے شہانزاد و شاہ شمار - و رفیعہ نامی در جاکلم - و بلند ترین علما سے شمار پایہ ہائے و مرتبہ ہائے شہا - و خیر لکم
 من اتفاق الذہب بالورق - و علی کہ بہتر است شمار از خج کردن نزد سیم فی القاموس و رزق مثلثہ و ہر وزن کتف
 ورجل در اہم مضروبہ - و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم قفروا اغناکم و یغیروا اغناکم - و بہتر است مر شمار از انکہ
 پیش آید دشمنان خود را پیشہ کافران را پس بنزد شمار گزیناے ایشان را و بنزد ایشان گردنہاے شمار
 یعنی قتال کردن با کفار - قالوا بی - گفتند صحابہ بی بیاباگان مراد خبر وہاب بن چین علی کہ وصف کردے - قال
 ذکر اللہ - گفت آنحضرت انچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم ہے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست
 و از تصدق و جہاد و قتال و در راہ خلافت فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کفایت
 و مخصوص است بغیر ذکر - رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ الا ان مالک و ترمذی علی ابی الدردار - لیکن
 این قدر ہست کہ مالک وقف کردہ ابن را بر ابی الدردار و رفع نکرد و حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و موقوف
 قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت - و عن عبد اللہ بن مسعود یفہم موحده و سکون مہلہ صحابی است
 پر و برادر و سے کہ علیہ نام دارد و خواہر او را کہ مہنام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیارت
 ایشان آند و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و دوسے آخر صحابی است کہ در شام وفات یافت بر قول
 مشہور - قال - گفت عبد اللہ - جاء اعرابی الی رسول اللہ - آمد ہادی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال اے الناس خیر - پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است - قال - و در بعضی نسخ نقل الی
 پس گفت آنحضرت - طوبی لمن طال عروس خوشی با دگر کسی را کہ در از شد عمر و نے - و حسن عملہ - و نیک شد کردہ
 او یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است - قال - گفت آن اعرابی - یا رسول اللہ اے الاعمال افضل -
 کدام از علما فاضلتر و زیادہ ترست ثواب آن - قال ان تفارق الدنیا و لساک رطب من ذکر اللہ - گفت
 آنحضرت فاضلترین علما آن است کہ جدا کنی دنیا را و میرے در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی گنا
 از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از خدا آن است یا کنایت است از یاد است ہر ذکر
 اقرب بہوت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ میرد - رواہ احمد و الترمذی - و عن انس
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررت برباض النجۃ فارموا - چون بگذرید بر خوار ہائے بہشت
 پس بچہ پیدہ - قالوا و ما رباض النجۃ - گفتند صحابہ چیست و کدام است رباض جنت - قال حلق الذکر - گفت
 رباض جنت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا میگویند کہ موصل بر رباض جنت است یا ذوق و حشر
 کہ درین مجالس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نونہ اوست بعضی مشائخ گفتہ اند کہ نمونہ لذت بہشت
 در دنیا ذوقی است کہ از تلقن مناجات وقت سحر حاصل میگردد و خلق بکسر حروف لام جمع حلقہ است بفتح حا

و سکون لام مثل بر و بلف و قمع و قمع و خلق و خلق ہر دو را پنج نیز گفته اند و حربی گفته کہ خلق و خلق ہر دو و سکون او مثل ترو
 ثمرہ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ تخلیق بر اسے ذکر شروع است۔ و رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد مقعد المذکر الاذنی ذکر اللہ فیہ۔ کہ یکہ نہ نشیند و مجلس کہ ذکر نہ کند خداست را در و
 کانت علیہ من اللہ تترہ۔ باشد برو سے از خدا حسرت و نقصان۔ و من استطاع مضطجاً لا یندکر اللہ فیہ۔ کہ یکہ بر پیلو
 افتد و در خواہ گاہ کہ ذکر نکند خدا سے را در و سے۔ کانت علیہ من اللہ تترہ۔ باشد برو سے از خدا حسرت و نقصان
 یعنی چہر حال در شست و بر خاست و در خواب و بیدار سے و شب و روز بیکر مشغول باید بود و ہر وقت کہ خالی
 از ذکر رود موجب حسرت و ندامت خواہد بود در قیامت چہیت چہ اول شب آہنگ خواب آورم۔ بہ پنج نام
 شتاب آورم۔ و اگر نیم شب سر بآرم از خواب بیا۔ ترا خوانم و نسیم از دیدہ آب۔ و اگر بامداد است را ہم بہ نسبت
 ہمہ روز تا شب پانچم بہ نسبت رواہ ابو داود۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باسن قوم
 یقویون من مجلس لا یندکر اللہ فیہ۔ نیست هیچ گز نہ چہ کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس
 الا قاموا عن مثل جلیۃ حار۔ مگر آنکہ برخیزند از مانند سردار خ۔ و کان علیہم تترہ۔ و باشد آن مجلس بہر ایشان
 موجب حسرت و ندامت۔ رواہ احمد و ابو داود۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با مجلس قوم
 مجلس لم یندکر اللہ فیہ نہ نشیند هیچ قوس مجلس را کہ ذکر نکند خدا را در آن مجلس۔ فلم یصلوا علی نبیہ۔ و در و در
 بر پنج چہند اسم اللہ علیہ وسلم الا کان علیہم تترہ۔ مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت۔ فان تارکہم و ان شاک
 غفر لہم۔ پس اگر خواب خدا سے تعالی عذاب کند ایشان را بہ ترک ذکر و صلوات یا بر پنج گذشتہ است در مجلس
 از پنج موجب تترہ است و اگر خواب یا مزید تفسیر ایشان را۔ رواہ الترمذی۔ و عن ام حبیبہ رضی اللہ
 عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علیہ لالہ۔ ہر سخن آدمی زبان است برو سے
 نہ سودہ را روا۔ الا امر بہ و ان ابی عن مکر۔ مگر امر کردن کسی را با امر شروع یا بازداشتن از امر شروع۔ او کہ
 اقتدر۔ یا ذکر خدا۔ رواہ الترمذی۔ و ابن ماجہ و قال الترمذی بہذا حدیث غریب۔ و انین حدیث معلوم میشود
 کہ در بیاج نیز ندان سست و این تشدید و جافہ است و ضرر بیاج آن است کہ در و سے خسارت است و موجب
 قساوت قلب۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تکرؤا الکلام بغیر ذکر اللہ۔ بسیار
 نہ کہید سخن را بے ذکر خدا۔ فان کثرۃ الکلام بغیر ذکر اللہ تترہ للقلب۔ زیرا کہ بد رستی بیاری سخن بی ذکر
 خدا سبب سختی است مردل را قساوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و جوارح آن از صفات
 حمیرہ۔ و ان البعد الناس من اللہ القلب القاسی۔ و بد رستیکہ دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت
 رواہ الترمذی و عن ثوبان۔ عولای آنحضرت است و در سفر و حضر لازم در گاہ بود۔ قال۔ گفت۔ لما نزل

ہر گاہ فرود آمد این آیت - والذین یکنزون الذہب و الفضة - کہہ روزم جمع کردن نزد سیم است - کنایہ البی
 بودیم یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض اسفارہ - و بعضی سفر ہائے آنحضرت فقال بعض اصحابہ - پس گفتند
 بعضی از صحابہ آنحضرت - نزول فی الذہب و الفضة - فرود آمدہ است این آیت در زر و سیم - و علیہا اسے
 المال الخیر - کاشکی میدانستیم ما کہ گرام مال خیر و بہتر است - فتنہ - پس می گفتیم ما آن مال را وی نہادیم و مستحق
 ذم و وعید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - انفلک لسان ذاکر و قلب شاکر - بہترین مال زبان ذاکر و دل
 شاکر است - و در ترجمہ موشہ تعینہ علی ایمانہ - وزن سلمان کہ اعانت کند و بارے و ہر مرد را بر ایمان او یعنی بہ حفظ
 احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و غنت و جمعیت و حضور - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و الدارقطنی
 الفصل الثالث یعن ابی سعید - قال خرج معا وثیہ علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری سے بیرون
 آمد معاویہ بن ابی جہش کہ ذکرہ نشستہ بود در مسجد - فقال ما اہلکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ
 شمارا درین جا و بر اسے چہ شستہ امید چہ کاری کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا ذکر اللہ نشستہ ایم کہ ذکر
 میکنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - اللہ ما اہلکم الا ذلک - آیا بخدا سوگند نہ نشاندہ است شمارا نہ نشستہ
 امید کہ بر اسے ذکر خدا و اللہ حرف قسم از وی بخورن است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و جہ و شیری آید بعد از ان
 حرف استفہام آوردہ اند و دو ساختہ اند قالوا اللہ ما اہلکم الا ذلک - گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما را چہ ذکر او افضل
 حرف استفہام در جواب بشاکہ سوال است - قال - گفت معاویہ - اما انی لم استخفکم تمہ لکم - آگاہ باشید بد رستیکہ
 من سوگند نہ اوم شمارا از جہت تمت نہادن مر شمارا بد رقع یعنی بلکہ بقصد اتباع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ وسلم
 نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ دید نشستہ در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکہ من پرسیدم بعد از ان حدیث - رایت
 می کنند وی گوید - و ما کان احد یخبرنی من رسول اللہ - و نبود هیچ کی بخبردار و مرتبہ من از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 اصل غنہ حدیثی - کہ از روی حدیث کردن آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است
 چہ ہر کہ بیشتر حدیث می کند احتمال نسیان دارد - و ان رسول اللہ - و بد رستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحاب خود - فقال ما اہلکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است
 شمارا اینجا - قالوا اہلکم اللہ - گفتند صحابہ نشستہ ایم کہ ذکر می کنیم خدا را - و شجرہ علی ماہدنا لا اسلام - و ہمہ میگوئیم
 خدا را برادرہ نمودن ما را بر اسے دین اسلام - و من بہ علیہا - و منت نہادن وی تعالی باسلام بر ما - قال -
 گفت آنحضرت - اللہ ما اہلکم الا ذلک قالوا اللہ ما اہلکم الا ذلک قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انانی
 لا استخفکم تمہ لکم لکنہ انانی جبرئیل و لکن آمد مرا جبرئیل - فاجری ان اللہ عز وجل یبائی کم الملائکہ - پس خبر داد مرا کہ
 خدا تعالی مبایات و مفاخرت سے کند وی نمازد بہ شافہر شنگان را - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن ابیہر ان

خلافت قال۔ روایت سے از عبد اللہ بن بسر کہ غریب ذکر سے در فصل ثانی گذشت کہ مردے گفت کہ یا رسول اللہ
 ان شرائع الاسلام قد کثرت علی۔ تحقیق شریعتہا سے اسلام و احکام آن تحقیق بسیار شدہ بر من۔ فائز فی التبت
 التبت بہ۔ پس خبر دہ مارا پیچید کہ جنگل در زم و در او نیم بوی یعنی خبر دہ مارا پیچید کہ جنگل فوایا کثیر باشد
 کہ لازم گیرم دور و خود سازم آنرا بعد ادا سے فرائض متعینی شوم بوسے از سائر نوافل را در او را پیچید فائز
 کردہ اند این کلام را۔ قال لا یزال سانک رہا من ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو ترا ذکر خدا
 معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔
 وعن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل اسے العباد افضل و ارفع در حقہ عند اللہ فویم التیمت
 روایت سے از ابی سعید خدری کہ بدستیکہ آنحضرت پر سیدہ شد کہ این بندہ از بندگان فاضلتر و بلیغ
 پایہ ترست نزد خدا و فرقیامت۔ قال الذاکر ان اللہ کثیر الذاکرات۔ گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر
 کنندہ خدا را بسیار۔ فیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ من الغار سے فی سبیل اللہ۔ ذکر کنندگان خدا را
 تو از کنندگان در راہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایہ تراند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ بوضو بسبیل اللہ فی الکفار و المسلمین
 غازی اگر نہ تشریف خود در کافران و مشرکان حتی تکسر ریختہ دہا۔ تا آنکہ شکستہ گرد و رنگ گیر و خون نشیر
 یا غار سے۔ فان الذاکر اللہ افضل منہ در حقہ۔ پس بدستیکہ ذکر کنندہ خدا را فاضلترست از بوسے از روی
 در حقہ یعنی اگر غزا و کارزار با کفار یا این سرحد برسد باز ذکر فاضلترست چہ جای مجاہد و کارزار۔ رواہ
 الترمذی و قال تاج الدین غریب۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ان شیطانا جائع علی قلب ابن آدم۔ شیطان تشنہ و چنہ است بر دل آدمی۔ فاذا ذکر اللہ خنس۔ پس
 چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد و شیطان۔ و اذا غفل وسوس۔ و چون غافل و نجیب میگردد
 از ذکر خدا و وسواس میدہد و جویم سینه بر زمین نہاد و مرغ و آدمی و موش و جحش و جحش از انچه بر زمین فی جنبہ او جانور
 و خوس پس ماندن و پس چیز سے پنهان شدن و وسواس اندیشہ بد و در دل افکندن۔ رواہ البخاری
 تعلیقاً۔ روایت کردہ است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق کہ معنی حدیث کردن اسناد است از اول و حکایت
 این قسم احادیث در تراجم ابواب آوردہ است چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن مالک قال یعنی ان رسول اللہ
 روایت کرد امام مالک گفت کہ رسید مرا کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ ذاکر اللہ
 فی الغافلین کا لقا قتل خلف الغافلین۔ ذکر کنندہ خدا در میان غافلان مانند قتل کنندہ است از پس گردن
 یعنی جماعت کہ بخشد از جنگ کہ بعد از ایشان شخصی قتل میکند و قال با کفران ہمیشہ فضل دارد و خصوصاً بعد از
 گرفتن جماعت۔ و ذکر اللہ فی الغافلین کفصل اخضر فی شجر یا میں۔ همچو شاخ سبزه است در درخت خشک۔ و فی روایت

فقال الله تعالی را عالم گویند عامل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طیب و نخت را امام محمد غزالی آن است که اطلاق اسماء بر عقل به طریق توصیف جائز است اما بطریق تمسیه را نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده مستحق این صفات حق و متخلق با خلاق و سعه قهاری میگرد و معنی این سخن نه آن است که بنده بعین صفات حق متصف گردد و حقایق یا صفات بنده مثل صفات و سعه بیانه میشود و چه مثل از گویند که به جمیع وجوه مشارک بود و در تعالی پس کثرتی است بلکه مراد آن است که بوجهی از وجوه هر توست از صفات حق مناسب حال بنده بر آن می افتد چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست خبر اطلاق لفظ شلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت و گیرد از در و آنچه در پند و پیدای می شود نه مثل آن است تعالی الله عن ذلک و متعلق در غیر اسم الله است از اسماء صفات و آنچه متعلق در جمیع اسماء است که اعتقاد معانی آن کرده به صدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت در آن اود نمایند و بنا وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یا بدو اما در اسم الله تعالی متعلق است نه خلق

فصل الاول عن ابی هریرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى تسعة وتسعين اسما مائة بسم الله تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که تحقیق ثابت شده از مذہب اهل سنت و جماعت که خدا تعالی را هفت صفت است پس این اسمی کثیره از کجا است و نیز اسماء تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسماء از اینجا است و فی الحقیقت راجع یکی ازین صفات و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و در حد و آن باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسماء است چنانکه باو شای که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار است که هر جا که فرامیم یا شجا برسند و فتح کنند اگر چه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین اسماء است کذا قالوا و بعضی از متصوف گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت فرموده طلالی است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسماء الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نور سنی مناسب از ائت که در وقت خلعت یکی از آن خصلتها سق فافض گردد تا بانوار این اسماء طلمات آن خصلتها را مل گردد و نمیر الا نوار برسد و الله اعلم بالله الا واحد و در بعضی نسخ واحد بی تاصدیک کم این تاکید است نود و نه را تا نود و نه و کم خیال نکنند و یاد کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعین را تسعة و تسعین یا تسعة و تسعین نخواستند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسماء و آید بهشت را با مهربان و سابقان و مرا و با حضا حفظ است بعضی گفته اند که علم بمعانی آن و ایمان بدان تو عظیم مساے آن و بعضی گفته اند که قل به مقتضای هر اسمی بر سبب طاقته که معنی

تخلیق مخلوق است۔ و حق و روایت و دروایتی این عبارت را زیادہ کرده۔ و ہر و ترتیب الوتر۔ و دسی تعالیٰ و درست
دوست میدارد و در ترا و تر کبیر و او فرقی آن بمعنی عدد و طاق است چنانچہ یکی و شصت و پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالیٰ
معنی خود است در ذات غیر قابل تجرے و انتقام و در صفات بمعنی لاشعہ و لا مثل و در افعال بمعنی لایعین و لا شریک
و در و شریک یا ہر سبب ہرے تعالیٰ در صفیہ این معانی و محبت و تر بمعنی تو اب و ادن بران و لہذا رعایت کردہ شدہ
حد و در تر در مواضع کثیر و در شرح شریف علیہ۔

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ قسّمہ و شیعین اسماء۔ بدستیکہ
خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است من احصایا و خل الخبتہ ہوا اللہ الذی لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم۔ فلما سہر ادای عبادتک
کہ اسما بطریق تعدا ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جہت وصف کردن مرقی سبحانہ
را بوجدانیت و اخبار کردن از و سے بہ صفات کمال و تعلیم کردن طہریت و احصاء او ذکر کرد
اسما را تا افادہ کنند تيقظ و شوق و ذوق و لذت تبویحہ خدا و صفات و سے را و اشعار۔
ہا کہ اسم ذات است و اینها صفات ادیند ثابت ہر ارادہ در شمن این تعداد نیز حاصل میگردد و کلمہ ہوا شایستہ
بذات مجرود و ہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را مجملہ الرحمن الرحیم بتفصیل صفات و انصاف
ذات بآن مفصلا پس ہر برائے اتصال سرست و اللہ برائے مشاہدہ روح الرحمن الرحیم برائے مکاشفہ قلب
و در این قوم را در شرح کلمہ ہوا کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ نطق بیان ازان تنگ است اکنون شروع
کنیم جو بنیق اللہ و ذکر ہر اسم نام موجود حق جامع صفات الوہیت متفرد و وجود حقیقی است و ہر موجودی کہ خواہ
استفادہ وجود از و سے کردہ و در حد ذات خود محدود است و وجود و سے ازان محبت است کہ نسبت بوی دارد
و و سے بآنجا نبی دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء ہا لک الا وجہ و درست بود کہ لا موجودی انحققہ و بالذات
الا اللہ و اللہ علم است مرزات واجب الوجود را کہ معبود بحق است و اللہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم
ہی جامعیت جمیع صفات اخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکند مگر برائے احاد صفات و این اسم بر غیر و سے
تعالی اطلاق نمیکند نہ بحقیقت نہ بجاز و اسما دیگر اطلاق نمیکند اگرچہ بہ مجاز بود پس و سے اعظم اسماء باشد و اسما
دیگر را اسما را اللہ میگوشند نہ عکس و معانی سائر اسما متصور است کہ تصف شود بندہ بآن و تخلق گردد بوجہی کہ
تذکرہ شدہ راین اسم برائے اطلاق است نہ تخلق و نصیب بندہ ازین اسم تادہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق
یا دوی گردد و واقعات ہا سوا و سے نکند و امید بغیر و سے ندارد و از غیر و سے ترسد و زودیدہ شود
غیر او را نہ بنید بیت رفت از میان چہن خدا ماند خدا۔ انظر انما سمی اللہ این است۔ الرحمن الرحیم
این ہر و اسم شتوق از رحمت اللہ را کہ مبالغہ و رحمن الطی است کہ شامل رحمت دنیا و آخرت است و جمیع

بڑا تہ قدس وے تعالیٰ رحمت افاضہ غیرست بر محتاجان و اولاد ان برائے ایشان در رحمت حق عام ست
 شمار دل نعم و پیا و آخرت و شامل ضرورت و حاجات و مزا یا و خواص بجنس جو و عنایت بے شائبہ غرض و عووض نصیب
 بندہ ازین دو اسم آن ست کہ چون شناخت کہ نعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بر وی کند
 و ہمہ کار ہا سے خود را پوسے سپارد و بکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیر سے مدد نچوید و بغیر
 او و سے نیارد و این وجہ تعلق باین دو اسم ست و تعلق آن ست کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نظر
 بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سعی کند تا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت خیر
 بنیض و عووض اگرچہ حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بغیرش و عووض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ
 ملک دو عالم در حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیاء غالب ست و در ہمہ چیز
 تصرف یابجا و و اعدام و احیاء و امانت و منع و عطا و اوست و مستغنی ست از ذات و صفات خود از ہر موجود
 و محتاج ست بوسے ہر موجود و در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ با سوا سے اوست
 ملوک و منقاد و اوست و وی مستغنی ست از ہر چیز متغیر و ست بہ تقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست کہ دکنندہ حکم
 او را و مکرش بندہ از ارادت و سے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک انحصار و تابع ست از مالک
 و ہر ملک مالک است و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق اوست بندہ در گاہ و گدای کو سے
 او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت و سے کند و چون دانست کہ ہرچہ با سوا سے حق ست محتاج
 بوسے و منقاد و سحرست حکم او را و قضاے او را واجب ست کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز
 گرد و از مردم بالکلیہ و ظاہر نگرداند احتیاج خود را بایشان و ہم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آن ست
 کہ تصرف کند در ملک نفس و قلب و قالب خود و مالک گرد و جوارح و قواسم خود را و سخن گرداند ایشان را
 بر طاعت حق و حکم شریع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ
 و صیغہ خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا و میرا کہ بادشاہی
 و ملک دانی در آزاوی و بے نیازی ست۔ القدر و سببیت پاک و منزہ از سمات نقصان و لوازم حدوث
 و امکان بلکہ منزہ از ہر صفی کہ در یاد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بدان و ہم یا احاطہ کند بدان عقل
 چنانکہ گفتہ اند کل ما یحسن مالک او خطر فی خیالک فائدہ و در بہیت ہرچہ اندیشی پذیرائی فناست و و انچہ در اندیش
 باید آن خداست و نصیبت بندہ ازین اسم آنست کہ بدانکہ ممکن نیست وصول بجناب قدس و سے مگر بعد از
 عروج از عالم حس و خروج از حظ و جہانیت و تصفیہ بوج قلب از نقوش اغیار و تشربہ باطن از ہرچہ از اسوا
 حق ست گفت امام خوالی قدس عبد تطہیر اوست علم خود را از تعلق بتجلیات و محسوسات و مہومات و اوقات

خود را حفظ و شربت که راجع اند به شوق و غضب تا باقی نماند مراد از غلبی که در رضای خداوند شوقی که بقیای وی زینت وی مگر
 به قربای وی تعالی السلام - اصل معنی سلامت است و مراد اینجا معنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان
 و افعال که باز شرک نه و زمین وی خیری باشد حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شرف است مگر بعضی طبیعی فرق
 در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام برتر است از نقصی که عارض
 گردیده و من است معنی گفته اند که قدوس در ازل است و سلام در لایزال و این قریب باول است و سلام معنی سلامت بیشتر است
 از آنکه کفر و عذاب آخرت و معنی سلام کننده در شربت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولاً من ربم بران دلالت
 دارد و امام غزالی گفت هر چه که سلامت ماند از غل و غش و جود و دوا و شکر و سلامت ماند از ملامت و عتاب
 و سلامت باشد از او اگر گوی صفات و اخلاق و سواد است سلام از نیکوگان حق مشرب به قرب از جناب
 السلام تعالی و تقدس و مراد باین گونه در صفات آن است که حق و سیر شریعت و غضب گردد و جواب آن است
 که شریعت و غضب اسیر عقل و طبع و سب باشد و وصف کرده نمیشود و سلام و اسلام مگر کسی که سلامت اند از سلام
 از دست و زبان و سب و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن اعلان دهند خلق را به پدید آمدن اسباب امان و امان
 آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و اوویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعران و انفار و در دنیا و امان و شرف
 از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود الله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است از آفات
 دنیا و آخرت و این حد جانداران است و در غیر ایشان مربوط ساخته با سبایی که موجب امان است از هلاک و عدم
 و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست یمن مطلق
 و از جمله امان است که یقین کرده است مؤمنان را از هیچ و بر این بر صدق و یقین و امانه نموده از احوال یقین
 بر امان حفظ ایمان و تاباید نموده است و توفیق داده است بر امان حفظ و عصمت از مباحی و مؤمن معنی مصدق
 رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با بیجا و موجودات و اظهار کمالات نیز گفته اند و حق نموده این
 که چون داشت که اوست تعالی شانه امان و بنده از شرف نفس و کفر شیطان التیج آرد و جناب و سب و امان طلبید آرد
 از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق با این اسم آن است که امان دارد خلق را از شر خود و سبب و نفع خوف
 و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیا سبب ایشان و مزار و ترین نیکوگان با اسم مؤمن کسی است که سبب امان خلق
 گردانند و جناب خدا بعبادت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبب نجات و این حرفت انبیاست و نیز گسترش است
 سید انبیا که است صلوات الله و سلامه علیه جمیع و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بعد از آنکه چنانکه و سبب
 تعالی مؤمن است بخلق اسباب امن بچنین خوف است بخلق اسباب خوف و بدون او تعالی خوف منافات ندارد
 بهر دون او مؤمن چنانکه بدون او منافات ندارد بهر دون او نیک و باطن و نافع و لیکن اطلاق

مخوف و شریع نیامد و اسماء اللہ تو قہنی است چنانکہ سابقا معلوم شد۔ اہمیت میں بدور لغت گواہ و نگہبان و نگاہ این
 کند و گیرے و از خوف کہ معنی رقیب است باز یا و ت سہانہ در حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی و سے در حق باری تعالیٰ
 آن است کہ و سے سجا نہ قائم است بر خلق با کمال و از لائق و آجال ایشان و قیام وی تعالیٰ با طاعت و استقامت و حفظ است
 و ہر کہ مشرف و مطلع است بر کلمہ خیرے و مستوفی است بر ان و حافظ است مرآت اہمیت است و جمع نمیکند و این اسم
 بر وجه اطلاق و کمال مگر و یا غرض و بندہ را باید کہ چون بشناسد کہ خداے تعالیٰ ہمین در رقیب است بر احوال
 ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و مشرق دارد از و سے کہ ناشایستہ کند و در زبان قوم این را
 مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن است کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار
 و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و احوالات خود پس میس گردد و نظر بر نفس خود و چون قیام
 نماید بحفظ احوال نہدگان بر پنج سدا و در شا و حفظ و سے ازین صفت او فرو نام باشد۔ الغرض یہ معنی غالب و
 قوی و بے مانند آید و ہر آنکہ وصول ما و باسانی دست نہد و غریزہ گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جو حضرت
 پروردگار را تعالیٰ شانہ ثابت نباشد مگر آنکہ و سے تعالیٰ از فیض غوث خود نصیبی بخشد تو را تعالیٰ من کان
 یہ الذی العزۃ لکند العزۃ و لا یستولون و سیکہ شناخت کہ دست تعالیٰ غریزہ از و سے خواہد و غوث خود
 طاعت و خدمت و سے مجبور و بے هیچ مخلوقی بنظر غوث و جلال ننگد و مگر کسی را کہ و سے غوث بخشیدہ و غریزہ گویند
 جیت غریزہ و غوار سی تو بخشی و کس۔ غریزہ تو غوار سی نہ بیند کس۔ و وجه تخلق آنکہ بر نفس و ہوا ی خود
 غالب بود و قوت و صولت و سے بر نفس شیطان سخت بود و آبر و سے خود را بطبع و سوال و نہایت بر در اہل و
 عزیز و از نیاز احتیاج بغیر و سے تعالیٰ کند و در علم و عمل عظیم اشل و صلب الوصول گردد و چنانکہ کسی را مہرقت
 ہمتہ حال و سے راہ نبود۔ اچھا رہ جیر شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را و جز در غلبہ بر کار سے و دشمن
 کسی را و بعضی علو و ارتفاع نیز آید بخلاف جبارہ میگوند و رخت خوار کہ از بلند می دست بان نرسد و جبار بمیانہ
 در جبرست و تمانہ این معنی ثابت است مرزات پاک خداوند تعالیٰ را و بحقیقت و کمال منہرست و و سے آرت
 چیر کنندہ شکستہ و اہل اصلاح آرنڈہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار از اوجہ موجودات و رشتہ علیہ و فرمان
 نشیت او نید و سچکس را بحال خلاف و سے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ نشاندہ شکستہ دل
 دنیا زند و مبتدی بجناب و سے باشد تا شکستگی او را بندہ حاصل شود و حال و سے روی بہ صلاح آرد و دائم
 در او امر و احکام تشریحی و اراوی اتشال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبرکے باشد و ہر سہر و احتیاج
 ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت تصف گردد و وجہ تخلق باین اسم آن است کہ نقائص نفس خود را تصحیل
 کمال و شکمال فضائل چیر نماید و در مقام اصلاح بودہ ساحت حال را از نسا و پاک گرداند و بر نفس کشش

کمال

سلطان و غالب بوده او را بر ملازمت تقوی و موافقت طاعات حاصل گردانند و همین قیاس نسبت بخلق خدا را بر کسور
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجزای امور شرفیت با هر معیشت و نبی و منکر غالب و مسلط بود و دیگر کند
و دست بلند دارد - التکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر بزرگی و مراد بهمان و کمال
و کبر بایست و هیچکس مستحق کبر یا ولایت آن جزو سے تعالی نیست و کبر علی الاطلاق دوست و سر که کبر بایستی حق را
و علم قدر را در اشتباه بایست که دل مستغرق کبر بایستی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی و سستی
ندم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آن است که همه چیز را خیر و صول بجناب قدس و سستی
تعالی و آنچه اسباب و صول است از شمول دنیا بلکه مستندات آخرت را نیز خرد و تغییر داند و بدینا و اهل دنیا و دنیا
و شمول آن سرفرو و نیاز و قدس نه نهد از جهت علمشان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تطهیر نفس و تکبر
ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برآ معنی ایجاد و پیدا کردن
و تصویر بمعنی صورت کردن و هدایت بخشدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن پس ازان بآفریدن
و بعد در صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد ازان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگر چه
در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا وجودی آید ولیکن ترتیبی مقدم از دیگر است و هر چه از عالم علوی و سفلی
از عرش تا اثر می پدید آمده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقهیر و ایجاد و تصویر
دوست و آفریدگار همه عالم دوست تعالی شانه که به ترتیب حکم و صورت به نوبه بار غایت حکم و مصلح در ایجاد و وضع ترتیب
خلق فرموده و تبارک الله احسن الخالقین و بنده را بایست که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و در صورت
که اگر در تصور او را مشاهده کند و دائم در تذکره دستبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عباد باین اسماء خیر بهر دلیل حجاب زینت
چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است که آنکه آدمی را کسی و بسیار ترست و در افعال خود دست که بران کسب کمالات
و انساب طاعات و تحمیل صور علمیه از حیثانیات و روحانیات در ذات خود کند و توجه و حضور متعرض نفحات الهیه
گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از اطاعت و طاعت عبادت پروردگار کسی و کاری کند
که بران وجه معیشتی برآید خود پیدا کند خصوصاً کسی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بر مردم
برسد - انفعار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خدا که تعالی آمرزنده گناهان نندگان است و غفار بانه است
در عاف و غفور ازان ببانه ترست چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و دو سه بیانه پوشنده
گناهان است در دنیا و آخرت و نیز سائر تزیین و منظر جمیل است و در لوب از جمله قباح است و از جمله ستر و ستر و ستر
بر بنده آن است که قباح ظاهر بدن او که در حشیم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و سستی بجمالی ظاهر پوشیده

و خواطر محسوسه و ارادات قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد و خود با الله
اگر آنچه در دل آدمی است از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر نشود و دست ترین خلق نزد وی
دشمن ترین ایشان بودی مراد و همه در دشمنی و بلاک او کوشیدند و با آنچه گفته شد معنی غفار دستار یکی اند و این
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت و توفیق
حاصل کرده باشد و ستار را بر برتر عیب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون
پیدا کند که و سببانه غفار الذنوب سبب از مغفرت و رحمت و سبب نا امید نباشد و دستار و بر سینه مجرم نهد و چون
دانست که ستار العیوب است از شکر آن این نعمت غافل و غایب نباشد و لیکن باید که بدان مغفرت و نگر دو از توبه
و انابت غافل نباشد و تاخیر در ان جائز ندارد که بر عمر اعتنا و نیست بیت لطف حق گر چه سوا سبب کند و لیکن چون
از حد بشود سوا کند و فسائل الله العاقبه و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم در گذرد و عیبهای
ایشان را پوشید و القهار - قهر غلبه کرد و چهره شدن بر کسی و سبب تعالی غالب است که شکسته است پشت
جباران و متکبران را و خوار گردانیده و بلاک کرده است ایشان را و تاهمه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور
و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال و سبب
لکن الملك الیوم الله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از یک قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطیف و کرم و سبب گردد و قهار از بنده گان آن است که بسطوت سلطان غرور و قهرمان
حال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و داخل ایشان بر و سبب وقت و حال
خود بر بند و تا از طریق حق بیرون نیانند و از سلوک آن مانع نه آید و اعدای عدو و سبب نفس است که میان
دو و بیولو اوست که نورانیت قلب منور و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیر و در خلق را الهرب و زجر و قتل
تبرک جبار و شرع و نفس را تبرک آداب و سنن و اشتغال بالالهی و بیو ده تاریب و سیاست نماید و از جمله
قهاران مروانند که هر که ایشان به عارضت و مقاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات کمیه هر یک
از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و بگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است و بهو القاهر فوق عباده
الوهاب و بهب و بهب بنشیند و عطا کرد و موهبت بخشش و سبب جل جلاله و عسم نو که کثیر الهیه و دائم
العطا است که بخشش او را پان نیست و فیض او را انقطاعی و بهب حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و غرض
چشمی غرض و غرض که در میان عطا چیره می ستانند و حقیقت را بهب نیست بلکه بلع است پس و باب بهب می جوایند
و اسم جبار درین روایت نیست وجود و بهب در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که می بخشد
نه محتاج را بر هر چه احتیاج دارد و بیشتر از ان زیاده بر ان بنیض و بهب عوض درین جهان و دوران جهان موا

از بعضی با توفیق سبب کند از حد گذرد و سوا کند

حکمت و صلح کار و بنده چون شناخت که واپس مطلق اوست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از خردی
 طبع بر دور وی بغیر نیارد و توقع ندارد و خواہش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید و مطلب آن چنان دارد و عارین
 بنده مسکین کاتب حرف در ابتدا سے حال تعطش که مشرب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که ربیب لی
 ملک الانبیا لاحسن بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصیصیت حال و ملاحظه استعداده
 نبوی از تاویل استجابت پذیرست آتش الله تعالی و اما تخلق باین اسم آن است که بذل کند هر چیز که در دست
 اوست اگر چه جان و سے باشد و در راه حق بپلا خطه خط عاجل و ثواب آجیل و بی طلب حسن صیت اگر چه حقیقت
 و مہب وجود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد وی ادنی از ترک نکرد و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام
 بر آن نکند و اکمل افراد انسان در مہب وجود سید البشر است صلی الله علیہ وسلم که چندان عطا نمود و انعام
 کرد بآدمی خدا که غرض و عوض را در آن مدخل نباشد بلکه بچشم آتشال امر الهی تعالی و تقدس و ہم چنین همه انبیا
 و مرسلین صلوات الله و سلامہ علیہم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع
 و بہائم و سایر حیوانات چنانکہ مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق و قسم است محسوس و معقول محسوس
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است کہ لطف باری تعالی بہ ضمانت آن استاده و این شامل
 تمامہ جانداران را کہ دامن و اجتنای الارض الاعلی الله رزقها و رزق موعود کہ براسے متقیان بی تعب و مشقت از آسما
 کہ گمان ندارند و عہدہ کردہ است کہ من تین الله یجعل لہم خراجا و یرزقہ من حیث لا یحسب و رزق مقسوم کہ انچه قسمت
 کردہ اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت کہ رزاق رزق او بہست
 انتظار رزق جزا و سے نبرد و توقع از غیر سے ندارد و کار خود را بوسے گذارد و توکل بر سے کند و چون دانست
 کہ رزق سے تقدیر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و نگردد و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن است
 کہ دست خود را خزانہ از رزاق ابدان و زبان را خزانہ از رزاق قلوب گرداند و واسطہ باشد میان پروردگار و کائنات
 و بندگان او و وصول از رزاق جہانیمہ و روحانیہ باتفاق و تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و غیر از وجوہ تخلق است
 کہ باہل و خیال و سر کہ در صورت اوست میبشت بکشد و کند و نقد بر ایشان تنگ نگردد و در وقت رسیدن
 همان رزق تریش نکند کہ روزی خود بر خوان تو بخورد و بیت مر تراست ز همان داشت باید ہر آنکہ بخورد
 بہر خوان انعام قرآن و قریشتم + الفصل - فتح کشادن و معنی حکم کردن نیز آمدہ است و تعالی شاد گشائندہ و رحیم
 رحمت براضات بہریت و حکم علی الاطلاق میان خلاق و کائنات ہر کار را از دست و فصل ہر خصوصیتھا از وی
 در دنیا بواسطہ اسباب و در آخرت بواسطہ وسایع و بفتح معنی نصر نیز آید چنانکہ اذاجہ نصر الله و انتقم و انما
 فتحنا لک فتی مبنیاً و تحقیق کشا وہ است ابواب فضل و کرامت خود در برابر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامہ علیہم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تابان ایشان را بر اعدای
 دین چنانکه و تقدیمت کثرت بسیار و اما المرسلین و انهم هم المنصورون و ان جندنا هم الغالبون و وی تعالی گفته است
 بر دلاهای مومنان در دایره معرفت و گشاییده است بر عاصیان در دایره مغفرت و پادشاه شده در فرماندهان و گشای
 غمزدگان اوست و با لحد فتح اسم جامع است مریخ ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست
 که اوست تعالی قیام باید که به نشیند بر در کرم و به بامید فتح و نصرت انتظار حصول انتقال بی ملال و استعجال با تسلیم
 و سکون تحت جریان حکم بیت همه در با بگی بر خود فرو بندد + در او گیر و نام دل در روند + و تخلق بآن آن است که می
 کنند که در هر روز طالبان خیر اقبال و علم بکشاید و فعل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت
 و به تعلیم - به افاضه عالم است و در تعالی عالم است با شکار و نهان و بظلمات دل و آنچه بنور در دل حضور زنده و علم
 و به محیط است بکلیات و خبریات ظهور اشیا و بواطن آن و کینه حقائق آن و غیر تنهایی است معلومات و به
 و چون دانسته باشد که در تعالی عالم است بطور اسرار و ظاهر و باطن از هر چه پوشاید و بنیاید پاک باید کرد و ملاحظه
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عبد ازین اسم آن است که تحصیل علوم دینی و تکمیل آن و حقائق
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت
 از آن است بدعا و نذر رب زدن و علم شنود و شنود باشد القابض الباسط - قبض گرفتن و تنگی و بسط فراقی
 و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و در تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میکند و اندر هر که میخواهد رزق می
 باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد امانت و بسط میکند ارواح را در آن نزد احيایا قبض میکند
 در نوم و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میکند و اندر اهل انجمن و ولایت به تجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند
 بهنج و بهسرت بطور صفات لطیفه جالبیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیاء و بسط میکند آنرا بفقراء و این
 قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا به تفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل
 کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار میباشد
 و بر بسط شکری و زودتر سکار میباشد و هر جا قبض و بسط می بنید از انجا امید اند و امان بخوابی گفته که قابض و باسط
 از بنده گان آن است که قبض میکند و دلاهای بنده گان را بخوبین و اندر بجلال خدا و کبر پائی او بعنوان عذاب و دلاهای
 او و بسط میکند به بشارت و اذن به لطف و عطا و او بصنوف آلا و دلاهای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بسط
 می دوزد و حقائق اسرار آئینه از غیر اهل آن و افاضت و نشر میکند بر اهل امتی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم
 آن است که با نفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا به بیت به کمال
 باشد هرگاه بسیار لالت و سامت بد ایشان رسد به بسط و تنگ کند و هرگاه بسیار جرأت کنند و دیر شود قبض ضبط

ان تمامید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نماید که و تاثر بر مرده و طول کار کند که طاعت با بنساط و نشاط بقبول نبرد و دیگر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر سیاست بلیغ نماید طبیعت اگر گویی یک آرزو و سه خود تمام + در توصیف ابلیس زاید و اسلام ، انجا منقض الراقع - خفض فرو داشتستن رافع بر داشتستن فرو می آرد و کافران را به بدبختی و بر می دارد و مومنان را به نیکیختی و بر می دارد و دستا زار به نزد یک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را به دور گردانیدن و فرو می آرد و کسی را که میخواهد با فضل ساقین طبیعت و بر می دارد و بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد یکی را به در کات تحجیم و بر می دارد و دیگر را به بختان نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات بسیار است و بنده چون شناخت که در حق تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوسه برد از افروز و مرتبه و درجات استیقا و در خواهد بلند می و رجه و معاجات سعاد را در هر دو جهان و تخلق با این دو اسم آن است که نسبت گردانند اهل را و بالا کنند حق را و خفص کند اعدای وین را و دشمنی دارد ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد و ایشان که فضل الاعمال المحب الله و البغض الله است و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی است خفص کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و شاخ اهل یقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه پست داند و خود را نه بنید و اگر بنید و دل و ناکس بنید طبیعت بهر مندی که ره را پا و سر و پد + نه خود عیب و زیبگانه شهر دید حکیمانیکه در اندیش بودند + دوائی خلق و در خویش بودند + المعز المفضل + اغراض غیر گردانیدن اذلال خوار کردن غریز میگرداند آنرا که میجوید در دنیا بوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و فضیلت و در عقبی معلوم مرتبت و تعظیم جت در دیت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میجوید با صفات امام تعالی گفته است که میباید ملک را بر کفر و بیکشند ملک را از هر که خواهد و خود اتم و ملک حقیقی و خلاص از دل حاجت و بهیسی نفس غلبه شهوت و وصیت جمل است پس سیکه برداشته شد حجاب از دل و سه مشاهده کرد جمال حضرت غوث را و روزی که رده شد او را ملک قناعت و بے نیاز مندی از خلق و مد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق غوث داد او را داد او را ملک دین و دنیا و کسی که در آن کم چشم او را بسوسه خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید بر دوسه حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استدراج و ماند و تاریکی جمل به تحقیق خواهد گردانید او را و کشید از دوسه ملک انتقی این اغراض و اذلال حقیقی رسانی است که امام ذکر کرد و اغراض را اذلال حسی جهانی نیز از صفات و افعال او و غر و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و ظاهر و باطن و انصار و انقاد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست مغرور و مدل او است تعالی غوث و دنیا و آخرت از دوسه خواهد از خواری و بندگی پناه بهرگاه غوث و می آرد و بداند که غوث و طاعت است و خواری در معصیت و مجریم و طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند

حکایت آورده اند که دو کودک باز میگردید یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورشش آن کودک بدین
 کودک دیگر گفت مرا هم نان خورشش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا بخورش و هم آن کودک را ضعیف و ریه
 در گردن او کرد و سبک شد فتح موصی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قضاعت کرد و سگ باز خود نکستی میت
 بنان خشک قضاعت کنیم و جانم فدای حق که با بر محنت خود بدین بار منت خلق و تخلق آنست که بنیز دارد آنرا که خدا می
 عزیز گردانیده علم و معرفت و مخالفت به او طوبیت و خوار دارد و آنرا که در اندیشه کفر و ضلالت و مخالفت و معرفت
 نفس و جهالت و شتوات - السمیع البصیر - این دو صفت است مرقی تعالی را که شگفتی دیگر و با ناسموات
 و مبعرات انکشاف تام به احتیاج بآلت و حاسه و دے تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این که
 زیرا که جراح و آلات محل تشبیه و آفات اند و دور و نزدیک نزد وے برابرست و شنیدن و دیدن چیزی که دور
 از شنیدن و دیدن چیزی که دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا تشبیهست و چون ثابت
 شده است تشریه دے تعالی از صفات چشم ثابت شد تشریه دے ازلان و قرآن مجید ناطق است به ثبوت این
 دو صفت و تاویل آن علم خلافت حق ظاهرست و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیرست تکلم نمیکند مگر با نچه
 راضی است و دے تعالی ازلان و هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس بپوشیدن
 بهر چه بنیرونه بنید و نشود و مگر کلام خدا و رسول خدا و ایمان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام
 و دزدان کردن چشم نه برت دنیا و دینیت آن پیر سپید و د نظر کند بصانع و بدائع الاهی و عیرت گیر و ازلان و لازم
 گیر و دوام مراقبه و مطالبه نفس بحاسبه و اشارت به بیعیع ولی بیعبر مبرین است - الحکیم - یعنی حاکم است
 و دے تعالی حاکم علی الاطلاق است حکم تشرعی و ارادے و حکم کننده است میان خلایق برفع قاعده ظلم و دفع
 طریق جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان و در روز جزا و حکم کننده به تقاد و سعادت بر مندگان و
 در قاموس گفته است که حکم یعنی قضا است و امام عزالی گفته که از حکم شعب میشود قضا و تقدیر پس تقدیر دے تعالی
 اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امرست و حکم بالبحرست و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
 و کواکب قضا است و ترتیب مسدبات بر اسباب بنظم تقدیر است و این را بیانیت که امام در شرح اسمای
 حسنی گفته و جمله ازلان در شرح آورده ایم و چون دے تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد
 مراد او را راضی باشد بقضا او را هر اے و محم خود کند از حقوق و از خصومات خلق بهر صدر باشد و اگر کسی را با
 او خصومتی اند انصاف نگا به او تا در سر که ظالمان محشور نگردد و دور روزی که دے تعالی حکم کرد و در سواد نشود
 و از سابقه حکم از بی بر اسان و اندو گین باشد و خلق آنست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
 در نزد و بر نفس خود حاکم باشد بجهادات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین است العدل

در اصل کفیی و ادود و او سنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیز دیگر نیز می آید و دو سے تعالیٰ منزہ است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست و همه افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح الاعداء و لا تخصی چنانکه باید و نشاید همچنان است قوله تعالیٰ ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و دو سے تعالیٰ با هر کی معامله برابر عمل و س کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بکسی یا ثبات بجنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بنده دانست که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست و در همه افعال او احکمتهاست باید که در افعال او تدبیر حکمت او اعتراض نکند بیکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت و زور و خصوصاً در آنکه رعیت اوست و دولتش وجودن است و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال و سے بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعد یا راست روان گوے سعادت بردند + راستی کن که بنزل نرو و کج رفت +

اللطف - لطف نرے و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن به کسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او و درون طاقت و رسانیدن به سعادت ابدی و سعی خفیف و در مدت قصیر که عمر است بیکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد و گاهی مشقت مجاہدت و کلفت در یابست بلطف و نرے آسان میگردد و اندو اگر خواهد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بنزل مقصود میرساند و تقرب و قبولی در گاه خود مخصوص و مشرف میگردد و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بکسب مصالح به سبیل رفیق و نرے نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه بدقائق و خفایا و رفیق و افعال و لطف و سے در آن از احاطه حصر و محیطه بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی اشکله آن و گفته چنانکه لطف او در حق چنین تا آخر عمر رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جوهر نفیس از میان اجزاء و بیرون آوردن عسل از گس و بر شیم از کرم و در از معدن و عجیب تر از همه پیدا کردن آدمی که مستحق معرفت و حاصل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات و صفات اوست و امثال این بیرون از حد حصر و احصاء است و سہر که دانست که و سے تعالیٰ لطیف است و عالم بکائنات ضارست و موصول جلالتی نعم باید که ظاهر و باطن را از کرم و تبلیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمہ بگاہ دارد و شکر نعمت و سے گوید و توفیق خیر و طاعت از و سے جوید و تبصیر خود متعرف آید و نائب و معتز گرد و تخلق آن است که به بندگان خدا لطف و زور و نرمی کند چه در آفاق مسیہ و نبویہ و چه در ممانع روحانیہ و نبویہ و دعوت الی اللہ و ارشاد بطریق حق بر توفیق و حکمت و موعظه حسنہ و علم حقانیت و فهم دقائق پوشیده بار توفیق و سهولت و نرمی بخلاق و رساندن رفاهات نمایان

الخبیرہ خبر اکاہی و خبر اکاہ و دانائیت بیج شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان
 و در دریا و سطح و مطنین میگرد و در کون و مکان نفسی نمیزند اگر آنکہ نزد دست تعالی شانہ ازان خبر و باین معنی
 خبیر راجع ببنی علیم گردد و دیگر آنکہ خبر مخصوص باخبار و دارند و معنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته کہ خبیر یعنی علیم است لیکن
 علم چون افاضت کرده شود و بخواہد باین باطن خبرت گویند و صاحب آنرا خبر نامند انتہی و گاہی خبیر یعنی مخبر نیز دارند
 یعنی خبر دہندہ از مکنون علم خود و دے تعالی خبر دہندہ است از گذشتہ و آیندہ بکلام خود باین معنی راجع بصفت
 کلام گردد و خبرت و اختیار معنی از مودن نیز آید و دے تعالی آنرا مانیدہ است بندگان را با مرونہی و تکلیف غیر
 چنانکہ فرمود لیسلمکم اکیم احسن علما و بندہ چون دانست کہ حق تعالی خبیر است سرانجام علم او را از دست نہ بہ تصدیق
 نماید انبیاء را در آنچه خبر داده اند و امر و نہی را بجا آورد و خلق آنکہ بکار ہای دین و دنیا و بار یک بین باشند و از آنچه
 در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکنون نفس و مکر و خداع آن پیر خندہ بود و خبر
 دہندہ باشد مردم را ازان و مانند روحانی ایشان بود بطریق نجات ازان و از مانیدہ بود ایشان را بدان
 احکام جمیع استغنی و بد و باری و علیم آنکہ او را خشم از جاسے نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بندہ و وساعت
 انتقام نگردد و با وجود اقتدار اگر توبہ تدارک کند عفو فرماید و اگر خواہد بے توبہ نیز رحمت کند چنانکہ علی الاطلاق
 حق سبحانہ است و بندہ گاہے استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بر غم آن میباشد و کینہ نگاہ میدارد و تا نزد دست
 کینہ را میکشد و دے سبحانہ خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عہد آن است کہ از انتقام و دے خاکش باشد
 و از جہت حلم و دے امید و عفو باشد کہ چون در حال حلم کرده است در مال نیز مغفرت کند و باید کہ تخمین داد
 را کہ با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت کہ داده است باز نمیستاند شک گوید بر شرم
 دارد کہ در نظر چنین کبری بفرمانی کند و خلق آن است کہ بہر ناپسندی کہ بنید از جانہ رود و گلیں و وقار و بزرگو
 و بقوت زیر و ستان تعجب نہ نماید و صفح و عفو شئیہ خود سازد و نگردد در اجراء حدود و شریعت عظیم بظلم و ظلمت
 بندہ رگ شدن و عظمت گاہے در اجسام کہ در کات ابصار اند اطلاق یابد و گویند کہ این جسم عظیم است و آن جسم
 عظیم تر از دست و قوی کہ امتداد مساحت و دے در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد باز این دو قسم است
 یکی آنکہ بہر میکند شیم را و محیط بگیرد و با مہر و بدن چنانکہ فیل و امثال آن و یکی دیگر است کہ محیط نمیگیرد و بصیر با طران
 و دے چنانکہ زمین و آسمان و این عظم است از اول و گاہی در مہر کات ابصار استعمال کنند و آنہا نیز اقسام اند
 قسمی است کہ محیط میشود با دراک کہ حقیقت آن عقل و قسمی است کہ قاصر است ازان اکثر عقول یا بعضی قسمی است
 کہ شہر نیست اوراک عقل و احاطہ دے بکنہ حقیقت آن و عظیم مطلق است کہ عظیم تر از ہر ہست و بجا
 است از حد عقول و بیرون از دائرہ اوراک کہ بیج عقلی بکنہ ذلت و صفات و دے نرسد و آن ذات حق

است تعالی توفیق کسی که به شناخت عظمت حق را مستحق و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند با مثال
 او امر و نواهی و احکام و سعه تعالی شانه و عظم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل
 فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که بهمت بلند دارد و از برای
 دنیا و دین سرفروزیار و ملک کوین را در جنب عظمت الهی در نظر بهمت و بی جا نماند و تحصیل کند از کلاش
 و صفات شریفه انچه عظیم کرد و در بوسه قدر و سعه تا بمرتب رسد که اکثر عقول بکنه قدر و سعه نرسند و در حدیث
 وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان
 انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند بر شود عقل و سعه بهیت و عظمت و عظم مخلوقات سید المرسلین
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عظیم تر از سعه مخلوقی بود و دنیا و دین در عالم اجسام عظیم تر از عرش
 آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بهیت روح محمد صلی الله علیه و سلم - المغفور
 بهی غفار است و هر دو صیغه براسه مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنده که مغفرت از او
 بسیار بود و آید و گنا بمان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش و بی تمام و کامل باشد و گنا مان عظیم بخشد و مغفرت او بمانی
 به اتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گنا مان بخشد از همه بندگان آن
 نوع گنا مان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه پوشد گنا مان را در دیوان اعمال بندگان و غفور
 آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو پوشید و اگر داند تا ولت آن مستور ماند بلکه بگنا بکار نیز فراموش میگرداند تا از
 نجات و شرف ساری در پرده نشویر نماند بهیت سرخاقت در ویش زبان بود و پیش که گنا به بخشد و شرف ساری
 و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد - الشکور - شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن شکر را به سبب نعمت و زینتی شکر
 گفتن بنده است مرند را و شکر را اسناد بخداست تعالی نیز کند و شاکر و شکور نام و سعه تعالی دارند و سعه و سعه
 ثواب جلیل و بنده بر عمل قلیل و کلام ثواب جلیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و
 گفته اند معنی شکر ثنا گویند بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را
 شکر نام کردند بطریق مشاکلت و چون و سعه تعالی معطی ثواب جلیل است ثنا گویند است بنده را بر طاعت
 و سعه و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت و سعه تعالی بفرزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که
 شاکر بود و مر خدا را بر نعمت و سعه و شاکر بود و مر کسی را که احسان کند بوسه بحق و مضافات کند و اگر مکافا
 از و شمش نیاید و عاقلش اینست که گوید جزا که الله فریاد - العلی - علو بندی و بلند شدن جا و سعه
 بلندی بر آردن و بر زرب چیز شده آن و آن دو قسم است شمی چنانچه جسمی بر زرب جسمی و گیر باشد عقلی چنانکه رتبه
 چیز فوق رتبه چیز باشد و سعه تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست

وہمہ مراتب پایاں تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و وے تعالیٰ سبب و علت جمیع
 اسباب و معلولات است و بذات وے منتہی میگردد و مراتب علت و فاعلیت پس هیچ چیزے فوق وے نباشد و وے
 فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بہیت و حی و حی منقسم است بہچیزے کہ اور اجزای او را کہ حی نیست و آن ہیمہ است
 و چیزے کہ با وجود او را کہ حی او را کہ عقلی نیز دارد و آنکہ او را کہ عقلی است منقسم است بہچیزے کہ معارض است و عقلی
 ایشہوت و غضب و آن انسان است و چیزے کہ سالم است او را کہ اواز معارضہ بکدرات و آن کہ سالم است یا ممکن است
 کہ مبتلی و مغرور باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال است در حق او ابتلا و
 امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس وے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان مرتبہ نباشد و وے
 نعم عوام کہ در مرتبہ بہائم اند و نیز علوی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند با و را کہ بصائر علو معنوی را و مراتب آن را بہر
 مراتب علو حسی نمند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وے ہجمانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجود
 کہ مندر است از تحدید و تقدیر مجرد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد و در مرتبہ تخصیص بعرض بہجت فوق
 اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو معنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و وے تعالیٰ غالب است بر ہمہ
 چنانکہ فرمود اللہ غالب علی امرہ پس نبیہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنہ ذات و صفات اورہ ندید و چون و چوئی
 از راہ معرفت بردارد و بمنجہ معرفت آید کہ کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبہ امر و حکم وے تعالیٰ نیست و نابود دارد
 و با مثال تسلیم پیش آید و خلق آن است کہ بذل جہود و تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از نبی نوع خود فائق گردد و در کمال
 و عالی گردد و در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وے درجات انبیاست با تفاوتی کہ در انجا است
 و اعلی درجات کہ فوق آن درجہ نیست درجہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم است و اعلی مطلق خداست جل جلالہ و علو
 شانہ و نیز از وجہ خلق آن است کہ بر نفس و ہوانہ بردست باشد و از صحبت اہل دنیا استخلا و رز و دہمت بغیر امر حق
 فرد دنیا ر و دشا سخ گفتہ اند کہ ہر کس عاقل گشت و در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را بہیت او در دل نشیند
 و ہمہ از وے تبرسند - الکبیر - بزرگ و صاحب کبر یا کبر یا عبادت است از کمال ذات و مراد کمال کمال و جہت
 و کمال وجود وے تعالیٰ راجع بہ و چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد و گویند کہ وے کبیر است
 و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود از بے واد بے اوی و احری باشد کہ او را کبیر خوانند و دوم آنکہ وجود و کبر
 و چو دہ است کہ صادر است از وے ہر موجود پس کبیر معنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم معنی کامل الصفات
 رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تعلق قریب با سہم اعلیٰ است - الحفیظ - حفظ نگاہ داشتن و نگاہ از ندہ
 ہر کہ دہر چہ در عالم است از آفت و صیاع اوست تعالیٰ شانہ با بقا و صیانت چیز ہا کہ ضد دشمن یک دیگر اند چنان کہ
 غناہ را در مواہد نگاہ میدارد و تبرکب و مزاج و تعدیل تواری آن و نگاہ میدارد و حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جراح و زوالات آنها چنانکه شافها و نابها و چنگها و خراج ازان چنانکه اسلحه و بر پید کردن معرفت و هدایت بر است کردن آن در استعمال آن و بر پید کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقربا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن دهم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین سیر و دید نگاه میدارد و لباب و اوراق و طرود و ابر و طوبت و بخار که میرود از روست و غار و صلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد و ازانکه مبدل بهو اگر رود و در غیبه آمده است که فرو نمی آید قطره از باران مگر آنکه باو می فرشته است که نگاه میدارد و ازانکه میرسد بستر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهد باطن ارباب بصائر بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا تعد ولا تحصى و از جمله حفظ اوست القاع ایمان سر مومنان را حفظ عقاید ایشان از زلیج و زل و صیانت عقود ایشان در توحید با قیامت و دلائل و بر این بر صدق دین و اتقوا و دلیل و برهان فوریست که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطع و غلی نیست بزرگی گفته است که تسکین نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر نیست و موجب اشکال و اخلال عقدا یگانی و نور ایمان در دل باقی و ثبات است یا متقلب انقلب ثبوت قلبی علی الایمان و حفظ نبی از برداشتن چیز که ضد آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم و دانستن نیست زوال آن از و میسر و نسیان نقل است که یکی از صلحا را مال بیا میراث رسید گفت الهی مرا باین در اجم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا تفرقه میرساند خداوند تو حقیقی از برای من نگذاشته و هر چه بود میسر را بدر و ایشان داد پس هرگاه که او را بخیر است احتیاج می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد و بیت هر کس بخدا پناه آرد و او را از بلا نگاهدارد و تعلق است که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جراح را از معاصی و دل را از ذکر ماسو و سر را از اخطا و اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از فروع از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فردماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد - الحقیقت خالق اوقات در ساندن آن بآیدان و قوت خویش آن چیزیست که بوی بر پاید استبداد انسان از اطاعت و اوقات خویش داد و دین قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و حقیقت معنی توانا و نگاه اندوه و گواه و حاضر نیز که تولا تعالی و کان الله علی کل شیء شاکس و مطلقا قادر است و جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت من و جهان از و می خواهد و بعلم و دانستن از سهل تستری پرسیدند ما القوت تعالی ذکر الهی لا یموت و بعضی این چنین میگویند

گفته که از دس برسد که قوت توجیه گفت الله گفتند مقداری که از ان جاره نیست گفت از الله جاره نیست گفتند
از چیزے می پرسیم که قوام جسم با آنست گفت قوام جسم با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آنست که گویید که
طعام و بد و غافلان را از شما دکنند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اکتفا نماید - احسب - کانی
و بسند و در جمیع کارها را حساب بسند آمدن چیزے احسب البشی میگوید یعنی کفانی یعنی بسند شد مرا این چیز پس احسب
بمنی محسب است و این وصفی است که تصور نیست ثبوت و سے حقیقه غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج کفایت از جهت
وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزے نیست که کافی باشد چیزے را مگر الله تعالی زیرا که با دست وجود
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را داخل است در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق او نید پس
اوست حیل مطلق یعنی گفته اند که احسب بمنی محاسب است چنانکه جمیع و ندیم بمنی محاسب و نام است و سے تعالی
حساب میگردد از تخلق روز قیامت و سے شاهد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بمنی گفته اند که احسب
بمنی شریف است از حسب بمنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که گفتا
گفت بوسه و بحسن تدبیر سے توکل کند و در جمیع امور بر سے و من یتوکل علی الله فوجبه و چون دانست که انفا
او را سے شمرد و بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مبرور است
شرف و کمال ظاهر گردد و بر سے خواست نفس و ذوات آن پس تکبر نکند ذوات خود و عجب نیارد بافعال خود و تخلق است
که حسب کفایت حاجات حق جان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از سے و نفس خود را بمرتبت
و طاعت شریف کند و اندر الجلیل الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت
جلال و صفات کمال را نام خوانی گفته رفته الله علیه کبیر را جامع کمال ذات است و جلیل کمال صفات و عظیم کمال ذات
و صفات جمیعاً منسوب با دراک بهیئت که محیط بان نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند
و ظهور آثار صفات لطیفه را جمال و جلیل نیز در اسماء الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است
در صورت ظاهر و در که بهر را از آنچه حسن و ملاحت ملائم به بصیر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصورتی که
در رک به بهیئت گردد و چنانکه در جمیع خلق جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست غرضه زیرا که
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و جلالی است هر توان از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناسد که جلیل
حق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس عظیم کند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و بقایه انوار جلال
و جمال و عظمت و کبریا و اوج جلال و عظم شأنه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش نیارد و نیست مطلق گردد و دانست
مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شریفی و عربی - اخر ضی عن وطنی - اذا قضیت بها - وان بدای غینی - کم شدم و کم شدم
وین نیست - ایچ از منی نیست - تو در کم شو که خبر می این بود - کم شدن کم کن که تغیر این بود - و تخلق آن

که نفس خود را به صفات کمال موصوفه گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیه را تنذیب کند تا جلیل و جلیل
 گردد و خدا و خلق همه دوست دارند - الا که هر یک هم نیک و غیر نیک گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را
 اثبات کردی و گفته اند که هر یک آن ست که چون قادر گردد و عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا بدد بیش از آنکه میدد
 و هر که او بوسه التجا آرد او را ضایع نگذارد و از جمع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم معنی کرم نیز گفته اند چنانکه جلیل معنی
 مجل داشته اند و معنی جواد نیز آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خامه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بخود
 خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و بهیسی کرد و پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بنید بپوشد و چون ثواب
 شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی انجمن کریمی در دل گیرد و خلق آن
 که سعی کند و تحصیل آن و تکلف کند در اتعاض بر آن تا حاصل شود و از خیر از آن یا همه آن بر آن وجه که لائق بشان
 اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متعاض اند بر آن اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات
 و افضلها من النبیات اکملها از همه کما تر و کریم تر و اوست اکرم الا که من بعد الله تعالی و تابعان او را و انبیا و علمای
 اهل ایم اند علی حسب درجات و مراتب - الرقیب - فی المراج رقیب نگهبان چشم دارنده و مکل طبعی گفته رقیب
 خفیظ که مراقب باشد اشیاء را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد و از دوسه مقدار ذره در زمین و نه در آسمان امام
 خزان گفت رقیب علیم خفیظ پس کسی که مراعات کند خیر را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دوام
 او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که میسر را
 تفسیر بر رقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند و مفهوم دس مبانه در رقابت و باین وجه فرقی بود میان هر دو و وجهی
 و خلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشند و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگارند و دوام و در نظر حق با ادب
 باشد و از ناشایسته بپرهیزند و بداند که دس تعالی رقیب و شاید اوست در هر حال ظاهر و باطن و باندیشد
 که نفس و شیطان در کین او نیند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را به غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند
 و کین خود بکشند پس همیشه بپرهیزد و از ایشان و بشیاء بود از مکر و تمییس ایشان و بپرنده و راههای و آرایش ایشان
 معنی مراقبه این است - الحجب - اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دهنده هر که او را بخواند
 و اجابت کننده هر دعا را دعا کننده هر سوال را و اوست اجابت کننده دعا و مظهرین بر زبان قال و حال
 بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت
 او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بپند آید ایشان را به پدید آمدن اسباب اندازد
 و آلات و آسمان در زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را و امر و نهی را اجابت کند بنده گان او را یا نجات مرام

و بر آمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بطن و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان
و قبول بر نی ایشان چنانکه رسول خدا میگرد و صلی الله علیه و سلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را
فراخ میداد و سعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم و سبب و محیط است بمولات و با حسان میکنند
و میگویند با حسان و سبب و فطرت او بسیط است و بقدرت ملک و غنا میکنند و واسع مطلق و در جمیع این صفات
الله تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهین علاقه است و حق است مگر کسی را که
شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا را و آنکه باقی نماند و در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
از همه و در همه کارها التیجا با و کند و در تنگی با پناه با و برود و تخلق آن است که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود
و سخاوت و زهد و سپند و پاکشاده و در دودل و دوست را فراخ گرداند و از آنچه دارد و گرد و برود از حوادث و اید
جایان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ نداشت و با همه کس بهر نوع کشاده باشد بیت بند با بر و در گروهای
کشاده و دست دل کشا اگر خواهی مراد و احکیم - حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایقان و احکام علم و
عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس معنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم می گویند کسی را
که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و دقائق صفات را و متقن و حکم کند ضعیف آرزو کمال درین معنی خبر خداوند
غیر و جل را نباشد و در تعالی هر چه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و نبینش کند و کارهای وی از
وین و سستی متره و سبب است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و یک شناخت که پروردگار تعالی حکیم است
به روی لازم بود که راضی گرد و حکم او و بداند که در و دران حکمت باله خواهد بود اگر چه ظاهر نگردد و به روی
پس اعتراض نکند و خط و گیر و بر روی و بداند که در و فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یقین مایشای و حکم مایه
و باید که در فهم حقایق تو به بقیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و تکیس قوت نظریه و تحسین
قوت عملیه و نیک داند و دقائق و علوم و صناعات را از آنچه شعلق تکیس نفس خود بود و باید که از سفاقت و نوسر نیز
در هیچ کاری بی باغنه حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری
قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و ستم
چهل روز در خانه و ستم افتاده بودم وقت نماز سجده آمدی و همچنان داله و حیران باز گشتی و بین هیچ اتفاقات
نگردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقات بمن نیکنی
و سختی نیگوئی آخر مرا بیدوده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد
گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت مدار
و خوار را غرور نپندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سینه محزون همه نام و نشان غیره الا یک میوه بار و سه نشان تر از الو و دو بغم و فتح و کسر و چین و زو و کسر
و مودت و دوست داشتن و بچینه گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و سه تعالی دوست میدارد و مومنان را
و دوست میدارد ایشان را و چنانکه فرمودیم و بچینه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میجوید ایشان را و نعمت
میدهد احسان میکند ایشان را و ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مومنان را و این طاعت میکنند و تعظیم
میکند او را و بیت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم و دو و مقدمه
تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بغفو و مغفرت از
رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میکنم و بلا نام بعد از آن در دانه محبوبان و مودودان خودی در آرام
بیت از من گشته آید و من آنم - و نه تو کرم آید و توانی - و وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آن است که دوست
اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه اشیاء را کند ایشان را بر نفس خود و کمال
این اسم آن است که منع نکند او را از اشیاء و احسان و غنیمت و جود و انبیا پس به پیوند با هر که هر روز و سه عطا
کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر او و سه و فردا عطا می آید آن است که در محبت محبوبان حق
ثابت قدم باشد و در طریق معیان نبل محمود نموده استقامت در زود دوستی و دوستان او را وسیله عظمی باشد
خصوصاً محبوب ترین محبوبان محب ترین مغان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت
حق و طاعت است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را بقصد دینار دنیا از سیرات پدر رسیده بود نگاه موی از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را خرید بیت حمادی چند دادم جان خسریم
محمد الله عجیب از زبان خریدیم - و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سیرات محبت است حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتبان اوست بیت دوستی را
دوست داری دوستش را دوست دارد - دوست را بر دیده دارد و دیده را بر دوست دارد - سگی دوسه روز
بر پی دوستان قدم زد و صورت انسانی تو نیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر سر میفرماید قدس
سره الغریب چون سنگ را با راست و سنگ را دیدار عید الله را با تو میدی چه کار - انجیده - مبالغه حاجت
فی الصراح مجید بزرگی و مجید بزرگی و فی القاسوس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته محمد صحت کرم
و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذوات او مجید باشد افعال او و خیر باشد عطا او
و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و دواب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد ثنا حق بجای
آرد و شکر نعمت و عطا او فرماید و تخلق آن است که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم
و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بطلان نوال افاضه را فاده نماید الباعث باعث بر این محبت است از

گوید و بیدار گردان نام از خواب و فرستادن کسی را بر اسے کاری داد و تعالیٰ بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار
کننده دلہائے غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است لبوس خلق و بعضی گفته اند کہ بر انگیزندہ
بہت ہست بر نیکو کار سے پس نہدہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود و از ہنرمانی رسول ہنر ار گرد و دوازہ روز
بعثت و نشور یار و خود را بکار آخرت مشغول دارد و خلق آن است کہ دلہائے مرده را از کویہل کہ موت اکبر است
بر انگیزد و معلوم کہ سبب حیوۃ ابد سے است زندہ گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود
داعی خیر کہ حکم رسول دارد لبوسے جو ارج و قواسے خود و ہنر سے و لبوسے خلق بہ تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل
از سال ناپید و بہت را بر خیرات و صبرات بر گمارد و الشہید از شہود دست بمعنی حاضر آمدن یا از شہادت
بہنی گواہی دادن حق سبحانہ و اعتراف و طمع است بر ظاہر و باطن و بر غیب و شہادت و گواہی و نہدہ است بر علم
و احوال خلق روز قیامت و تواند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است شہدۃ اللہ ان لا الہ الا ہو
یا شاہد است بر اخذ شہادۃ از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را کہ بیاید بعد از ایشان و مصدق انجہ با
ایشان است چنانچہ قول و سے تعالیٰ و اذ اخذ اللہ شہادۃ الشہیدین الایہ وال سبت بران بمعنی گفتہ اند کہ شہادۃ بمعنی
ہمین نیز آمدہ و سے تعالیٰ بیان کنندہ است بکلام و طریق وحی و الہام احکام دین اسلام را و شہید بمعنی شہوت
نیز گفتہ اند کہ انبیاء و اولیاء و علمائے گواہی میدہند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و سے اگر چہ از ادراک کہ ذات
و صفات عاجز و قاصر از اپہات خطبہ ہر نام تو خوانند این ہمہ از تو جز نامی نہ خوانند این ہمہ اگر چہ تو حید تو سوا انہم
ہم تو میدانی کہ نادانیم ما و نہدہ را باید کہ از مراقبہ حضور و اطلاع حق را از شہادت و سے بر اعمال غافل نہاد و شہاد
وی بر مچی رسول و صدق و سے مصدق بود و احکام دین اسلام را تبع و بر کمال ذات و صفات وی مقرب و تخلق
بمعنی اول راجع بہ علم و خیر است و بمعنی ثانی سہی کہ نہ تحصیل عدالت و تزکیہ و تصفیہ از اہل شہادت در دنیا و در روز
قیامت و شہادت بر وحدانیت حق و بر شہادۃ انبیا گردانہ از خواص عباد اللہ باشد - الحق بمعنی ثابت و ہست
و در مقابل اوست بطل بمعنی نیست و ناخیر و معدوم و ثابت و ہست مطلق اللہ تعالیٰ است و سایر موجودات
از حیثیت امکان معدوم و ناخیر نیستند کہ در حد ذات ایشان را وجود و سے وثبتے نیست چنانچہ گفتہ است
الاکمل شئی ما خلا اللہ بطل - و تفصیل کلام آن است کہ اینجا سہ خیر است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجہی و باطل بوجہی
پس متمنع بالذات بطل مطلق است و ممکن لذاتہ حق است بوجہی و باطل است بوجہی و اورا از جهت ذات خودش
وجود و سے نیست اصلا پس باطل است بذات و مستقیم است وجود را از غیر خود را و جہی کہ بجانب تقیہ وجود دارد
موجود است پس و سے باین وجہ حق است و این است معنی قول و سے سبحانہ کل شئی ہا کلا لا وجہ پس معلوم
کہ حق مطلق ہا ان موجود حقیقی است کہ بذات خود موجود است و ہر چیز وجود از و سے میگردد و آن خداست عزوجل

دار و قوی است و ازین حیثیت کہ شدید القوت است متین است و قوتان مجید و صحت کرده است خود را بزر و القوت التین
و مراد این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و درستی قلمی از عجز و ماندگی و ضعف و ماندگی منزہ و سب است و بعضی گویند
قوی تین یعنی خالق قوت و تین است یعنی مفعول پس در ہمہ کار قوت و نصرت از خواہ و خود را و ہمہ کس را
و ہمہ چیز را اسخر و مقاراد و اندود و وقت حیات و بی ادبی از قوت و قدرت او بر اسان باشد و تخلق آن است
کہ بر ہوا کے نفس قوی و چیرہ باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجراء احکام
شیع و بہن و سستی را بنچہ و در اندام ہیبت نفس کا قز کیش را بنچہ و تین سلطان مکن و دشمن است او بر ہمہ فرما ید کہ آن
مکن آن مکن - لا حولی مدح و نامہ حق سبحانہ محب مومنان متیقان است و نصرت میدہ ایشان را و و کے تعالیٰ
و دوست میدہار و مومنان را اللہ ولی الذین آمنوا و ولی یعنی متولی امور نیز آمدہ و و کے حق سبحانہ متولی امور مومنان
بطلع و اصلاح کہ توکل کردہ اند بر و کے و تفویض کردہ اند امور خود را بر و کے و متولی امور تمامہ خالق است از انچہ محتاج
اند بان از امور معاشین ساد و مہنی قریب نیز آمدہ و رحمت و کے تعالیٰ قریب است بر مومنان و افاضالک عبادی غنی
قانی قریب پس بندہ ہا بر کہ تکمیل شعب ایمان خود را بنایستہ فرید و سستی حق سبحانہ گردانند و ہمہ کار ہا بر و نصرت
اند و و کے جوید و بہ تولیت محبت و کے شکر گوید و از قرب و کے تعالیٰ آگاہ بود و التفات دل بغیر از کند و تخلق آن
کہ دوست دارد او سبحانہ را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سستی کند در قضای
حوایج خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گرد و باین اسم و امیدہ شود او را ولی اللہ و کی نشان ولایت
کہ و کے تعالیٰ دائم دارد و توفیق نصرت او را و بخند دل و مشرک گردانند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کنند گاہ ہا بر
او را از ان و اگر ناگاہ در ان یفتقد تبوم و انابت نہ دو باز آرد و در ان گذارد این است یعنی اذا احب اللہ عبد الم
یغفر و نوب و از نشان ولایت است کہ او را در دل و دوستان خود جاے دہد زیرا کہ دل ایشان محل نظر حق است و
چون او را در انجا بیاید لا بد ہر توان ان کو سے نیرافت ہیبت دل بہرست اگر گوی داری ۴ درہ فقر حاصلی دار
اللہم از نشان اسم و محبت ستودن و ستودہ شدن و دوست ستانندہ ذات خود و ستایش کنندہ صفات
خود بکلام خود در ازل و بہت آیات و بایات و لایزال لا حصی شمار علیک انت کما انت علی نفسك دلیل انت و ستانندہ
انبیا و اولیا و مقربان است بہ نصیبت ایمان و احسان و عرفان و ستودہ شدہ است بتائیش خود و ستایش جمیع
آفرینش خود کہ و ان من شئی الایمجد و یا حمید یعنی مستحق جمیع محامد است کہ موصوف بکل کمال و عطا کنندہ ہر نوال
و ہر حمد و ثناء جمیع بذاتقدس است و است و تخلق باین اسم آن است کہ دائم حادثی بود و جمیع اوقات و احوال و سستی کند
کہ متصف ہا کہ و در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و مدح گرد و نزد خداوند بندگان و کے و محمود از بندگان کسی
ستودہ است صفات و کے و اخلاق و کے و شمائل و کے و اعمال و کے و اقوال و کے و احوال و کے بی شوب نقصان

وطفیان و آن سید رسل است که نام پاک و ستم نیست صلی الله علیه و سلم و سیر که قریب است به رحمت و مرام او و بر قدر تفاوت
 مراتب درجات تشریف از انبیا و اولیا و علما و صالحا هر یک جمیع است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و جمیع مطلق الله است
 جل جلاله و علم نواله - مخصوصی - احصا شمر دن و دانستن بر سبیل است فقدا و احاطه و امام غزالی محیی را با علم تفسیر کرده
 و گفته که علم را چون اضافت کنند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محیی مطلق کسی است که بشکافش کرد
 و علم و سبب معلوم و عدد و سبب و منبره اگر چه ممکن است که احصا کند علم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است
 از احصای اکثر معلومات و ما در نیم قرن العلم الاقلیلا میسر محیی مطلق نیست مگر خدا غرضشانه و دوست که دانست به تحقیق و
 حقایق اشیا و محیط است علم او بر ذرات کائنات و اعداد و آن وصفه کمال او این است که احاطه بکل شیئی علما و احصای کاشی
 عدد و منبره باید که علم الهی را بحیثیات اعمال و احوال مراتب باشد و از حساب رزق قیامت غافل نباشد و در معاش
 حساب معاد برگزید و در بدانکه همچنانکه بر ترک نیکوئی است خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز شکر خواهد بود و بیت غافل نشود
 که عمر که نین تازه تر نیایی - وادش بدو که چون شد عمر که و گریه نیایی - و تحقیق عجب باین اسم بر قدر کمال است چنانکه
 در اصل صفت علم را از جمله تحقیق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش
 از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه ساله کند و جسد کند تا بهر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود و اطلاع باید و در وقت
 گردیده - المعبود - المعبود - الله است که در آن دنو آفریدن و عادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن
 نور و بیرون آرنده صنایع و بدایع بقیض و باز گرداننده احیا بعد از عدم اوست تعالی شانده و قدرت او همه را شامل است
 و خود هر که از عدم بوجود آورد بعد از امانت احیا نیز تواند کرد - **س** آنکه بالا اول از خاک آفریده این چنین شایسته
 و پاک آفریده - که کند را پس از مردن درست - و خود از قدرت عجب تر از سخت - و گاهی معید را بر اعاده پیروزگار
 تعالی عوالم و فواید لطافت و انضال خود را که بر نبوده افاتمه میکند و بسبب بعضی اعذار و تفصیلات و سبب عدم و انخطا
 می دهد و لغو و کرم و احسان خود را از اعاده میفرماید نیز عمل میکنند این چنین جاری شده است سنت الهی تعالی
 که معید بر وی ستانند و باز معید به تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و بر برین مبدی یعنی ثقی نیامات بود و وجود و دو ازم بود
 مبدی انعم قبل استحقاقها و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را بگوید و شکر نعمت
 معاش که حیات این جهانی است سازگاری معاد که حیات آن بهمانست کند و بخلق آنست که سعی کند و را بدارد
 خیرات را تا پس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن بتبصیرات و تقویات - **س** انجمنی اهمیت - پیدا کرد و اندک
 حیات در جسم و در گرداننده آن از و س که احیا و امانت صورتی و جسمانی است و زنده گرداننده و لها بایان و معرفت
 و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و امانت معنوی در روحانی است و اوست تعالی شانده و عظم بر او نبوده باید که لشکر آنست
 حیات مشغول باشد و زنده گانی فانی را در تحصیل حیات ابدی که مرنده ناید و هیچ مریب را در حیات و موت بهر قدر حقیقی

وخلق آنست که وز زنده گردانیدن دل بعارف الہیہ و میرانیدن نفس از قوت غضبہ دشواری سعی کند بیست چنان قلب
علم فاعلمہ۔ و موت القلب چهل فاجبہ۔ و زنده گردانیدن دل را مطالبان و سروران بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان
از ظلمات غرابت کہ اشباح یحیی و میت نیز ازین باب است و اعطائے غذا بگردندگان کہ سبب بقا و ابرار است و گردن
نزد ابرار آن کہ سبب بقای ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است۔ الحی زنده ازلی و ابدی است
تعالی شانہ کہ ہرگز نمیرد و زوال و ہلاک نہ پذیرد و حیات صفتی است کہ موجب علم و فضل ارادی است و ہرگز ادراک
و فضل ارادے نبودیت است و حی کامل مطلق آنکس است کہ مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع
موجودات تحت فعل و سے تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات و سے و نہ پیچ صفوی از فعل و سے و آن خداست
پس اوست ہی مطلق و ہر چہ کہ سوا سے اوست حیات او بقدر ادراک و فضل اوست و کسیک شانتا کہ وی تعالی
حی است کہ ہرگز نمیرد و توکل کند بر سے و توکل علی الحی الذی لایموت و ہر کہ اعتماد بخلائی کند احتمال است کہ وقت حاجت
بمیرد و ضائع گردد و امید و سے و تخلق باین اسم آنست کہ زنده باشد بوسے و بیاورد سے تعالی تا ہرگز نمیرد بل احیاء و غنہ
ربسم یزتون فرعون بیت ہرگز نمیرد آنکہ دلش زنده شد بمشوق ثابت است بر جریہ عالم دوام ماد (ع) قدامت
قوم و ہم فی الناس احیاء۔ اقصی قوم قائم بذات خود و قائم و زنده و زنده کنندہ مرغیر خود را کہ ممکن و متصور نیست اشیا را
وجود و بقا خبر بوسے وجود و بقا سے حلقہ موجودات بقیومیت اوست و گفتہ اند کہ قیوم مبانیہ قیوم و مصلح امور را گویند و صلاح
آزادہ و مدبر امور عباد و بازماندہ طریق صلاح و سداد و معاش و معاو اوست و ہر کہ دانست کہ قائم اشیا و مصلح امور
اوست فایغ کرد و از تعجب تیر و کد اشتغال و زندگانی براحتت کند و در سایہ توکل و تفویض و نصیب بندہ ازین
صفت بقدر استغنائے اوست از ماسو سے اشد و ادا و مردم و اصلاح او امور عباد و اشرار و گفتہ اند کہ الحی القیوم اسم
اعظم است و ہر کہ در سجدہ گوید یا حی یا قیوم بہ تنگدستی حاجت او بر آید۔ الواجد۔ وجود ہستی و یافتن مطلوب
و وجود و جہت تو انکر شدن و سے بجانہ واجب الوجود است کہ هیچ کمال و مراد و مقصود از سے مفقود نیست و هیچ
چیز بنیہ وجود او وجود نہ و غنی است علی الاطلاق کہ بہ هیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و ہر کہ غیر اوست بوجہی واجب
و بوجہی دیگر فاقد و از بعضی چیز بایہ نیازست و بخیر یا سے و گیر نیازمند و بعضی گفتہ اند و بعد بمعنی علم نیز آمدہ و ہر اشیا
بہ صفت کہ ہست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود کہ و غنی و غنی نیست و بعد از
انچہ میخواہد و علم احتیاج بغیر باعتبار اول و واجب باعتبار ثانی غنی و محنین و علیم انکشان است و حصول از حیثیت
اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و اشد العلم و شہہ یا باید کہ بر ادق باشد۔ و احتیاج بوسے دارد و از علم و سے
آگاہ باشد و تخلق آنست کہ سعی کند در تحصیل انچہ لابد است از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد و بفضل خدا
از ماسو سے او ع چون تو در علم یعنی ہمہ داریم ہمہ۔ الماجد۔ یعنی مجید است چنانکہ عالم یعنی علیم و لیکن در بعضی

مجید بهائیه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بافع و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشار و اعلام آن می کنند و گاهی با نبات
اصل معنی اتکفای نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدالالت لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تعلق همه در شمع اسم
البحید گذشت - الواحد یکی است و الوحد یگانه شدن و وس بهمانه یکی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات
خود و این نه آن احد است که ببداء اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت بهمانه واحد و نهایت نیست و جامع ندارد
او است و واحد و عرف بر معنی است یکی آنکه تجزیه و بعض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه مثیل و مانند بود چنانکه انقباض
که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست
و وجود نظیر و ممکن نیست واحد مطلق او است از لا و ابد و آینده گاهی واحد میشود و تکیه پیدا نشود و در او را در ابناء
جنس و در نظیر و خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر وجود است پس
و احد علی الاطلاق نباشد و سبک شناخت که خداست تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد و باید که متوجه نگردد
مگر بوسیله و شریک نگردد غیر او را در و تعلق بدان اسم آن است که سبی کند که متوجه و یگانه گردد و در فضل و کمال است
بکسی که ممکن است توحید نسبت بوسیله و باید که توحید باشد در عبودیت چنانکه توحید است و سبانه در الوهیت و یک جهت
و یک روست و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا به فیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در رتبه توحید یکی گوید و یکی
و یکی بنید و یکی جوید و هر چه بنید از و بنید از و داند بهیت از بهر آن یکی دو جهان داده ام بپاد عظیم ممکن که حاصل
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره الغریز بر کان نقای گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند
در رقص آمد و فریاد زد که کی بود خبر یکی بد آنکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بهیقه و شرح السنه
اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احد باعتبار
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد معنی عدیم التجزیه است که اجزا ندارد و واحد
عدیم انشائی که نظیر ندارد - الصمد - سیدی است که قصد کرده میشود و بدرگاه او در جمیع مطالب در غایت آرزو و صمد
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد یعنی صمد که میان توحید نباشد و نفی است
در صمدت پس منزه باید که همیشه بقصد درگاه و سب تعالی پدید و جمیع مقاصد و تبار از و سب جوید و او را از جمیع نقائص
و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگردد و تعلق باین اسم آنکه در کار سازی نیازمند
و بر آوردن حاجات طالبان سعی نماید و از خواصل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا
شود و در جمیع حاجات محفوظ و معصوم گردد و از تمام آفات و راسخ و صلب بود و در رعایت احکام دین و تمکن و تقیم گردد و در طریق علم
و تقیین - القهار المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و مقتدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر معنی خداوند قدرت و در
مقتدر بهائیه است و قادر آن کسی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد بکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود و بوی ممکن بر وفق

از اوست و قادر حقیقی آن کسی است که اختراع کند موجود اختراع نگاہ باشد بوی و استغنی باشد در آن از معاونت خیر و آن خداست جل جلالہ
و اما بعد از قدرتی بہت بقادر گردیندن حق در او ذاتی الجہاد یعنی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و مختصرات بندہ تابع است بقدرت خدا
پس سزاوارست کہ گفتہ شود و او قادر مگر بصورت مجاز تعقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وے سبحانہ پس کسی کہ
شناخت کہ اوست علی الاطلاق قادر بر کمال ہر چیز خواهد اگر خواہد نیست راست گرداند و اگر خواہد بہت راست گرداند
ہمیشہ خائف باشد از قدرت وے و امیدوار بود بہ لطف وے و تسلیم بود بحکم و ارادت وے و تیر چون دانست کہ مولی
قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از ہر کہ ظلم کرد یا بر نجانیدار یا با عقا و آنکہ قدرت حق و انتقام وی
اشد و اتم است از انتقام کشیدن وے برای نفس و تخلق باین اسم آن است کہ قادر باشد بر کف نفس از مخالفت
و بر منع شیطان از غویات و بازداشتن طبع و ہوا از میل بہ شہوات و لذات - المقدم المؤخر - بکسر دال و کسر خا
تقدیم و بر پیش کردن و تاخیر از پس انگندن اوست غر و علا کہ پیش کردہ دوستان خود را بہ نزدیک گردانیدن
از در گاہ غرت خود را نمودن بجانب قرب خویش و پس انگندن و شمنان دین را بہ دور انگندن از لطف خود
و پر وہ انگندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را کہ نزدیک گردانید پیش کردار و کسی را کہ
دور گردانید پس انگندن از شرف و رتبہ و تقدیم و تاخیر گاہی و مکان بیاید و گاہی در زمان و گاہی در شرف
و رتبہ بیاید و رتبہ ہر از خداست آدم علیہ السلام را درین جہان تقدیم کرد و محمد را صلی اللہ علیہ وسلم تاخیر و در
جہان بر عکس از محمد بنی عالم اسم سابقہ نسبت بہ امت محمدیہ چنانکہ فرمود بنحی الاخر و ان السابقون و دور قرآن مجید فرمود
و السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بندہ دانست کہ تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود بہتر
کہ و در بر علی خود اعتماد کند و نظر بہ فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین اسم آنست کہ تقدیم کند خود را بہ اہل بقیت
و ساعدت خیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را کہ شائع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد و دیگر را
خدا سے تعالیٰ مقدم کرد و در مقرب گردانید و مؤخر و محقر دارد و ہر کہ را وے سبحانہ تاخیر کرد و دور انگاند - الاول الاخر
اولیت از آنکہ کہ وجود او را ابتدا کے و ہستی او را افتتاحی نیست و آخریت دایمی ابد کے کہ بقا کے اور نہایتینی
و دوام او را انقضا کے فی یاساقی است بر اشیا بوجود کان اللہ و لم یکن محہ شیء و آخر کے است باقی ابد فنا کے
خلق کل من علیہما فان و یقنی وجہ ربک یا اول است بوجود و آخر است پس لیک و از و مست مبداء اول و سبک
اوست مرجع آخر یا اول است احسان و آخرت بنفرا ان یا اول است کہ بہایت و احسان فارغان را بیگانگی
خود و شباب شناسا گردانید و آخری است کہ با کمال لطف و امان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با ابتدا
اوست و آخرت با کمال لطف پس کسی کہ بہایت کرد و در ابتدا اوست کہ کفایت میکند در ابتدا - المطاہر لیاظن
ظاہری است کہ پیدا است وجود و ہستی او بایات باہرہ و ارض و سما و باطنی است کہ تعجب است کہ نہ ذات مقدس او بجا

جلال و کبریا یا ظاہر است بہ نعمت و باطن است بہ رحمت ظاہر است بقدرت باطن است از فکر ظاہر است بہ بصائر باطن است از البصائر ظاہر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چہ خلفاے او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست سبحان من خفی شدہ طورہ و احتجب نورہ بنورہ پس اوست ظاہر کہ کہ نیست ظاہر ترازوی و باطنی است کہ نیست باطن ترازوے و خط بندہ ازین اسماء آن است کہ اتہام کند بہ شان خود و فکر کند در اول خود و تہمید کند در آخر خود و اصلاح کند ظاہر و بطن خود و حدوث عالم و فناے آثار بدانند و دل بران نہ تہمید و نہ بطر کند بر از ظاہر اشیا بہ شناخت صانع پائے برد و در کار وین سابق و اول باشد و در کار وینہ پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاہر بود و با سرائر حقیقت باطن و ظاہر با خلاق و باطن با خدا چنانکہ گفتہ اند الصوفی کائن و باین سنہ بیت ہوا اول ہوا آخر ہوا ظاہر ہوا باطن ہوا بغیر از ہوا یا من ہو و گر خیرے میدانم۔ الوہی ولایت با کسیر تعزیت کردن و دوست یافتن و ولایت با فتح یار سے کردن و بادشاہی زانندن و سیلو یہ گفتہ کہ ولایت بفتح معبر است و کبر اسم و را کسی است کہ متولی شود امور را و مالک ہو و جمہور را و ولایت شہر است تہمید بر قدرت و فعل تا این معنی جمع نہ شوند اسم والی اطلاق نکنند و والی اسم علی الاطلاق نیست مگر اللہ سبحانہ متفرد است بہ تہمید آن اوراد و منفذ احکام است و ران ثانیاً و قائم است بوسے باد است و البقا ثلث و بندہ باید کہ اطاعت امر و فرمانبرداری باری تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنقید احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الہی و حکم دے والی مملکت وجود خود شود و حاکم دران باشد۔۔۔

المتعالی۔ بندہ قدر بر جمع ولات و والی از سائر نقائص و انفات مرتفع و عالی و متعالی بفتح از اعلیٰ است و معنی تعلیق و تعلق انچہ آنجا مذکور شد۔ البیر۔ کبر بانیکوئی کردن و بفتح بانیکوئی گفتہ و بحقیقت نیکوئی کنندہ و حسانمائیدہ اوست جل جلالہ و عم نوالہ و بیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکہ اوست سبحانہ متولی آن و تفصیل بہر خدا و احسان دے بہ خلق از حد و سر بیان بیرون است و ان قدر و نعمتہ اللہ لا تحصى و بندہ باید کہ شکر نعمت و سبب خدا سبحانہ آرد و بخشنند بخدا نیکو و احسان نماید خصوصاً در و پیر و اقارب و مسایدا و سائر اہل حقوق و مستحقا بلکہ بغیر مستحقان نیز آرد۔ وہ اندکہ شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مالے آوردانہ غیر اہل زکوٰۃ و گفت مستحق از ہستی نیدانم و تہمید بیان اینست نمیتوانم بہر کہ فرمائی بہ ہم فرمودہ ہستی را و غیر مستحق را تا بندہ خداے تعالیٰ را نیز انچہ مستحق آنے ہستی آن نہ۔ التواب توبہ بازگشتن از گناہ و اصل معنی توبہ رجوع است چون نسبت بہ بندہ کنند رجوع از عصیت مراد دارند و اگر بہر در گار نسبت کنند رجوع بہ رحمت و توفیق ارادہ نمایند و دے تعالیٰ تہمید یا میکند اسباب توبہ را و توفیق میدہد بندہ را بان و بعد از میگردد اندہ از خواب غفلت بہ تخریفات و تجدیدات و تنبیہات بر و خاست عواقب معاصی پس رجوع میکند بندہ بہ توبہ نسبت

و رجوع میکنند و بی سببانه بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لیسوا
 دروغ توبه کنیم و نیکو کنیم توبه و بی و نیکو کنیم + و بنده باید که دائم در امید زند و در نو میروی بر بند و از جناب حق توبه طلب دارد
 و از گناهان و پشیمان گردد و در گوشش عبرت باز دارد و در توبه تا خیر کند و اسر محلو با توبه قبل الموت را انشائی کند حکایت
 عیسی ابن عیسی و زبیر با کوبه سواران میراند خلق را چنانکه عادت است میسر پند این کیست زائے بر بگذری نشسته
 بود گفت چندی گوئید این کیست این بنده است از چشم غایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بنشینید
 و به منزل خود باز گشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بکعبه گشت و تخلق آن است که از زلات
 نندگان اعراض کنند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نازشت
 صبر بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی آنک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند کذا جبار فی کتب الحدیث -
 انفسهم - انتقام بعقوبت پاوش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله غفور ذو انتقام و این بعد از
 از زلات اعمال است و انظار است از معاصی و مسامحت و در سببانه انتقام میکند و عقوبت میکند کافران را
 و متهم و از سبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را باید
 که از انتقام حق پرهیز باشد و از معاصی و مجتنب رستگاری و تخلق آن است که در حفظ حد و شریع و احکام آن مسالمت
 و مدارنه کند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و منراے از این است که چون
 از کتاب معصیت کنایه در عبادت نقصیر نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند باینید بسطای گفت که نفس من
 نکاسل کرد و در شبی از شبها از درویش عقاب کردم و او را منع کردم او را از آب خوردن یک سال - العفو محو
 کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب یعنی غفور است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران منی از سینه
 شتر و کمان است پس غفار یعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بحد و اعدام است و بنده هر چند گناهکار بود بعفو
 چه دو گانه امیدوار بود پس دست رو بر پیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که مولی کریم ببخشد با تامت حد شریع
 و حکم دین بلیت رود مکن بد را چه دانی و رازل + نام او در نامه نیکان بود و در رو بر جاس نیکان این گمان
 بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجه
 انکا طمین النیظ و انفاخین عن الناس در یابد و الرؤف یافت شدت رحمت و غلبه آن و یعنی گفته اند یافت
 انسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان کرده بود
 و در آن سینه مهربان است برندگان بار سال رسل و بیان شریعت که موجب حفاظ ایشان است از اسباب عقوبت
 و در آن است از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس یافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق
 با حق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ است حکم او و مشیت او و مملکت و س

بایجاد علم و بقا و افادہ و تعلق و خلق و شمع اسم الملک گذشت - و در الجلال و الکرام - انکه هر جلال و هر کرامت است
 مراد او هر که است و هر کرامت صادر است از دے جلی جلال و علم نواله پس جلال صفت ذات اوست و کرامت فعل اوست
 که فائض است از دے بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج از دایره صفت و ثنات و محمل آن در ضمن قول
 دے و تقدیر مناسبتی آدم - و ان تعد او نعمه الله لا تحصوها مندوب و مذکور است و هر که جلال خود را شناخت تذلل
 نماید بر گاه دے و هر که اکرام او را بدین شکر گوید مراد او پس خدمت نکند مگر غیر او را و سوال نکند از غیر دے و
 تخلق آن است که تحصیل کند من نفس خود را جلای و شرفی و کانی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق
 و شادوار است المقسط - قسوط جو رویید اوست و اتساع عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگردد
 مظلوم را از ظلم و کمال این معنی آن است که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بختند و گردانند چنانکه در حدیث
 آمده است و شمع این در اسم العدل گذشت - الجامع - جمع گرد آوردن و گرد آورنده خلق متماثل است
 چنانچه آدمیان بر دے زمین و بر انگیزنده ایشان در محشر و تباہیات بجمع میان آسمانها و کوکبا و مہوا -
 و زمین و دریا و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و ہر انہا مختلف اشکال و احوال و اوصاف اند و ہر
 و زمین جمع کردہ ہر را در عالم جمع کردہ و حیوانات میان آخوان و بی و برگ و منفر و ساہم اجزای سے حیوان و جمع
 کردہ میان تضادات چنانکہ عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این پنج وجہ جمع است و جمع کردہ و ہما می عارفان را
 بشمول تقدیر تا خلاص شدہ اند از اسباب فقر و ورودیت و سالیط و حادثات و جمع کردہ ہمہ ایشان را و طلب
 خود و دہما سے ایشان را بد کہ خود الا بکہ الله تلمسین القلوب و جمع کردہ فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما
 و جمع کردہ در تعبیر ان کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و غوث و قدرت و جمع کردہ فضائل اولیین و آخرین و سیدہ و سلفین
 صلی الله علیہ وسلم و اصحابہ و اتباعہ اجمعین بندہ باید کہ تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و ربائع الهی و افعال غیر متناہی
 از و تخلق آن است کہ جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیہ و جسمانیہ و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیدہ و
 اخلاق گزیدہ و در وظائف عبادات و اوراد و خیرات و سیرات و سایر فضائل و کمالات و سعی کند در جمع ہمہ سکون
 قلب و جمعیت مع الله و جمعیت کوش تا ہر ذات شوی + ترسم کہ پراگندہ شوی یا ت شوی - الغنی الغنی -
 غنایی نیاز شدن ان غنایی نیاز گردانیدن دے تعالی غنی است کہ در ذات و صفات و افعال از ہمہ بی نیاز است و باوجود
 آن بے نیاز گردانندہ است و دیگر اثر از بندگان خود ولیکن انکہ غنی گرد و با غنا سے غیر غنی مطلق نخواہد بود و غنا
 اگر انرا مثال خود غنی گرد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایہا الناس اتم انقراطی
 الله و الله ہوا یعنی الحی و بندہ چون دانست کہ حق سبحانہ بی نیاز است نیاز بچہرہ او بر و چون دانست
 کہ بے نیاز گردانندہ است طبع از ہر قطع کہ و سوال نکند گردانندہ و دے نیاز نیابد و گوی و از خلق بی نیاز

متعلق باسم غنی گردد و باز چون نیا نشنند آن را دست گیر و با آنچه تواند رفیع احتیاج ایشان کند و نجات فاضل نعمت
 حق نزد او دست بر فقر او بکین افافه کند و از سوال بی نیاز گرداند چنانکه از اسم الهی نیز باید المعطی المانع هرگز
 هر چه خواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی
 امیدوار بود و از منع و سختی آنکه صالحان مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قیاب و رنج
 از افراد حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب
 بکویت ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر دو اسباب هلاک و نقصان در ابدان و اویان بخلق
 عقل و وضع شرح و باین معنی سراج وائل معنی الحفیظ میشود و منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست
 و حاصل میشود و حفظی او لیکن منع را اضافت بسبب هلاک میکنند و حفظ را اضافت بمرور از هلاک نمانند و مقصود
 از منع و غایت و حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تحقیق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ
 خواهد بود و تفرقی میان این دو معنی آن است که منع معنی اول منع از عطاست و معنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است
 از خدا و گاهی منع از عطای لطف میباشد لیکن غنی و منع میکند و سبب آن از او است و سبب هلاک از نفس کسی که
 میخواهد مخصوص بگیرد و اندک فضل و کرامت خود را از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد
 خالص گردد و او را بر آن خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند ترست و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب
 هلاک و نقصان از او منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تعلق آنکه مانع آید و دور باشد
 از طرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاه دارد و درین راه اهل و انفات و مضافات الی الله الی الله الی الله
 خیر و شرف و عزت و رفعت تعالی و آفریننده و درود و تسبیح و شفا و گری و سرور و خوشی و شری اوست تعالی گمان بر آن
 که در مانع بذات خود است و بر هر ملک بر نفس خود و طعام بر نفس خود سیر میکند و از او آب نبات خود سیراب میازد
 اینها همه اسباب عادی اند معنی آنکه عادت به آن جاری شده که در سبب آن اینها را اسباب ساخته است و بسبب
 اینها خلق میکنند اگر خواهد بے اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات
 و در سبب اسباب مستخر قدرت کائنات نامیده باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازبیه مانند قلم در دست کاتب
 سبب توقف و قدرت معنی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق معیوم و مخصوص و جبات و حیثیات
 و بنده باید که ضرر نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضاے الهی را تسلیم
 گردد و قنویض امور بوسه کند و زندگانی کند و در خلق و راحه و خلق از او در راحه و حکایت او در
 که موسی علیه السلام از درودندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را برودندان بنه آرام گیر و گیاه برودندان
 مبارک نما و آرام گرفت بعد از مدتی بانودندان و در کردیم از آن گیاه برودندان نهاد و در روز پاره گشت گفت

الهی این جهان گیاه هست که تو تعلیم فرمودی خطاب باغبان در رسید که آن کس که توجیه بجناب اگر دوی شفا و ایمان کس که
توجیه به گیاه کردی در درازنایا و گردانیدیم تا بدانی که شفا و بنده ایتم و گیاه و مخلوق آن است که با سر آسمی و حکم شریعت
ضرر رساند و در جگر کند و دشمنان دین را و نفس رساند و یار سه و در دوستان را تا به مقتضای ارادت و امر بر و عمل کند
که هیچ میان حقیقت و شریعت این است انوار نور در عین عام یعنی روشنی است و نور در جسم الهی قضا که
معنی منور و در آسمانی روشن گرداننده سموات است که با کسب و سیارات و روشن گرداننده زمین بانبیا و اولیا
و علما و مؤمنین و مؤمنات ایستاد و ریاضین و روشن گرداننده و لعلای مومنان و عارفان است نور ایمان
و طاعات و اخلاق و معارف و صفات نور علی نور سیدی الله انوره من یشاد و نذر و خواص نور حجاب است آنچه
که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کننده غیر خود را چون مقابله کرده شود وجود را به هم ظهور مر و چو را باشد و خفا سر و هم را
و هیچ چیست تا بکیر از عدم نیست پس کسی که بر می باشد از عدم بلکه از اسکان عدم و بیرون آید باشد ابیات را از
ظلمت عدم منزه و از ترست از غیر خود که نا امید شود و از نور بود وجود نور است که فانی است بر جمله اشیا و هر چه
از نور ذات و است انوار سموات و الارض و زمین هنگام رساله و تفسیر این کریمه ظهور آمده است که تکفل ابر
از اسرار و اظهار انوار شده است و باشد التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و متغلب
انوار از شکات هدایت و مصباح شریعت نموده نور علم و عمل نیک از بدترین غایب و خواطر شیطانی و نفسانی را از لنگ
در خانه عبید کند بزرگان گفته اند که هر حال که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که
رعایت ظاهر علم و آداب شریعت نکرده باشد کذا نشد که حقیقت نور بدل او را دنیا و خلق آن است که نور باشد نور ایمان
و عرفان و نور باشد احکام دین را و بیاض و مجامده و تنگینه نفس و تعقیبه قلب و تجلیه روح و بقا در نور انوار
نما که ظلمات بشریت نموده و بقا نور الانوار حاصل کرده عین نور گردد و الله اعلم فی نور او اعظم فی نور او و جلی فی نور او
الما و می به ایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه ناسه همه راه پیران است هر که راه دنیا میرود
راه ناسه است و آنکه اعظم فی سیر و در پیر است و آنکه راه وصول بجناب قرب در سیر و در پیر است و آنکه ایت است
بیت گزیده چراغ لطف تو راه نماید از کرم تا فلما که شب روان بی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار است
را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم یرى چنانکه طفل را بجز و برادر آن از شکم بکبد آن پستان برایت کرد و چه را بجز و
بر آمدن از پیچیده بچیدن و نه راه نمود و گس شد و به بنام نمودن خانه به شکل سوس که موافق ترین اشکال است که
هدایت فرمود و شمع این دور دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریق که موصل بجناب مقیم
و رویت وجه کریم است و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که بسبب هدایت است
بطاعت و معرفت و هر چند ترین بندگان به تعلق و خلق با این اسم انبیا و اولیا و علما و انکه با دوی بخاری و انکه بطریق مستقیم

و طریق توکل مخصوصاً سید انبیاء و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی که در اینجا به دو تائید باده طریق الهی و معنی علوم الدین
 العلم و تحقیق و ادب و الصراط المستقیم صراط الدین است علیهم خیر و المنصوب علیهم رلا الفنا لین و ذوالنون مصری گفت قدس سر
 سید پیدان اخلاق عارفان است تنگدلی غمروگان را بکشتن از نور دن و فتنهها سے حق تعالی را بفنا فلان بیا و دادن
 و بزرگان توحید سلمان را بحق راه نمودن یعنی روزه دل ایشان از دنیا بدین دایره معاش بعباد آوردن و ابعاد
 به مثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال به مثل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن خبر باری تعالی که نیست
 و بدیع معنی مبدع یعنی نو بیرون آورنده نیز دارند و هر دو تفسیر کرده شده است قول و سکه بجهت تعالی بدیع هموا
 و الارض و نبیه را باید که در هر چه از بدیع و صنایع نظر کنند دل بجد اسے بمثل و مانند که مبدع اوست برود از حد و
 حوادث برود و قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت ویران نو باوه بذا قریب العهد من
 ربی انما ان معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجه بمثل و بی تفسیر سکه
 یا نو چه پیرانده است خیر از امور رابع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخلوق
 محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست ضرر کمال و احد در اقصای معذات حق و مخلوق با سها سے وی
 تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم مل و سلم علی محمد مبد و کل ذرعه شعیر منزه عن ترکیب فی محامده
 فجوهر الحسن فیه غیر منقسم علی من العلوات افضل او من الخیات اما و اکملها الباقی - دائم الوجود که سرگرد فنا
 نپذیرد و نبیه باید که در پرتو بقا سے حق از خود فانی شود و دل از تعلق با سوا سے او نگاه دارد و مخلوق آن است
 که سعی کند در تحصیل کما سے که باقی ماند آثار آن درین جهان و دوران عالم و فانی شود و رجلا ل حق تا باقی ماند بچهار
 ابرسی - الوارث - مراد و ارث باقی بعد فنا سے موجودات که تا همه الماک فانی ماک بعد فانی ماک راجع بوی گردود
 بوسه و این نظیر بطا سرت والا و است مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و قائم ملک و ملکوت
 مراد است بجهت ترکیب و همتا و همه اجباب بصائر همیشه ندا سے لمن الماک الیوم کذا و اواحد القمار بگوشش پوشش
 میشود جل جلاله و عظم شأنه پس نبیه را باید که در بند مال و میراث نباشد و دائم که برگزاشتی است و از و سکه باز
 و اشتیاقی است متواتر قبل ان تموتوا از شکار عارفان است بیت - وای برین منزل فانی چه نمی - رخت بر بند که
 الله و مخلوق آن است که تحصیل علوم و معارف وین کند تا وارث انبیا گردد - الرشحید - رشید و رخت لبان
 و بره شدن بر خلافت نمی و رشید آنگاه احوال او بر هیچ رشتاد و افعال او بر بسنن سواب بود و احکام او بر طریقات
 و احکام خلل و ذلل هیچ کار او راه نیابد و همه بدایت او نساق بنایا که در و بسنن سدا و بی اشتیاق به بی اشتیاق
 گفته اند که رشید اینجا معنی مرشد است که بنده گان را در مقاصد دین و دنیا و معاد و کتاب و شریعت بطریق
 ارشاد و سدا و خوانده است و وجه تعلق و تعلق ظاهر است - الصبور - صبر گفت شکایتی کردن و مصبور آنکه

بنا

در گرفت گناهکاران ثوابی نمکند و در عقوبت انتقام ایشان تمجیل نور و در صبور و نود یک بنی علیم است و فرق آن است
که صبور شمرست آنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت بگیرد و علیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف
غدا غالب است و در علیم امید غفور بعضی گفته اند که صبور یعنی صبر دهنده است و صبر دهنده مرند را بر بلا و
معیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر شقت او است عباد
اوست بجهان و نیده باید که در جمیع بلاها و زحمتهای و فقرتها صبر از و سه خواهد و از بی فراغی و سه دور باشد حکایت
آورده اند که یکی از کابر گفت که در که موی بودم و در پیشی دیدم که مسجد حرام و راند و طواف کرد و رفته از حیب بیرون
آورد و دوری گریست و بر رفت روز دیگر همچنان کرد و بر رفت چند روز مراتب حال او بودم بهمان منوال می
دیدم و بر رفت روز سه و راند و طواف کرد و رفته نظر کرد و جان سخت تسلیم کرد و بر خاستم و رفته را دیدم نوشته بود و صبر
حکم ربک فاماک با عیننا و خلق آن است که در هیچ کار سے بکی و شتابی نکند و آرام و لیکن در روز در رنج فراق پناه باید
وصل بر و در و اشتیاق را بد که بحسب و زمان کند تا به مقصود برسد و منظر و منور گردد و در بنا فرغ عینا صبر او
ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرن یا ایها الذین امنوا صبروا و صابروا و ارجوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از
شاخ گفته است جام صبر یا شام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده ای سعید باشی (صبر) صبر سه کنیم
تا کریم او چه میکند + باین دل شکسته غم او چه میکند + عیسی دم است نفس و هوا پیش او یکش + و آنکه نظاره کن که دم
او چه میکند + تمام شد شرح نو و نه نام آنکی که درین حدیث و روایات - راه الترنندی - روایت کرد این حدیث
راترنندی در جامع خود - و البیاتی فی الدعوات الکبیر - و روایت کرد بیاتی و کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
و قال الترنندی - و گفته است ترنندی - نه حدیث غریب - و در روایت ابی بربیره خیر این اسمائزاده چنانکه
الاحد المنعم الرب المعطى یا در بدل بعضی ازین اسمایزاده بران و برین تقدیر زیاده بنفوذ میشود و حق آن است که تا
آهی در کتاب و سنت زیاده بران آید است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منقصر و نفوذ و نه نیست که باعتبار خفصا
بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته سند و اشد اعلم - و عن بریده - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
سمع رجلا یقول - روایت است از بریده سلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت - اللهم انی اسألك بانک
لا آله الا انت انت الاحد العبد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خود را از تو بوسید این که تو
خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود و سه در تمام حوائج آن کسی که تراید و تراید بشد و نیست هر دو را هست
ایچ کی - فقال پس گفت آنحضرت - و عا الله باسمه الاعظم - خواند آن هر خدا را بنام و سه که ترید گتر است از شما
الذی انما اسأله عطفی - آن نامی که چون خواسته شود بان نام میدهد خدا سه تعالی آن خواسته شده را - و از او می
او چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا او را بخلاف آنکه در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه

گوید اللهم اعظمی و اعطا و ان آن و دعا خواندن زندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه خدا را
 بیک یک بعدی و سوال و دعا معنی یک دیگر نیز می آید - رواه الترمذی و ابو داود - و بدانکه بتحقیق واروده است
 اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم ذکر کرده است سیوطی در رساله سنی بالدر المنظم فی بیان الاسماء الاعظم که بعضی بر آنند
 که اسماء الهی همه اعظم اند بر روایت تفصیل بعضی از آنها بر بعضی نسبت کرده و بشود این قول را به شیخ ابو الحسن
 اشهری و تافهی ابو بکر باطلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد
 با اسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آن است
 که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و اسمی دیگر از او بزرگتر نیست
 و گوید که و س قائل است که همه اسما اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن جبان گفته که عظمتی که وارد
 شده است در اخبار و ادیان مزید ثواب است مردمانی را بدان مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاری است
 که قرات بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگر چه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین
 آن در علم الهی است خبری که کسی نداند چنانکه در لایحه القدر و ساعه الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نکرده اند نظر بطایفه
 احادیثی که واروده است در آن یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد
 الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از
 خشیت سندان هر چه واروده است در بنیاب و دیگر حدیث افس است که مؤلف گفته و سخن افس قائل است
 جالساع النبوی - گفت افس بودم من نشسته باینمیر - صلی الله علیه وسلم فی المسجد - در مسجد - در مجلسی - در حال آنکه
مردی نماز میگذاشت - فقال - پس گفت آن مرد - اللهم انی اسألك بان لك الحمد - خدا و خدا سوال میکنم من بوسیله
آنکه متر است همه ستایشها - لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی بجز تو - الحنان - همان - مهربان نعمت دهنده -
بیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم - و معانی اینها در ذکر اسما گذشت - اسألك - سوال میکنم ترا
فقال النبوی صلی الله علیه وسلم دعا القدر اسمہ الاعظم الذی ازاد عی - اجاب و از اسئل - اعطی رواه الترمذی و ابو داود
و النسائی و ابن ماجه - و دیگر حدیث اسما که مؤلف گفت - و سخن اصحاب را ثبت نرید - صحابه جلیله انصاریه از خداوند
عقل و دین حاضر شد - تبوک را گذشت نه کافر را بجز بنیمه رضی الله عنهما - ان النبوی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله اکبر
فی باتین التائین - گفته است حضرت اسم اعظم دین و دقت است - و اکبر الله و احده لا اله الا هو الرحمن الرحیم رفاعة آل عمران -
و در اول سوره آل عمران که این است - الم الله لا اله الا هو الحی القیوم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارقطنی
پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد - و سخن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
دعوه ذی النون ازاد عار به و هونی بطن الحوت - و عباس بن یونس بنمیر علیه السلام و تنبیه دعا کرد و حال آنکه در شکم

ماہی بود و عا این ست - لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین لم یدع بہا رجل مسلم فی سبی - دعا کہ دو بے بیج
مردے مسلمان و بیج چیزے - الا استجاب لہ - مگر آنکہ قبول کر د خدا سے تعالیٰ دعا ہی اور - رواہ احمد و الترمذی
پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین ست اگر صحیح دین حدیثا فرمود کہ این اسم اعظم
است ولیکن استجاب دعا خدا نشانی از خواص اسم اعظم ست بار عایت آداب و شرط کہ قرار یافتہ است و بعضی
روایات صریح نیز آمدہ

الفصل الثالث - عن بریدہ - رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ - گفت بریدہ در آمد ہم با پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم المسجد عشاء - مسجد را در وقت عشا - فاذا رجل یقرار ویرفع صوته - پس ناگاہ مردے میخواند
و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول اللہ اقول ہذا مراراً - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریائی ست
قال بل مومن قیثب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخدا سے درو سے آئندہ باوست - قال - گفت بریدہ
و ابو موسی الاشعرے یقرار ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در حدیث
مذکور بود ابو موسی بود و فجعہل رسول اللہ - پس گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شتم لقاۃ - می شنید قرات
اور او گوش می نہاد آنرا شتم جلس ابو موسی بدعو - پشتر شست ابو موسی شعرے در حالیکہ دعا میکرد - فقال -
پس گفت - اللهم انی اشہدک انک انت اللہ - خداوند من گواہ میگیرم ترا کہ توئی خدا - لا اله الا انت - نیست معبود
بجای مگر تو - احد اصحابہ بنصب و در روایت برقع آمدہ - لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد فقال رسول اللہ -
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد سال اللہ باسمہ الذی از اسئل بہ اعطی و اذاعی بہ جاب قلت - گفت
بریدہ گفتم من - یا رسول اللہ خبرہ با سمت منک - آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیز کہ شنیدم از تو - قال نعم - گفت
آنحضرت آری خبر دہ اور - فاخبرہ بقول رسول اللہ - پس خبر دادم من اور بقول پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فقال لی انت الیوم لے اخ صدیق - پس گفت ابو موسی مرا تو امروز را برادر دوستی - حدیثی بحیث رسول اللہ
حدیث کردی تو مرا بحیث پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی این حدیث کہ درو سے بشارت استجابت ست
و اسطی حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت مجرد حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ست رواہ ابن
اچچہ نوک آوردہ از احادیث این ست و درینجا اقوال دیگر ست بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتہ بعضی اللہ گفتہ
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفتہ و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلہ توحید و بعضی اللہ
لا اله الا ہو رب العرش العظیم و فخرانی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وے سوال کرد از حضرت عیسیٰ
کہ تعلیم کند اور اسم اعظم میں نمود و خواب کہ اسم اعظم لا اله الا اللہ است و بعضی گفتہ اند کہ اسم اعظم حق ست
در ہما سے حسنی و موید است این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد و بعضی اسماء حسنی فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

اسم اعظم و برین اسماست که دعا کردی بآن بعضی گفته اند زکشی و در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر یک که اسم اعظم گفت دعا کرد خدا را جمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی اسم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسما که آتی که بخواند او را نیده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او روان حالت غیر حق تعالی نباشد هرگز این حالت دست و او مستجاب نشود دعا که او البته داین قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آباءه الکرام باز شیخ جنید و غیره و بعضی از ائمہ منقول است و ابن نعیم و حلیه از بانی پربسطای آورده که شخصی از وے از اسم اعظم سوال کرد و فرمود از احدیے محمد و نیت آن فراخ قلب تست بود و نیت حق و چون باین حال باشی قصد کن براهیمیکه باشد میروی بشرق و مغرب و از ابی سلیمان و ازانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفت و قتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع ساح آورده که پرسید از وی هرگز که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت نبویس صبر الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کنده ترا و گفته اند اسم الرحمن الرحیم از عارفان همچو کین است از پیور و کار تعالی و تقدس و الله اعلم

باب جواب التوبيخ والتعجيب والتسليم والتكبير

تسبیح بیایکی تنزیه کردن و بیایکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و کمر و باین معنی است اشتقاق حمد که محمود است
گفته که تسبیح کعبه و بنبرگ گردانیدن و تسبیح لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است و ثواب
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و تسبیح مشتق از لا اله الا الله است و عجب چون بسیار گرد و دست فعال
ایشان و کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را بعضی حروف یک کلمه و دیگر مثل حمد و قله و سبله و میگویند تسبیح الرحمن
دلیل و قیاس گوید لا اله الا الله و حمیل و قیاس گوید علی الفلاح

الفصل الاول - عن ممره - بفتح سين وضم ميم - بن جندب - بضم دال وفتح آن صحابي مشهور كثير الحديث

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الكلام اربع - فاضلته وزايده تر از دوسه ثواب چهار كلمه اند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و في رواية احب الكلام الى الله اربع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر
لايزنر يا بين ما بدآت - زبان نميكند ترا بهر كلام الا ان كلمات كه آغاز كنم زير كه هر كلام از اين كلمات مستقل است و از يك
مقصود كه جلال حق و كمال اوست و تقديم و تاخير در ان تفاوت نميكند وليكن اين ترتيب را معاني متناسب است زيرا
بناظر در معرفت خدا بحسب تنزيه و سمي يابد بعد از ان منحصر في ما ينعم و كمالات و صفات تقدس و سمي تعالى بعد از ان
بمكشفتن ميگردد و بر و سمي توحيد بعد از ان عاجز مي يابد خود را از شناسا و توحيد پس ميگويد الله اكبر كه خدا قال الغزالي و را
اجليت است بعد از كلام خدا و در اين كلمات نيز از قرآنند جمله رابع و در روي آيه آمده است افضل الذكر بعد از

تبیح گوید حد بار۔ نیکست در آن حسنة۔ پس نوشته میشود مراد از اینجی بحساب مشهور کہ ہر نیکی را وہ حسنة است۔
 اریحط عنہ الف حلیۃ۔ یا اکلندہ شود از دوسے ہزار گناہ این نیز حکم کتاب ہزار حسنة دارد و از انچہ تقدیر کردہ شد ضمیر
 مجلسائے آنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مافوق و مہود نیست و تواند کہ ضمیر بعد ابن وقاص۔ و در این
 قول را دوسے حد بود گو یا کہ کسی از ہم نشینان دوسے اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از دوسے سوال کرد
 فافهم۔ رواہ مسلم و فی کتابہ فی جمیع الروایات عن موسیٰ الجعفی اریحط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح دوسے از موسیٰ جعفی نفہم جمیع
 و فتح ہا کہ از ثقاہ است اریحط آمدہ ہا کہ او براسے تر وید چنانکہ تقدیر کردہ شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر
 برقانی بفتح با و نفہم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قسریہ الیست از خوانزم۔ رواہ شیعہ و ابو عوانہ و یحییٰ بن سعید القطان
 عن موسیٰ۔ روایت کردہ اند از حدیث را این آمدہ از موسیٰ جعفی مذکور۔ فقا لوا یحط بغیر الف۔ پس گفتہ اند و
 یحط بو ابی الف پس ہم کتابت الف حسنة میشود و ہم خط الف حلیۃ و ظاہر ہمین ستا ز یہ کہ حسنة دو پر یکستہ
 سیات را۔ کہذانی کتاب الحمید۔ ہمچنین بیان کردہ است حمیدے و جمع بین الصحیحین۔ وعن ابی فرقال
 سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آنحضرت را کہ کدام کلام فاضلتر
 قال یا مصطفیٰ اللہ لما کنتہ۔ گفت آنحضرت فاضلتر من کلام کلامی ست کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است خدا اسے تو اسے
 مرفوشگان خود را کہ تسبیح و تہمید میکند از ابدان کلام تسبیح ست بقول حق سبحانہ تعالیٰ و نحن نسبح بحمک و تقدس کل ذریرا
 ایضا تعلیم دوسے تعالیٰ ست مرا ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمت انت کلام کدام ست۔ سبحان اللہ و حمد
 رواہ مسلم۔ وعن جویریہ۔ بضم جیم و فتح واو و سکون تخانیہ کہ یکی از اصحاب المؤمنین ست۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فخرج من عند ہابکرہ۔ روایت ست از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد دوسے دربار دوسے۔ جین صلی اللہ علیہ وسلم
 گزارد آنحضرت نماز باد اور اندوہی فی مسجد ہا۔ بفتح جیم و حال آنکہ جویریہ در مسجد گاہ خود بود یعنی در جایکہ نماز گزاردہ بود
 نشستہ فکر و تسبیح میکرد شاید کہ مراد سکانت کہ ساختہ بود در خانہ خود براسے نماز گزاران و آن را مسجد گاہی بکسر
 جیم نیز میگویند۔ ثم رجع۔ پستہ باز گشت آنحضرت و بر سر دوسے آمد۔ بعد از آن صبحی۔ بعد از آنکہ چاشت کردہ آنحضرت یعنی در آمد
 وقت چاشت۔ وہی جاسہ۔ و حال آنکہ جویریہ نشستہ بود۔ قال ما ذات علی الحال الذی فارقتک علیما۔ گفت آنحضرت
 آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالتیکہ جدا شدم از تو بران حال یعنی وقت از صبح تا الان کہ وقت چاشت ست بر حال خود
 و نشستہ فکر میکردی قلت نعم۔ گفت جویریہ آرسے بر همان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 لقد طعت بعدک اسے کلمات ثلث مرآہ۔ ہر آنکہ گفتیم من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو ہا ہر کلمہ بار۔ و در وقت
 با طاعت منذ الیوم انچہین کلمات اند کہ اگر بر شیعہ شوند و مقابل کردہ شوند بہ چیزیکہ گفتہ و خواندہ تو امر وز۔ و نورشمن۔
 ہر آنکہ ہا براسے آید این کلمات بان تسبیحات و تہمیدات کہ گفتہ تو۔ سبحان اللہ و بحمدہ و عدو خلقہ و رضی نفسہ و زلزلہ عرشہ

وہاؤں کا کہنا ہے چار کلمہ است کہ مفید بانہ و کمال اندر تسبیح و تحمید مشترک است میان اینہا تا بدبران نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بیشتر دبی اندازند چنانکہ موجب رفعت سے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم است و مقدار کلمات تو کہ ہر اکلام اوست یا اسماء صفات اریا علم اوست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسیکہ گوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر مائتہ مرہ۔ صد بار۔ کانت لہ عدل عشر رقاب۔ باشند ہر او را ثواب برابر دہ برودہ کہ از او کنند و عدل یکسر عین و فتح آن ہر دو روایت است بعضی مثل و برابر چیرے بعضی گفتہ اند نفع برابر چیرے از غیر خنفس و سے یکسر از خنفس و کتب را مائتہ۔ چشتہ۔ و نوشتہ شود ہر اسے وی صد نیکی۔ و محبت عنہ مائتہ سینتہ۔ و نحو کردہ شود از اسے صد بدی یا چشتہ

مؤید آن است کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص است و یحییٰ بن ابی الف است۔ و کانت لہ جزا من الشیطان یومئذ و کانت۔ و باشند این کلمات ہر او را پناہ از شیطان و شرے و دوران روز کہ گفتہ است این کلمات را۔ حتی میسی۔ تا آنکہ شب نگاہ کند جز یکسر عار استوار و مقویہ۔ و لم یات احدہما فضل ما حاجبہ الا جمل عمل اکثر من ذلک۔ و بنابر روایتی کی علی فاضلہ را اگرچہ آورده است او مگر مردیکہ عمل کرد بہ بیشتر از انچہ او کردہ از خنفس عین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی موسیٰ الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ گفت ابو موسیٰ اشعرے بودیم با آنحضرت و سفرے۔ فجعل الناس یحجرون بالکبیر پس در ایستادند مردم کہ آواز بلند میکنند تکبیر۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربو علی انفسکم۔ اسی مردم تیری کنید بر ذاتہا سے خود و تعب کشید بہ بلند کردن آواز و رین اشارت بہت کنع از ہر یک اسے آسانی و نرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر ہر ورق آن است کہ ذکر ہر شروع است بے شبہہ

مگر بعارض اینہا در رسالہ او را اثبات نمودیم پس از ان تاکید کرد و منع را بقول خود۔ انکم لاتدعون اہم ولا غائبہا بدستی کہ شما نیخوانید کہ راونہ غائب را۔ انکم تدعون سمیعا بصیرا۔ بدستی کہ شما نیخوانید شلو اسے بینا را۔ و ہویم۔ و او ہماست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکہ حاجت نہ کرو نیست ہما بہت سمیع است کہ ہر دو در اکثر مواضع معاند کو راند و با وجود آن اشارت بہت با آنکہ دے می بیند شما را وی داند احوال شما را و میداند احوال شما را از ہمیت شما و صورت شما و طبیعتی کہ بصیر بہت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر او را کہ کنند ترست از سمیع اعمی فافہم۔ و اللہ ہی تدعونہ اقرب علی احدکم من غلق راحلہ۔ و آن کسیکہ نیخوانید شما اور از دیگرے است بلی از شما از گردن شتر وی

قال ابو موسیٰ وانا خافہ کہ گفت ابو موسیٰ اشعرے و من پس آنحضرت بودم بر شتر پیادہ۔ اقول۔ میگویم۔ الاحول ولا توفہ۔ الا بالشد فی نفسی۔ و نفس خود آہستہ۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ یا عبد اللہ بن عباس۔ اسم ابو موسیٰ اشعریت الا اولک علی کفر من کنوز الجنۃ۔ آیا راہ تنہا می ترا بر گنجی از گنجہا سے بہشت۔ نقلت بلی۔ پس گفتیم من اسے نما۔

الله قال - گفت آنحضرت - لا حول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهاست بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن
به هر کس نیکو و خیر را توایی می بخشد که شل گنجهاست و دنیا است بلکه گنجهاست و دنیا و جنب آن لاشی است و منشا گفته
ج ذکر معین و مدد بر عمل ازین کلمه نیست که معنی آن تبرک از حول و قوه خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است و در تکیه
باین فقیه ابن عربیت پیش از حضرت شیخ عبدالوهاب میخواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند بهمانجا معلوم
خواهد شد - انشاء الله تعالی حاجت به بحث نیست - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسی که گوید - سبحان الله العظيم
ومجده غرت له نخلة فی الجنة - نشانده شود بهای او درخت خرماد در بهشت - رواه الترمذی - و عن النسبیر -
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صبح بصبح الباقیة - نیست هیچ صبحی که صبح میکنند
در روز بندگان - الا نادیا وی و مکرر آنکه آواز کند آواز کند یعنی فرشته آواز میکند - سبحوا الملك القدوس
تسبیح و تنزیه کنید خدا را که بادشاه ملک الملک پاک از جمیع نقائص است و گویند سبحان الملك القدوس -
رواه الترمذی - و عن جابر - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذكر الا لا اله الا الله
فاخضر من ذکر الا لا اله الا الله است اگر چه از کلمات بسیار است و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر است ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح و نه اشتغال و در اومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب است و تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر که موعود است در دل و لهذا اختیار کرده اند شایخ آن را
در تبه بیت مریدان - و افضل الدعاء الحمد لله - و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسبیح حمد به جهت آن است که شایسته
بر کرم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که نعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد
را شکر است و شکر موجب نبرد نعمت است - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن عبد الله بن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله راس الشکر - حمد لله شکر است زیرا که شکر تعظیم نعم است و فعل لسان اظهار و ادل
به آن اما فعل قلب خفی است و در دلالت افعال حواجز زیرا که شکر تعظیم نعم است یا به محبت داشتن بدل بآنها کردن
به زبان یا خدمت کردن با عطاء و در دلالت افعال حواجز تصور و اشتباه است - اما شکر الله عبدلم حمده - شکر کامل
نه گفت خدا را بنده که حمد گفت او را و درین کلام اشارت است بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز بکند
و اتقیر قلب تکمیل آن به فعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - و عن ابن عباس - رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القيمة الذین یحمدون الله فی السرا -
و الاضراس نخستین کسانی که خوانده و برده شوند به بهشت روز قیامت آن کسانی اند که حمد و شکر میکنند خدا را
در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال - رواها البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابی سعید - الحمد لله

رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علّنی شئاً اذکرک بہ۔ گفت آنحضرت
گفت موسیٰ اے پروردگار من بیا سوز مرا چیزی سے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز۔ او ادعویٰ کہ۔ یا بنحو نام ترا بدان چیز شک
راوی است کہ اذکرک بہ گفت یا ادعویٰ کہ گفت و در بعضی نسخ و ادعویٰ کہ بہ است بود این مطلب مذکور دعاست
بہر دو۔ فقال۔ پس گفت پروردگار تعالیٰ۔ یا موسیٰ قل۔ اے موسیٰ بگو۔ لا الہ الا اللہ فقال۔ پس گفت موسیٰ
یا رب کل عبادک یقولون۔ اے پروردگار من ہر بندہ تو میگوید این را۔ انما ایزیدی تخی تخفنی بہ۔ نیخواہم من
کسر چیزی سے را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکر سے و دعای خاص فرما سے کہ دیگران بہ من شریک
وران نباشند۔ قال۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ یا موسیٰ لو ان السموات السبع و عامرہن غیرے۔ اگر ثابت شود کہ آسمان
آسمان و آباد و ازندگان آنها جز من یعنی تمام اہل آسمانها از ملائکہ و ستارہا سے حق تعالیٰ از عامر سموات بطریق مجاز
انقطع است و عامر یعنی اصلاح و ہندہ و نگاہارندہ از خلل و احتمال نیز آمدہ و برین معنی است ثنا سے و سے تعالیٰ
بحقیقت است۔ و الارضین السبع۔ و ہفت زمین و عامر زمینہا اذکر کرد از جہت قلت یا اذکر مذکور عامر سموات
و زمین فی کفہ۔ نہادہ شوند این آسمانها و زمینها و ریگ پلہ ترازو۔ و لا الہ الا اللہ فی کفہ۔ و نہادہ شود لا الہ الا اللہ در پلہ
و دیگر ترازو۔ لما انت بہن۔ ہر آئینہ میں میکند کہ لا الہ الا اللہ۔ و راجع می آید از آسمان ہا و زمینها و اہل آنها۔ رواہ
فی شرح السنۃ۔ و عن ابی سعید۔ و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔
کسی کہ بگوید۔ لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر صد مرتبہ۔ تصدق میکند و راست گو میگردد و اورا پروردگار او۔ و قال۔
و میگوید پروردگار۔ لا الہ الا الہا۔ انا اکبر۔ نیست الہ گویں و من بزرگترم۔ و اذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔
لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر لاشریک لا یقول اللہ۔ میگوید خطا سے تعالیٰ۔ لا الہ الا الہ و اللہ اکبر لاشریک لی و اذا قال۔ و چون
میگوید بندہ۔ لا الہ الا اللہ لہ الملک و لہ الحمد قال۔ میگوید خدا سے تعالیٰ۔ لا الہ الا الہی الملک و لی الحمد و اذا قال۔ و چون
میگوید۔ لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قال۔ میگوید خدا تعالیٰ لا الہ الا الہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ تعالیٰ
این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچه میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فضیلت است امر این کلمات را۔ و کان یقول۔
و بود آنحضرت کہ میگفت من قال ہانی مرفہ کسی کہ بگوید این کلمات را در بیماری خود۔ ثم مات پستہ بہر دوران بیماری۔ لم یطعم النار
نمی خورد و اورا آتش و نرغ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن سعد۔ بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ و قل مع الہی
صلی اللہ علیہ وسلم علی امراتہ۔ روایت است از سعد بن ابی وقاص کہ و سے در آمد بان حضرت ہر زنی و در بعضی روایات
آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود و جیر یہ یا غیر و سے و اللہ اعلم۔ و بین یہ بیانوں سے۔ و پیش آن زن خستہ ہا
فرما بود۔ ارحمی یا سنگر نہ ہا بود شک راوی است۔ تبسج بہ۔ تبسج میکند آن زن بان خستہ ہا یا بن سنگر نہ ہا تبسج
باین وضع کہ اللہ متعارف است از زبان شریف بود و معنی خستہ ہا یا سنگر نہ ہا ہا گاہ میداشت و بان شمار میکردند بعضی

و مساوی سبحان اللہ است نصف آن و نصف این و ہر دو میزان پر میشود و اللہ اعلم - ولا اله الا اللہ لیس الباطن
 درون اللہ نیست مگر این کلمہ را پروردہ خود خداے تعالیٰ - حتی تخلص علیہ - تا آنکہ میرسد بسوی خدا و در راہ محبوب
 و موقوف نمی ماند زیرا کہ این توحید حق است و توحید حق باقی است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و لیس ہذا
 بالقوی - و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال عبد - گفت ہج بندہ -
 لا اله الا اللہ فخلصا - بروجہ اخلاص در توحید - قط - ہرگز - الا تحت لہ ابواب السماء - مگر آنکہ گشادہ میشود مرآت بندہ
 را در اسرار آسمان - حتی بعضی ابی اللہ شہداء کہ میرسد بعرض کہ مقام کبریا و عظمت حق است کما یتست از رسیدن
 او بسوی خدا چنانکہ در حدیث سابق گذشت - ما احتجب الکبار - ما دام کہ پیر کندگان بآن کبیرہ را و کیو شود و از ان
 تقیید او باجنباب کبار از برائے سرعت قبول و وصول است زیرا کہ ایمان بہ عمل ناقص و نخل بود و در اخلاص
 قولہ تعالیٰ و اعمل الصالح یرفعہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابن مسعود - رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیث ابراہیم - گفت آنحضرت پیش آدم ابراہیم علیہ السلام - لیثم اسمی بی -
 در شب اسمی کہ مرا از مسجد حرام بہ مسجد اقصی برد کہ شب معراج بود - فقال یا محمد امر اراک منی السلام - گفت
 ابراہیم اسمی بخوان امت خود را از جانب من سلام اقرار بفتح ہمزہ و کسر را است از اقرار بمعنی خوانانیدن و معنی
 نسخ اقرار بکسر ہمزہ و فتح را از قرأت بمعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جائے دیگر از کتاب
 کورہ شدہ است - و اخبر ہم ان النجۃ طیبۃ الترتب - و خبر دہ ایشان را کہ بہشت خاک او خوش و پاک است -
 و غدتہا لمار - و شیرین و خوش است آب او - و انہا قیامان - و خبر دہ کہ بہشت یعنی زمینہاے او در اصل ہموار است
 خالی از درختان کہ نیست نبات در صے - و ان خواہا - و خبر دہ کہ درختان دے این کلمات است - سبحان اللہ
 و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و اللہ اکبر - یعنی درختان بخراے اعمال مروجہ در انجا نشاندہ ہر کلمہ از کلمات مذکورہ کہ
 کسی میگوید درختی در بہشت ہر کلمہ دے می نشاند و چون درختان خراے این کلمات اند گو یا عین این کلمات
 اند تیان جمع قاع زمین ہموار و زمینی کہ ستنسہا در دنیا شد و خوش و درخت نشاندن و خراس کبیر نہال -
 رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن یسیرہ - یعنی تخانیہ او لے و سکون نامیہ و فتح مصلحہ
 و بہرہ مضمومہ بجائے یا نیز میگویند بہشت یا سر صحابہ است - و کانت من المساجرات - و بود این زن از زنانیکہ
 ہجرت کردہ بودند از مکہ بہ مدینہ و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت - گفت یسیرہ -
 قال لنا رسول اللہ - گفت ما یا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یا کین البصیح و التخیل و التبصیر - بر شما باد و است
 چنانکہ زمان کہ یاد کنید خدا را بہر بہشت و پاک کی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکہ الروح یا گفتن سبحان اللہ اللہ
 یا انچہ در حق او است کہ تا ازل و اعقدن بالانامل - و عقہ کنید و گرہ بندید پس انگشتان یعنی نشانیہا را در اصل

حساب را عقده ہست موضوع از برائے احد و مشہور میان ایشان - فائز من سولات - زیر کہ برستی کہ انامل یا صالح
پرسیدہ میشود روز قیامت از آنچه کسب میکنند - مستطقات - نفع طالع نقی کردہ شدہ گویا کردہ اند و میشود چنانکہ
تمامہ اعضا و جوارح گویا میکردند و گویا میدہند بر ایشان - فلا تعفلن فتنسین الرحمۃ - و فاضل بہا شدہ اسے زمان از
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و سے پس فراموش کردہ میشود و محوم کردہ اند و شہید از رحمت و تسبیح بلطف سلام نیز
روایت سبب یعنی در نیامید رحمت را - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

الفصل الثالث - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاز اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمد و بادین نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما قولہ - یا موزان
مر کلامی و ذکر می خواہی کہ میگفتہ باشم من از - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ کبیر کبیر و الحمد للہ کثیر سبحان اللہ رب العالمین لا حول و لا قوتہ الا باللہ الغنیہ الحکیم - و در روایت اعلیٰ
العظیم - قال فمولا ربی نمائے - گفت اعرابی این ذکر ہر بارے خداست و حمد و ثنائے اوست پس چہیت
برائے من کہ دعا کنم برائے خود و خیر خواہم برائے خود و بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللهم اغفر لے
و ارحمنی و ابدنی و ارزقنی شک الی عافنی شک الراؤی فی عافنی شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست -

رواہ مسلم - و عن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرة یابسة الی ورق - آنحضرت
گذشت بر درخت خشک برگہا - فخر بها بعضہا - پس آنحضرت صلعم زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود
فتناثر الی ورق - پس افتادند و برگہا شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ سبحان اللہ و لا الہ الا اللہ اللہ کبیر کبیر و لا حول و لا قوتہ الا باللہ
پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلماتی افکند گناہان بندہ پس میریزد گناہان و سے - کما تبارق قطور ورق نہد الشجرة

چنان کہ میریزد برگہا سے این درخت - رواہ الترمذی و قال نہ حدیث غریب - و عن کحول عن ابی ہریرۃ
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوتہ الا باللہ - روایت کرد کحول شافعی کہ از شاہیر
تابعین ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بگوید لا حول و لا قوتہ الا باللہ را زیرا کہ درین سہات ست از
حیلہ نفس و توانائی و سے کہ مانع ست از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت صحبت
داشتیم در سیاحت خود با مروسے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیزے معین تر و مہتر بر افعال از قول
لا حول و لا قوتہ الا باللہ و نیست در افعال چیزے مہر و معین تر از ذکر خجین بسوسے خدا و اعتصام بفضل و سے و من تقیم
باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی - فانما من کثر النجۃ - پس برستی کہ این کلمہ کبی از کجہا سے بہت ست - قال
کحول من قال - گفت کحول پس کسی کہ گوید - لا حول و لا قوتہ الا باللہ - نیست حیلہ و باز گشتن از معصیت و قدرت
و توانائی بر طاعت گر توفیق خدا - و لا منجی من اللہ الا الیہ - و نیست رستگاری و گریز از خدا اگر بسوسے او و در بعضی

روایات و لایحاجہ روایت کردہ اند و نجای مقصور است و مجاز ہمزہ کشف اقد غمہ سبعین بابا من الفقر و اما الفقر -
 کشادہ کند و دور گرداند خداے تعالیٰ از آن کس ہفتاد و ناز گزند کہ کثرین آن ہفتاد و نقر است - رواہ الترمذی
 و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ متصل - و گفته است ترمذی این حدیثی است کہ نیست اسناد سے متصل - و کچھ کہ
 من ابی ہریرہ - زیرا کہ کچھ نہ شنیدہ است از ابی ہریرہ و کاشف وہی گفتہ کہ کچھ کہ روایت میکند از عائشہ رضی اللہ
 عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال - و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا حول ولا قوۃ الا باللہ و ارسن تسعة و سبعین دار الیسر بالہم - این کلمہ دار و است از خود و نہ و رد کہ آن ترین آن در
 اند و ست مرا نور و ہاے باطنی ست از گرفتار سے نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عاتق از باطنی و ظاہر
 و غیر اظہر و محتمل - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اولک الی کلمۃ من تحت العرش من کنز النجیۃ - و ہم از ابی
 ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آیا راہ نایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت و قدت
 حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کلام است - لا حول ولا قوۃ الا باللہ بقول اللہ تعالیٰ - میگوید
 خداے تعالیٰ بینی در وقتیکہ میگوید بندہ این کلمہ را - اسلم عبدی - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من باقتدا
 و اخلاص - و تسلیم - و تفویض کرد امر خود را امور کائنات را بوسے من و بعضی گفتہ اند اسلم و استسلم یک معنی است
 و مقصود از تکرار تاکید و تفریط است - رواہ ابی یوسف فی الدعوات الکبیرہ - روایت کرد این در حدیث را بلقی در دعوات
 کبیرہ - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخلاق
 این کلمہ صلوة تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلاق ہمہ تسبیح و تترتیب الہی قائل و اطاق اند چنانکہ فرمودان من شی
 الایسج مجہد و جاسے دیگر فرمود کل قدر علم صلوة تسبیح خواہ بلسان حال یا قال - و الحمد للہ کلمۃ الشکر - و الحمد للہ کلمۃ
 شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی میگوید - و لا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص - و لا الہ الا اللہ کلمۃ اخلاص و توحید است
 و اللہ اکبر تملار اہلین السماء و الارض - و اللہ اکبر پر میکنند چیزے را کہ میان آسمان و زمین است زیرا کہ کبریا و عظمت
 الہی را محیط و شامل است و تواند کہ ما بین السماء و الارض کنایت از تمامہ عالم باشد - و اذا قال العبد - و وقتیکہ
 میگوید بندہ - لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ - اسلم و استسلم - اسلام آورد و تسلیم
 کرد بندہ من - رواہ زرین

باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار در لغت طلب غفر یعنی ستودہ و شریع طلب پوشیدن گناہ و توبہ در لغت یعنی رجوع و توبہ
 رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق غم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے استغفار کہند چنانکہ گویند
 تاب اللہ علیہ یعنی رجوع بہ رحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدد بہ تخفیف یا از خطیایا بہ حجت - و از سید الطائفت

توبه ترقی سے کہ در ہر آن درین تجلیات و شمر و مرتبہ تحت را بعد از ترقی بد رجوع بقوت مبتدئ و غلبہ کہ استغفار کہ در شرف
 ازان تر چہ بین اور حال قلب غمگین و سہ و اتم و انوار صفات ہر حجاب و اتمہ تا پیش آنکہ حجاب نورانی اندر بین حجاب
 قبول و سہ علی اللہ علیہ وسلم ان لک سبعین الف حجاب من نور و ظلمہ و ارفع کلام و درین مقام قول صحت
 و در وقتیکہ پس بد و شد اثر معنی این حدیث گفت اسے سالی اگر از قلب دیگر سے ہی پر سیدی میگنم و بیان میگنم
 آنچه میدارم اما از حال قلب من ظلمہ صلی اللہ علیہ وسلم دم تو انم نزد کہ جمیست و حال و سہ از جملہ تشاہات مست
 کہ در انجا دم تو انم نزد و شیخ نور بخشی میگنم بر تہ اللہ علیہ کہ خدا غیر دہا و صحت را در رفتن و سہ بر شیخ او سپرد
 اجلال و اعظام و سہ شان و سہ کہ موقع و حی و شمر لہ نور و اتم ان مست بعد ازان میگنم کہ نادین سہک
 میر ویم کی آنکہ گویم ہر گاہ قلب مطمئن صلی اللہ علیہ وسلم تا ترین و کامترین و روشن ترین و عارترین و لہا بود
 و اعتقاد و اہتمام و اہمیت با وجود ان پر شریعت ملت و تاسیس سنت ناچار بود اورا از فرو آمدن بہ مرتبہ رخص و اہمیت
 بعضی خلط و نفس و متحن بود با حکام بشریت و چون ارتکاب میکرد و میگرفت زوئی وید چیرے از اینہا کہ در تانا بود
 از جہت کمال رقت و فطر نورانیت چہ شہ چند آنکہ رقیق تر و صافتر و تاثیرات ہر دے ظاہر تر و پدید اثر و واضحتر
 صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چیرے ازان میدید اثر از جملہ گناہان بے شمر و ازان استغفار میکرد و ازین باب بود
 استغفار و سہ نزد سیر و ان آن از متوفاد میگفت و سہ صلی اللہ علیہ وسلم غفر انک از جہت فقدان ذکر و سان دم
 آنکہ گویم خدا سے تعالیٰ چنانکہ برگزید اورا از عالمیان و فرستاد برایشان خواست کہ باقی وارد در میان ایشان
 تا منتفع میشوند بوسے تا آن زمان کہ بہ تمام و کمال رسید ہمہ ارشاد و ہدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذارشتہ پیشہ ہر پنجہ
 و در انچہ بود از حضور تجلیات آئینہ فراخ و فرصت نمی یافت ہر اسے تعریف جابہ و تعلیم جاہل پس تقاضا کہ حکمت
 الہیہ کہ برگذاشت نوسے از احتجاب و استتار بر قلب شریف و سہ تا مشغول گرد و بیان عالم تمام تر گرد و حفظ و تہفاج
 ہر دم اثر و سہ اما و سہ صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بحال خود این با گناہ ہی پیدا شد و استغفار سے کہ و این حاصل
 کلام تو شہتی ست و درجہ اول راجع بوجہی ست کہ سابقا ذکر شد و در چہ ثانی آن نیز موجہ است و طبیعی نیز دو وجہ
 از اقادات شیخ اوقت شہاب الدین سہ و سہ نقل کردہ کہ ثانی آن قریب ثانی دو وجہی ست کہ تو شہتی ذکر کردہ
 و در رسالہ صبح البحرین این وجہ معروف بحسن تفریر بیان و تحریر نمودہ شدہ است و نیز و این ضعیف سخن صحت از ہر
 خوش ترست را اللہ اعلم۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ۔ ای آدمیان
 توبہ کنید و رجوع آرید بسوے خدا۔ قالی اللہ فی الیوم ماتہ مرۃ۔ پس بدرستی کہ من توبہ میکنم بسوے وی تو اے
 در روز صدار۔ رواہ سلم۔ و عنہ الی و در سہ صلی اللہ علیہ وسلم نیا میر و سہ
 عن ائمہ روایت ست از انی ذکر گفت آنحضرت و در انچہ روایت میکنم از خدا سے تبارک و تعالیٰ سہ قال

کہوے تعالیٰ گفت۔ یا عبادوے الیٰ حرمت انظم علی نفسی۔ اے بندگان من بدرستی کہ میں حرام گردانیدہ ام ظلم را نفیس
 خود بینی سلب کردہ ام انرا از ذات خود کن۔ یہ است از تنزہ و تقدس وے تعالیٰ و تو کہ تحیم از محبت مثا کلت است
 قبول اور کر فرمود۔ و جعلتہ بنیکم محرما و گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلا تظالموا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر
 و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادوے کلمہ ذال الامن بدیتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما کہ امید مگر
 آن کسی را کہ راہ نمودم من اورا۔ فاستمدونی بہکم۔ پس طلب بدایت کنید از من تا بدایت کنم شما را۔ یا عبادوے کلمہ
 جال الامن الطمئنتہ اے بندگان من ہمہ شما کہ سہہ اید مگر سیکہ طعام بخورام من اورا۔ فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام
 کنید از من تا الطعام کنم شما را۔ یا عبادوے کلمہ عار الامن کسوتہ فاشکونی لکم۔ اے بندگان من ہا شما برہنہ اید مگر سیکہ
 جامہ پوشانم من اورا پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من است چہ نعمت دینی کہ بدایت است
 و چہ نعمت دنیا کہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص است بپیشی و ثانی عام است ہمہ را پس متوجہ نشود سوال
 کہ چیست یعنی استثناء را الامن الطمئنتہ و الامن کسوتہ و حال آنکہ آن ہمہ را ثابت است و یکسب محرم نیست از ان
 و طبیعی گفتہ است کہ مراد طعام و کسوت بسط و رزق و انعام است فاقم۔ یا عبادوے انکم تحفظون۔ یعنی تا و سکون خاور
 کسرا۔ باللیل والنهار و انا اغفر الذنوب جميعا اے بندگان من بدرستی کہ شما گناہ می کنید شب و روز و من می آمرزم
 گناہان را ہمہ۔ فاستغفرونی اغفرکم۔ پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم من شما را۔ یا عبادوے انکم تلغون
 قری قمر و لی۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما بر گزیرید۔ یگزند مرا تا کہ گزند رہانید مرا یعنی بہ بصیبت و ضرر
 گزند۔ رسانیدن بضر ضا و فتح آن ضب نفع یا ففتح مصدر است و بضر اسم کنانی القاموس و در شارق گفتہ کہ ضرر چون مفور
 بفتح شود دگشتہ نشود مگر بضر۔ و من تلغون القی فتنفون۔ و بر گزینی رسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از
 بصیبت بندگان زیانستہ و نقصانی بدرگاہ صریحت حق نمیرسد و از طاعت سودے و کمالے نہ بلکہ سود و زیان ایشان
 یا عبادوے لوان اولکم و آخرکم و انکم و حکم۔ اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما
 کا نوا علی اتقی قلب جبل واحد منکم۔ باشند بر پیر بنیر گارترین دل یک مروا شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
 از شما کہ شقی ترین دلہا باشد و شما ہر برین صفت باشید۔ ما زادو کم فی ملک شما۔ زیادہ نیکند آن در ملک بادشاہی
 من چیرے را۔ یا عبادوے لوان اولکم و آخرکم و انکم و حکم کا نوا علی انجر قلب جبل واحد منکم انقص ذلک من ملک شما
 اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر پیر بانی کنندہ و گناہ کنندہ ترین دل یک
 شما کم نکند آن از ملک من چیرے را۔ یا عبادوے لوان اولکم و آخرکم و انکم و حکم کا نوا علی انقص ذلک من ملک شما
 بندگان من اگر باشند اینکہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند در یک روے زمین۔ فساوونے
 پس سوال کنند مراد بخوانند ہر چہ بخوانند۔ فاعطیت کل ان مسئلہ۔ پس بدہم ہر آری را خواست اورا۔

و کتب ماحدی - کم نگرد اند آن داوان از انچه نزد من است از نعمت - الاکما نفیس الخط انوار واصل البحر کبریا چہ کم سیکو واند
سوزان یعنی از آب و ریاحون و آرد و دود و زریا و عبا و سہ انہای اعمالکم جہشکدہ علیکم - ای نندگان من نیست آن
تکلیف سے نیک و بد کہ عہدہ شہادہ کہ میں نام و شمارم بر شما - تم او فیکر ایا پشتر تمام میدہم شمار جزای اعمال را - من و جہ
غیر اقلیمہ اکثر ہیں کسی کہ پیادہ نیکی یا نیک و رعایا سے خود پس باید کہ شکر گوید و نہان کہ خدا را کہ توفیق آن داو و جزای
خیر بران مترتب گردانید - من و جہ غیر ذلک نکالو من الانفس - و کسی کہ پیادہ غیر نیکی را و رعایا سے خود پس باید کہ گشت
کنند مگر نفس خود را کہ بشوی آن بخرا سے برسید - رواہ مسلم - و عن ابی سعید - انہذر سے رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسین انسانا - بود و در بنی اسرائیل مردی کہ گشت
نود و نہادہ می را ششم خراج بپاں - پشتر ہرون آمد و در حالی کہ می پرسید مردم را از قبول توبہ خود یا سوال میکند مغفرت
را از خدا و استغفار میکند معنی اول انسب و بعین است بقول و سے قال را ہیا فاما ان توبہ ہیں اللہ ہی را پس پرسید
او را آیا ہست مرا و توبہ و قبول می افتد از و سے توبہ و در بعضی نسخ الی توبہ آیا ہست توبہ و این اگر خیر بخت معنی
ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است - قال لا - گفت را ہب نیست توبہ - فقہاء - پس گشت آن مرد را ہب
و جعل بپاں - و در ایستاد کہ سوال میکند مردم را - فقال لرجل ایت قریہ کذا و کذا - پس گفت مرا و را و سے ہیا قریہ
چنین و چنین را کہ محل رحمت است و در بعضی روایات آمدہ کہ در و سے عالمی ہست یعنی در و سے کسی ہست کہ محل
شکل تو خواہد کرد - قادر کہ الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فذا بعد رہ
نحو ما پس بیل گردان مرد و سپہ خود بجانب آن قریہ یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سپہ را بر زمین کشیدہ
با آن جانب رفت نو بیل گردان و دیگرانی برخاستن - فاخصخت فیہ لاکتہ الرحمہ و لاکتہ العذاب - پس پیکار کردند
و نزاع نمودند و در شان آن مرد و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند کہ و سے مرحوم
و منصور است و فرشتگان عذاب بران آمدند کہ و سے مغلوب و مغلوب است فادعی اللہ الی ذہ ان تقر فی میں می
فرستاد خدا سے تعالی بسوے این قریہ کہ متوجہ شدہ بود بجانب آن نزدیک شو بہیت - والی ذہ ان تا بعد سے -
و در می فرستاد بسوے این قریہ فاما کہ و سے ازان ہجرت کردہ بود کہ و در و از میت - فقال قیصر یا ایہا - پس گفت
خدا سے تعالی فرشتگان را اندازہ کنید و بہ پیادہ مسافتی را کہ بیان دو قریہ است نسبت بہ میت کہ کدام ازین دو
نزدیکتر است بیت - فوجہ الی ذہ اقرب البشر - پس یافتہ شد میت بسوے این قریہ رحمت کہ نزدیکتر است بہ یک
شہر بہت - منتظر رہے ہیں آمرزیدہ شد مرا و درین حدیث کمال ببالغہ است بہت رحمت الہی را میدہد و از و سے
بہ نفرت و سے تعالی و آن بعد از نیت او بود و توبہ و استغفار - تحقق علیہ - و عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو لم یزبوا اللہ ہی اقمہم - سو گندہ خدا سے کہ بھاسہ فاما

من بدست قدرت اوست اگر گناه نمیکند شمس آئینه سیر و خداے تعالیٰ شمار - و لجا بقوم پذیر بنون - و سپر آئینه می آرد قوی
 را اگر گناه کنند - نیست مغفرون اکثر - پس طالب آمرزش کنند از خدا - فیض لهم پس پیامر ز و مر ایشان را مقصود بیان غفوه
 و مغفرت الهی سبحانه است گناهان را از براسه اظهار مقتضای اسم غفور و غفور بیت اگر جم زبندگان نیاید غفوه
 تو جمال کے نماید تا رغبت کنند در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم بیانات بدان زیرا که خداے تعالیٰ
 نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر آرا تا باز دارند از ان فافهم و بالله التوفیق - رواه مسلم و عن ابی موسی
 رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یطہر باللیل یتوب سبی النہار - بدستیکه خدای تعالیٰ
 فراخ میگرداند دست رحمت خود را به شب تا توبه کند بدی کننده در روز به سبطیده بالنهار یتوب سبی اللیل و فراخ
 میکند دست خود به روز تا توبه کند بدی کننده شب و بسطید کنایت است از توسع در غفران و اظهار کرم حتی قطع
 آفتاب من مغربها - تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت در ماه توبه بسته گردد و بیان این در
 اواخر کتاب و در بیان علامات ساعت بیاید - رواه مسلم - و عن عاقبہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا اعترف - بدستیکه منبہ و تنبیه اقرار میکند یعنی بگناه خود - ثم تاب - بستر توبه میکند
 و رجوع ینماید بهر گاه رحمت حق - تاب اللہ علیہ قبول میکند خداے تعالیٰ توبه او را و رجوع میکند به رحمت پرور
 شفیق علیہ - و عن ابی هریرة - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تاب قبل ان تطلع
 الشمس من مغربها تاب اللہ علیہ - کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خداے تعالیٰ
 بدو و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم و عن افسس رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للذین فرحوا بتوبه عبده عین یتوب الیہ - هر آینه خداے تعالیٰ سخت ترست از خود
 شادمانی توبه بنده خود و در خداے تعالیٰ انبندہ بنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بهوے خداے تعالیٰ
 من اعدکم کانت راحلہ بارض فلاة - یکی از شما که بود شتر سواری و بارکش و سبزه زمین و دشت - فانفلت منه فیس
 برید و اگر گریخت راحله از وی - و علیها طعانه و شراب و بران در احله بود و غرض وی آداب وی - فایس منها پس نا امید
 شد آنکس از آن راحله - فانی تجرہ - پس آمد آن کس درختی را فاضطجع فی ظلها پس پهلونها و در سایه آن درخت
 سپید کوفت و ملائت و سب - قد ایس من راحلہ - در حالی که به تحقیق نا امید شده است از راحله خود و فنیما هو
 کز لیس از مهرها فاقده غنہ - پس و شدت آنکه آن کس تمیزین بر پهلوان افتاده بود ناگاه آن کس متلبس و حاضر
 بر اند و در حالتهی که ایستاده است راحله نزد وی تاخیر بخطاها - پس گرفت مهار راحله را - ثم قال من شدت
 القحط - پس گفت آن کس از سختی شادمانی - اللهم انت عبدی و انارک - خداوند توئی بنده من و تویم خداوند
 احتضان شد الفرح - خطا کرد آن کس از سختی فرح و گفت تو بنده منی و تویم پروردگار تویم یا سبب آنکه با یک گفت

توسپور و دگار منی و منہ بندہ تو مقصود بیان شدت رضای حق و تنبیه آن است کہ بفرج شخصیکہ گم شدہ و گریختہ خود را
یابد و بندہ گناہگار بندہ گریختہ از پروردگار تعالیٰ است و تو بجز حکم باز آوردن و باز یافتن دار و فاکم رو و فاکم
و حسن ابلی سر سیرہ۔ رسول قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عبد الذنوب ذنباً۔ بدرستیکہ بندہ از بندگان
کردگناہ ہے۔ فقال رب اذنبت فاغفرہ۔ پس گفت آن بندہ اے پروردگار من گناہ ہے کہ دم پس بیامرز این را
فقال ربہ۔ پس گفت پروردگار او یعنی ہالاکہ۔ اعلم عبد سے ان لہ بالیقین الذنب و یا خذ بہ۔ آباد است بندہ
من کہ مرا پروردگاری است کہ می آمرزد گناہان را و میگردد بگناہ۔ غفرت بعد سے۔ امیر یزدیم مرندہ خور بہین
ظلم گشت ماشار ائمہ پتر درنگ کرد آن بندہ و رگناہ کردن مدتی کہ خواستہ بود خدا تم اذنبت ذنباً پتر گناہ
کرد بار دیگر۔ فقال رب اذنبت ذنباً فاغفرہ۔ پس گفت آن بندہ و درین باب سے پروردگار من گناہ کہ دم پس
بیامرز این گناہ را۔ فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز۔ اعلم عبد سے ان لہ بالیقین الذنب و یا خذ بہ غفرت
بعد سے تم گشت ماشار ائمہ تم اذنبت ذنباً فقال رب اذنبت ذنباً آخر فاغفرہ۔ درین مرتبہ لفظ آخر و لی
زیادہ است و در بعضی نسخہ در اول لی و در دوم آخر و لی نیز موجود است و در نسخہ صحیحین مترسبت کہ ذکر کردیم۔ فقال
اعلم عبدی ان لہ بالیقین الذنب و یا خذ بہ غفرت بعد می یلیفعل ماشار۔ پس گویند بندہ ہر چیز بخیر اے انگشاہان ما دام
کہ استغفار آرد مقصود بیان فیض استغفار است و تاثیر وے و غفران نہ امر گناہ۔ یسحق علیہ۔ و حسن جذب
منہم جیم و سکون فون و ضم وال و فتح آن نام ابو ذر غفاری است کہ از کابر صحابہ ذرا دایشان است و جذب نام بعضی
صحابہ دیگریم هست و ظاہر آن است کہ مراد اینجا ابو ذر باشد و ائمہ اعلم۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حدیث ان
رجلا قال و اللہ لا یغفر الذنوب لفلان۔ روایت است از جذب کہ آن حضرت حکایت کرد کہ مرد سے گفت بخدا سوگوئد
کہ نمی آمرزد و خدا سے تعالیٰ مر فلان را ظاہر آن مر فاسق مصر بود این مرد سخن فضول گفت و سوگوئد خود کہ خدای تعالیٰ
او را نمی آمرزد۔ و ان اللہ تعالیٰ قال۔ و بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ گفت۔ من ذا الذی یتالی عجلی انی لا اغفر لفلان
کیست آنکہ سوگوئد بخورد بر من کہ نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگوئد خود و یعنی در دفع گوے ما ختم ترا و
باطل گردانیدم سوگوئد ترا و امر یزدیم او را تالی ہمزہ و کہ لام مشدودہ ایما سوگوئد خوردن۔ فانی قدر غفرت لہ لفلان۔
پس بدرستیکہ تحقیق آمر یزدیم مر فلان را و اجبت عکس۔ و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد است کہ گفت خدایتا
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگوئد خود و یعنی در دفع گوے گردانیدم او را باطل گردانیدم سوگوئد خوردن و یا مراد
او را سوگوئد ما قال۔ یا چنانچہ گفت راوی بآن حضرت این عبارت را و جواب سے میگونی کہ راوی را لفظ حدیث بمعنی محفوظ
نامندہ است۔ رواہ مسلم۔ و درین حدیث بر سر کسی را کہ شخصی حکم کند یزدیم مغفرت اگر چہ فاسق و بدکار باشد شاید کہ موی تکی
او را بچند و این را بگیرد و از اینجا گفته است۔ بیعت نامیدم کن از ساقیہ روز در دل۔ تو تو چہ دانی کہ پس برودہ کہ تربت

گزشتہ وعظ شد اور بشیر بن محمد و قشیر دال اولی بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون و او صحابی انصار سے برادر زادہ
حسان بن ثابت اور ادب پر اور اجماعت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الاستغفار ان تقول -
انفعل استغفار این است کہ گوئی اللهم انت ربی - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست مہو و سہ کے سہی
مگر تو ہی مقتدی - پیرا کردی تو مرا - و اما عیدک - و من بندہ تویم و اما علی عیدک - و من ثابت و ایمم بر عید عید و
کہ بانو بہ ام و وعدہ کہ با تو کردہ ام اگرچہ وفا سے آن از من ہی آید یا وعدہ سے و وعدہ کہ تو بفضل و کرم خود برای اہل یا
و طاعت کردہ پس من تقیم و مقیم بر عید تو و وعدہ تو و دل پرستہ بر در امید شستہ ام اگرچہ هیچ طاعتی چنانکہ
باید از من ہی آید - اما استغفرت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق و گاہ تو باشد و ادای حق
تو تو نم کردہ کہ آن قدر در شستہ است و از طاقت آدمی بیرون است - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم تہوار بہ
ایچہ کہ کردہ ام از گناہان بلکہ ازین طاعت موری کہ میکنم کہ از منی حسن و احسان خالی است و شستن دعوی حول
و کثرت است لغزو با تو من ذلک - ابو ریک میگوید علی - اعتراف میکنم برائے تو تہوار فیضان نعمت تو بر من - و ابود
بہج - و اعتراف میکنم بر دام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہا سے تو و این معنی و ایم ستابی انقطاع وجود
نعمت از جانب مولی و وعدہ گناہ از بندہ و در اخبار آمدہ است کہ پروردگار تعالیٰ میگوید کہ اے بندہ تا کہ خیر و
نعمت من بر تو نازل باشد و شکر و کفران از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تو دوی کنم بسوے تو بانکہ
سے بنیادیم از تو و تو دشمنی کنی من بہ عصیت و بیوفائی با آنکہ محتاجی من فاغفر لی - پس بیا مژمر - فانه لا یغفر
و از تو بہ الا انت - پس بدرستی کہ نمی آفرزد گناہان را بیکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نہایت ذلت و حقار
و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردہ از جہت اجتماع معافی آن دروے و سجدہ و توم رئیس و مقدم را گویند
کہ بہر را در حایج امور رجوع بسوے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است کہ بندہ باید کہ ہنیشہ نظر بگناہان
و تقصیرات خود را و در فقیر مرصدا و محتاج شخص باشد زیرا کہ اگر تقصیر کند عیوب نفس خود را مطولیت عمل خود را
و ملامت قرینہ و گناہ و قابلیت قبول و سے ندارد و نعم ما قال بلیط طاعت ناقص ما وجب غفران نشود
و تقصیر کردہ و ملامت عیبان نشود و و قال ابو بیت کہ طاعت خود نقش کنم بزبانے و ان نان بہم پیش گی بجھا
و ان گناہائی کہ سہ روز زندانی - از ننگ دران نان نرزد زندانی - رحم اللہ قائمہ و اگر فرضا عملی خالص گردد و
خالصی صحیح نشود و در وقتی کہ صافی گردد و منت و فضل الہی را شائبہ کند و از خود زنداند و بران مغرور گردد و خود را بل و
مستحق زندانیش بندہ و ایم و درین عیوب نفس خود و عمل خود و درویشا منت و فضل خداست و این از اہل
سید الشہداء و السج و اسلم احوال است برائے بندہ و با وجود آن تنہا بوعدہ حق و مستحق بعد و سے باشد و
علامت آن نہایت و استقامت است بر وفا سے عہد عبودیت و ادائے حق ربوبیت رزق اللہ تعالیٰ بعد از ان

نفسیات این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - کسیکه بگوید این کلمات را در هر روز - هو قاتلها - در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آورنده است بآن - فمات من يومه - فمات من يومه مردان روز قبل از این پیش از آنکه شام کند فمات من قبل الغت - پس آنکس از گناهان بهشت است - ومن قالها من الليل - فمات من سبقات قبل ان يلج فموت اهل الجنة - کسیکه بگوید آن را در هر روز از شب و حال آنکه یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از آن که صبح کند پس و سکه اند اهل بهشت است - برواه البخاری -

الفصل الثاني عن المس - رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجعتني غفرت لك على ما كان منك فبيك - گفت آنحضرت که گفت خداے تعالی ای فرزند آدم بدستی که تو مادام که دعا کنی مرا بآمر زید و امید واری می آمزم تا بر سر علی که باشد در هر روز گناهان - ولا ابالي - و لا ابالي و باک ندارم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که من در عقاب گناه بود و بخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك ولا ابالي - ای فرزند آدم اگر میرسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آزا بطلب آمرزش میگردم تو مرا سزاوارک ندارم و عیان بفتح عین ابرو و انفاقت ابرو آسمان بر اسے مهالند و رعد و ارتداد اوست و عیان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بنگرے بجانب آن و عیان یعنی نواحی جمع عین نیز روایت است - یا ابن آدم انك لو تقیتني تقربا الارض خطايا ای فرزند آدم بدستی که تو اگر پیش از من نزد یک بر پری زمین از روست گناهان - ثم تقیتني لا تشرك بے شکیا - بپیش از من مرا در حالیکه شریک نگردانی بمن چیزی را و کفر نمی و ندی بمن - لا تتكبر بقربها متفجرة - بر آئیدی آیم من ترا نزدیک بر پرے زمین از روست آمر زید یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیا آمزم من بشرط ایمان بمن و تقرب بضم و کسر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قریب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته که قریب بکسر طر فی است مثل انبان و راز که در روست شمشیر که بانیام و کار و تاز یانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز سوار دارند و بضم یعنی قریب و در حدیث بضم صفت و بکسر نیز آمده است انتی - رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن عباس رضى الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى من علم اني ذو قدره على مغفرة الذنوب غفرت له لا ابالي - روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خداے تعالی کسی که دانست که بدستی که من خداوند قادرتم بر آمر زید گناهان می آمرزش مرا آنکس را و باک ندارم - عالم شریک بی شکیا - مادام که شریک نگردد بمن چیزی را نیز اگر چون میدانم که وی تعالی قادر است بر آمر زید گناهان امید میدارم و او را بر که امید دارد که کم را محروم نگردد و امید را با آنکه در ذکر قدرت ایمانی بخوار تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و بر که ترسد قادر را رقم میکند او را و نیز این شخص مو من است بخلاف صفات و

و مومن متغیر نیست پس ذکر عالم بیشتر در حکم تاکید است۔ رواه فی شرح السنه و عتبه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اذم الاستغفار جعل اللہ من کل ضیق محو جاکسی کہ لازم کہ در استغفار زمانیکہ داند خطائے تعالیٰ مرا و را از ہر تنگی بیرون شدن یا جاسے بیرون شدن و مومن کل ہم فرجا۔ و دیگر داند او را از ہر اندوہ کسادگی۔ و در توبہ من حیت لا یخشب۔ و روزی بپرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد بپرسد کہ کسی بلامرست کند استغفار۔ را از نزدیک میشود و مرا گناہان او پس در حکم متقی بیاید کہ هیچ گناہ ندارد و حال متقی این است کہ ذکر کردہ شد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابی بکر الصدیق۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما امر من استغفر۔ اصرار کرد کہ چکہ استغفار کرد۔ و ان علو فی الیوم سبعین مغفرہ۔ و اگر چه باز کرد و بر بصیرت بود۔ بقا و بار اصرار۔ و اتم بودن و تقیم شدن و بر چیزے و اصرار بر گناہ مذموم است و اصرار بر حقیرہ کہیہ است پس ابی بکر کہ استغفار بکنند از اصرار می بر آید و بے استغفار مصر است و بعضی گفتند اندر اصرار تکرار و خوب است بیاورد۔ خود بیای کی باید پس با استغفار اصرار نبود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل آدمی خطا۔ اکثر فرزند ان آدم کہ در حکم کل اندر خطا کنندہ اند و میباید بیاغیہ با توبہ و جو کثرت است فی الجملہ یا ابرارے مبالغہ و خطا و ثواب و اتم و گناہ و ہر کہ است از آدمیان خیر انبیاء صلوات اللہ علیہم کہ معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا شامل صفات و از ہر قول کسی کہ حد و مضیہ را از ایشان جانشہ میدارد انبیاء و اهل ابن حکم باشند۔ و خیر الخطائین التوابون۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت کلمۃ سودا و فی قلبہ ہر رستیکہ مؤمن چون گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاہ در دل و سے و کلمۃ سودا۔ و بصب نیز روایت یعنی میگردد و آن گناہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاہ و کلمۃ یعنی نقطہ می آید و در اصل آتش چوبی کہ بر آن زمین بجا زند۔ فان تاب و استغفر مقل قلبہ۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نمایند و دودہ میشود و دل و سے و میرود و سیاہی آن۔ و ان زاد و ردت۔ و اگر بیشتر میکند گناہ بیشتر میشود و آن نقطہ حتی تعاقب قلبہ۔ تا آنکہ بالائی آید دل او را و در میگردد و تمامہ دل را سیاہ میگردد و دل۔ خدا کلمہ ان الذی ذکر اللہ تعالیٰ۔ پس آن رنگی است کہ ذکر کردہ است خدا سے تعالیٰ و فرمودہ است۔ کلا بل ان علی قلوبہم ما کانوا یکسبون۔ رنگ گزفتہ و غالب اندہا بردہا سے ایشان کارہا سے کہ میکردند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی بذخیرت حسن و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد بالم فی غیر غرہ۔ بے رستیکہ خدا سے تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را با دعام کہ غرہ نکند یعنی نہ سدر روح و حلقوم و غرہ آمد شدہ کہ دن آواز در گلو و جان در حلق و غرہ در اصل تروید آب و در حلق و دقت مروان در حلق آواز سے مثل غرہ پیدا

میشود و ظاهر این حدیث آن است که توبه نزد حضور موت خواهد از کفر یا بعینیت قبول نمی افتد و ظاهر کرمیه آنها التوبه الایمان
 نیز می باشد و لیکن بعضی علماء بر آن زعم اند که توبه از بعینیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان با پس غیر مقبول
 و توبه با پس قبول رسیده از نزدی و ابن ابی عمیر - و عن ابی سعید - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
 قال وعزتك یا رب لا اخرج اخو سے عبادک بدرستی که شیطان گفت سوگند بفرست تو اسے پروردگار من نمیروم
 از جاسه خود که مگر او میگویم نهنگان ترا - او است او را هم نمی اجسامم - اوام که همانا سے ایشان در بدنه سے ایشان
 فقال الربیب پس گفت پروردگار خود جل - و غرق و جلالی و ارتفاع مکانی - سوگند بخورم بفرست خود و نیزگی و
 بلند سے مرتبه خود - لا ازال اخف لهم ما استغفرونی - همیشه ام که می آمرزم نهنگان را تا اوام که طلب آمرزش میکنند و من
 رواه احمد - و عن مسعود بن سعد و ایت وارد از روضه رض - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان الله تعالی جعل بالمریبا بابا عرفة سيرة سبعین عاما للتوبة - بدرستی که خداے تعالی گردانیده است در جهان
 مغرب و روضه که پنهان سے و سه مسافت هفتاد سال است مر توبه را - لا یخلق الم قطع الشمس من قبله - بسته نمیشود
 آن و طام که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب - و ذلک قول الله تعالی - و این است مراد بقول الله تعالی
 که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نقدا ایماننا لکن آمنت من قبل و لیکن ظاهر این آیت و در علم
 قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد - رساله الترنه سے
 و ابن ابی عمیر و عرویه - هر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطع الهجرة - بیدیه نمی گردد و بر طریقت
 نمیشود بجهت - حتی تقطع التوبه تا آنکه بیدیه نمی گردد و توبه - و لا تقطع التوبه حتی تطلع الشمس من مغربها - و بیدیه نمی گردد
 توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بجهت اینجا بجهت متعاند که از آنکه بیدیه باشد نیست زیرا که
 منقطع شد بلکه مراد بجهت از ذنوب و خطای است چنانکه در حدیث آمده است اللهم اجرم من اجرا الذنوب و الخطایا
 یا بجهت از مقاصد که در سه قدر است بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد و با قطع حکم الهی و شریعت و
 سبحانه تعالی قبول توبه که در وقت مذکور باشد - رساله احمد و ابو داود و الدارمی - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه
 عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کان فیهم امرأه تتحایین - بدرستی که دو مرد بودند و در بین
 و همت گیرنده یکدیگر - احد ما جتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد و کوششش کند بود در عبادت - و الاخر یقول
 زنیب - و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مردگنا هگار است یا می گفت آخر دمن گناه کارم و معنی ثانی اظهار است بیایق
 حدیث بحمل قبول اقرار عانت نیز پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و میگوید آخر و دیگر که گناه کار بود و بان
 از آنچه تودران هستی از گناه کردن - و یقول حنی و ربی - پس میگوید و سه گناه را ملا برورد و کار من - حتی و جده

صغیرہ و قلیل باشند بر سیکہ پروردگار تو فراخ مغفرت ست و فی المصلح لم گناہ صغیرہ کردن۔ قال رسول اللہ گفت
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین آیت این کلام را کہ۔ ان تغفر لکم تغفر جماعاً۔ اگر می آمرزی بار خدا یا می آمرز گناہ بزرگ را
 جمیع تقصیرات و تشدید میم یعنی کبیر عظیم۔ و اسے عبد ملک لا الہا۔ و کلام نمیدہ است مرتزکہ گناہ صغیرہ نکردہ است یعنی
 شان تو و فضل تو آن ست کہ اگر خواهی می بخشی گناہ کبیرہ را صغائر خود چہ باشد و کیست از بندگان تو کہ صغائر را نمی کنند
 و تو نمی بخشی بکہ بفرمید وانی بجنات و این بیت است ایہ بن ابی الصلت ست کہ از شر اسے جاہلیت بود و دوران زمین
 تدبیر می نمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعور را می شنید و خود نیز میخیزد و احوال او در باب بیان الشریب
 انشاء اللہ تعالیٰ و صحیح آن ست شنی ازان حضرت انشاء شعر ست نہ انشاء و آن۔ رواہ الترمذی و قال تذاہر
 حسن صحیح غریب۔ و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ تعالیٰ بیگو و بیخدا
 تعالیٰ۔ یا عباد اسے کلمہ ضال الامن بدیت۔ اسے بندگان من ہر شما کہ امید گری را کہ راہ نام من و سلوئی
 اللہ اسے اہکم۔ پس سوال کنید و در خواہید از من راہ راست را تا نام شمار راہ راست۔ و کلمہ تقوا الامن العتبت
 و ہمہ شما تقوا امید و نیاز مندید کہ سیکہ غنی گردانم من اورا و بے نیاز سازم۔ تسلوئی از ز کلمہ۔ پس سوال کنید
 و در خواہید از من رزق خود را تا نام شمار و غنی گردانم۔ و کلمہ نذب الامن عافیت۔ و ہمہ شما گناہ کنند گانید
 مگر سیکہ عافیت بخشم و سلامت دارم اورا از گناہ کردن این کلام اسما را و با کلمہ عافیت و ترک گناہ کاری ست
 و اتم و اکمل افراد است۔ فمن علم منکم انی قدرت علی المنقرہ۔ پس سیکہ بدانند کہ من خداوند قدرتم بر تر زمین گناہان
 فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من۔ غفرت لہ و لا ابالی۔ من می آمرزم اورا و باک ندارم۔ و لو ان اولکم و اخرکم
 و حکیم و سیکم و طیکم و یا سیکم۔ پس اگر ثابت شود کہ اول شما و آخر شما و زندہ شما و مردہ شما و تر شما و خشک شما گناہ است
 از جمیع بندگان ہر صفت کہ باشند چنانکہ فرمودہ است و لا یارب الا فی کتاب ہمین و بعضی گفته اند کہ مراد طب
 نبات و شجرت و یا بس حجر و درختی اگر فرض کنند کہ ہر چیز در زمین ست از سنگ و درخت انسان شوند و متولد
 گفت کہ مراد بر طب و یا بس انس و جن باشند زیرا کہ خلق انس از آب ست و خلق جن از آتش و مرید این معنی ست
 انجہ و در حدیث ابی ذر کہ در فصل اول گذشت حکم و نسکم واقع شدہ و سفیر اید اگر تمام بندگان۔ اجتمعوا۔ جمع شوند۔
 علی اتقی طلب عبد من عباد اسے۔ بر بر ہیزگار ترین دل بندہ از بندگان من۔ ما زاد و کم فی ملکي جناح موعظہ
 زیادہ نکرد و اندر ملک من مقدار بازو سے بیشہ۔ و لو ان اولکم و اخرکم و حکیم و سیکم و طیکم و یا سیکم اجتمعوا علی اتقی قلب
 عبد من عباد اسے ناقص و کم من ملکي جناح موعظہ و اگر ہمہ بندگان جمع شوند ہر بخت ترین طلب بندہ از بندگان
 من کم نکرد و اندان از ملک من مقدار بازو سے بیشہ۔ و لو ان اولکم و اخرکم و حکیم و سیکم و طیکم و یا سیکم اجتمعوا فی صغیرہ و جہ
 و اگر ہمہ بندگان جمع شوند در یک رو سے زمین۔ فخال کل انسان منکم بالقبض امنیہ۔ پس سوال کند و اطلبید

بر آوی از شما چیزی که به نیت برسد از دست و دست - فاعطیت کل سائل منکم - پس به هم سراسر سائل را هر چه خواهد
 باقیست و ملک من ملک الا کما نوان احدکم منی البخر نفس فیه ابره - مگر خبا که اگر گذرد یکی از شما و دریا و فرود برود و دریا
 سوزنی را - ثم بعد از آن بر آید و ان بنو زن را معلوم است که چه قدر از آب دریا و دریا می آید بنور و دریا نماند
 و در و آنجا نماند نیت نیست و ان مثالی است که بر آید تفهیم ذکر کرده - و ملک بانی جواد احمد - آن بخت این است
 که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم و جو و صفت ذاتی من است و تمام عالم پرست از آثار جو و من و انوار و جو و من
 و هیچ غرضی نمیخواهد و عطا و افغانه ندارم و بزرگ و بزرگم و تفصیل این معانی در شرح اسکاذهشت - فصل ما آید میماند
 هر چه میخواهد یعنی این همه جو و بزرگم باراده و اختیار من است اراده بنده و خواهش او را دخل نیست - عطا می کلام
 و عطا به کلام - و در من سخن است و عذاب که در من سخن است یعنی بیک سخن این همه را میگویم و محتاج و موقوف است
 میستم و این توبه است موقوف و بزرگم گفت - اما امری که منی از اوردت ان قول که کن فیکون نیست امر من
 هر چه میگوید و توبه میگوید که اگر بگویم بر آن چیز را شو میگوید و آن چیز بزرگ این تخیل است بر آید عبت
 ایجاد و جو و تو آنکه منت است ای بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگویی پس موجودی گردد
 و الله اعلم - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - و عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال
 روایت است از انس که آنحضرت خواند این آیت را - هو اهل التقری و اهل المنقره - و سے جل و علا اهل تقوی
 و اهل مغفره - قال - گفت آنحضرت و تفسیر این که میگوید قال بکم - گفت چه بود و کار شما - اما اهل ان آیتی من منزه دارم
 که به نیت که در توبه و توبه شود و عذاب من - بمن اتقانی فاما اهل ان اخفله - پس کسیکه تقوی کند و توبه سازد من
 پس من منزه دارم که بیاورم از آنس - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابن عمر
 رضی الله عنهما قال ان کنا لندع له رسول الله - گفت ابن عمر تحقیق بودیم که می شنیدیم مرتب خدا را - صلی الله
 علیه و سلم فی مجلس - در یک مجلسی که بابی شست - یقول - می گفت - رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب
 الغفور الکریم - حدیث - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه - و عن بلال بن رباح قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم - این صفت زید است و این غیر زید بن حارثه است و سے
 زید بن رباح بوی بوی بوی و سکون و انقصو بنده نوبی بود و صحابی است و ابن بلال و پدرش بسیار از اهل بیت
 بلال روایت میکند از پدرش از حدیث - قال - گفت بلال - حدیثی ابی - حدیث کرد و مراد پدر من که بسیار است
 عن حدیث - از حدیث من که زید است - انه سمع رسول الله - که و سے شنیدیم غیر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول -
 میگفت - من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوب الیه غفر له - هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود
 مراد را - و ان کان قد فرس من الذین - و اگر چه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است - رواه الترمذی

و ابو داؤد و کاتبی و داؤد۔ ہلال بن یسار۔ و درقاہوس نیز ہلال بن یسار گفتہ و شہر ہلال بن یسار است و دراکتہ
کتاب مثل جامع الامول و الکاشف و غیر جان مجتہدین است۔ و قال اللہ عز و جل ہذا حدیث عربیہ

الفصل الثالث - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ

عز و جل لیرفع اللہ درجۃ عبد صالح فی النجۃ - بدرستیکہ خدا کے قہار کے ہر آئیہ بلند میگردد و اند پایہ مرندہ صالح را
در بہشت - فیقول یا ابی انی نمدہ - پس میگویہ ان نمدہ صالح اسے پروردگار من از کجا است مرا این درجہ

فیقول یا ستغفار - و کہ کہ یک پس میگویہ پروردگار قہارے این درجہ بسبب استغفار فرزندت ہرگز است
یکی از منافع کماح و عظم فوائد آن است و ہر کی اذان نہ چیز است کہ لاحق میشود و مومن را از عمل او و حسنات و سہوہ

موت چنانکہ در اول کی بگذشت - رواہ احمد و عن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ما لیت فی القبر الا کالبیوت المتحوت فیہ مردہ و مگر گرانندہ کیلک آب از سر و سکہ گذشتہ است
و فرمودی کہ کسی دست و پا گیر و تندر و حوۃ کفہ من اسبلاہم چشم مبدار و دعائی را کہ برسد اور از پیر

یا مادر - اواف - یا از برادر - اوصد یق - یا از دوستی - فاد او اخوتہ کان احب الیہ من اللہ یا و ما فیہا پس
میرسد میت را و عایا شد آن دعا بسورے و سہ دوست داشتہ شدہ و شاد و دنیا و دین سے کہ در دنیا است

از متاع دنیا - و ان اللہ قہارے لیدخل الی اہل القبور من دعا ر اہل الارض امثال انجبال - و بدرستیکہ
خدا کے قہارے ہر آئیہ می درآرد و بر مردہ ہا از دعا سے اہل زمین مانند کومہا یعنی از ثواب - مان ہم تیرہ الا حی و الی

الاموات الاستغفار لکم - و بدرستیکہ تحفہ زندگان بسورے مردہ ہا طلب آمرزش کردن است مرا ایشان را
رواہ البیہقی فی تہب الایمان - و عن عبد اللہ بن بسر بن یضم موجدہ و سکون مہاجر صحابی است پدر و مادر

و برادر و خواہرا و ہمہ صحابی اند و آنحضرت بشارت ایشان آمدہ و طعام بہ ایشان خوردہ و ایشان را دعا بخیر
کردہ و فرمود کہ در ہشام و وفات یافت بجم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن وجہ فی حقیقۃ استغفار

اکثر فی خوشی و خوبی باد کسی را کہ یانت در حقیقہ خود استغفار بسیار را مقصود و مع استغفار و بشارت اہل استغفار است
رواہ ابن ماجہ دروے التسلی فی عمل الیم و لیلہ و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان

یقول - روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ میگفت و یخو اند این دعا لا الہ الا اللہ اعظمی من الذین استغفروا
استغفروا و اوفا سوا و استغفروا و خداوند بگردان مرا از ان کسانیکہ چون یکی کند خوش و شادمان شوند از بہشت

شکر تو فیق الہی و رویت فضل و رحمت و سہ و چون بدی کنند استغفار کنند از رحمت رویت تقصیر و راستہ
نشدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفتہ اند کہ نشان زندہ ولی این است کہ چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و در خوش

کار و رشتہ مندر گردد و غمگین شود - رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عن الکحارث بن سعید

مضمین فتح و او و سکون یا از کبالتا بعین کوفت و ثقات ایشان است امام احمد از حال و سے پرسیدند گفت و
از انہا نیست کہ از حال و سے پرسید یعنی حال و سے بیرون از حیطہ بیان است - قال - گفت حارث - حدیث تابعہ
بن مسعود حدیثین - حدیث کرد ما را ابن مسعود و حدیث - احمد با عن رسول اللہ - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر عن نفسه - و حدیث دیگر از خودش و حدیثی کہ از خودش است این است کہ - قال ابن ابی شیبہ
یرے غلو بہ گمانہ قاعد تحت جبل - گفت ابن مسعود بدستیکہ نو من سے بنید و سے نپدار و گناہان خود را خواہ کہیرہ
باشد یا صغیرہ مانند کوبہا سے بنید خود را گویا و سے نشسته است زیر کوبی - یحییٰ بن ابی یوسف علیہ السلام ہی ترسد کہ بغیرہ
بروے از جهت غایت خوف و استعظام و سے گناہ را - و ان الفاجر یرے ذل و بکذاب مر علی الفجر - و بدستیکہ
فاستق کہ بمالات نذر و نہ نبائی بنید گناہان خود را مانند کس کہ گذشت بر بنی و سے - فقال بہ بکذا - پس اشارت
کرد بان کس این چنین - اسے پیدہ - یعنی اشارت کرد بہ دست خود - قدیر عنہ - پس برانرا و از پیش خود یا از خود
بے آنکہ تبر سدا ز گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن و ان حدیثی کہ از ان حضرت تجدید کرد این است - ثم قال
سمعت رسول اللہ - حدیث گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - لیسر فرج توبۃ
عبد المؤمن سر آئینہ خدا سے قعائے خوش و شادان شوندہ ترست توبۃ بندہ خود کہ مؤمن است من جبل ترس
فی ارض دوتیہ - از مردیکہ فرود آمد در زمین بیابان - مملکت - کہ جایی ہلاک است بفتح سیم کہ لام نیز آمدہ و مملکت سیم کہ لام نیز آمدہ
روایت است یعنی ہلاک کنندہ و دویہ بفتح دال و کہ راوشدہ و تشدید یا یعنی بیابان و زمین خالی کہ در و سے گیاہ نرودید
و دوتیہ بزایدات اللہ نیز روایت است و اصل دو نہ تشدید و یعنی بیابان ارض را بوسے نسبت کرد و نہ و الف
در نسبت زیادہ سے گفتند چنانکہ نسبت بطی طائی میگویند - معہ اہلئہ - بان مرد شتر سواری او بود و علیہا طعام و شراب
بران را حله خوراک و آب او بود کہ با خود برداشته بود و موضع را سے - پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - فقام
لوقتہ پس خواب کرد و خواب کرد و نے - فاستیقظ و قد جمعت راحلۃ پس بیدار شد آن مرد و حال آنکہ تحقیق
رفتہ اگر بخیمہ او را حله و سے - فطلبہا - پس جست راحلہ را حتی اذا استند علیہ الحمار و لم یطش - تا آنکہ وقتی کہ سخت
نشہ بروے گری داشتگی - او داشتہ را اللہ - یا سخت شد بلا و محنت دیگر کہ خواستہ بود خدا - قال ارجع الی مساک
الذی کنت فیہ فانام - گفت آن مرد باز برگردم بجای خود کہ بودم در آن پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکہ بمیرم
فوضع رأسہ علی سجدہ لم یوت - پس نہاد سر خود را بر باز و سے خود چنانکہ عادت است تا بمیرد - فاستیقظ فانما
را حله عنہ - پس بیدار شد پس ناگاہ شتر و حاضر است نزد او - علیہا زادہ و تکرارہ - بر اوست تو شتہ او و آب او -
فالتفت و فرج توبۃ عبد المؤمن من ہذا بر اہلئہ و زادہ - پس خدا سخت ترست از روے خوشی و شادمانی ازین
کہ خوش و شادمان شد بیاقتن راحلہ خود و تو شتہ خود کہ گر بخیمہ بود و گرم شدہ بود و همچنین بندہ گفت ہلاک

کہ زینہ است از مولاے تعالیٰ و توبہ باز یافتن اوست۔ روئی المسلم المرفوع فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توبہ
 روایت کرد و سلم ازین دو حدیث ہمین کہ مرفوع است بسوی پیغمبر خدا کہ در و سہ قصہ گفتن راجعہ است و باز یافتن
 او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود کہ دیدن مومن است گناہ را مانند کوه دیدن منافق مثل ذباب۔ روایت نکرده
 و در و سہ البخاری سے الموقوف علی ابن مسعود الزیاد۔ و روایت کرد بخاری سے حدیث موقوف زینر۔ و عن علی بن
 اللہ غنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب العبد المؤمن المفتح التواب۔ بہر سبب کہ خدا سے تعالیٰ
 دوست میدارد بنده مسلمان متقی و متحن بمعاصی را کہ توبہ میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و رحمت
 از رحمت توبہ است نہ معصیت و ہمین جهت بعضی تفصیل داده اند تا تب را کہ لذت شهوت و معصیت چشیده خورد
 از آن کشیده است بخلات آنکہ از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شده۔ و عن توبان۔ و عن قال سمعت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا احب ان لی الدنیا بنده الآتیه۔ گفت توبان کہ مولا سے اعفوت بود و در سفر و حضر لازم
 در گاہ بود شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کہ دوست دارم من کہ در تمام مقام دنیا باشد و در بدل این آیت کہ شارت
 بہ مغفرت تمامہ گناہان میدہد۔ یا عباد است الذین امر فاعلی انفسهم لا یفعلوا من۔ عتبه اللہ الآتیه فقال رب۔ پس گفت
 مردے و پر سپید من اشترک۔ پس کسیکہ شرک آورد کفر و زوجه حال دارد و ارام می آید و نہ کسیکہ انبی۔ پس
 خاموش ماند پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال۔ بہتر گفت۔ الا و من اشترک۔ آگاہ باشید و شنوید می آید کسی را کہ
 شرک آورده نیز لیکن توبہ و جز شرک بے توبہ ہم می آید و اگر خواہد بکذا الذہب۔ ثلث مرات۔ بہ بار گفت آنحضرت
 این کلمہ را۔ و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ لیفقر عبده بہدریہ
 خدا سے تعالیٰ ہر گنہ می آید و مرند بہ خود را۔ ما لم یفعل الخ۔ ما دام کہ واقع نشود بہ درہ میان بنده و رحمت حق۔ قالوا
 گفتند صحیح بہ۔ یا رسول اللہ و ما الخ۔ چہیت پرده۔ قال ان تموت النفس و ہی مشرک۔ گفت آنحضرت پرده۔ این
 کہ ہمیر نفس و حال آنکہ و سہ شرک آورده است۔ روئی الاحادیث الثلثہ احمد۔ روایت کرده است این حدیث
 را امام احمد۔ و روئے البیہقی الاخر فی کتاب البعث والنشور۔ و روایت کرد و بیہقی حدیث اخیر را کہ از ابی ذر است
 در کتاب بعث و نشور کہ نام کتاب اوست۔ و عن۔ قال قال رسول اللہ۔ و ہم از ابی ذر است کہ گفت گفت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم من نفی اللہ تعالیٰ لا یبدل بہ شیئاً فی الدنیا۔ کسیکہ بیش آید خدا سے تعالیٰ را در آخرت و حالیکہ برابر
 نیست و نفی شرک نیکر داند و سہ تعالیٰ خیرے را در دنیا تم کان علیہ مثل جبال ذنوب۔ بہتر باشد بر و سہ مانند
 کہ بہاگان ہا۔ عفر اللہ کہ می آید خدا سے تعالیٰ مراد اگر میخواہد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث و النشور و عن محمد
 بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ۔ توبہ کندہ از گناہان مثل
 کسی است کہ نیست گناہ مراد و چنانست کہ گویا نکرده است آن گناہ را و در بار سید زبیر گناہ و گفته اند کہ این از باب الخ

انما یسبک بالست و الله اعلم - سواد ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و قال لقردیه النمرانی و منہ مجهول - و گفت بهشتی
مفرد است باین حدیث نمرانی و نمرانی مجهول است - و فی شرح السنه و سعه موقوف - و در شرح السنه روایت کرده است
از ابن مسعود بطریق موقوف - قال - گفت ابن مسعود - اندم قوبه پشیمان شدن از گناه قوبه است و غم بهر هم رجوع را
نیز و غم بهر هم داخل ساخته اند و التائب کن لا ذنب له - و قوبه بکننده همچو کسی است که نسبت گناه مراد را برگرد -

باب در شتمات و لواحق البواب سابقه

و در بعضی نسخ باب فی سعه رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث باب است

الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق
کتاب کتابه و تفرغ فی سعه رحمة الله علیه و قدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را - و موقوفه فوق عرشه
پس آن کتاب نزد خداست بالا سر عرش خدا تخصیص بالا سر عرش تنبیه است تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب
ان رحمتی سبقت غضبی - آن کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است که رحمت من پیشی کرده است غضب من
و فی روایتی غلبت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت که سبقت مقصود یکی است متفق علی معنی سبقت رحمت و غلبه و سعه بر غضب
به غلبه آثار رحمت و وجود انعام اوست تعالی که تمامه مخلوقات را در گزیده است و غیره قریب است بجلالت اثر غضب که در
بعضی نبی آدم ظاهر است یعنی وجهی که فرموده ان تقوا الله انکم ترحمون و الله لا یحب الا الحسنة و الله لا یحب الا الحسنة
رحمت کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادایه شکرها سقی جبل جلاله و موقوفه زیاد از خود و خدا و احسان است
چنانکه فرموده یونیا ان الله اسما یحکم فاکثر علی طهر من دابة پس از رحمت حق تعالی است که باقی میدارد ایشان را
و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمی کند این در دنیا و دهر رحمت و سعه سبحانه و آخرت حدیث آینه سنگفل
بیان اوست که فرمود - و عینه و هم انبای سیریه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یأمر من
مر خدا تعالی را در رحمت است و ظاهر آن است که کثایت از کثرت اوست یا مراد انواع کلیه آن است که در
در سیر نبوی افراد غیر متناهی است یا جبر اعتبار این وصف است چنانکه ان الله یسعه و یسعین اسم گفته شد و الله اعلم
انزل انوار حق و احده بین الجن و الانس - فرموده است از ان حد رحمت یک رحمت ایمان پر یان و ایمان
و ایمان - و میان چار پایدار و الهام - و میان هر چند بهر سعه زمین - فیما یعالمون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بهائیه چون رحمت فی جنبش اندر یکدیگر بهاء عطف الوحش علی ولد با و آن رحمت مهربانی می درزید جانوران شقی بر فرزندان خود
تخصیص خوش بزرگ رحمت آن است که انس و لغت و مهربانی را ایشان متغیر و متباعد است و آخر الله تساو تسوین رحمت بر جسم
بهائیه و در یوم القیمه و پس گذاشته و نگذاشته است خدا تعالی نود و نه رحمت را که در جسم میکند و جنبش ایشان
آن رحمتها بندگان خود را در قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی در آخرت مخصوص بؤمنان است مراد بندگان

مومن خواہند بود۔ متفق علیہ فی روایت مسلم عن سلمان بنہ۔ و در روایتی مسلم از سلمان فارسی مانند این آمده است
 کہ در منی متفق نمایست در لفظ اختلافی دارد۔ و فی آخر۔ و در آخر حدیثیکہ روایت مسلم از سلمان آمده این عبارتست
 کہ قال۔ گفتہ است آنحضرت یا رسول اللہ۔ فاذا کان یوم القیمۃ الکلما بندہ الرحمۃ۔ پس چون باشد روز قیامت تمام و کمال
 سگوار خدا سے تعالیٰ آن نو دوزخ رحمت را باین رحمت کہ در دنیا فرستاده بود بر جن و انس چیز ایشان و ازین رحمت
 لازم می آید کہ در روز قیامت این رحمت ہم باشد۔ نو دوزخ و دیگر ابو سعید کہند تا مجموع حدیث رحمت ہمہ کار خود کنند
 و عجمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو علم المؤمن ما عند اللہ من العقوبۃ را اگر بداند مؤمن چیز سے را کہ نزد خدا
 از عذاب کہ بآن سزا میدہد۔ ماطلع بجنۃ احدی منی کند و امید نمی دارد در بہشت خدا هیچ کی از مؤمنان۔ و لو علم الکافر
 ما عند اللہ من الرحمۃ ما قطع من جنۃ احد۔ و اگر بداند کافر چیز سے را کہ نزد خدا سے تعالیٰ است از رحمت نا امید نمیکند و
 از بہشت او هیچ کی از کافران و قطع نفی تون و کبیر نیز روایتست و در صراح او را از نصر و ضرب و سب و کفر و در قاموس
 از نصر و ضرب و سب و کفر و در صراح او را از نصر و ضرب و سب و کفر و در قاموس
 کہ هیچ کی کہند آن بنیو اندر رسیدہ پس مؤمنان کہ مظهر رحمت و مطلق خدا اند اگر قہر او را تصور کنند هیچ کی از ایشان طبع بہشت
 ندارد و کافران کہ مظهر غضب و قہر اند اگر نظر بر رحمت و لطافت او دارند فومید نشوند و این مقصود دیگرست کہ منافقات
 بہ ہنق و غلیظہ رحمت بہ غضب بروی کہ بدین گشت ندارد و ناختم گو یا درین بھی گفتہ است تبدی دیگر گشتن حکم یا نہد
 کہ در بیان صم و کرم۔ و گرد و بد یک صلا سے کرم و عزرا یل گوید نصیبی برہم قدرت او ہمہ را شامل است و لیکن با نخبہ
 ارواہ و زرقہ همان میشود نفی اللہ لیسما و حکم فایزہ و فان اللہ علی کل شیء قذیر۔ و عن ابن مسعود۔ رضی اللہ
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النجۃ اقرب الی احدکم من شراک اند بہشت نزدیکترست یکی از شما از دوا
 لعل۔ و انما مثل ذلک۔ و آتش مانند آنست یعنی در سے نیز نزدیکترست از شراک فعل این تمیل و تشبیہ است
 براسے قرب بہشت و ناز از مردم زیرا کہ سبب دخول بہشت را سبب بندہ و حکم خداست و این ہر دو بالفعل موجود اند
 و حاصل اند۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی
 لم یصل خیر اقطا۔ گفت آنحضرت کہ گفت مردیکہ مکرده بود و بیج علی خیرا ہرگز۔ لا الہ الا اللہ خود را۔ و فی روایتی۔
 و در روایتی این چنین آمده است کہ۔ است و علی علی نفسه حکم کرد و مرد سے بنفس خود و از حد و گذرانیدگان ہزار
 فلما حضر الموت اوصی بنیہ پس منگامی کہ حاضر شدند رسیدہ از مرگ اندر نکرد و پس از خود را۔ اذ مات فخرقہ۔
 و قتیقہ بہر دو سے پس بہوزید او را۔ ثم اور و انصفہ فی البر و انصفہ فی البحر۔ پتر پراہید و بنیانید نیمہ او را در دشت
 نیمہ او را در دریا و اصل و در و نبال مغیرہ پراہیدن با و زمین و نزار او را بسات با و اسے پراہندہ و اور و اصل و نیمہ او را
 آن ہر دو روایتست و فی روایتی نفی قال و ضم آن و تشدید نیز روایت کردہ اند از ذر بہی نشہ و تفریق کو بایست

مردگان می بود کہ عذاب مخصوص کسی است کہ او را گور کنند و با وجود آن گفت یو انکم لائن قدر انشاء علیہ پس بخدا سوگند
 اگر قادر شود خدا سے تعالیٰ بروے۔ یعنی نہ عذاب بالاندر ہم احد امن عالمین۔ ہر آئینہ عذاب میکند اور عذاب بے کہ کند آن خدا
 هیچ کی از جهانیان را۔ فلکات فعل و اما امر ہم۔ پس ہنگامیکہ مردان مرد و زندگان او و پس ان او آنچه کہ امر کردہ بود و ایشان را
 فاعل انشاء البی جمع مانع۔ پس امر کرد خدا سے تعالیٰ دریا پس فرام آورد و دریاہ چہر یکہ دروے بود از افساسے خاکستر کہ
 دروے بود۔ و امر البی جمع مانع و امر کرد و بر لا پس جمع کو و چہ دروے بود از افساس۔ ہم قال لکم فعلت نہا۔ لیستہ گفت خدا سے تعالیٰ
 مر آن مرد را بعد از زندہ گردانیدن براسے چہ کردہ بودی این وصیت را۔ قال بن حنیفک یارب۔ گفت از ترس عذاب
 تو اسے پروردگار من۔ وانت اعلم۔ و تو دانا تر می بحال من۔ فقہر کہ۔ پس بیا مرید خدا سے تعالیٰ مراد را۔ متفق علیہ۔
 ماندہ انگہ در قول اولین قدر انشاء اشکال کردہ اند کہ این شکست در قدرت باری تعالیٰ و آن کفرست و ازین توجہیات
 و تاویلات بسیار کردہ اند بعضی گفتہ کہ قدر انشاء از قدرت نیست بلکہ از قدرت منہی فضا و قدر و در روایتی قدر آمدہ بتشہید
 دال و آن صریحست در معنی تقدیر و این توجہ در قول یونس پیغمبر علیہ السلام قلن ان من قدر زین کہ وہ اند و بعضی
 گفتہ اند کہ قدر یعنی ضیقست چنانکہ در قول و سے تعالیٰ قدر علیہ رزقہ آمدہ است و بعضی گفتہ اند کہ این مجازست
 از کلام عرب کہ اورا تجاہل العارف و منج الشک بالیقین میگویند اگر چہ در صورت شکست و لیکن مراد بوجہ یقین
 و بعضی گفتہ اند کہ این مردیست کہ جاہلست بصفات از صفات حق سبحانہ و تکلمین خلاف دارند و انکہ جاہل بہ بعضی
 از صفات کفرست یا نہ یاد و در ان قدر متناہوت بود کہ مجوز توحید و در ان زمان کافی و مانعست و بعضی گفتہ اند
 کہ این کلامیست کہ واقع شدہ است در غلبہ حیرت و دہشت و خوف و خشیت کہ مرد دروے حکم مجنون و مغلوب عقل
 دارد و بران مانع نیست چنانکہ قول آنکس کہ در وقت وجہ ان را ملہ و غایت فصیح و سرور و بخود می گفت انت عبدک
 و انار بک و انک اعلم۔ و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بسی۔ قدم آورد
 بر آنحضرت بردہ بند و اسیران از بعضی غنایم۔ فاذا امرأة من السبی قد خلب تدیہا۔ پس ناگاہ زنی از ان بندہ یان
 بتحقیق پیشہ پستان او بشیر چنانکہ سیلان کردن گرفت۔ تسبی۔ در حالی کہی و دو آن زن و در روایتی مرد مسلم یعنی۔
 یعنی می طلبد فرزند خود را۔ اذا جدت صبیا می السبی اخذتہ۔ چون می یابد کودکی را در بندہ یان میگردد و اورا بعبادت
 فرزند خود۔ فالصقۃ بطنها و ارضعتہ پس می چسپاند اورا بشکم خود و شیر میہد۔ فقال لھا النبی۔ پس گفت پیغمبر
 خدا ملا صلی اللہ علیہ وسلم اترون ہرہ۔ طارخہ ولد لہی النار۔ آیا گمان می برید شما میدانید این زن را اند از ندہ
 فرزند خود را در آتش و ترون لغیر تاست و بفتح نیز روایتست۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم کہ گمان نمی بریم آن را۔
 و ہی تقدیر علی ان لا طرح۔ و حال آنکہ آن زن توانا باشد بر آنکہ نیندازد اورا۔ فقال اللہ اسمعوا منہ بولہ
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہنیزہ خدای تعالیٰ مہربان ترست بہ بندگان خود ازین زن کہ مہربانست بہ فرزند خود کہ

عنہما اگر آنکہ گنہگار خدا سے تعالیٰ ازان و یک بر ہی ہم نہ بیان فضل و کرم و رحمت الہی است کہ جزا سے نیکی را با آن مرتبہ
میرساند و از بر ہی میگنزد و اگر خیر اجماع بد بدی دند - رواہ البخاری - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یتب الحسرات والسیئات - بدستیکہ خدا سے تعالیٰ نوشت نیکیہا را و بدیہا را
نہن ہم جہنمہ - پس کسیکہ قصد کند نیکی را - علم علیہا - پس عمل نکند آنرا و بد فعل نیارو - کہتہا اللہ عندہ حسنہ کا کہ - بنویسید
آنرا خدا سے تعالیٰ نزد خود نیکی کامل کا لہ برائے تاکید است و عندہ نیز افادہ تاکید و اتمام میکند - فان ہم بہا عملہا
پس اگر قصد کند جہنات پس و عمل و آرد - کہتہا اللہ عندہ عشر حسرات - ہی بنویسہ آن را خدا ہی تعالیٰ برائے
و سے نزد خود و نیکی - الی سیدائہ ضعف - تاہفتصد مثل - الی اصناف کثیرہ - تا شملہا کے بسیار - و من ہم بسیتہ فلم
یعلما کہتہا اللہ عندہ حسنہ کاملہ و کسیکہ قصد کرد بدی پس نکرد آنرا بنویسید آنرا خدا سے تعالیٰ نیکی کامل - فان ہو ہم
بہا عملہا کہتہا اللہ عندہ سنیۃ واحدہ - پس و سے اگر قصد کرد بدی پس کرد آن را بنویسید آنرا یک بدی حقیر قلیل
درین حدیث مبالغہ ہا است و بفضل خدا و کرم و غفور وے چنانکہ ظاہر است تحقیق علیہ

الفصل الثانی - عن عقیقہ - بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات - بدستی حال و قصہ آن کسی کہ میکند بدیہا را پستری میکند نیکیہا را -
کمثل رجل کانت علیہ ذریعہ خبیثہ قد خفقتہ ہم جو حال مروی است کہ ہست بردے زرہ تنگ کہ بہ تحقیق نفخہ کردہ است
اور لخم عمل حسنہ فانفکت حلقہ - پستہ کرد نیکی را پس جدا شد و کشادہ شد حلقہ او ثم عمل اخری پستہ کرد نیکی و دیگر را -
فانفکت اخری - پس جدا شد حلقہ دیگر - حتی تخرج الی الارض - تا آنکہ بیرون می آید و سے ازین ارومی افتد بر زمین حاصل
آنکہ نیکی کردن سبب کشت و سینه دفرج است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی است و تشبیہ کرد آنرا پستری زرہ تنگ
کہ سبب نفخہ شدن است و کشورہ شدن و سے سبب فراخی و خوشدلی است - رواہ فی تہجہ السنہ -

و عن ابی الدرداء - رضی اللہ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقص علی المنبر و یقول - رواہ است از
ابی الدرداء کہ و سے شنیدم آنحضرت را کہ تحدیث میکرد و دو عطف میگفت بر منبر و حال آنکہ و سے میگفت - و من خاف
مقام رب جہنم - و مگر کسی را کہ تیرسد پروردگار خود را یا ایستادن برائے حساب پروردگار و سے دو ہشت است
قامت و ان نری و ان سرق - گفتم من بطریق سوال و استہنام و اگر چیز آنکہ وفود می کند یا رسول اللہ تعالیٰ ثانیہ
پس گفتہ آنحضرت بار دوم - من خاف مقام رب جہنم ان فقلت الثانیہ پس گفتم من بار دوم - و ان نری و ان سرق یا رسول اللہ
فقال الثالثة و من خاف مقام رب جہنم ان فقلت الثالثة پس گفتم من بار سوم - و ان نری و ان سرق یا رسول اللہ قال -
گفتہ آنحضرت - و ان نعم اللہ ابی الدرداء - اگر چه بجا کہ بچہ پستی ابی الدرداء را کہ نایت است از کہ بہت و خواری
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرد و متبعان نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول و سے مکرر فرمود و درین

کیونکہ یہ کہ ان زن پس خود را تا از گرمی آتش بوسے آزار سے نہ سہونی الصراح و بیچ بختین سوزانی آتش - قاتلت
 یعنی علی صلی اللہ علیہ وسلم پس آمدن زن نزد آنحضرت - قاتلت انت رسول اللہ - پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا
 قال اعلم - گفت آنحضرت آری سے منم پیغمبر خدا - فقالت بانی انت وامی - پس گفت آن زن اور و پدر من فلا ہی تو باو
 الیس اللہ رحم الراحمین - آیا نیست خدا مہربان توین مہربانان - قال بلی - گفت آنحضرت آری - قاتلت الیس اللہ
 رحم العبادہ من الامم بولد ہا قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مہربان تر با بندگان خود از مادر بہ فرزند خود
 گفت آنحضرت آری - قاتلت ان الامم لا تلغی ولد ہانی اننا - گفت آن زن کہ ما دینی اند از فرزند خود را آتش
 یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش - فاکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیکی - پس شروع کرد
 و لازم گرفت پیغمبر خدا کہ یہی کند اصل اکباب یعنی بروے افتادن ست و اینجا یعنی لزوم و اقبال و باین معنی
 بیشتر استعمال می یابد چنانکہ در قاموس گفتہ و در بعضی احادیث آمدہ است و بعضی گویند یعنی سرفراختن و افکندن ست
 کذا قالوا و اللہ اعلم - تم رفع را سہ الیہا - پشتر برداشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان اللہ
 تعالی لا یغضب من عبادہ الا الما - و الما - پس گفت آنحضرت در جواب آن زن کہ خداے تعالی عذاب نیکنند از
 بندگان خود مگر مادر و پشتر را - الذی یمر علی اللہ - آنکہ تھو و سر کشی کند بر خدا - و الی ان یقول لا الا اللہ -
 و سر کشی میکنند از اقرار تہو حیدائی مادر و مرید از شیاطین جن و انس آنکہ مجر و عاری ست از خیرات و بیرون
 آمدہ است از حکمی کہ واجب ست بر نوع وے و پشتر و بیاناتہ است در ان واصل مادہ مروہ بر اسے تہو و تہری ست
 امر و یگویند جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را کہ برگ ندارد - رواہ ابن ماجہ - و عن ثوبان - یعنی اللہ غنہ
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد یاتقوس مرضاۃ اللہ - گفت آنحضرت بدرستی کہ بندہ ہر آنیہ طلب میکند
 رضا سے خدا را بطاعات و مرضات بسکون را یعنی رضا است و لفظ مفرد ست - فلا یزال بذک - پس ہیشہ است شکیس
 و متعلق باین معنی یعنی بہ طلب رضا سے حق - فیقول اللہ غفر لک جبریل - پس یگوید خداے تعالی مر جبریل را -
 ان فلا یأخذ عیدے طیتس آن یغیثی - بدرستی کہ فلان بندہ من طلب می کند و میخواہد کہ راضی میگردد اند مرا - الا وان
 رحمتی علیہ - و اما و آگاہ باش و بدرستی کہ رحمت من براوست - فیقول جبریل رحمۃ اللہ علی فلان - پس یگوید جبریل
 رحمت خدا ست بر فلان - و یقول لہا حملہ العرش - و یگویند این کلمہ را یا رحمت را بردارندگان عرش - و یقول لہا
 من خواہم - و یگویند آن کہ کسی کہ گردایشان اندازد فرشتگان - حتی یقول لہا اہل السموات السبع - تا آنکہ یگویند آنرا
 کہ ان ہفت آسمان - ثم تہبط لہا الارض - پشتر فرود آورده میشود رحمت بر اسے وے بسوی زمین و تہبط
 بلفظ معلوم نیست روایت ست ہبوط فرود آمدن اہل اطراف و آسمان - رواہ احمد - شل این حدیثی ست انچہ آمدہ است
 در تفسیر قول سبحانہ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لہم الرحمن وداوہد رستی آن کسانی کہ ایمان آوردند و عمل

باید کہ پیشانی خود فراموش را پس از آن بچند شلید کہ گرمی و خاشاک بر سر آفتاده باشد غم نقول پست بگوید بعد از بیداری
 ندان این دعا را با سبک ربی وضعت چینی۔ بنام تو اسے پڑور و کار من نهاد و پہلوئے خود را۔ و یک از قعد و بنام تو بر میارم از
 آن است که نفسی غار صفا۔ اگر باز داری و بعضی کنی نفس مرا یعنی مع مرا برسم کن اور را۔ و ان اسلمتها فاعف عني۔ و اگر باز گزشت
 نفس مرا پس نگاہ دار آن را۔ با تحفظ بہ عبادک الصالحین۔ پیکرے کہ گاہ بیداری بآن خیر بندگان خود کہ صاحب اند آدمی
 چون خواب میرود حکم مزہ دار و کفر تعالی روح اور می ستاند پس از آن یا گاہ بیدار در روح اور آدمی میراند و یا باز
 می فرستد و نیز یا ند پس دعا میکند خداوند اگر نگاہ داشتی و میرانید سے یا غفر و اگر باز فرستادی و زندہ داشتی محفوظ دار
 چنانکہ بندگان صاحب خود را می واری۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است کہ چون بیدار کی از خواب فراموش
 خود را پیشانی خود غم لفظی علی شقہ الامین۔ پست باید کہ پہلو بند بر جانب راست سے خود غم لفظی پست باید کہ بگوید یا سبک
 تا آخر شفق علیہ فی روایت۔ و در روایتی باین لفظ آمده است۔ غلغلة بعد غلغلة ثوبہ ثلث مرات۔ پست باید کہ پیشانی خود
 خود را بہ کنارہ جانہ خود کہ از او باشد بہ بار و بھضہ بہ فتح صادق و کسر لون و بھاطف از ارزان جانب کہ طرہ اوست
 و درین روایت دان سکت نفسی فاعف عنہا و وقع شدہ بجای فارجه اگر گفت اند کہ حکمت در خواب بر پہلوی راست است
 کہ دل و پہلو چپ است پس چون خواب کند بر پہلوی راست دل سلق می ماند و حاصل نمی شود و زیادت است اسرار است
 کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری بر اسے ناز شب و خواب کردن بر پہلو چپ دل تو را می ناید
 و راحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان زیادہ برین است آنجا
 باید نگریست۔ و عن البراء بن مازب رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقہ
 الامین۔ و او انحضرت کہ چون بخوابد و بسوے فراموش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ پست گفت۔ اللہم
 اسلمت نفسی الیک۔ خداوند اس پر نفس خود را بسوی تو۔ و و جہت بھی الیک۔ و او درم روی خود را بسوی تو و جہت امری
 الیک۔ و سپردم کار خود را بتو۔ و اجابت ظہری الیک تو کیہ و ادم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم
 بر تو مہ پناه آوردم بتو در ہمہ کار ہا۔ رختہ گزینہ الیک۔ از جہت میل و خوابش نمودن بسوے تو و جہت
 ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناہ و نہ راکی از تو مگر بسوے تو یعنی اوصاف
 تو یہ تو بصفت علیہ تو ملجأ و منجا است و منج بالف۔ امنت بکتابک الذی انزلت۔ گرویدم
 بکتاب تو کہ فرو فرستادہ۔ و نیک الذی سے ارسیت۔ و بہ پیغمبر تو کہ فرستادہ یعنی ہر کتاب و ہر
 پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را ارادہ نمودہ و بر انحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن
 خود و اول مؤمنان اوست و ہم چنین پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و مثال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من قال من کلمات را۔ ثم مات تحت لیلۃ۔ پست برید و زیر چادر شب خود یعنی ہمیں شب کہ در وی

و خادم واحد خدمت واقع میشود بر ذکر و انشی فی الصلح خادم چاکر و ملاسر آن است که سوال فاطمه از جابریه بود -
 متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال جات فاطمۃ رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فبایعہا
 گفت ابو ہریرۃ آمد فاطمہ نزد آنحضرت در حالی کہ سوال میکند وی طلبہ خادم را فقال الا اولک علی ما ہریرۃ من خادم
 پس گفت آیا راه تمام ترا بر چیز سے کہ آن چیز تیرہ است از خادم تسبیح اللہ ثمان و ثمانین و محمد بن اللہ ثمان و ثمانین
 و ثمانین اللہ رب العالمین عند کل صلوة و عند مناکب - نزد ہر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و
 نزد خواب بخشن بر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز مقور و
 مشہور است و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فرمود ہرگز این در دامن فوت نہ شد حتی در شب
 صفین نیز رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصبح قال
 بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت - اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نجی بک موت - خداوند ما بتو یعنی بقدرت تو
 و بحفظ تو دنیا و صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزیم و بتو میریم - وایک المصیر - و بسوے نست باز گشت -
 و انما اسی قال - و چون شب گاہ میکرد میگفت - اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نجی بک موت وایک النشور -
 درین حدیث در صبح و شام ہر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در
 مساقم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسالیک النشور و مشہور روایت امسینا فقط
 وایک النشور در صبح و در مسالیک المصیر و ہمہ صحیح است فانہم و بک نجی بک موت و صبح مذکور شدہ
 نہ و مسالیک - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عنہ قال قال ابو بکر قلت - و ہم ان ابی ہریرۃ است کہ گفت
 گفت امیر المومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ گفتیم یا رسول اللہ منی شیئی اقولہ اذا اصبحت و اذا امسیت - امر کن مرا چیزی
 یعنی بوردی کہ بگویم و بخوانم از چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم عالم الغیب استہد
 اے خداے دانا سے پدید و حاضر و غائب - فاطر السموات و الارض - اے افریقیدہ آسمان و زمینہا - و بک نجی
 و بیک - اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ و سے اشہدان لا اله الا انت - گو اینی میدہم کہ نیست معبود بحق گشتہ
 اعوذ بک من شر نفسی - پناہ میجویم از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - و پناہ میجویم از شر شیطان
 و شرک و سے کہ میخواند و باعث میشود مردم را بران و شرک فہم شین و انہر روایت است یعنی و امہ و ہر دو
 انجہ در نقشہ و ابتلائی اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل فسار و اموال و اولاد و از یاد
 خدا و از فرمودہ و سے باز میدارند - قد انما اصبحت و اذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و اذا اخذ
 مضطرب - و چون بگری خواہ گاہ خود را و خواب روے - رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی و عن ابی ہریرۃ

نفع منہ و تخفیف موجدہ۔ بن عثمان۔ ازنا بعین است۔ و در بیدار باغالبہ بود نیت کسی کہ گریخت وی بود و احوال
 و ابرض و اصم بود و در آخر لیلہ بود و نماندہ شد روایت داد از پدر خود و غیرہ سے از صحابہ رض۔ قال سمعت ابی یقول
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما من عبد یقول فی
 صبح کل یوم و ما کل لیلۃ نیست پیچندہ کہ بگوید و صبح ہر روز و ما ہر شب۔ بسم اللہ الذی لا یضر مع النعمۃ
 شئی فی الارض و لا فی السماء۔ صبح کہم و شام کہم و نام خدا کے کہ زبان نیکند ہا نام و سے پیچ خیر و آسمان
 و زمین۔ و ہو السمع اعظیم۔ و دوست شنو اے و انا ثلث مرات۔ بگوید یہ بار تیرہ شئی۔ پس زبان کند اور چیز
 و برسد اور آفتہ۔ مکان ابان قد اصابہ طرف فالج۔ پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود اور بعضیے از فالج نفع نام
 نام مرضی مشہور است کہ بر جائے ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بہن سست بہر سبب۔ بختن خلط
 بلغمی کہ در سہا کہ روح میکند۔ فجعل الرجل فیہ اللیلۃ۔ پشتر در ایستاد مرد کے کہ روایت حدیث میکند از و سے
 کہ می نگرد و سوے ابان یعنی شمار روایت میکردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند پیچ آفتی ہوے نہ رسد و شمایند
 انما الکونون چون بشمار آفت فالج رسید۔ فقال لہ ابان ما تنظر الی۔ پس گفت مرآن مرد را ابان چہ نگاہ میکنی بسوے
 من۔ اما ان الحدیث کا حدیث کہ۔ آگاہ باش پد رشتی کہ حدیث بہچنان است کہ حدیث کہم من ترا یعنی صحیح است
 و کنی لم اقلہ یونینہ۔ ولیکن من نغتم و نحو اندم انرا امر و ز و توفیق ندا و خدا سے تعالیٰ مراد بان۔ یعنی اللہ علی قدرہ
 تا بگذراند و نماندہ کرد و اند خدا سے تعالیٰ برین تقدیر خود را۔ رواۃ الترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و بیرونی۔ روایت
 و در روایت ابی داؤد انچنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر سہ بار۔ لم یضیع فجارۃ بلا رحمۃ یصلح۔ نہ رسد
 اور ناگہانی بلاتا آنکہ صبح کند و نجات نفع فاد سکون جیم و فتح ہمزہ و لغیم فاد فتح جیم و بعد ہمزہ و جاز است۔ و من قالہا
 مین یصلح لم یضیع فجارۃ بلا رحمۃ یسی۔ کہ سیکہ بگوید اندر و فیکہ صبح میکند و رسد اور بلاے ناگہان تا وقتیکہ شام کند
 و عن عبد اللہ۔ رمی آغزہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اہمی۔ روایت است از عبد اللہ بن مسعود
 کہ بر ریتیکہ انحضرت بود کہ میگفت چون شب میکرد۔ امینا و امی الملک قدر۔ شبانگاہ کہ دیم و شبانگاہ کہ تمام
 ملک خدا ہوا سے خدا۔ و الحمد للہ لا اله الا اللہ و حمد لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی کل شئی قدير رب اسک
 خیر مافی نذرہ اللیلۃ۔ اسے پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی انچہ درین شب واقع شود۔ و خیر بالبدن۔ و نیکی انچہ
 واقع شود بعد ازین شب۔ و اعوذ بک من شر مافی نذرہ اللیلۃ و شر ما بعد ہا رب اعوذ بک من الکسل و من
 الکبر و الکفر۔ بجائے الکبر یعنی عدم ایمان یا بمعنی کفر ان نعمت دینی روایت و در یک روایت۔ من سور الکبر
 و الکبر کبر کانت و فتح باو کبر کانت و سکون باور و روایت او سے نیز ہر دو وجہ روایت است۔ رب اعوذ بک
 من غدا بفی انکار و غدا بفی القبر و اذا صبح قال ذلک ایضاً۔ و چون صبح میکرد میگفت انرا و میگفت

اصحی

اصحابنا و اصحاب الملک کثرت۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و تہذیب۔ و تہذیب لم یکر من سور الکفر و محسن بعض نبات النبی روایت مست
از بعضی و دفتران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی کہ بر رستی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلما بها بود کہ تعلیم میسر کرد
پیغمبر خدا اور۔ فیقول۔ پس میگفت آنحضرت۔ قولی جین نبیین۔ بگوینگا میکہ صبح کنی۔ سبحان اللہ و بحمدہ و لا حول
ولا قوۃ الا باللہ۔ و در روایتی۔ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ ماشا۔ اللہ کان و الم نشیالم کن اعلم ان اللہ علی کل شیء قدير
وان اللہ قد احاط بكل شیء علما فانہ من قالہا جین صبح۔ پس بر رستی کسیکہ بگوید این کلمات را ہنگامیکہ صبح میکند۔
حفظ حتی یسی۔ نگاہ داشته شود از آفات انفسی و اخلاقی تا آنکہ شب کند۔ و من قالہا جین یسی حفظ حتی یصبح۔ و کسیکہ
بگوید آنرا ہنگامیکہ شب کند نگاہ داشته شود تا آنکہ صبح کند۔ رواہ ابو داؤد و محسن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال جین صبح کسیکہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ سبحان اللہ
جین تسون و جین یسون پس پاکی یاد کند خدا را ہنگامیکہ شام میکند و ہنگامیکہ صبح میکند و الحمد للہ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ و در خدا راست
حمد در آسمانها و زمین۔ و عتیا و جین نظرون۔ و در وقت شب ہنگامہ از وقت مغرب تا غشاو و در ہنگام پیش از
نزال۔ الی قولہ تا قول دے تعالی۔ و کند لک آنحضرون۔ و درین آیت اشارت بجلوۃ خمس واقع شدہ چنانکہ
در مجلس بیان کردہ شدہ است و کسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح۔ اور ک ما فاتنی فی یومہ ذلک۔ و ریابد
چیز سے ما کہ در گذشتہ است اور از او را دوران روز۔ و من قالہن جین یسی اھک ما فاتنی فی لیلہ۔ و کسیکہ بگوید
این را ہنگام کہ شام کند و ریابد چیز سے را کہ فوت شدہ است در آن شب۔ رواہ ابو داؤد۔ و محسن ابن عباس
بہ تشدید سختانیدہ زمین و جیمہ صحابی ست نام دے زمین صامت انصار سے و ابو عیاش تباعی نیز بہت روی زمین
عیاش مخوفی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی۔ ان رسول اللہ بہ رستی کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
قال۔ گفت۔ من قال اذا صبح کسی کہ بگوید چون صبح کند۔ لا الہ الا اللہ و اللہ لا شریک لہ الملک و لا الحمد
و ہو علی کل شیء قدير کان لہ عدل رقبۃ من ولد اسمعیل۔ باشد مرا و را تو ایسا برابر تو ایسا آزاد کردن بندہ و بردہ
از اولاد اسمعیل علیہ السلام بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید و در حدیث عمر بن شعیب
گذشتہ است۔ و کتب لہ عشر حسنات۔ و نوشہ میشود بر اسے وی دہ نیکی۔ و حلاۃ عشر سیات۔ و فرما گندہ شود از او
دہ برہی۔ و رفع لہ عشر درجات۔ و بلند کردہ اندیدہ شود بر اسے دے دہ پایہ۔ و کان فی خز من الشیطان۔ و باشد
در پناہ و جا سے استوار از شیطان۔ حتی یسی۔ تا آنکہ شب کند۔ و من قالہا اذا اسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح
و کسیکہ بگوید این کلمات را چون شب کند باشد مرا و را مانند آنکہ نہ کہور شد از تو ایسا تا آنکہ صبح کند را سے از ابی
عیاش میگوید کہ۔ فراسے رحل رسول اللہ۔ پس دیدم دے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فیاری النایم
و رانچمی بنید خواب کنندہ یعنی در خواب دید۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ان اباعیاش حدیث

عشک کند و کند۔ برستی که ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد
 فقال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن النجار
 بن سلم التمیمی۔ روایت است از حالات بن مسلم که تابعی است۔ عن ابیه۔ از پدر خود۔ عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم انه اسر الیہ۔ کہ آنحضرت پوشیده در پنهان گفت بوسے سخن سر را از اسرار یکسر عنبره را ز گنغن۔
 فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا الصرقت من صلوة المغرب نقل قبل ان تکلم احدا۔ وقتیکہ برگردی از نماز مغرب
 و سلام دهی بگو پیش از آنکہ سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجزنی من النار۔ خدا یا پناه ده مرا از آتش سبع مراتب۔ بگو
 هفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس بدرستی کہ تودقتی کہ بگوئی آنرا۔ ثم مت فی لیلتک۔ پتسر میری تود۔ همین شب
 کتب لک جو از شما۔ نوشته شود مترادف روان گذشتن از آتش۔ و اذا صلیت الصبح نقل کذ یک۔ و چون بگذر
 نماز صبح را پس بگویم چنین این کلمه را هفت بار۔ فانک اذا مت فی یومک۔ پس بدرستی کہ توجوین مبر۔ در آن
 روز کتب لک جو از شما رواه ابو داؤد و عن ابی عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبرع مولا لک
 جین میسی و جین یصیح۔ بود آنحضرت کہ ترک میداد و نمیکفت این کلمات را بنگامیکہ شب میگرد و بنگامیکہ صبح میکرد
 اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الآخرة۔ خدا یا من سوال میکنم دی خوامم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت
 اللهم انی اسألك العفو و العافیة۔ خدا یا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را۔ فی دینی و دنیا سے۔ و در دین من
 و دنیا سے من و اہلی و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم استر عورتی بخدیایا پوش عیدها سے من فی الصراح
 عورت اندام شرم مردم و سر حیدر دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت۔ و امن و روعالی۔ و امن کرد آن
 تر سہا سے مرا۔ اللهم احفظنی من بین یدیی و من خلفی۔ خدا یا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من و عن پیمنی و
 عن شمالی۔ و از جانب راستا سے من و از جانب چپای۔ و من قومی و نگاہ دار مرا از بالا سے من کہ غذا سے
 و آفتی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بعتبتک من ان اغتال من تحتی۔ و پناه میجویم بہ بزرگی تو از آنکہ بنا گاہ
 ہلاک کردہ شوم من از زیر من از آنجا کہ شورندارم و متخی اعتیال این است۔ یعنی الخف۔ می خواہم از غتیال
 خف را یعنی زمین فرو بردن۔ رواه ابو داؤد۔ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من قال جین یصیح۔ کسی کہ بگوید بنگامیکہ صبح کند۔ اللهم اصبحنا تشدک و تشدد حملہ عشک خدا یا صبح کردیم ما و صبح
 کہ گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بر دارندگان عرش ترا و ایشان پشت فرشته اند کہ میان گوش و دوش ایشان
 دو ہزار سالہ راہ است و در روایتی ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و لا ملئک۔ و گواه میگیریم ہمہ فرشتگان ترا۔
 و صبح خلقتک۔ و گواه میگیریم ہمہ خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ نئی خدا۔ لا اله الا انت۔ نیست خدا جز تو۔ و حد
 ثتہا شریک۔ لک نیست ابنانہ مترادف خدا سے و در آخر پیش و در مجہودیت۔ و ان محمد عبدک و رسولک

ویرانگه نموده و فرستاده و تو هست - الاغفر الله له ما اصابه فی يومه و ذلک من ذنوب - بگوید کسی این کلمات را در وقت
صبح بگوید آنکه بیاورد خدا سے تعالیٰ مراد را چیرے کہ رسیدہ است اور اوران روز از گناہ - وان قالها چیرے کسی غفر الله
له اصابه فی تلك الملیئین ذنوب - و اگر گوید این کلمات را ہنگامیکہ شب گندی آمرزد خدا سے تعالیٰ مراد را چیرے
کہ رسیدہ اور اوران شب از گناہ در شب اللهم امین بگوید رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی
بہ حدیث غریب و یحییٰ بن یزید روایت است از ثوبان - قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
ما من عبد مسلم یقول اذا اسی و اذا اصبح ثلثا - نیست بیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند
سہ بار این کلمات را - رضیت بالله رباً - راضی شدم بخدا با آنکہ پروردگار است - و با اسلام دنیا - و راضی
شدم با اسلام با آنکہ دین است و بجز فیما راضی شدم بچہ بگویند بہر شے این کلمات در اول کتاب فیصل اول از کتاب الایمان
گذاشته است فذکر - الاکان حقاً علی الله ان یرضیہ یوم الیقینہ - مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم و
ایکے راضی کہ داند اور روز قیامت یعنی بدہ اور ثواب چند آنکہ راضی کہ دو - رواہ احمد و الترمذی و عن حذیقہ
رضی الله عنہ ان النبی صلی الله علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسہ - بود آنحضرت و قیامتیست
کہ خواب گندی نہاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقاً و فصل اول ہم از حدیث حذیقہ گذشت و در حدیث
حفظہ بیاید کہ دست مبارک می نہاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بہر جہت قرب سر و رخسارہ نہ یکدگر باشد
یا گاہی زیر رخسارہ می نہاد و گاہی زیر سر و بہر تقدیر حکمت دران تہی برای تہیقت است چنانکہ حکمت در نوم ہشتی
ایمن نیز مہین است چنانکہ گذشت - ثم قال اللهم فی عذابک - خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود - یوم جمع عبادک -
در روزی کہ فراحم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر - او بتعش عبادک - شک را و ست یعنی بجای
جمع بتعش گفت یعنی بی بر انگیزے بندگان خود را - رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء و عن حفصہ رضی
عنا ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمین تحت خدہ ثم یقول اللهم فی عذابک یوم
بتعش عبادک - مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خدا و زیادت ثلث مراتب یعنی سہ بار -
رواہ ابو داؤد و عن علی رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ
بجہاک الکریم و کلمات التامات - خداوند اہرستیکہ من پناہ میجویم بذات بزرگ توہ بجلایہ بای تو کہ تمام و کامل است
و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن - من شر انت اخذ بنا صیتہ - از بدی چیرے کہ تو گیرندہ موی
پیشانی آری یعنی ہر خستندہ بزمین حکم قول وے سبحانہ و ما من دابة الا ہو اخذ بنا صیتہا - اللهم انت مکشف اہرم
والہاتم - خدا یا تو میکشائی و در میکنی و ام کہ گرفتاری آرد از بندہ آن را یعنی چیرے کہ از ان بندہ لازم آید - اللهم
لا یزیم جہدک - خدا یا شکستہ نیشود و لشکر تو - ولا یخلف وعدک - و فلا ن کردہ نمیشود و وعدہ تو و بعضی نسخ

والتخلف وعدمک فیتم تا وکسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلالت نمیکنی وعدہ خود را بہ و اینفع ذوالجبر ملک الجبرہ و سود و نمیکند
خداوند بخت را از غدا بخت تو بخت و جبر یعنی پدر پذیرا را و دہ نوہ اند یعنی سود نمیکند نسب و جبر کبریم یعنی کوشش
نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشتہ است و جبر اول اصح و اشہر و اظہر است۔ سبحانک و جبرک۔ تنزیہ میکنیم
ترانہ ربی کہ ائق ذات تو است و متلبس بجد تو بیج میکنم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید رضی قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم من قال عین یاربہ الی فرا شہ۔ کسکہ گوید شگامیک پناہ آرد و قصد باشمش کند بسوے جہانہ
فہاب خود این کلمہ را۔ استفرا اللہ الذی لا الہ الا اللہ صلی القیوم و اتوب الیہ ثلاث مرات مہ مرتبہ بخدا اللہ ذنوبہ۔
ای امر و خدا سے تعالیٰ مراد گناہان اور۔ وان کانت مثل زید البحر او عدد رمل عالج۔ و اگر چہ باشند گناہان
و سے مانند گفت دریا در بیا رسے یا باشند گناہان و سے بشمار ریگ عالج یعنی لام و کسر آن نام وادی است
و در زمین غریب کہ ریگ و سے بسیار است و بعضی عالج را یعنی ریگ بسیار بہم افتادہ گفته اند بر این معنی عالج است
رمل است۔ و عدد رمل الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ و عدد وایم الدنیا۔ یا باشند بشمار روزگار
دنیا و در چہا چیز ترویج شدہ ابدالہ در کدام یکی نہینا بیشتر است۔ رواہ الترمذی و قال باحدثت
و عن شہد او۔ بن اوس۔ بحبابی ست برادر زادہ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من علم یاخذ بجمعہ فجزاۃ سورۃ من کتاب اللہ۔ نیست هیچ مسلمانی کہ بگیرد خواجہ خود را بخواندن سورۃ
از کتاب خدا۔ الا کل اللہ بہ لکاک۔ مگر آنکہ وکیل بگیرد و اند خدا سے تعالیٰ بر و سے فرشتہ را توکیل گذاشتن کار
کسی۔ خلافت بر تھی یونہی۔ پس نزدیک فاشیو و در اخیر سے کہ اندا کند اور۔ حتی ہیبت تھی ہیبت تا آنکہ بیدار شود و سرگاہ کہ بیدار شود
رواہ الترمذی۔ و عن عبد اللہ بن عمر بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلعتان
لا یجھدہما رجل مسلم الا دخل الجنة۔ دو خلعت اند کہ محافظت کنند و بجائے نیار و آئنا را و سے مسلمان
کہر آنکہ و کید بشت را۔ الا و ہا لیسیر۔ و انا و آگاہ باشم کہ آن دو خلعت اند کہ و آسانند و من یجمل بہما قلیل
و کسی کہ عمل کند بان دو خلعت اند کہ ست یکی خلعت این ست کہ یشیع اللہ فی دہر کل صلوۃ عشرۃ تسبیح
کند خدا سے تعالیٰ یعنی سبحان اللہ گوید و پس ہر نماز دہ بار۔ و یکدہ عشرۃ۔ و حمد گوید اور یعنی و الحمد للہ
گوید دہ بار۔ و یکدہ عشرۃ۔ و یکدہ گوید اور یعنی و اللہ اکبر گوید دہ بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمر۔ فانما
رسول اللہ پس من دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقعد با بیدہ۔ بشیر دین کلمات را و عقد می کرد
انہا را بہ دست خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ قلک خمسون واثۃ باللسان۔ پس آن حد و پنجاہ است و شب
در روز بنیان۔ و اللہ و جسمائہ فی المیزان۔ و ہزار و پانصد ست و در ترازو سے اعمال بحساب یکی بہ دو خلعت
درم این ست و اذا اخذ بجمعہ میجہ و یکدہ و یکدہ مائۃ و قلیک بگیرد و بیاید خواجہ خود را تسبیح کند خدا را و یکدہ گوید

ہم از دست و قدرت و ارادت تست - فلک الحمد و ملک الشکر - پس متر است ستائش و متر است سپاس و مخصوص
تجوید غیر تو در آن شریک نباشد پس کسیکہ در وقت صبح این دعا بخواند - فقداوی شکر یومہ پس تحقیق ادا کرد
شکر روز خود را - ومن قال مثل ذلک حین میسی فقداوی شکر لیلۃ - و کسیکہ گوید انند این ہنگامیکہ شب کند
پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شدہ است کہ ز او علیہ السلام گفت پیر و در گار اہمتمای
تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آید یا او و چون دانستی کہ انچہ نزد یکست از دست ہمہ از دست
بتجویق شکر گفتی تو آنرا - رواہ ابو داؤد و عن ابی ہریرۃ - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اوسے
الی فرا شہ روایت میکنند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ میگفت کہ چون می آمد بسوسے فراش خود - اللهم رب السموات
و رب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیہ بقائے عالم -
و رب کل شئی و پروردگار ہر چیز ہمہ بر بوبیت است نسبت ہر چیز از آنکہ در میان آسمان و زمین است از عظام و
موالید و افراد و جزئیات آن - فائق الحب و التوسے - شگافندہ دانہ و خستہ اشارت است بازراق جسمانیہ کہ آن
بقائے اجسام است و جب در اطعام استعمال یابد و نوے و تفر و مانند آن - مثل التورید و التخیل و التفران
فرد فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بازراق روحانیہ متعلق بہ ہر احوال آخرت و ذکر
زبور نکرد از جهت عدم استعمال آن بر احکام و شرائع جبہ اکثر انچہ در وسے در کورست او کار و دعوات و مناجات
و تحقیق وسے خبر وسے توریت است کذا قالوا - اعدو یک من شر کل ذی شر انت اخذ بنا ہیبتہ - پناہ یدجویم
توان بدی ہر خداوند بدی کہ تو گویہ ندہ موسے پیشانی او را و سحر داری او را بقدرت خود - انت الاول فلینس
جہلک شئی توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الاخر فلینس بعدک شئی - و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزے - وانت الظاہر فلینس فوقک شئی - و توئی ظاہر و پیداپس نیست بالائے تو چیزے - وانت الباطن
فلینس دونک شئی - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر چیز بالا است ظاہر و پیداست و ہر چیز پائین
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون انچہ بمعنی ضد فوق است
امض عنی الدین - بگذار از من وام را یعنی ہر ہی گردن مرا از ان و توثیق وہ کہ قضائے امر با عطاے اسباب
و قضاء گذاردن و رسانیدن در و اگر دن حاجت - و عنفی من الفقر - و غنا وہ مرا از فقر و من بمعنی بعد
رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اختلاف مسیر - و روایت کرد از اسلام بانکہ اختلافی در
الفاظ و عن ابی الازہر الاتارے - بفتح مہرہ و سکون نون صحابی است کہ ساکن شام بود - ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ مضجعہ من اللیل - بود آنحضرت چون بخواب میرفت در شب - قال - میگفت
بسم اللہ وضعت جنبی - بنام خدا نهادم پایے خود را - اللهم اغفر لی ذنبی و اخسار شیطان - و بران دور کن

شیطان سر امر او قمرین دوست یاسر که قصد اغوا سے اول کند و خست آمدن سگ است - و ملک ربانی - و برهان و سیردن
 کرد و امر او خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود در گردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بکسب
 رهنه و ملک خلاص کردن و سیردن آوردن اگر در دهرمان بکسر را گرد - و اجتنابی فی الذی الاعلی - و بگردان
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقرین اند دزدی نفع نون و کسر وال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز
 خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه رفعت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لقاء سے قریب و رگاده
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و محالطت ناست که بکمال نیست
 در اینجا است سیر او و خطایش فافهم و با الله التوفیق - رواه ابو داود و یحیی بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ من فحجه قال الحمد لله الذی کفانی و دانی و علمنی و سقانی - شکر میخورد که کفایت
 کرد و مرا و جایی پناه داد و مرا و خوراند مرا و نوت نید مرا - و الذی من علی فافضل - و آن کسیکه نعمت داد و مرا پس
 زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار که و قریب بقوله اولی است
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کثرت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا نیست بر حال و قدر و غنا و شدت و جلال نعمت و ملائکه و سیر و نعمت
 و لطف و سطر ظاهر و خفی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء و لیک واکل کل شیء اخذ بکین النار رواه ابو داود
 و یحیی بن عمر - نعم با صبحی مشهور است - قال تسبیحی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال - کله کرد خالید
 بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد و در شب اند
 بیدار بیدار و رقیب خیره و راوی بقات عتی است که خواب میبرد - فقال بنی الله - پس گفت و بنی خدا - صلی الله
 علیه و سلم اذا اوتیت الی فرا شک فقل - و قتی که بای تو بغیر از خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات
 السبع و ما اطلت - ای خدا پروردگار بهشت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکند آسمانها بران چسبند -
 و رب الارضین و ما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها از ارض را گاهی مفردی آرند باعتبار
 آنکه طبقات و سبب حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیری آرند که متعدد و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بافاق و تبا
 و الله اعلم - و رب الشیاطین و ما اضلت - و پروردگار شیطانان و کسی که راه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانیه تا شامل
 جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا سایه پناه از شر خلق خود و کلیم جمیعاً - همه - ان یفرط
 علی احدیهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان آوان پی - یا این که ستم کند بر من و از
 حد گذرد و پیوسته نین هم - غر جبارک - غالب و قوی است همسایه تو و زنده دوده تو که در پناه خست و قدرت
 تو آمده و جاسه گرفته است - و جل ثنارک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بچاکرد - و لا اله الا انت
 لا اله الا انت تاکید او بر تو حید است و از بجز مستلزم شیء و ذکر ارض از تصرفات شیطان و جمیع است رواه الترمذی

و قال فی حدیث لیس اسنادہ بالقوی الحکم فی تحقیق بن طہیر بن عیسیٰ بن عمار بن مہر بن ہاشم بن علی بن ابی طالب - کہ راوی این حدیث است - قدر ترک حدیث بعض اہل الحدیث - بہ تحقیق ترک داده اند حدیث اور بعضی از اہل حدیث این چنین گفتہ است بخمار سے و ابو ذر ع و نسائی و ابن ابی حاتم و گفتہ است ابن معین کہ دے پیڑے نیست و ابن عدسے گفتہ کہ اکثر احادیث دے غیر محفوظ است و بعضی نسخ الحکیم بیست و دو حاشیہ نوشتہ کہ صواب حکم ست بی یا چنانکہ در ترقیب و کاشف و خزان مذکور است

الفصل الثالث - عن ابی مالک - روایت است از ابی مالک اشعرے و بعضی گفتہ اند شجاعی صحابی ست کہ در نام دے اختلاف ست اشعران ست کہ نام دے کہ جب بن مالک ست - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملک ثم رب العالمین اللہم انی اسئلك خیر ذلک الیوم - خدا یا من سول میکنم ترا یکی این روز را و بیان کرد خیر القبول خود فتح کشا پیش او را کہ ابواب خیرات در دے کشادہ گرد و - و لعلہ - و یارے و ادن تو مرادین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرایارے دہی و نصرت بخشی و خندول نگردانی - و نورہ - و روشنائی دل کہ نور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد - و برکتہ - و فروزی لطف و کرم و فضل تو کہ بر سر مرادین روز - و بہار - و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب با شتم و اصل ہمہ بہکات و شامل ہمہ خیرات این ست و این خبر توفیق و تائید الہی میسر نگردد و در زمانہ اللہ - و اعوذ بک من شر ما فیہ - و نپاہ بھجوم تبواز بدی چیزے کہ درین روز ست و ذکر این مبالغہ و تاکید ست از افساد این خصال مذکورہ - و شر ما بعدہ و نپاہ بھجوم تبواز شر چیزے کہ بعد ازین روز ست و ذکر این مبالغہ و تاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے و متواتر نگردد و فعوذ باللہ من ذلک - ثم اذا سئلت فلیقل مثل ذلک - میتر چون شب کنی پس باید کہ بگوید مانند این - رواہ ابو داؤد - و عن عبد الرحمن - بن ابی بکرہ البکری - ففتح باؤ آخر صحابی مشہور ست کہ خود را در روز طاعت از درون حصن بخرج چاہ پایان افکنده در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت او را ابی بکرہ کنیت کرد و بکرۃ البکر بخرج چاہ و عبد الرحمن بن ابی بکرہ تابعی کثیر الحدیث ست - قال - گفت - قلت لابی گفتم مرید پر خود را کہ ابی بکرہ است - یا ابی اسمک تقول کل عداہ - اے پدر من منم ترا کہ میگوئی سر ببار و مراد خدا اینچہ یوم ست شامل صبح و ساء - اللہم عافنی فی بدنی - خداوند عافیت و سلامت دہ مرادین من - اللہم عافنی فی سمعی - خداوند عافیت بخش مراد شنوائی من - اللہم عافنی فی بصری - خداوند عافیت و سلامت دہ مراد بینا من تخصیص سمع و بصر از حجاب اعضا و اجزای بدن بھجت شرف آنا ست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر است با شرفیت دے از بصر چنانکہ اکثر علما باندہ اکثر ذکر این دو صفت ہمین ترتیب ست - لا الہ الا انت تکرر تلمیحین تصحیح و تفسیر تفسی - کہ دیگر دانی این کلمات را نہ کرت نہ گامیکہ صبح میکنی و نہ کرت نہ گامیکہ

کرشبہ میکنی بقال یا نبی سمعت رسول اللہ - پس گفت پدر من اسے پیسر کشیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم
 یہ جو بہن - دعا میکرد این کلمات و میخواند این دعا را تا نا احب ان استن بنبی - پس من دوست میدارم
 که عمل کنم و اتباع کنم بطریقہ آنحضرت اشارت کرد بانکہ در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع
 سنت باشد نہ جزا سے عمل و استجاب دعا - رواہ ابو داود و وعن عبد اللہ - بن ابی اوفی صحابی مشہورست

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال - بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت - اصبحنا واصبح
 الملك لله والحمد لله والکبر یارب والعظیمة قدر والمخلوق والامر واللیل والنهار وامن فیہا اللہ - و ہمہ مر خدا را
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار ملاحا خداوند بگردان
 اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد - و اوسطه نجات - و دیگران میان این روز را سپری و زی و برآمد حاجت -
 و آخره فلاح - و دیگران پایان این روز را رنگاری - یا ارحم الراحمین - ای مهربان ترین مهربانان کہ مهر تو شامل
 تمام اوقات و احوال است - فکرمہ النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن انسی - نفسم سید و تشدید فون
 و عن عبد الرحمن - بن ابرہی - نفع منہ و سکون موعده و بذا سے مقصودہ آنحضرت را در یافتہ و پس در
 صلی اللہ علیہ وسلم ناز گزاردہ و حامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود و بخوارسان و اکثر روایات و سے از امیر
 عمر و ابی بن کعب است - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا أصبح - میگفت آنحضرت چون صبح میکرد
 اصبحنا علی فطرۃ الاسلام - صبح کردیم بر دین اسلام - کلمۃ الاخلاص رو بر کلمۃ اخلاص کہ لا اله الا اللہ است -
 و علی دین نبینا محمد - و بر دین پیغمبر ما کہ محمد است صلی اللہ علیہ وسلم غایب آن است کہ ابن نفل آنحضرت است
 و آنحضرت مبعوث بود بر سبب خلق و بر سبب خود - و علی مہ انبیا ابراہیم - و بر دین پدر ما کہ ابراہیم علیہ السلام
 است - خفیفا - مائل از باطل حتی و از شرک ثبوحید - و ما کان من الشریکین - و بود ابراہیم علیہ السلام از

مشرکان رواہ احمد و الدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در فکر دعا ہائے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ براسے چیزے
 مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و ہجرت و دعا در اوقات مخصوص آمدہ و احوال
 مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال مصبت و در جنگ کافران و اندان و چون آن مستلزم اوقات
 سوکت ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را بخاطر کردہ اند و احوال را جدا از یہ کہ مقبرہ در ان
 بہان حال است نہ وقت فاضل

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احدا

اذا اراد ان یاتی ابلہ قال - اگر ثابت شود این کہ یکی از شما وقتی کہ خواہد بیامیزن خود را و جماع کند گوید بسم اللہ اللہم
جنبت الشیطان - خداوند یکسو دارد و او را مرا از شیطان - و جنب الشیطان نماز قننا - و یکسو دارد و در شیطان
را از چیز سے کہ روزی کنی مارا زولد - فانه ان یقدر - بنیہا ولد فی ذلک - پس بدرستی کہ نشان این است کہ اگر تقدیر
شود میان زن و مرد دواہ شود و فرزند می دران جماع - لم یضہر شیطان ابدالہا - زیان نمیکند اورا شیطان ہرگز -
متفق علیہ - و انہما منہم میشود کہ گزنگویان دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و عاکہ می باید نکند شیطان دران راه
میاید و زیان میکند و نیست کہ دران وقت توفیق ذکر و دعا می باید دران نیجاست فساد احوال او را و تباہکاری
ایشان - و عنہ ان رسول اللہ - و ہم از این عباس است کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند اللرب - بود
کہ میگفت نزد اندونہی الصراج کرب اندوہ کہ دم بانگیرد از دوسے یعنی اندوہ سخت - لا اله الا اللہ العظیم العظیم
لا اله الا اللہ رب العرش العظیم لا اله الا اللہ رب السموات و رب الارض و رب العرش العظیم و کرم صفت
عرش است یا صفت اللہ اگر گفته شود کہ این ذکر است نہ دعا جوابش آنکہ ذکر در حکم دعا است زیرا کہ شنائے کرم در
سوال است و نیز و او شدہ است کہ حق تعالی میگوید اگر کسی کہ باز دارد از ذکر من از سوال من بدہم اورا
زیادہ تر از پنج مہمہم سالار - متفق علیہ و عن سلیمان بن مردیہ بنعم صادق را مصابی بود و جبر فاضل عابدین
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر آن کہ سے کہ بکینہ کشتی خون امام سید حسن بن علی ابن ابی طالب علیہ السلام
دلہ فقہ - قال - گفت سلیمان - است رجلا ان عند النبی - و نہام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم
و سخن عندہ جلوس - و ما صحابہ نزد آنحضرت نشستہ بودیم - واحدہما یسب ما جہ غضبا قد امر وجہ - و یکی از ان مرد
و نہام می باید بار خود را در حالی کہ در غضب آورده شدہ است کہ بتحقق مسخ شدہ است روی دے - فقال لہی
پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فی لا علم کلہم فاقولہا - بدرستی کہ من ہر آنیہ میدانم کلہ را کہ اگر میگفت وی آن
کلہ را - لہب عتہ یا جہم آئینہ میرفت از دوسے آنچہ می باید از غضب آن کلہ این است - اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابہ مرا غم را - الا سمع ما یقول النبی - ایانی شنوی چیز سے کہ میگوید پیغمبر -
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - انی لست بجنون - بدرستی کہ من ہستم دیوانہ و این کلہ کسی را گویند کہ جنون
و گفته اند کہ این کلام کسی است کہ آراستہ نیست بانوار شریعت و تفقہ نگردہ و روین پس تو ہم کرد کہ استخوانہ
مخصوص بجنون می باشد و نہ دانست کہ غضب از ترغبات شیطان است و گفته اند کہ احتمال دارد کہ آن مرد
منافق باشد یا از دشت غویان عوب باشد و اللہ اعلم متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا ستم صیاح الہیکلہ - و قیل لشیویر بانگ خروشا زودیکہ بکسر وال و فتح یاسے تجانیہ جمع دیکہ
بکسر و سکون تجانیہ شل قرودہ و قمر - فاسار لوال اللہ من فضلہ - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم دے -

فانما رات لکما - پس بر سیتیکه مرغ دیده است فرشته را و سے بالک می کند بریدن فرشته پس دعا کنیسه بامید آمین
فرشته بداند که احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید
که در زیر عرش است که چون و سے آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است این بحث به تفصیل در شرح منورها
مذکور و مستطوع است - و اذا سمعتم نقيق الحمام فتقودوا بالکسر من الشيطان و وقتی که نشنودید آواز خروس پس پناه جوئید
بجدا از شیطان و بگوئید بخود با کسر من الشيطان الکریم فانه راس الشيطان پس بر سیتیکه و سے دیده است شیطان
را از شیاطین - شفق علیه - وعن ابن عمر - رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استوى على
بعيره - بود آنحضرت چون بری آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود - خارجا الى سفر - بیرون آئیده بسوسه سفر
که بر نشاء تکبیر می برآورد و سه بار - ثم قال - میت میگفت - سبحان اللهی سخر لنا هذا - پاکی آن خدا سے را که فرمان
بردارد اگر و انید براسه این را یعنی شتر را و مانند آن از هر کس و ما که مقررین - و نبودیم مادر او را در طاعت آریزه
و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسبیح الهی نباشد آدمیان کجا طاعت سواری و رام کردن آنها
دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقررین بلکه آنکه او را یار سے گردانید
درستور زانند و کش و زری - و انالی ربنا انتخبون - و بدر سیتیکه ما بسوسه بروردگار خود سیر آئید باز گردند
ایم و رجوع کنند ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب از براسه انقلاب و انتقال از مکانی
به مکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و بلاک است پس سوار را باید
که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از براسه نقایس خفا که مرگ است - اللهم انسا لک فی سفرنا هذا البر والتقوی
خداوند ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری - و من العمل ما ترضی - و سوال می کنیم از عمل آنچه خوشنود و با شکی
تو - اللهم عون علینا سفرنا - خداوند ما را آسان و سببگردان بر این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم و در سے و طول
بعده - و در نور و براسه ما و در سے این سفر - اللهم انت صاحب فی السفر - خداوند ما توئی یار و همراه در سفر
و الحلیقة فی الابل - و گاه بیان و متولی امور پس از ما در اهل خانه - اللهم الی اعوذ بک من و غار السفر خداوند
پناه میجویم تو از مشقت سفر که در رویم در آن با سانی و و عثت جاسه نرم که پادے فرو رود و در سے و با سانسے
نتوان رفتن بر و سے که پادے بلغزد - و من کاتب المنظر - و از شکستگی نفس که جائے نگزشتن است و کاتبه نفع گشت
بر وزن رافت و بعد نه شکستگی و بد حالی از غم و اندوه - و سور النقط - نفع لام فی المال و الابل - و از
بدی باز گشتن و سال و ک ن خانه یعنی غم و اندوه کشم به سبب آنکه در ایشان مکاره بنیسم از نقد و نقصان
یا برکردم بحالت بد بے قضا سے حاجت و حصول مقصود و اذ ارجع قال من و زاد من - و چون بری گشت
از سفر میگفت این کلمات مذکور را و زیاد میگرد و اینها این کلمات را که آهون تا آهون عابدون رجوع

کنند گانیم تو به کنند گانیم گانیم - بر بنا حادون - بر اسه پرو و کار خود و گونید گانیم و بعضی انضاط بنین
 ۳۳ بنین عابدین بر بنا حادین نیز آمده - رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بنی سیدین مصلحتین و سکون را
 و کسبیم صحابی بصری است - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر فمعه من و غنما و انفسه
 و کاتبه و کلب و الحوی و کلب و پناه و حیث از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد و اسیر و صلاح
 آن و از قوت و حاکمیت بعد از چارعت و بعد از کون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابود و از حالت مستحیضه بعد از بود و از
 تغییر بعد از اثبات و اصل کور و پدیدان و سناست و حوشکستن آن - و در حقه مظلوم - و پناه و حیث از دعا و
 مظلوم و پناه و حیث از دعوت مظلوم در حقیقت پناه و حیث از ظلم است که ظلم کنیم به کسی تا مظلوم و غنا کنند بهین - و در
 فی الاصل ما لعل رواه مسلم و عن حوله - بنی خا و معجود سکون و او بنی حکیم - صحابه است از صحابه فاضلات
 قانت است رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من نزل منزلا فقال - گفت خواجه شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
 فرود آمد منزله را پس بگوید - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق - پناه بچون کلمات خدا که تمام و کامل از نقصان را
 به راه نیست هر دو کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسماء و صفات حق از شر چیزه که پیدا کرده است خدا -
 لم یضربوا حتی یخرج من منزله ذک - زبان کنند آن کس را چیزی از موفیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - رواه مسلم
 و عن ابی هریره - رضی قال جاز رجل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم - آدم و دے ابو - آنحضرت را -
 فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله ما لیت من عقر بکلفی الباری - چه عجب و محنت یا نعم من از الم
 و تشویش از خودم که گریه مرا دے شب - قال - گفت آنحضرت - اما لو اقلدت عین الیست - آگاه باش اگر میگفتی
 تو بنگامیکه شبانگاه کردی تو این دعا را - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضربک زبان نمیکند و عقر ب
 تشویش نمیکند - رواه مسلم و عن - ان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر و اسیر یقول - و هم ابی هریره است
 که آنحضرت چون می بود در سفر و اسیر میگفتی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت - سمع سحر یحیی
 و حسن بلاه علینا - سمع را بد و وجه روایت کرده اند یکی کبیریم و تخفیف آن از سماع یعنی شنیدن و دهم بنی و شنیدن
 از شنیدن یعنی شنوایید ان مرغیر را به هر تقدیر غیر مستحاضی است و به تقدیر اول یعنی آنست باید که شنید و شنوایید
 گفتن را از خدا و خوبی نیست و به براتنا اشاع کند و گواه شود بر آن و به معنی نعمت نیز آید و حقیقت و به استقامت
 و امتحان خدا است هر بنده را و دے تعالی بنده را گاهی امتحان بنصرت میکند تا هر بنده را گاهی به صورت ناشکی
 گوید و به هر بنده نعمت است باعتبار حصول معرفت و تشریب ابر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که شنوایید
 مرغیر را به برساند به دیگران حیرت فتن را تا اتباع کنند در حد گفتن و در این وقت چنانکه امر بشنیدن باشد هر صاحب
 اند و است و بعضی بر غیر نیز حمل کرده اند یعنی آنکه هر کس است شنیده است حد گفتن را و شنوایید است

۱۱۱

و عارض رسول اللہ - و عاکر و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاثواب علی المشرکین فقال - و عاکر بدر و آنحضرت روز غزوہ
 اثناب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت - اللهم منزل الکتاب - اسی خدا سے فرستندہ کتاب بینی قرآن یا جنس
 کتاب ہماوی - سیریلحیات - بشتاب گیرندہ حساب از زندگان بجهت علم و احاطہ تمامہ اعمال زندگان طویل و کثیر -
 اللهم اہرم الاثواب - خداوند اشکست وہ این گرد مہاسے کافران را - اللهم اہرمهم وزر لہم - خداوند اشکست وہ ایشان را
 و بہ خیال ایشان را و بلخزان پاسے ثبات ایشان را متفق علیہ - و عن عبد اللہ - این بستر بضم موحده و سکون
 ہماوی مشہورست کہ اور او پر و باد و اور او برادر و خواہر اور اصحت ست و آنحضرت و خانہ ایشان آمد و طعام
 خورد و عاکر و ایشان را چنانکہ درین حدیث آمد کہ - قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی - گفت نزد
 کہ آنحضرت آمد بر پدر من - فقرنا الیہ طاماسیس نزدیک گردانیدیم پیش آوردیم بسوے آنحضرت طعامی را و طبع کہ
 فاکل منها - و پیش آوردیم و طبع را پس خورد و آنحضرت از و طبع این لفظ را بر وجہ متعدد روایت کردہ اند و احکام
 کردہ اند کہ اصح کلام ست قاضی عیاض در مشرق الانوار در حرف داکفتہ کہ و طبع کہ طاماسیس ہمزہ مددہ بعد وی ہمزہ
 کہ ششہ آنرا بر آورد و در شیر خمیر کنند و این و یہ کہتہ کہ و طبع کہ عصیرہ تم است و احکام و دہم و دین لفظ بسیارست
 و صحیح این ست و در حرف داکفتہ است کہ سمرقندی بضم با و فتح طاماسیس خراسانیست و روایت کردہ و و طبع
 بسکون الطاماسیس بای موحده اتہی و نقل کردہ اند از نووے کہ روایت اکثر بود و اسکان طاماسی موحده
 و موجود در نسخ مشکوۃ چین ست و معنی و سے شک شیر و اللہ اعلم شہم اتی تمیز - پستہ آوردہ شد خدا سے خشک نکان
 بار کلا و بقی النوی بن اصعبہ - پس بود آنحضرت کہ بخورد و خیار و میانی انداخت خستہ را میان دو انگشت خود و بچہ الباقی
 و اوست و جمع میکرد این دو انگشت را - و فی روایت دیگر و روایتی اینچنین آمدہ است کہ فیصل بن ابی النوی علی ظنرا
 صعبہ السبانہ و الوصلی - پس گردانید کہ انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود و تم اتی بہ شرب شربہ -
 پستہ آوردہ شد آب خوردن پس نوشید اورا - فقال ابی - پس گفت پدر من با آنحضرت - و اخذ بلجام و ابستہ -
 و گرفت بلجام چار یا یہ اورا کہ بر سوار بود - اذ اللہنا - و عاکر خدا را براسے - ان فقال - پس گفت آنحضرت
 اللهم بارک لہم فیما رزقتم - خداوند ببارکت وہ مرا ایشان را در چیز سے کہ رزق دادہ ایشان را - و اخذ لہم و ارجعہم -
 و بیا منرا ایشان را و رحمت کن ایشان را سداہ مسلم

و فیصل التالی - عن طلحہ بن عبید اللہ - روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ است - ان لہی
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا راسہ الملل - قال - بود آنحضرت چون میدیدہ نور میگفت - اللهم علینا بالاسن والایمان
 خداوند طالع گردان طالی را بر ما و ہمارا باسن از آفات نفس و مخافات و ہر وہ ثبات ایمان - و السلامہ والا سلام
 و بسلامت قلب و احوال اسلام و سلامتہم احکام اتی یعنی مقول گردان رویت آنرا براسے با باین اشیا

کہ رسول عطا و عطا تم نعمت ہر شام مل ست تمامہ نعمتہا ملو ہلال مشہور آن ست کہ تاسع شب از اول ماہ است و بعد از کو
 قمر گوئید و در قمر موس گفتہ کہ ہلال غوۃ قمر تا دو شب یا تاسع شب یا تا نہفت و دو شب کہ از آخر ماہ بیت و شش و بیست
 و نہفت و در جز آن قمر گوئید تا منی و ظاہر آن ست کہ منبر در دعا اول شہر باشد و انچہ مشہور ست از اقوال و اللہ اعلم
 ربی و ربک اللہ پیر و دو گارین و پیر و دو گار نو اسے ہلال خدا ست و رین تنزیہ است ہر آنکہ کہ خالق ست از کبر
 و در دست ہر پیر و در حدیث تنبیہ است بر استجاب دعا و غنائز و ظهور آیات و قنات احوال و عبور شبانہ صانع
 تبار و در منویات شام روادہ الترمذی سے وقال نہاد حدیث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب دابی ہر سیدہ رضی اللہ
 عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل را سے تہی فقال - نیست بیچ مرد سے کہ دین شخصی را
 کہ بہ بلا سے کہ قدر ست پس گفت - الحمد للہ الذی عافانی عما ابتلاک بہ - شکر مر خدا را کہ عافیت داد مرا از انچہ
 مبتلا کرد و امیدہ است ترا بران - و فضلی علی کثیر من خلق تفضیلا - و فضیلت داد و زیادتی بخشد مرا بر بسیار
 از کسانیکہ پدید آمدہ است فضیلت دادنی - نام یعبہ ذلک البلاء - اگر آنکہ نرسد او را آن بلا - گناہا ما کان - ہر
 بلا - کہ پیشہ و لیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدن کسی ست کہ قبلہ ست بفسق و معصیت
 و مجاہد ست آن نام تاثر و منفجر گردد و اما اگر ہمارے و ناقص الخلقی را بنید با فاسق مستور الحال را بہ بندہ خطا
 کہند و ہنہنگوید ہما کہ در دل گوید و بس نامتلاوی و شکر کرد - روادہ الترمذی و روادہ ابن ماجہ عن ابن عمر وقال
 الترمذی نہاد حدیث غریب و عن ابن دینار الرازی یس بالقوی - و عن عمر - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال کسی کہ در آید و بازار میں گوید - لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الملک و لہ
 الحمد کبھی و بیست و ہجوی لا موت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ لہ الف حسنة نبویہ خدا کے تعالیٰ مر او را
 ستر ہزار نیکی - دینی عہد الف الف سیتہ - و بہرہ و پاک کنند از سے ہزار ہزار بدی - و رفع لہ الف الف وجبہ - و بلند
 میگردد اند بر اسے آن شخص ہزار ہزار پایہ - و نبی لہ بتیان فی الخیر - و بر آرد بر اسے و سے خانہ و در بہشت طیبی و در قعر
 این حدیث اطباء و بیان دانی کردہ حاصلش این ست کہ دین ہمہ ثواب از حجت آن ست کہ دفع میکند از
 اہل بازار کہ محل زور و سوگند ہا سے در دفع ست ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطباء غفلت و شدت ست
 اجر و در ان نیز کثیر عظیم شد بخت و جود اہدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست - روادہ الترمذی و ابن ماجہ وقال
 الترمذی نہاد حدیث غریب دینی شرح السنۃ - ابن عباس را آورده کہ - من قال فی سوق جامع بیاع فیہ - کسی کہ
 گوید در بازار یکہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود و رو سے - بدل من دخل السوق - بجا
 این عبارت کہ در روایت او سے مذکور ست و عن معاویہ بن جبل - رضی اللہ عنہ قال سمع النبی - گفت معاویہ کہ شنیدہ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یروی قول - مردی را کہ دعا میکند میگوید - اللہم انی اسألك تمام النعمۃ - خدا و خدا

من یطلبکم از تو تاملی نمیت - فقال اسے شئی تمام النعمۃ - پس گفت آنحضرت در پیر سید از ان مرد و داعی چه چیز است تاملی نمیت
 که تو می طلبی - قال و دعوتہ ارجو بہا غیرہ - پس گفت آنمرد این دعا می ست کہ امید میدارم آن نیکی را و بجا امید انم کہ نزد
 خدا انتہی نام است و من می طلبم از تو حقیقت آنرا ب تفصیل بنید انم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال - پس گفت
 آنحضرت - ان من تمام النعمۃ و قول النجۃ و الفوز من النار - بدرستی کہ از جملہ تمام نعمت در آمدن و رہشت است
 و رستگاری یافتن از آتش و نسیخ کہ در دنیا بہ نعمتہاے حق تعالی محفوظ و مسرور شدہ و رآخرت از آتش و نسیخ
 امان یافتہ و رہشت در آید و در دوسے بدر و در دوسے جل جلالہ شرف گردد و در زیادہ برین چه نعمت باشد و سہر جلال
 بقول - و شنید آنحضرت مردے را کہ میگفت - یاذا الجلال والاكرام فقال - گفت آنحضرت - تمہا مستحب بک
 بہ تحقیق قبول کردہ شد و آمانہ کردہ شد جانورے ہو جائے اجابت دعا براسے تو پس سوال کن و خواہ مرہ خواہ
 و سہر الہی صلی اللہ علیہ وسلم جلا و ہو بقول - و شنید آنحضرت مردے را و حال آنکہ آنمرد میگویی اللہم انی اسالک
 الصبر - خداوند من می طلبم از تو صبر - فقال سالت اللہ البلاء - پس گفت آنحضرت صبر کہ می طلبی از خدا بلا طلبی
 چه صبر ہر بلا باشد - فاسالہ العافیۃ - پس بہ طلب از خدا عافیت را کہ از جمیع آفات و بلا بایگانہ دار و کہ تحمل بلا سخت
 بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد و طریقہ این است و آداب و صلاح حال ہر روزین است روایہ الترمذی
 و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا فکثر فیہ لفظہ -
 کہ یکہ بیشیند نشنکاسی را پس بسیار گردد و در ان مجلس بانک و خوش و سے و در قاموس گفتہ لغویہین
 معجزہ منقہ و سکون نیز آمدہ و طاسے حملہ آواز یا آواز ہا کہ نھیدہ نشود معنی آن و مراد اینچہ کلام لا طائل و لا فانی
 است - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکہ بایستد - سبحانک اللہم و بحمدک اشہد ان لا الہ الا انت
 استغفرک و اتوب الیک الا غفر لہ ما کان فی مجلسہ ذلک - بگوید این کلمات را اگر آنکہ آفریزیدہ شود مراد اسہر
 ہو و گذشتہ در ان مجلس - روایہ الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیرہ - و عن علی رضی اللہ عنہ انہ اتی
 بدارتہ لیرکبہا - روایت است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ آوردہ شد نزد و سے چار و سے تا سوار شود
 بر و سے - فلما وضع رجلہ فی الركاب قال - پس ہنگامیکہ نہاد و سے رضی اللہ عنہ پاسے خود را در رکاب گفت -
 بسم اللہ فلما استوی علی طرہا قال - پس سرگاہ کہ برآمد و نشست بر پشت دایہ گفت الحمد للہ ثم قال - پس گفت
 سبحان الذی سخر لنا هذا و ما كنا نعبر عنہ و انما الی ربنا کنعیلون - ترجمہ این و فصل اول گذشت ہم قال
 بسم اللہ گفت - الحمد للہ ثلثا - شہ کرت و ثلثا کر ثلثا - کہرت سبحانک الی ثلاثی سبحانک یا دیکم خدا را بدو شکی من ظلم کردہ ام نفس
 خود را ناخوفی - پس بیاموز مرا - فانہ لا یغفر الذنوب الا انت - پس بدرستی کہ شان این است کہ انمی آمرزد -
 گناہان را بچہ کس مگر تو ہم صحت - بسم اللہ گفت - پس گفتہ شد

از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم منع کما صنعت
 کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح - تم صبح - پستہ خندہ کرد آنحضرت نقلت من ای شئی ضحکت - پس گفتیم از کدام چیز
 خندہ کردی یا رسول اللہ - قال ان ربک یحب من عجدہ - گفت آنحضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پیرو کار تو
 ہر آنہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد و از بندہ خود - انما قال - و قتیکہ میگوید بندہ - رب اغفر لی ذنوبی یقول اللہ
 لعلم ان لا یغفر الذنوب غیرہ - میگوید خدا سے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آنحضرت یا از ہمان قول - رہا
 احمد و الشریعی و ابوداؤد - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اودع رجلاً اخذ
 بیدہ - بود آنحضرت چون بدر و میکرد مردے را میگرفت دست او را - فلا یدعہا - پس نمیکذاشت آنحضرت
 دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق دوست باست - یعنی بگونہ الرجل ہو یدع ید الشہی - تا آنکہ
 بیو اذن مرد و دے میکند داشت دست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - عجب ازان مرد کہ میکند ارد دست آنحضرت
 را بعد ازان کہ دست داده باشد - مصرع خوش و ولتی ست اینکہ ترا دست داده است - و یقول استودع
 اللہ و نیک - و میگفت و ولعت می نهم و گاہ میدارم نزد خدا سے تعالیٰ دین ترا - و اما نیک - و امانت ترا یعنی
 اموال کہ معاملہ کنی آنرا بہ مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا سے و سبب
 انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات و اوراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و بعضی میگفت
 کہ مراد بمانت اہل و اولاد اند و آخر ملک - و آخر عمل تو - فی روایتہ و خواتیم ملک - و در روایتی بجای سے
 و آخر ملک خوانیم ملک واقع شدہ و تخصیص باخ عمل بجهت اکن ست کہ اعتبار خاتمہ است رواہ الترمذی
 و ابوداؤد و ابن ماجہ و فی روایتہا - و در روایت ابی داؤد و ابن ماجہ - لم یند کر - ذکر کردہ نہ شدہ است -
 و آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بدال اوست نیز نہ خواند بود - وعن عجب اللہ - الخطی
 بفتح جیم و سکون طاء مملہ طحانی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شدہ - قال کان رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یتودع الجیش قال - بود آنحضرت چون میخواست کہ بخدا سپارد و وقت و داع
 را میگفت - استودع اللہ و نیک و اما نیکم و خواتیم اعالم رواہ ابوداؤد - وعن انس رضی اللہ عنہ قال جازل
 الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت انس آمد مرد سے نزد آنحضرت گفت - یا رسول اللہ انی ارید سفر از تو
 بر رستیکہ من میخواہم سفر سے را پس توشہ دہ مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفرمانند توشہ باشد و احتمال
 دارد کہ مراد آن مرد توشہ متعارف باشد - فقال - پس گفت آنحضرت - زدوک اللہ التقوی - توشہ دہ ترا
 خدا سے تعالیٰ را کہ توشہ راہ آخرت ست - فقال زنی - پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا قال - گفت آنحضرت

وہ غزوہ تبک۔ وہ پیامبر خدا سے تعالیٰ گناہان ترا۔ قال زونی بابی انت دائمی۔ گفت زیادہ کن پدر و مادر من خدا سے
تو باد۔ یا رسول اللہ قال وسیک الخیر۔ گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مرترا و توفیق و بہ خیر را۔ حقیقی گنت بہر جا
باشی۔ رواہ الترمذی و قال نہ احديث حسن غریب و عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلا قال۔ روایت است
از ابی ہریرہ کہ مرد سے گفت۔ یا رسول اللہ انی اريد ان اسافر فاصنی۔ یعنی ہم کہ مسافت کنم پس وصیت کن مرا۔
قال علیک بتقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود تقوی را۔ و التکبیر علی کل شرف۔ و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جا
بلند روے۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت دو عاگرد۔ اللهم اھولہ لبعید
خداوند از پیران براسے وے دروے راہ۔ و ہون علیہ السفر۔ و آسان کن بردے سفر را۔ رواہ الترمذی
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیہ الیل۔ بود آنحضرت
چون مسافت میکرد پس روے می آورد و ہونے شب۔ قال۔ میگفت۔ یا ارض ربی و ربک اللہ۔ اے
زمین پروردگار من و پروردگار تو خدا است۔ اعوذ باللہ من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات
تو حادث گرد و شل خست و غیر دیر باہنا۔ و از شر فیک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در توان حیوانات و خشت
و جن دانس۔ و شر خاق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو و در غار
و خاکہا۔ و شر ایدب علیک۔ و از شر چیزے کہ ہی جنبہ و میر و بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین میروند۔ و
اعوذ باللہ من اسد و اسود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہاست۔ و من الحیۃ و العقرب۔
و از ہر مذبذب مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیۃ بی وادست و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر
مراد آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند کہ در شہرے و ہر سز زنبی میباشند و اگر ہر دوسر او دارند نیز و حی
دارو۔ و من والد و والدہ۔ مراد بوالد ابلیس است و بوالدہ اسل وے ہر عموم اولی است تا ماہرہ راشا مل ہاشم
و اللہ اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال
چون جنگ میکرد و یحافران میگفت۔ اللهم انت عشد و نصیر۔ خداوند تو بازوے منی و یارے و دہندہ
منی عشد یعنی ضمضاد باستعمال اشہر نام عضو شہور است و در عرف بنی ناصر و معین آید پس قول وے
و نصیرے تفسیر بیان دوست۔ بک احوال۔ بقدرت توحید میکنم در دفع کردن اعدایا تبوی جنیم از جالی بجا
و بک اصول۔ و بقوت توحید میکنم بر دشمنان دین۔ و بک افاض۔ و بتائید و نصرت تو کار را میکنم۔ رواہ الترمذی
و ابو داؤد و عن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف تو اما قال۔ بود آنحضرت
چون سے ترسید کہ وہی را میگفت۔ اللهم انا بخلک فی نحوہم۔ خداوند ما میگروانیم ترا و نحوہاے ایشان نحو نام
بالای سینہ ہست کہ محل زوج است و نحو جای قربان عرب میگویند جلافتنی نحو اعدا گردانیدم اورا و نحو و قیدک اورا و قہانہ

عده و بر گامی تا قتل کند از جانب تو و حاصل گرد میان تو و میان عدو و خصیص نخرند که زیرا که عدو و نخر استقبال
نیکند نزد استادان بقتال یا آنکه درین اشتراقی پنج و قتل او نیز هست - و لغوی یک من تیر و نیم - و پناه میجویم
تیر از شهر با کسی ایشان - راده احمد و ابوالود - و عن ام سلمه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم
کان اذا خرج من بیتہ قال - بود آنحضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود می گفت - بسم الله تو کلت علی الله اللهم انی
لعودیک من ان نزل - خداوند اینها به تو میگویم تا بگویم تا آنکه بگویم زلت لغزیدن پای در راه رفتن بقتل یا نیکند
است از وقوع و زنبی قصد - او فصل - یا گمراه شویم در راه راست بگذریم و راه کج رویم کنایت است از عدو
زنب با اختیار - او ظلم - فجع فون و کلام - او ظلم بضم فون و فتح لام یا ظلم بضم کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم
کند بین نیز کرده و مذموم است بسبب ذلت و باهانت و زبونی اگر چه اجر باشد و در دوسه آتی دیگر است
بسیار ادعای بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوسه عود و کن صلاست
درین است نه ظالم باشد و نه مظلوم - او جمل - یا جمل کنیم بر کسی و شل کار با کسی جا بمان کنیم از نیک و از ضرر - او جمل
علینا - یا جمل کرده شود بر ما و مردم ما را نیک کند - راده احمد و الترمذی و الدانی و قال الترمذی باریت غریب
حسن صحیح و فی روایتی ابی داود و ابن ماجه - و در روایت این دو کس از عین آمده است که - قالت ام سلمه گفت
ام سلمه - اخرج رسول الله - بیرون نیامد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من بیته قط - از خانه من هرگز - الا رفع طرفه
الی السمار - مگر آنکه بر پشت نظر خود را بسو آسمان طرف به سکون چشم دیگر بین - فقال - پس گفت - اللهم انی
اعود بک من ان اضل - پناه میجویم تا بگویم تا آنکه گمراه شوم من - او فصل - یا گمراه گردانم کسی یا گمراه گردانیده شوم
یعنی گمراه گردانم هر کس - او ظلم او ظلم او جمل او جمل علی - درین روایت از نزل نبرای نیست و اضل بضم
محول زیاده است و دعا بلفظ فردست و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا خرج الرجل من بیتہ فقال - چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید - بسم الله تو کلت علی الله اللهم انی
ولا قوه الا بالله لقال له حیث - گفته میشود و مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت - بهیت - راه است
نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی بر وفق محراب و در او یا مر او آن است که این نام خدا
را گفتم تو کل بروی و از حول و قوت خود بر آندی بدایت با نخی بر راه راست و راه راست این است که
نبره در یا خدا باشد و کار با کسی خود را بوسه سپارد بهیت کار خود را بخدا باز گذارد بهیت نمی بنمیزد ازین بهتر کار
و گفته و در وقت - و کفایت کرده شدی در جمیع معانات و گمراهانته شدی از جمیع شرور - فتنی له الشیطان -
پس کی شود و شیطان بر او و در روایت از انس و او را اندازد و در قبول از شیطان آخر -
و یکدیگر شیطان دیگران شیطان که یکپوشد و غایب شد از او و ضلال و انیس تو هر گشت از برای تسلیه و -

کیف تک بر چلی تسبیحی و کفی و قفی - چگونه میسر نشود و ترا تعویذ و تسبیح بر دے کہ تحقیق بدایت و کفایت و وقایت
کرده شده است تقریر طبعی این است و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان بعد از تنگی و تحسر و غیبت و خسران
لاذخیال انحراف ضلال میگردد و در فکر و فکر دیگر و حیل دیگر شده باشد کہ بر انگیزد و کار خود کند این
شیطان بونے میگوید از این خیال برگردد و در بند آن مباش کہ بی فائده است فافهم - رواه ابو داود و در
الترمذی سے الی قوله ان شیطان - و روایت کرده ترمذی تا قول قتیبی کہ شیطان و قول شیطان دیگر با و سے
روایت کرده - و عن ابی مالک الاشعر سے رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زاد لرج الرجل بقیۃ
فایقیل - و فیکفک و رأید من روضانہ خود را پس باید کہ گوید - اللهم انی اسألك خیر الیوم - خداوند من سوال میکنم ترا نیکی
و آمدن دین خانه - و خیر الخرج - و نیکی بر آمدن از آن خانه کہ بر آمدن و درآمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد
و مدیج بکسر لام است و مخج بفتح را بسم اللہ و لجننا - بنام خدا در آیدیم - و علی اللہ ربنا تو کنما - و بر خدا کہ بر دود گار ما
کار و بار گذار شمیم - اللهم علی املہ - پس باید کہ سلام کند بر کسان خانه خود و گفته اند اگر در خانه کس نباشد خیر سلام
گویر باین عبارت اسلام علی عباد اللہ الصالحین یہ نیست مالم کہ در آنجا اند - رواه ابو داود - و عن ابی سہریرہ
رضی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا فار الانسان اذ انشرج قال - بود انحضرت چون دعا میکرد و میرو
را و فیکفک تنہی کرده و زنی خواسته میگفت - بارک اللہ لک - برکت دید خداے تعالی در ترا خطاب بر میگردد و از خطا
ببر و زدن بر تو و بر سر تو و غیره بود - بارک علیک - و برکت کند بر سر تو و شما و برکت و لغت گو الیدن و انہ و دن
و تبریک دعا کردن بر برکت - و جمع بینکما فی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق و در میان شما و خیر در غار باشد بد
نا و نمره و در آخر از ترغیب و ترغیب پیوستن و نیکو کردن بر بدگی و در بدگی جامه و در جاهلیت دعاے متروج بنا
لفظ میگرداند کہ بار خیر و البین یعنی اتفاق و التیام و در میان شما و پسران را میدہ و باین جهت ترغیب نام دعاے
تسبیح شد و در شرع از آن نمی کردند از جهت شعار آن بکرامیت بنات و انحضرت چون ترغیب میکرد میگفت بارک
لک الخ - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ و عن عمر بن الخطاب عن ابیہ عن جده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا شرج احدکم امرأۃ و امترے خدا و خلقی - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخر و خدمت گارے را یا
بہر داد و عظام برود اطلاق میکنند پس باید کہ گوید - اللهم انی اسألك خیر الیوم یا خیر ما قبلت علیہ - خداوند من سوال
میکنم ترا نیکی این زن یا خادم را و نیکی خصلت او و عکلم کہ پدید آورده تو او را بران - و اخذتک من شر ما و شر ما قبلت علیہ
و نیاہ میجویم تو از بدی آن و بدی چیزی کہ پدید آورده تو او را بران - رواه اشعر سے بعیرا - و چون بخرد یکی از شما شیء را
فلیاخذ بذر وہ سناسہ - پس باید کہ بگوید و بندی کو بان او را - و یقل مثل ذلک - و باید کہ بگوید مانند آن کہ در تفریح
امرأۃ و شر ما و عظام میگفت و زودہ نفیم و الکسر باناسہ بر خیر و بالاسے کو ان و کوہ و سناسہ نفیم کو بان - و فی روایت

فی المرأة والنخام - ووررواتی ووزن وخدام این آمده که تم یه آند بیاقتها ویدع بالبرکه - پسر باید که گیر وگوشیشانی
زن یاخام را و باید که دعا کند برکت - رزاه ابو و او و ابن ماجر - و عمن ابی بکبره - بفتح با و سکون کان و تادیر آخر
صحابی مشهور است چنانکه گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب - دعایا که کسی که اندوهگین
یعنی دعا که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مثل بر سغانی کثیره و دعایا مستعدده بود و فقط جمع آورده
و دعوات گفت دعای این است - اللهم رحمتک ارجو - خداوند رحمت ترا امید میدارم - خلاصه کلماتی الی نفسی طریقه عین
پس گفتار مرا بر نفس من یک چشم زدن - واصلی شانی کلمه و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا - لا اله الا انت
رواه ابو و او و عمن ابی سعید الخدری - معنی الله غفره قال قال رجل - گفت ابو سعید که گفت مردی که با هم و قشقی
و یون - اندوه ما چسبیده است مرا و او را - یا رسول الله - ای پیغمبر خدا هم اندوه و گرداختن بیا رسته تارا -
قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمک کلاما اذا قلته ازبیب الله - ای ایمن بیا موزانم ترا کلامیکه چون بگویی آنرا بر
خدا دعا تعالی اندوه ترا و قشقی غلب و نیک - و بگذارد و از تو خدا و ارم تر یعنی سببی سازد که ارم تو گزارد و شود -
قال - گفت آنحضرت - قلتم بیا موزان مرا آن کلام - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا اصحبت و اذا صليت
چون صبح کنی و چون شبگاه کنی - اللهم انی اعوذ بک من اعم و الخرن - خداوند پناه بچویم من تبوار هم و خرن برود
یعنی اندوه است و لیکن هم در امر متوقع بود و خرن در امر واقع - و اعوذ بک من الخمر و الخسل - و پناه بچویم تبوار
نا توانی و کالی - و اعوذ بک من البخل و الجبن - و پناه بچویم تبوار منسکه و نا جو اندوی و بدوی تو رسنگی - و اعوذ بک
من غلبه الدین و فقر الرجال - و پناه بچویم تبوار چیره شدن و ام و چیره شدن مردان بر بدب دین و خزان - قال
نقصات فو بک - گفت آنحضرت پس کردم من آنرا که در مود آنحضرت و کثرت در صباح و مسا این کلمات را - فاذ بیب الله
پس بر و خدا دعا تعالی اندوه مرا - و قشقی غنی دینی - و گزارد و دعا تعالی از من و ارم مرا - رزاه ابو و او و عمن ابی
معنی الله غفره انما جوده مکاتب - روایت است از امیر المؤمنین علی که اند و او را مکاتبی و مکاتبه که دعا که پناه
بر خود نوشته که اگر دعا آن کند آنرا و شود - فقال انی عیزت عن کتابی - پس گفت آن مکاتب که بدستی من با خود
آمده ام از وجه کتابت خود - فاعنی - پس بارسه کن مرا یعنی چیزی که به که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف
که کوه مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی که بیا موزان مرا اند و دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت
خلاص شوم - قال الا اعلمک کلمات علیین رسول الله - گفت علی معنی الله غفره بیا موزانم ترا چند کلمه که از موزاندها
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بگو کان علیک مثل جبل کبریا و او الله غفره - اگر باشد بر تو مانند کوه
بزرگ از ارم بگذارد آن و ارم خدا دعا تعالی از تو - قل - بگو - اللهم اکتفی بجلالک عن حوائک - خداوند کفایت کن
مرا بجلال خود از ارم خود یعنی رزق حلال برسان که با آن از حرام بی نیاز شوم - و اکتفی بفضلك عن مساوک -

و بنیاد گردان مرافقونی کرم خود را ز هر کسی که خردست - رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و منکر حدیث جابر -
و سیر انجام ست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او انیت - از اسهتیم بنایح الکلاب نے باب تخطیة الاوائی - و رباب
پوشیدن آوند باد رتب انشا الله تعالی

و الفصل الثالث عن عائشة - رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او طعم
بجملات گفت عایشه که بود آنحضرت چون می نشست و در شش گاهی با چون نماز میگزارد و کلمه میگوید و سجده می کند - فسا الله عن الکلام
پس پرسیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام از کلمات و حقیقت فضیلت آن کلمات - فقال - میں گفت آنحضرت نخست
در فضیلت آن - ان کلم - اگر کلام کرده شود و بخیر - یعنی واقع شود کلامی نیک که در وے ثواب است یا در وے عقاب
نیست و بدین تقدیر کلم لغیر تا و کلام و کسر لام است یا اگر کلم کند شکلی یا مردست بخیر و بدین تقدیر نفجات است کان
باشد آن کلمات که مذکور آمد در بعد - طابا علیهم - هر دو دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که کلم کرده شده است
آنها - الی یوم اقامته و ان کلم بشیر - و اگر کلم کرده شده است بدی - کان کفارة له باشد سبب پوشیدن و پوشیدن
مراد از آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوبه
الیک - و ده النسائی - و عن قتادة - از اجله علما و تابعین و شایه ایشان است و اکثر روایت وے از انس
است و از ابو الطیف و سعید بن المسیب بخیر میکند - بلنو - رسیده است قناده را - ان رسول الله - بدرستی که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان اذا راے الطال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نور میگفت - بلال خیر و رشد
بلال خیر و رشد بلال خیر و رشد - سید بکر میگفت و رش لغیر را و سکون شین عجز بلمان و بره بودن خلاف غی عبدان خطاب به بلال
میگردد میگفت - انت بلال بنی خاتمک - ایمان آورد من بدان کسیکه پیدا کرده است تراتلث مرات - این عبارت را هم به بار میگفت
تم قبول - پیغمبر میگفت - الحمد لله الذی نوب بشیر کذا و جالبه کذا شکر مر خذیر را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آرد
ماه چنین را و نام ماه آینده میگفت شکر یا برگزشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت -
رواه ابن ابی اوود - و عن ابن مسعود - رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من کثر محبة فلیقل - روایت
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار - گردد و داند و وے باید که گوید - اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن
خداوند من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه توام که پدر و مادر من اند - و فی جنتک - و در پنجه قدرت توام
کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبض لغیر قاف وقع هر دو روایت
و حقیقی بیک - هر دو پیشانی من و دوست تصرف و ارادت تست - اض فی جنتک - گذرانده است و من
حکم تو یعنی حکم ترا نفعی و انهی نیست هر چه گوی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک عدل است و من معک فو
عدل و اخلاف جور - اسالک بکل اتم هوک سمیت به نفسک - سوال میکنم ترا بزرگای که آن نام تراست نام نهاد

می در آمد بازار میگفت بسم الله بنام خدا و آمدم - اللهم انی اسألك خیر منہ المسوق و خیر ما فیہا - خداوند من سوال میکنم یکی این بازار را و یکی چیزے را که درین بازار است - و اعوذ بک من شر ما و شر ما فیہا - و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزے که درین بازار است - اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها صفة فاسدة خداوند من پناه میجویم تو ازین که بسم در وسیع و شر از یادگار را صفتی دست برستم زدن که آواز آید دست بردست کس دیگر زدن در بیع و بیعت - رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذه

عزو و عیاض و معاذ استعاذه اند چنانکه عزت به استغثت به پناه بردم بوسه و معو عیاضی و اوست پناه من و احلفان کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استغیث بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار و در اول نیز وارد شده اند و این در قرأت قرآن است و در ادعیه ماثوره بافظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعوذوا بالله من جهة الهمال - پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی که امتحان کرده شود و در وقت آن از خسته شود آدمی و در آن دو شوهر آید بر دوسه و جهد بضم و سع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد آن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و مراد آن است که عامتر از آن است - و در رک الشفاء - پناه جوئید از لافق شدن و در یافتن سختی و دشواری شتبار بفتح و در شدت و عسر است - و سور القفار - و پناه جوئید از قضاے بر و مراد بقضاے بد آنچه بر آید انسان را و کرده دارد و آنرا و بدی را جمع به بعضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضا نه مقضی - و شماتة الاعذار - و پناه جوئید از شتار شدن دشمنان دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اکثر شخصی باشد که تقوت دنیا اسراست میکنند و فسق و فجور و ظلم میکنند و دشمنان بر دال آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و ظلم است

و دعاء بر ان جائز فی شقی علیہ و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و الخجور و السمل و الجبن و النجل و ضلع الدین و غلبة الرجال - معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شد و ضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لامها گردان - شقی علیہ - و عن عائشة رضي الله عنها قالت کان النبی - بود و بنیبه صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من السمل و الهرم و العرم و الماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار و نقمة النار یعنی قنہ که برساند عذاب نار و سبب و آزار دین در وی شود - و نقمة القبر و عذاب القبر و من شر نقمة الغنی و من شر الفقر - زیادت شرگو یا اشارت آن است که در غنی و فقرا تلبا الالبه است و بی بدخلیت آن نیست استعاذه از شر

کہ بسبب غمی در فسق و اسراف و بسبب تنور و فرج و فتنے نیفتد۔ ومن شرف قلۃ السیاح الدجال۔ بیان این نیز در او اعلیٰ
 کتاب کردہ شدہ است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اغسل خطایای ہمارے شیخ والبر و خداوند بشارت
 کن ہاں مرا آب برف و ترالہ و در بعضی روایات بالمار و الشیخ والبر و آب و برف و ترالہ۔ وفق قلبی کما یقی الثوب
 الابیش من اللہس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ بشود و جامہ سفید از چرک تخصیص جامہ سفید
 بہ بہت آن ست کہ نظافت و نزاہت دروے بیشتر ظاہرے شود و دروے اشارت ست بفساے
 فطرت و طہارت آن و نفس عارض ست بر آن۔ رابعہ بنی و بن خطایاے کما باعدت بین المشرق و المغرب
 و دروے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دوری افگندہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب
 الصلوۃ در باب ما یقر بعد التکبیر واقع شدہ است۔ یتفق علیہ و عن زید بن ارقم صحابی انصارے سنیہ یا
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیر بظہر غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من العجز و البکسل و الجبن و البخل
 و الهم و الغضب و القبر اللهم ات نفسي تقولہا۔ خداوند ابدہ نفس مرا تقوی و پرہیزکاری کہ حاصل نشود اورا۔ و زکما
 انت خیر من زکابا۔ و پاکیزہ گردان اورا تقوی بہتر من کسی کہ پاکیزہ گردانہ اورا۔ انت دلیہا و مولہا اتی متوسلے
 امر صاحب لغز و دے و خداوند یارے کردن۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوند امن پناہ میجویم تبار
 دانشی کہ سود نکند چنانکہ علمہاے کہ تعلق بدین ندارد و یاد او در عمل بدان نکند۔ ومن قلب لا یخضع۔ و از ولی کہ بخیر
 و قریب تنی نگند۔ من نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ میر نشود از دنیا۔ ومن دعوۃ لا یتجاہلہا۔ و از دعائی کہ اجابت
 کردہ نشود از او۔ رواہ مسلم و عن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعا و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جلد
 دعاے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوند پناہ میجویم تبار و در شدن نعمت تو کہ عطا
 کردہ۔ و تحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ بر ذری کردہ۔ و فجاءۃ مماتک۔ و ناگہان عذاب کردن تو
 فجاء بضم فاو بدینہ و بفتح فاد سکون جیم بی۔ نیز ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن و نعمت بفتح نون و کسر آن۔ و جمیع
 سخطک۔ و پناہ میجویم تبار بہ بی رضاے و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہما قالت
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر عقلت
 و من شر ما لم اعمل۔ خداوند پناہ میجویم از بدکاری کہ کردہ ام و از بدکاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری میکنم کہ رضی نباشی تو از او
 پانچہ اگر تم تبرک قبایح با وجود عدم ترک آنها۔ رواہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کان یقول اللهم کما ہلت۔ خداوند مرا ترا سلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ و کما انت۔ و تو ہا
 آوردم و جو گردیدم۔ و علیک تو کلت۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و الیک انت۔ و بمسک تو

باز گشتم و روئے آوردم - و بک خاصیت - و بقدرت تو یارے و اودن تو پیکار کردم - اللهم الی اعوذ و بفرست
خداوند من پناه میجویم بجنبه قوت تو - لا اله الا انت - نیست الهی مگر تو - ان تعظمی - از اینکه مگر کنی تو را - انت الهی
الهی لا یوتی - قوی زنده که نمیرد - و الجن و الائنس یقتولن - و پریان و اویان همه می میرند - متفق علیه
افصل الثانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاربع - خداوند پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یشبع و من نفس لا یشبع
و من دعار لا یسمع - آن چهار اینها اند از علیکه نفع کند از دلی که نرسد از نفسی که سیر نشود و از دعی که شنیده
نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و بن عباس
و نسائی از هر دو - و عن عمر - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو من خمس - بود و آنست
که پناه میجویم از پنج چیز تن الجبن و الجمل و سور العمر - از بدی عمر و دزدی آن چنانچه قوی و حواس و قوت
طاعت و بندگی نماند - و قنقه الصد - و از قنقه و ابتلاست سینه که دروے اخلاق و میمه و عقاید باطله جای کند
یا نگی آرد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و غذاب القبر رواه ابوداود و النسائی و عن ابی هریره رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الفقر - مراد فقر است که دروے صبر نباشد
و حقیقت استعاذه از فقر فقر است - و الفقه - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل بکسر ذال و از خواری نفس
که نزد خداوند و از باب دین غرقه که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه و تبارک و تعالی و له سوله و له منین نماند
و اعوذ بک من ان الظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداود
و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم
از خصومت و عداوت اهل دین - و لنفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق درین اخبار کفرست و اظهار اریان و شاید
که مراد اینجا عداوت از ان است شامل ریاء و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مقصد است
با ايجاب اصحاب - و سور الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداود و النسائی - و عنه ان رسول
صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الجوع - خداوند پناه میجویم بتو از گرسنگی - فانه یبس الفصحیح
پس بدستیکه بهم نغوا به است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت فقر انسان است بدان در بدن و قوے
و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور و جمعیت و حضور و شمع و طاعت و خدمت و لهذا تبصر کرد و از دروے
بفصحیح که غنیه معنی لزوم و محبت است و درین اشارت است که جوع مذموم آن است که لازم حال انسان و مورش
ضرر باشد و آنکه با عیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد و مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و

نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امر امن و اعراض - و اعوذ بک من الحیاته - و پناه میجویم تبارک بی امانته
 ربی و یائتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را - فانما بئست البطلانه - پس بدرستی که بد اهلن است
 خیانت بطلانه کبیر با دراصل منبی استر حابه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند بر اے سریت انسان
 که در باطن مشغور و در پوستی درونی خالصه را نیز گویند رواه ابوداؤد و النسائی و ابن اجمه و عن انس رضی الله عنه
 ان رسول الله علی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - یفتح باو را پیسی و پیش شدن و نفیدی
 که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - والجذام - نفهم جیم و زال عجمه یا رسه مشهور که عادت میگرد
 از انتشار سوزا و در بدن و فساد میگرداند مزاج اعضا و میات آنها را - والجنون - و از دیوانگی و پوشیده شدن
 عقل - و من سی الاسقام - و از همه بیماریها که بد - رواه ابوداؤد و النسائی و عن قطیبه بن ابی - نفهم همانند
 و سکون طاسه جمله و بیایه موحده صحابی کر فی مست - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک
 من شکرات الاخلاق و الاعمال و الاموال - خداوند من پناه میجویم تبارک خلقا سے بد و از کارها سے بد و از موانع
 و خواستههای بد که نفس بدان میل دارد و منکر انکار کرده شده و شرع و نا آشنا که در دین وجود او شناخته نشود
 و ضد معرون - رواه الترمذی - و عن شعیب - نفهم شین بجمه و فتح ثناء و سکون تخمید و در آخر بن شکل -
 بشین بجمه و فتح کاف - بن حمید - نفهم حافه میم تابعی کوفی است و پدر و سکه شکل بن حمید صحابی کوفی است
 عن ابیه - روایت میکند شعیب از پدر خود شکل و غیر سیر و سکه یکس از و سکه روایت کرده است - قال ثابت
 یانہی الله علمنی تفویذ التفویذ به - نفهم اسے پیغمبر خدا بدانان مرا انصونی که پناه جویم بوجی الصالح یعونیه الرقیه - قال لعل
 گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شر سحر - خداوند اینا میجویم تبارک بدنی شنوائی من که سخن بد را فقوم
 و شر لیس - و از بدی بیایه من که چیز بد را نهیم - و شر لسانی - و از بدی زبان من که سخن بد را گویم - و شر
 طائی - و از بدی دل من که خاطر بد را نه اندیشم - و شر بیبی - و پناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا بیفتد و نظر
 بحرام و شهوت کند که آن نیز از نشانی است - رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی الیسر - نفهم
 تخانیه و فتح مملد و صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بد بر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کان یرغو - بود آنحضرت که دعا میکرد و باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الهمم - نفهم باو سکون دال معانی نگانیدن
 و دیران کردن بنای یعنی از مردن زیر دیوار سے که اندر بد هم نفهم دال نام آن خانه که بیفتد و کبیر دال آن شخص
 که بمیرد و زیر آن و مشهور در روایت حدیث به سکون دال است چنانچه در قرآن است و نفهم آن نیز روا
 است - و اعوذ بک من التروی - و پناه میجویم تبارک دن از چاه بلند - و اعوذ بک من الفرق و الحرق -
 و پناه میجویم تبارک غرق شدن در آب و سوختن و آتش و خرق و حرق هر دو بکرت را و سکون مروی است و توری

گفته که اسکان در حرق خطاست - والهم - وپناه میجویم تو از پیری سخت - واعوذ بک من ان یجلبنی الشیطان
عند الموت - وپناه میجویم تو ازین که ساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی - ورسواس انگند واید کند و تباہ گرداند
فی الصراح بخط بدو ای و اشتن و یوم مردم را و منه قوله تعالی کالذی یجلبه الشیطان من المس استفسده - واعوذ
من ان اموت فی سبیلک مدبر - وپناه میجویم تو از این که بمیرم در راه تو پشت و بنده مراد گرختن از جنگ کانسان
و توانم که گرختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و کوشش بعد از انس و سر روی طلب پس از
گرمی نفوذ باند من زدک - واعوذ بک من ان اموت لدینا - وپناه میجویم تو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم و جبان
رواه ابو داؤد و النسائی و زادنی روایه اخری - و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ - والهم - وپناه میجویم

تو از غم و اندوه - وعن معاود - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعینوا بابائکم من طبع بهید
الی طبع - پناه جوید بخدا از طبعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در صورت و مردمانی طبع متحرک امید داشتن
مال از مردم و طبع نفع در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جزان در یناک شدن و مراد اینجا عیب و عین است و در جمیع
النجار گفته که طبع به سکون نمر کردن و بجزکت و نس و شیخ رحمه الله میفرمود که طبع امید داشتن مالی که مشکوک
باشد رسیدن آن و اگر تعین بود چنانکه مشا بهره وادار یا وعده صادق یا محبت یا شیخ بود طبع نباشد و میفرمود
چون کشتی یا تجزیه بمران رسیده و سهوب و کسوت صوفیه نزد ما آیند و گفته که چون موسم کشتی در رسد و بطن
ما امید پیدا آید که مردم خواهند رسد و یا چیزی خواهند داد یا این از باب طمع و اشتیاق است که نزد این یقه
موسم است باشد یا نباشد با وجوب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
باران امید باران دارد و موسم نبود و اشتیاق نباشد - رواه احمد و البیہقی فی الدعوات الکبیرة وعن عائشة -

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکند بسوی
ماه پس گفت - یا عائشه استعینا به باق من شهر - ای عائشه پناه جوید از شهر این اشارت بقمر کردنان بنا
هو الفاسق اذا وقب - پس بدرستی که این ست غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره ناس
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد و بخیبیت
شفق و قمر و قتی که گرفته شود و بابت مرد و قتی که غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب یعنی فرو شدن آفتاب
و جر آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقره و قتی که خفون کنند
و سبب استعاذه از آن آن ست که خفون رکسوف از آیات خداوندی است که منبذ است بوجود حوادث و نزول آفتاب
چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرسان مولایک
و نیست مراد باین حوادث و نواصب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد

اسلامیان معتقد علیہ نیست بلکه مراد آیات خدا که نذر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و تیرسند که چون تیرسند این نور
در ساعت نخست شد و نور از وے مشلوب گشت مباد و نور ایمان و عمل از وے زایل گردد و امثال آن
رواه الترمذی - و عن عمر بن حصین بن عمار و قیس صاویحی ان الله غنه صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا بی - گفت عمر بن حصین که گفت آنحضرت مرید پرور پیش از آنکه اسلام آورد
یا حصین که بعد ایوم الها - چند خدا را عبادت میکنی امر فر - قال ابی سبقة - گفت پدر من سبقت خدا را عبادت
میکند ستانی الارض و واحدانی السما - شش خدا در زمین و آن فیوت و یفوت و نسوالات و غری و این
شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است - قال - گفت آنحضرت - فایم تعد الی عتباتک
و رببتک - پس کدام یکی از ایشان را می شماری و می یابیداری بر اے امید و بیم خود - قال الذی فی السما -
گفت حصین آنکه در آسمان است - قال - گفت آنحضرت - یا حصین اما انک لو اسلمت عتباتک فستین تنقذک
ای حصین آگاه باش بدستی که تو اگر مسلمان می شدی و ایمان می دادی و کلمه که سود میبردند ترا - قال - گفت عمر بن
نعمان اسلم حصین - پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من - قال - گفت حصین - یا رسول الله علی الکلمتین
و عذبتی - بدانان مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا - قال کل - پس گفت آنحضرت بگو - اللهم اعننی
شده فی خطه ملاذول من افکن رشده مراد شد بضم را و سکون شین بر ایه شدن - و اعذبتی من شر نفسی - دینا ده
مرا از بدی نفس من - رواه الترمذی - و عن عمر بن حسیب عن ابیه عن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اذا فرغ احدکم فی النوم فلیقل - گفت آنحضرت چون تیرسد یکی از شما در خواب پس باید که بگوید - اغفر لی
الله التامات - پناه بچویم بکلمات خدا که تمام و کامل و سبب از نقصانند - من غفبه - از غش و - و عفا به - و از
غذاب کیون و سے برگناهان - و شتر عباد - و از شر نندگان و سے - من هنرات الشیاطین - و پناه بچویم از
و سواسه شیطانات و خطرات ایشان که در دل اندازند - و ان یحضرک - و از حاضر شدن شیاطین مرا -
فانها من اضره - پس بدستی که شیاطین زیان نمی رسانند گویند این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس
خواب از شر شیطان است - و کان عبد الله بن عمر یلقاها من بلع من ولده - و بود عبد الله بن عمر که بعد شعیب مذکور است و را
این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را که کسی که بالغ بود از اولاد وی و من لم یبلغ منهم - کسی که بی بالغ نشیده بود از اولاد وی
لبثانی مک ثم علقانی غقه - می نوشت این کلمات را و یک یعنی در کاغذ یا بر پستری آویخت آن کلمات را
در گردن او و از اینجا جواز آویختن تعویذات و دیگر در معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلاف است مختار آن
است که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا احبار الهی تعالی بنویسند یا کسی نیست چنانکه
در رقیه این تفصیل کرده اند - رواه ابو داود و الترمذی و غیره لفظه - و آنچه مذکور شد عبارت ترمذی است

و عبارت ای داد و دیگرست - و چون انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الله
الجنة ثلاث مرات ركبى که نخواهد از خدا بهشت را بمانی بگوید اللهم ادرني من النار - قال الجنة - می گوید بهشت بنا طبق
کرد و انیدن حق تعالی اورا - اللهم ادرني الجنة - خداوند او را در بهشت - درین استجاری النار ثلاث مرات - و سیکه
ان جوید از آتش و نزع و بگوید - اللهم اجرني من النار - سه بار - قال الجنة اللهم اجره من النار - بگوید آتش
خداوند امان ده او را از آتش - رواه الترمذی و النسائی -

الفصل الثالث - عن العقار - فتح قات و سکون عین ممله تابعی است - ان کعب الاحبار قال -
ازیر تابعی است از دانشمندانی یهود زمان نبوت را در یافته اما حضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آورد گفت کعب - بولا کلمات اتولمن بحلقی یهودی - اگر نبی بود خدای که میگویی من آنها را هرگز ندیده
مرا بهیود فرستید که ایمان من برایشان و شواهد کند و مرا و بنحو ساختن یا دلیل و دلیل و سلوب بعقل ساختن است
یا انقلاب حقیقت کند از کلام الطیبی - فیصل که این - پس گفته شد مرکب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات - قال
گفت کعب آن کلمات این است که - اَعُوذُ بِكَ اللَّهُ الْعَلِيمُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَيْسَ تَحْتَهُ عِلْمٌ - پناه بچویم بذات خدا - بزرگ
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن - و بکلمات الله انما اتی لا یجوز من بر و لا ناجی و پناه بچویم بکلمات خدا که نام
اند و نمیکند و از آن هیچ کس نه شکو کار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفات اند پس همه اشیا در احاطه آیند
و اگر کلمات قرآنی است از عدد و تخمین و قرآن شویاب و غفاب نیز هیچکس خارج نیست - و با اسماء الله الحسی
و پناه بچویم با اسماء که نیکتر اند از همه اسماء و اشیا - ما علمت منها و انا اعلم - آنچه میدانم از آن اسماء و آنچه نمیدانم
من شرا و خلق - از شره خیر است که پیدا کرده - دور - و پراننده گردانید - و بر - و راسخ و پدید آورد از تم
عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی و در تفسیر بر او نوشته و بر می گردانید مخلوقات
را از نقصان و تفاوت و رانچ تفاوتها که حکمت - رواه مالک - و عن مسلم بن ابی کبره - تابعی ثقة است
قال - گفت - کان ابی یقول فی دبر الصلوة - گفت بود در دبر من که میگفت در پس نماز - اللهم انی اَعُوذُ بِكَ
من الکفر و الفقر و عذاب القبر گفت اتولمن - پس بودم من می گفتم این کلمات را - فقال ای بنی عمن اخذت
بها - ای پسک من یاد که گرفته تو این را - قلت عنک - گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود که در او را
در او کار اخذ از شایخ متبحر است - قال ان رسول الله - گفت پدر من بدرستی که پیغمبر خدا - صلی الله
علیه و سلم کان یقول من فی دبر الصلوة - میگوید که میگفت این کلمات را در پس نماز - رواه الترمذی و التبرند
الا انه لم يذكر - مگر آن است که ترمذی ذکر کرده است این لفظ را که - فی دبر الصلوة و روی احمد لفظ الحریث
و درایت کرده است احمد لفظ حریث را بی ذکر قصه پدر و تفسیر - و عنده - و نزد اند این چنین است که -

نی در بر کل مملوۃ۔ پریاوت لفظ کل و ظاهر آن است کہ در روایت نسائی نیز همین مراد است۔ و عن ابی سعید۔
 رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدریؓ شنیدم کہ آنحضرتؐ فرمود کہ اگر کسی گفت
 اعوذ باللہ من الکفر والبدینۃ پناه بخداوند کفر و بدعت و ام۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعالیٰ
 الکفر بالبدینۃ آیا بر این ممکن بود کہ کسی بگوید ام۔ قال نعم۔ گفت آنحضرتؐ آری۔ برابر می نمود این سرور و او جہان را ذکر
 نمود و در جہش آن است کہ مردم بتقریب و ام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و
 منافقان است چنانچہ در آحاد پیشہ آمده است۔ فی روایت۔ در روایتی ابن جنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ
 من الکفر والفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نماند و معاولہ کرده۔ قال رجل و بعد ان۔ گفت مردی بطریق استغاثہ
 و برابر کرده میشود کفر و فقر۔ قال نعم۔ گفت آنحضرتؐ آری۔ برابر اندر زیر کہ فقر گاهی بکفر میکشد اگر بی صبر
 کند و چیزی بگوید و بکشد کہ مستند کم است۔ رواہ النسائی۔

باب جامع الدعاء

انچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب
 در ذمہ ادعیه کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حال یا مراد و عیہ است کہ جامع اند مطالب
 کثیرہ را و الفاظ مثل جوامع الکلم

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعرؓ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه کان یروی عنہذا الدعاء
 روایت است از ابی موسیٰ اشعریؓ کہ آنحضرتؐ علیہ السلام را یکبار و این دعا اللهم اغفر لی خطیئتي۔ خداوند ایام من مرا
 گناہان مرا۔ و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی حکم نادانی اگر کار سے کرده باشم۔ و امرانی۔ و بیامرا امران مرا۔
 و از حد و رگزدشتن مرا و اسراف و حد قصد کہ بعضی میانہ رو سے کردن است و ہر چیزی سے۔ فی امری۔ جہل کردن
 و اسراف کردن من و کار من۔ و دانست اعلم بمنی۔ و بیامرا مرا چیزی سے یعنی گناہان کہ تو دانستی بدان من
 اللهم اغفر لی جہلی و نادانی و اسراف و حد و خطای و عہد سے۔ جہل بالکسر و رستی و کوشیدن بکار ضد نزل و نزل جہل و کفرتن
 و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عہد خودی است۔ و کل ذلک غدی۔ و ہمہ این اقسام نزد من است
 این تواضع و تنعم نفس و تضرع است اذان حضرت بجناب غوث و کبر پاسے حق و حقیقت این تعلیم است است
 کہ این چنین استغفار کند و توجیبات دیگر کہ در قبول سے تعالیٰ لیغفر لک اللہ گفته اند نیز جاری است۔ اللهم
 اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوند ایام من مرا چیزی سے کہ پیش کرده ام از گناہان و چیزی سے کہ پس کرده ام گناہان
 از جمیع گناہان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از دست یا اعتبار کردہ شود و پیش یعنی
 از گناہان بہ بعضی جہ گناہان کہ واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پیشتر یا مراد با آخرت گناہان کہ

بوقوع پناہ و معاف و غفران آناست بر تقدیر وقوع۔ و اما سررت و ما اعلمت۔ و غیرہ کہ پنهان کردہ ام از گناہان
 و غیرہ کہ آشکارا کردہ ام از گناہان۔ و اما انت اعلم بہ منی۔ و غیرہ کہ تو دانائے بآن از من۔
 انت المقدم و انت المؤخر۔ توئی پیش کنندہ ہر کسے را کہ خواہی تبونیق و قرب در گاہ خود و توئی پس
 از کنندہ ہر کسے را خواہی تحقیق این منہ در باب اسرار اللہ معلوم شد۔ و انت علی کل شیء قدیر و تو ہر
 ہر چیز سے قادر ہے۔ متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقول اللہم الصل علی دینی الذی ہو عصمتہ اسرے۔ خداوندانیکہ گردان برائے من دین مرا کہ آن نگاہداشت کرامت
 زیر کہ عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان
 کامل است۔ و الصل علی دنیا کے الہی فیہا عاشی۔ و نیک گردان برائے من دنیا کے مرا کہ دروے نہایت در گاہ
 من است۔ و الصل علی آخری الہی فیہا ساری۔ و نیک گردان برائے من آخرت مرا کہ دروے بازگشت و جا کے
 قرار من است و صلاح نیک صدف و اصلاح دنیا بحصول کفایت است از وجہ حلال تا تمام گرد و بان امر معیشت و
 حاصل گرد و عن بر طاعت و سلامت از آفتی کہ خورش حلال و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق
 بخیرہ کہ سبب نجات از عذاب و فوز بہ سعادت آن جہان بود۔ و اجعل الحیوۃ زیادۃ فی فی کل غیر۔ و دیگران
 حیات را سبب زیادتی برائے من در ہر نیک کہ بسیار نیک و گاہا بہ غیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات
 و برکت در آن است۔ و اجعل الموت راحتہ فی من کل شر۔ و دیگران موت را سبب آسایش و ربائی مرا
 از ہر بدی بیشہ اگر فتنہ پیدا کرد کہ باعث بر آشکارا گناہ و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گرد و در آ
 مرا پیش از آنکہ در باب ہیتم اشارت بقول دے صلی اللہ علیہ وسلم و اذا اردت لقوم نکتہ فوفی غیر مفتون۔ و امام
 و عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اللہم الی اسالک اللہ
 خداوند ایچو اسم از تو راہ راست۔ و التقی۔ و بر پھیز گاری۔ و العفات۔ و باز داشتن از پنچہ حلال نیست
 و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و غوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال۔ و التقی
 و تو اگر سے بال و بدل اصل تو فکر سے بدل است دینی نیازی از اسوا سے حق۔ رواہ مسلم و عن علی رضی اللہ
 عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل۔ گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت مرا از حق ہمہ کہو۔
 اللہم بہی۔ خداوند راہ راست نما۔ و بدوئی۔ و راست گردان مرا نے الصراح صدا و رستی کرد و گفت
 و از کردہ الہدی۔ و یاد کن و تصور کن و معنی ہدایت۔ ہدایتک الطرق بہ حق و نمودن تو راہ راست را چنانکہ الہی
 میباشد و مستند و میانہ و راہبہا۔ و گیت کہ معنی چون بگوئی اللہم الہی این معنی۔ یاد دل بگردان این تشبیہ و تشمیع
 معقول است بحسوس۔ و الہد و سدا و السهم۔ و یاد کن و در طلب راستی راستی تیر را معنی میجو تیر راست کن مرا۔

رواه مسلم - وعنه ابی مالک الأشجعی عن ابيه - روايت ميکند از پدر خود رضی الله عنه - قال کان الرجل اذا سلم
عليه النبي گفت بود مرد چون اسلام می آورد و تعلیم میگرداند و این پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة - نماز را - ثم امره ان
يخوض بولار الحكمايات ايستمر امر میگرداند و مانند باین کلمات - اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وارزقني
رواه مسلم وعنه انس - قال کان اکثر دعاء النبي - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم ائتنا
في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت
حضور در حاجات و در خلوت و صفای باطن هر یک از این افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده در
خواهد داد اند که چه درون و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار و سعادتمندی کند و اشراف و اجل افراد آن است که مراد
حسنة دنیا و اتباع و تحصيل کمال آنحضرت علیها السلام باشد و بحسنة آخرت حصول رویت جمال و سعادتی صلی الله علیه وسلم
در ویت حق سبحانه و تعالی و در انجام آتم و اکمل است اللهم ارزقنا - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسجد یقول
 بودا حضرت کہ دعا میکرد و میگفت - رب اغنی - پروردگار یارے دہ مرا بر دشمنان من و دین و دنیا از
 نفس و شیطان و جن و انس - و الاغن علی - و یارے مدد ایشان را بر من - و انصرنی و لا تنصر علی - سو تو فتح و غفوه
 مرا بر ایشان و مدد بر من ایشان را و انصر منیعنی یارے دادن مست و حمل بر اثر و نتیجہ آن کہ دیم تا مغایر شود
 باعت و فیراع نصر یعنی عطایه نگیرد - و انصر علی - و اگر کن با اعدا برے من و بخت یارے دادن من بکن
 پس بکن یعنی خدا را بخت و مرا و بکر خدا فرستادن با ابر اعداے دین از انجا کہ گمان نداشتند چنانکہ و معنی است در
 گفته اند فی الصحاح بکر صلی و بکالین و غیر فیشن - و ابدی و یسر اللہ علی فی - و راه است خامه و آسان کردن
 بر او راست رفتن مرا - و انصرنی علی من یغنی علی - و نصرت دہ مرا بر کسی کہ بستم کرد و بر اعدا بر من - و یہ جملہ کلمات
 اسے پروردگار من گردان مرا تشکر گویند و ترا بر تمام نعمتہا سے خود - بک فاکرا - بگردان مرا ذکر کنند و مرا تر از
 احوال - بک راہب - بگردان مرا ترند و مرا این ترس محبت و تعظیم است کہ باعث بر القیاد و انتیال امر است
 در وحشت و نفرت کہ باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکار و زکار او را با البیضہ مبالغہ واقع شده
 بک مطوعا - بسیار اطاعت و فرمانبرداری کنند و مرا - بک مختبا - تواضع و فروتنی کنند و مرا در بخت و حاصل
 زمین است نرم رینگانک - ایک او را با نیبیا - آہ و ناله کنند و توبہ کنند و رجوع آورند بپسوسته و او را تشدید
 و اکثر التاودہ از ذنوب و سہر کلاسیکہ کہ دلالت بر خزان کند از آقا و گویند او را یقین کنند و دعا و مہربان و نرم
 دل و نفیہ و مہربان و فروتنی کنند و را نیز گویند - رب تقبل توبتی - خداوند ابد پذیر توبہ مرا - و اصل خوبی
 بفتح حا و نفیہ آن و شبوس گناہ و بزه مرا - واجب و خوبی - و قبول کن دعاے مرا - و ثبت محبتی - و بر جای دار

و صواب مشغول بقیادت تو باشم حاصل آنکه اگر خیر از دنیا می توفیق شکر آن بده تا از اغناسه شاکر باشم و اگر
 منع کنی و نهی مرا از آن فارغ و در دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقره صابر باشم - رواه الترمذی - عن ابن
رضی الله عنه قال قل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو یسول الله دعوات لاهی به کم بود
 آنحضرت که می استاز از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها می یاران خود را زیرا که ایشان دخل اندران یا برای
 تعلیم ایشان اللهم اقم لنا من خشیک ما نحول به بناد و بین ما صلیک - خداوند اجتنح و بهره ده ما را از ترس خود
 چیزیست که حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان
 آید و گناہ کنیم - ومن طاعتک ایتقنا به خبتک - و بخش ده از طاعت و فرما ببرداری خود خیر - که
 برسانی ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را - ومن یقین ماتون بعد علینا مصیبات الدنیا - و بهره از یقین
 خیر است که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتاے دنیا را و مصیبت تغیرت و تنقی و اندر رسیده به کسی
 و شش با سخا و البصار نا و قوتنا و بهره مند گردان ما را به شرف و دنیا و ما و تقوت و توانائی ما و بعضی
 روایات و توانا و تقوت یافت جمیع قوت که اثر و حواس خوانند - ما حیثینا - تا آنکه نه زده داری ما - واجبله الوارثه
 و گردان آن بهره مند شدن را و ارث از مائنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی را
 که بعد از او باقی بود مراد بقاے حسن حدیث خیرات است یا گردان مذکور را که اسراع و البصار و قوی باشد و ارث
 یا یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دارد - واجبله ثارنا علی من ظلمنا -
 و گردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه
 ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم سازد که تعدی و تجاوز نکند و کینه کشی
 از غیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از مستلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هر که از قبیله و خویشان رست می یافتند
 می کشیدند و میرند و سوار الله تعالی من عادنا - و داری و ظفر و ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از اعدا - و دین دنیا - و اجمل مصیبتنا
 و دنیا - و گردان مصیبت ما را در دین ما را و لاجل الله بیا که بر ما را لا یصلی علینا - و گردان دنیا را از زنگنه اندر و دین دنیا را از زنگنه
 علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام به آن باشیم و اگر از جنت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب
 و لباس خالی نیست - ولا یسلط علینا من لای رحنا - و بر ما را بر ما قدر و غف کسی را که مهربانی کند بر ما - رواه الترمذی
 و قال بذا حدیث حسن غریب - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 اللهم انفعنی بالعلمتی - خداوند سودمند گردان مرا بچیزه که تعلیم کرده ما را و روزی کن عمل بدان - و علمتی یا یعنی
 و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارت است بآنچه را دانسته است که هر که عمل کند بآنچه دانسته است بهر ارباب
 علمی که دانسته است چنانچه فرمود - و در دینی علم را و دنیا و گردان ما را علم را - الحمد لله علی کل حال - شکر خداست

بر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال جالبی از لطف نیست ظاهر یا خفی و آتش آفتاب است که زیاده برین بلا فرستاد
و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بلا سطره لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت
و حصول تعریف بصفات قهریه جلالتیه و لیکن نظریه ضعف طبیعت و بشریت اقتضای بر صبر کرده اند و را خود
با شکرین حال اهل النار و پناه بهجیم بخدا از حال اهل و درخ اشارت است شکر به نعمت ایمان که تضمن تمامه
نعمت است اگر فرضا تمامه بلا دارد دنیا باشد نجات از آتش و درخ و آخرت پس است و مستوجب شکر است
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب اسناد او یحیی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
کان الاهی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه لوی - بود آنحضرت وقتی که فرود فرستاده میشد بر روی وی - هیچ عند
وجه و روی که روی انجمن نشینده میشد از جانب روی که فرود فرستاده میشد بر روی وی - و کسر او و تشدید
آواز و روی که روی از پیش باد و آواز ویرا میگوشید و هم چنین روی که روی و طایر این روی یا آواز وی بود که
می شنیدند آنرا صحابه و شگفت میشد بر ایشان آنکشان تمام نمی شنیدند آنچه می شنیدند چنانکه از کسی و کوه و قبی
می شنید و نمی شنیدند آنرا می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس و روی که علی الله علیه وسلم از قتل وی
و اول ظاهر تر است زیرا که وصف کرده شده است و می که گاهی مانتبه آواز جرس بود - فائز علی یوما - پس
خود فرستاده شد و می بر روی - روزی - ملکنا ساعه - پس و رنگ کردیم با ساعه - تفسیری عنه - پس کشاده شد
و دور کرده شد آن حالت وی از روی که عارض شده بود و اصل تفسیر کشاده شدن اندوه - فاستقبل لقیته
پس روی آورد آنحضرت قبله را - و من دید - و بر داشت بر دو دست خود را - و قال - گفت آنحضرت -
اللهم رونا ولا تعفنا - خداوند ما را زیاده گردان سرانعمت های دنیا و آخرت و کم گردان - را اگر بنا و لاتنا - و گردانی
ما را و امانت کن ما را و امانت خواری و سبک و دشمنی و امانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن - و عطا و لا تحرمنا - و بهره
ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و محروم نمید گردان کسی را از چیزی - و اترنا و لا توثر علینا - و برگیر
ما را بر اعدای دین و بر بگرمین بر ایشان را - و ارضنا و ارض عنا - و راضی گردان ما را از خود یعنی چند آن
که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب راضی تو باشد راضی خوشنود شدن و پسندیدن
تم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آیات من اقامین داخل الجنة - فرود فرستاده شده بر من ده آیت
بر که بر پا دارند آنها را و عمل کنند بهمان در آید بهشت ما - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت این آیت را - قد افلح
المؤمنون حتی ختم عشر آیات - تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره - رواه احمد و الترمذی -
فصل الثالث - عن عثمان بن عفان - یضم حامی عله و فتح نون و سکون تحاتیه صحابی است
از اشرف انصار و معدود است و را این گونه - قال ابن جلابه فی البصرانی النبوی - گفت بدرستی که مردی

اما بنیاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ایع الله ان یما غنی - پس گفت دعا کن خدا را که عافیت و در شفا بخشد
 مرا یعنی از نابینائی - فقال ان تملک و غرت و ان تملک صبرت - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی
 صبر میکنی - تو خیر یک - پس صبر کن و از نابینائی بهتر است مترجم بخت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است
 و حدیث آمده است که فرمود حق تعالی چون بنده را نام من بنده خود را بدو چشم و دهنه صبر کند عودل آن
 بهشت دوم بود - قال فادع - پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این از جهت اضطراب
 و عدم نصبر و اختیار او بود و ثواب را و لهذا آنحضرت راضی نشده از و و نفس شریف تنقید بدعا نشده
 و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطرب و غافلین کرد و مراد او خود را شفیق و وسیله استجابت ساخت
 چنانکه میفرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - قاهره ان توفنا فی حسن الوضوء - پس امر کرد آنحضرت امر را
 که وضو کنند پس بنیاد وضو را بر عافیت شراکت و ادب و اسباب و اکمال - و بدو عود بنده دعا - و دعا کند باین
 دعا - اللهم انی اسألك و اتوجه الیک - خداوند بدرستی که من سوال میکنم در و بسوی تو می آورم - بقیه محمد
 بوسیله پیغمبر تو که نام پاک و سه محمد است - نبی الرحمة - که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة
 یکی از اوصاف آنحضرت است - انی توجبت بک الی ربی - بدرستی که من رو به سوی تو بوسیله تو بسوی
 پروردگار خود و خطاب آنحضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجبت بک الی ربی یعنی فی
 فی حاجت بنده - تا حکم کند بر اے من در حاجت من که این است و زیادت کلمه فی چنانکه در قول و سه سبحانه است
 و اصل فی فی ذریته - اللهم شفعه فی - خداوند پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواه الترمذی و قال
 حدیث حسن صحیح غریب و حسن ابی الدردار - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من و عماره او
 بقول - بود از جمله دعای او و پیغمبر علیه السلام این که میگفت - اللهم انی اسألك حبک و حب من یحبک -
 خداوند من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا - و العمل الذمی یلتمی حبک - و میخواهم
 کار را که برساند دوستی ترا - اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و الی و الی - خداوند اگر و ان دوستی ترا
 دوست تر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من - و من المار بالمبارک - و از آب سرد و بعضی
 روایات الی العطشان زیاد کرده یعنی از آب سرد و تر و تشنه - قال و کان رسول الله - گفت ابو دراد و پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم ان او ذکر و او در سجده غنی بقول - چون ذکر میکرد و او علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد
 از و میگفت - کان عبدا بشیر بود و او در بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث حسن غریب و حسن عطاء بن السائب عن ابيه قال - عطاء که از ثقات تابعین است
 روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت - صلی بنا عمارین یا مصلو - بگذارد با عمار بن یا مصلو

یعنی امامت میگردارم۔ فادخر فیہا۔ پس کوتاہی کرد و در آن نماز یعنی قنوت و از خواندن یا دعا بسیار نکرد و چنانکه سابق
 حدیث ناظر در آن است۔ فقال بعض القوم۔ پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که باو سے نماز گزارند۔ تقدیر حضرت
 و از جزئی الصلوٰۃ۔ هر آینه تحقیق سبک گزاردی و کوتاہ کردی نماز را۔ فقال اعلیٰ ذلک۔ پس گفت عمار را
 فلان نیست بر من موجب زبان این تخفیف و ایجاز۔ تقدیر دعوت فیما بعد دعوات۔ تحقیق دعا کردم درین نماز بخاطر
 رسیدن من رسول اللہ شنیدم آن دعا بار از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ظاهر آن است که این دعا بار
 و تشبیه خوانده باشد و احتمال دارد که در مشتعل خوانده باشد و این جواب بر تقدیر سے که مراد ایجاز و قنوت
 باشد بان معنی است که گفت اگر چه ایجاز و قنوت کرده ام ولیکن بتطویل و عاجز نقصان آن نموده ام و اگر
 ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا ئیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست ناظم فلما قام
 تبعہ بطل من القوم۔ پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت۔ ہوا بی۔
 سگوید عمار آن مرد و پدر من بود و سائب و خیر انہ کنی عن القوم جز آنکہ و سکنیت کرد و نفس خود و سرچ گفت کن
 در پی او رفتم۔ فباہ عن الدعاء۔ پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را اذان دعا۔ ثم جازا خبر بہ
 القوم پیرانہ آمدند و پس خبر داد آن دعا قوم را و عا این است۔ اللهم بعلک انیب۔ خداوند اسوال میکنم ترا بحق
 و انست تو غیب را کہ پدیدہ است بر جز تو۔ و قدر ملک علی الحق۔ و تقدیرت و توانائی تو بر خلق کہ ہر چہ خواہی پدید
 و سرملکی کہ خواہی برانی۔ اعلمتی ما علمت الخیر الی۔ زندہ دار مرا تا آنکہ دانی زندگی را بہ و لایق تر بر اے من
 و تو منی اذا علمت الوفاء خیر الی۔ و پیرانہ مراد حق کہ دانی مردن مرا بہر و صلت تہ بر اے من۔ اللهم بعلک
 خشیاک من الغیب و الشراۃ۔ خداوند اسوال میکنم از تو ترس ترا در نہان و آشکارا۔ و اسالک کلمۃ الحق فی الرضا
 و الغضب۔ و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی طاعت خدا خلق و غضب ایشان
 یعنی حق بگویم خواہ خلق را ہی باشند خواہ ناراض چنانکہ گفته اند قبل الحق وان کان مرا یا مرد آن است کہ در حق
 را خود باشم از خلق یا دشمن باشم با ایشان نہ چنانکہ تا گوید و بتانم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بدگوی
 و کمونش کنم اگر ناراض باشم چنانکہ عادت عوام خلق است۔ و اسالک القصد فی الفقر والغنی۔ و سوال میکنم
 از تو سیانہ روئے در فقر۔ و تو نگری کہ نہ بسیار فقیر باشم و محنت واضطرار کنم و نہ بنگاہت تو آنکہ کہ اسراف
 و اسراف کنم و گفته اند کہ کلمات افضل است از فقر و غنا۔ و اسالک لعل لا یغنی۔ و سوال میکنم از تو نعمتی کہ سیر
 نشود کہ نعمت بہشت باشد یا نعمت دنیا کہ آثار خیر او تا ابد باقی ماند۔ و اسالک قرۃ عین لا تقطع۔ و سوال میکنم
 ترا قرۃ عین کہ گمستہ و غالی نگردد و مراد بقاے او دوست بعد از و سے چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و سب
 ان من ازواجہ و ذریاتہا قرۃ عین یا غار و اوست قرۃ عین چنانکہ فرمودہ است و جمالت قرۃ عینی

فی الصلوة وقرءة عین بنبی خلی چشم وقرار و دیریدیدین محبوب خنک گرد و دو قرار باید و چپ و راست نه بنید
 و اسالک الرضا بعد انقصار - و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا - و اسالک بر و العیش بعد الموت -
 و سوال میکنم ترا سرمدی زندگانی و آسایش بعد از مرگ - و اسالک لذة النظرانی و حبک - و سوال میکنم ترا لذت
 دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم سر و دست آن در آخرت خواهد بود و اگر بیدیه دل ست هم در دنیا ست -
 و الشوق الی نقابک - و سوال میکنم ترا و مندی بسوی نقای تو که کنایت از موت ست - فی غیر طر و مفرقه - در غیر
 حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق ست بشوق نقاس و مراد آن ست که شوقی میجوایم که زیان
 نکند و بر سر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکند که
 زیان میکند نزد غلبه حال و طغی سکر و حین ست سر و قبول رسک که فرمود - و لا تقنقه مضلک - و نه از آرایش
 و تیار گمراه کننده را متعلق ست با چیزی که در بالا ذکر است تا همه باشد شامل باشد یعنی زنده دار مراد این است
 مذکور در حال بودن من غریبی که در آن صبر نکنم و شکر گویم - اللهم زینا بنیة الایمان - خداوند آراسته گردان
 مرا به راستگی ایمان - و اجعلنا براه صمدین - و گردان ما راه نماندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه
 دیگران را راه نایم خود نیز براه راست - و یم و از قبیل لم تقبولن الا تفعلون بنیشیم رواه النسائی - و عن ابی حمزة
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی ذی الحجة - و در بعضی نسخ و بطلوة الفجر بود و اخفرت که سیفت
 در پس نماز بلند او - اللهم انی اسالک علما نافعا خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده - و علما منقبلا - و علی
 قبول کرده شده - و زنتا طیبیا - و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاق است یا راوی درین وقت شنید
 که میخواندند یا تخصیص - بصلوة فجر حجة آن ست که ابد از نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق ست
 و الله اعلم - رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیرة و عن ابی هریرة - رضی الله عنه قال دعا
 خفطمة من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادعه - گفت ابهر سیه که دعائی ست که باید گرفته ام از آنحضرت
 که ترک نکنم آنرا - اللهم اجعلنی اعظم شکرک - خداوند بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتای ترا
 و اعظم را از اعظام تعظیم هر دو ضبط کرده اند - و اکثر ذکرک - و بیا گویم ذکر ترا و اکثر را نیز زبان و دو وجه تعظیم ترا
 و اتبع لصحاک و بر سر کتم نصیحت ترا - و احفظ وصیتک - و نگاه دارم اندر ترا نصیحت در اصل خاص
 شدن عمل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو روم در اداسه حتی که ترا ست بر من و
 نگا داشت و صیتی که تو کرده و حفظ حقوق طبیی گفته که نفع و وصیت هر حدیث قریب اند و معنی - رواه الترمذی
 و عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک العفة - طاهر آنست
 که مرا و محبت بدن ست - و العفة - و بر ساسه و باز ایتاد ان از حرام رسوال - و الاثامه - و اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - و حسن الخلق - و خوشنوی - و الرضا بالقدر - و شنودی - تہتیر
و عن ام عبدہ علی اللہ عنہا - نام دوزخ است ہر دو صحابہ یکے آنکہ آن حضرت در سفر حجت در منزل
و سے نزول فرمود دوم نبت کعب بن مالک و خاصہ آن است کہ مراد اینجا این باشد و اللہ اعلم -
قالت سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - اللهم طهر قلبی
من النفاق - خداوند پاک کرد ان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الربا - و
پاک کرد ان علی مرا از ربا و یا خویشین را بہ نیکی بہ خلق نمودن - و سلمی من الکذب - و پاک کرد ان بان را
از دروغ - و عینی من الخیاتہ - و حیم مرا از ربا و یا خبی کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی
فانک تعلم خاتۃ الاعین و ما تخفی الصدور - پس بر بستیکہ تو میرانی نظر را کہ خیانت کند چشمہا است در نظر حرام و
چیزے را کہ می پوشند سینہا از شہوات و بعامی و از ابن عباس و تفسیر فائتہ الاعین مروی است کہ مثلاً جامعے
از مردان شستہ اند گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکد گز گاہ آن نکردند چون چشمہا خواہانند مرد
درین میان خشم برداشت و وزیدہ بوسے گاہ کرد - رواہا - روایت کرد این ہر دو حدیث را - الباقی فی الدعاء
الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود جلا من المسلمین قد خفت - روایت است از انس
کہ آن حضرت عبادت کرد و برادران مسلمانان کہ تحقیق ضعیف شدہ بود و چنانکہ آواز و بے شنیدہ نیت خفت پستی
و آرامیدن آواز خفت البتہ میگویند و قیام خاموش گردد و منقطع شود کلام او - فشار مثل الفوج - پس گشتہ بود
نامند چو نہ مرغ - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت تدعو اللہ متنبی
او دعا کہ آید - یا بودہ تو کہ دعا کہ کردی و متنبی اندی خدا را بخیرے از دعا یا سوال میگوید و متنبی استی از خدا
خیر را و کلیہ او احتمال شک و توجہ ہر دو را - قال ثم گفت اقول - گفت آخر داریے بودم من کہ دعا و سوال
میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم انک متنبی بہ فی الاخرۃ فحیلہ فی فی الدنیا - خداوند اعلیٰ کہ بہی تو سزا دہندہ
من آن عذاب و آخرت میں شتاب کن آن عذاب را بر ما سے من در دنیا - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت خیر
صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا یطیقہ - عجب است طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - و لا تستطیعہ - و نمی توانی
برداشت آن را - اظہرت - آیا میں چہا نہ گفتی این دعا را کہ - اللهم آتانی الدنیا حسنة و فی الاخرۃ حسنة و قنا
عذاب النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول - فقہاہ اللہ بہ - پس تندی
داد او را خدا بہ برکت این دعا - رواہ سلم و عن حذیفہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یمنی المؤمن ان ینزل نفسه - نمی باید فنی من و مسلمان را کہ خوار و زبون گردد و اند نفس خود را - قالوا و کیف ینزل
نفسہ - گفتند صحابہ و چگونه خوار میگردد و اند نفس خود را مسلمان - قال یعرض من البلاء لما لا یطیق - گفت آنحضرت

خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بلا که طاقت ندارد - رواه الترمذی و ابن ابی شیبہ و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی بذاهدیت حسن غریب و عن عمر رضی اللہ عنہ قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اجعل سریری نظیر من علانیته سخره و باطنه کما سخره انما من امره کما سخره من و ظاهره من انکیر از باطن من - واجعل علانیته صالحه - و کبره ان اشکاره من انکیر این را از برائے آن فرمود که شاید سریت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود علانیه صالح باشد و سریت بهتر از انکیر اللهم الی اسئلك من صالح اتونی الناس من الابل و المال و الولد - خداوند اسئال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدی مردم را از ابل و مال و ولد غیر الفضل و لا الفضل - که این ابل و ولد و مال گمراه کننده نباشد - رواه الترمذی تمام شد کتاب الدعوات تبریق و اسبب العطیات و تالی مست اودا

کتاب المناہک

جمع نیک بفتح سین و کسر ان بمعنی مصدر و زمان و مکان و متفق از نیک مثلثة النون و بعضین بمعنی عبادت و نیک بمعنی نیک و نیکو و نیکوید و غالب آمده استعمال وے در امور جمیع و جمع نفع حاکم آن است و در هر دو وجه خوانده اند در قول وے سبحانه تعالی و لکن علی الناس جمعبیت و صحیح آن است که فرضیت جمعبیت بجز است و آنکه از جمیع گزاردن آنحضرت پیش از هجرت مدتی است بنا بر عادت قریش است که در جاهلیت جمعبیت میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم از هجرت است و طافه میگونی که در سال نهم است و بعد ازین سال حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بجهنم اسباب سفر جمیع مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با مرغزات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و توفیر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساخته بکه فرستاد و حاج با مردم بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی رضی رضی را فرستاد چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او را مامور علی گفت بل مامور علی رضی را بر اے مصلحت دیگر فرستاده بودند که خواندن سوره و توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باطل است و بیت مرد مغضوب می باشد

الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج - ای مردمان به تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج - الحجوا - پس بکنید حج را - فقال رجل اکل عام - پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم - یا رسول اللہ - گویا این مرد قیاس کرد و غیر الفرض دیگر که مکرر اند - فسکت حتی قال لها تانیا - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار - فقال - پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لو جیت - اگر میگفتم من آری سرانیه واجب یشترج هر سال - و لکن استعظم و سرانیه نمی توانستید کرد و ظاهر این حدیث در آن است که احکام مغضوب اند با آنحضرت چنانکه مذکور است و بعضی است و بعضی

و بعضی روایات آمده است که آن مرد فرمودند که ترا دوبار جواب میدهم که قول عام ست بومی باشد یا از پیش خود فاهم
 تم قال درونی ما ترکتم - پس گفت آنحضرت بگزارید مرا و سپرسید از من که چند ست و چون ست که مادامیکه ترک دهم
 شمار و بیان نکنم که چند ست و چون ست یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدوی عمل باطلاق آن کنید
 و اگر بیان کنم چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مرا براسه بیان شرایع و رسانیدن احکام فرستاده اند
 هر چه ست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما ملک من کان من قبلکم بیشتر سور الهم یس یا
 الله ندا کسانی که پیش از شما بودند که به سبب بسیار رسیدن ایشان - و اخلاص علی انبیا هم - و بسبب اخلاص
 کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است - فاذا اتممتم شئ فاقوامه ما یقطعتم -
 پس چون امر کنم من شمار را بجزی پس بیاریه از آن و بکنید آنچه می توانید در طاعت شماست و این تاکید و تاکید
 است در انبیا و ماوریه و بدل طاعت محمود و در آن و با اشارت مست تبسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان
 و شرائط و غیر آن چون عاجز باشد از اقبال بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امرست اما در نهی
 باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بدل مجبور نماید چند آنکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان قبول نمود - و اذا اتممتم شئ فاقوامه
 چون نمی کنم و باز دارم شمار از چیزه پس بگزارید آنرا به تمام و کمال - و راه سلم - و عنه قال سل رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم - پس سیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای العمل افضل - کدام کار فزون ترست در عبادت - قال یا ابن ابی سرح - گفت
 آنحضرت خداوندترین عمل ایان آوردن نجات رسول خداست - قبل ثم ماذا گفتند شما بپسندید از ایان که عمل فاضل ترست - قال
 ایها ذی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضل تر کار زار کردن ست در راه خدا که فرض باشد - قبل ثم ماذا -
 گفته شد بهتر کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول شقی علیه - بد آنکه حج مبرور کدام ست گفته اند آنکه دو
 از کتاب مناسبتی نکند و سوره و یا نشاء و این صحیح ست و اصح آن ست که مراد بدان حج ست که بدرگاه حق مقبول
 افتد و اگر چه بسبب قبول همان ست که گفته اند و لیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میکند از او
 از مقصودات او و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن ست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و باید راغب
 در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی عفو نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اخلاف
 جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین ست چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم
 قنکر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حج فسلم برئت و لم یفسق به حج گویم و الله - کسیکه
 حج کند براسه خدا نه براسه ربا و اغراض دیگر پس رفت نکند و فسق نورزد و باز گردد پاک از گناهان هم جو پاک
 بودن او از گناهان دور فری که نمانده است او را و مراد بر رفت بفتح را و فاجاع و فحش و سخن کردن
 با زنان و رجاء است و در نهی گفته رفت منی عنه آن ست که خطاب کرده شود بان زن را و اگر چه شنیدن

زن که میرفت نبود و مرد بفسوق خروج از حد و شرع است باز کتاب حرام و در قرآن مجید نیز از جلال نیز کرده و مرد و زن را
 جنگ و جدل با رفیقان و خویشان و دشنام کردن یکدیگر نیست و در حدیث ذکر آن نکرد و گو یا از داخل فسوق و پشت متفق علیه
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العمة کفارة لما بینهما - عمة ناعمة و دیگر کفارت نیست مگر با آن
 را که واقع شده میان آن دو عمة چنانکه در وضو نماز و رمضان دارد و شده است و علماء و انجاء مخصوص بهما کرده اند
 و ظاهر آن است که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از یکبار مخصوص پنج تن است بر پنج لیس هزاره الا لجمعة و حج و عمره
 نیست مراد از آنکه پشت متفق علیه - و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان العمة فی رمضان تعدل حجة - بدرستی که عمة بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایا
 آمده بر این مبنی که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزارند و این مبانی است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در پیشانی
 این واقع شده است متفق علیه - و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم تقی رکبانا بالرد عار - و هم از ابن عباس است
 که آنحضرت پیش آمد سواری چند را و جانها را در سکون داد و حای مصلحت بدنام جانی است بر سه مرد حله از عیدیه مطهره -
 فقال من الاقدم - پس گفت آنحضرت کیستند این کرده - قالوا المسلمون - گفتند مسلمانانیم - فقالوا من انت -
 پس گفتند تو کیستی - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت بنمید خدام - نفرقت الیه امراة صلیا - پس برودت
 به سوسه آن حضرت و پیش آورد زنی کودک را - فقال الله المذبح - پس گفت آن زن آیا مریض کودک را اگر
 حج کند ثوابی و اجری است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بر او فرض نه - قال نعم و لک اجر - گفت آنحضرت آری
 و او را ثوابی هست و مرا تمام که او را بر میداری آری بری و عفوای میکنی اجر سه ثوابی هست و صبی اگر در حالت
 صبا حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد و افاقر اگر حج کرد و از واجب واقع شود
 و بعد از غنا اعاده واجب نبود - رواه مسلم و عنه قال ان امراة من ختم قالت - و هم از ابن عباس است گفت که
 زنی از قبایله ختم نصح عجمه و سکون مشته دفع مصلحت گفت دیدار رسول الله ان فریضة الله علی عباد فی الحج - بدرستی که فرض
 خدا بر بنده گان او حج گزاردن است - او رکت ابی شیخا کبیرا - دریافته است و رسیده پدر مراد در حالیکه
 وی کبیر است و ضعیف است مجدی که - لایقیت علی الرحمة - نمیتواند بر حجاب اندن بر شتر - افاج عنه - آیا پس حج
 کنم من از جانب وی - قال نعم - گفت آری بکن حج گزاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجمه
 اگر فسر و گیر و عجمه تا وقت مرگ و اصر کند آن غیر و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است
 با وجود قدرت مطلقا و بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر و لایق و میت و تفصیل این دو کتب
 فقه است - و ذلک فی حجة انواع - و این گفتن زن ختمیه حال پذیر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة
 انواع بود و آنجا قصه دیگر است که نفل ابن عباس روایت آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس

این زن بشاہدہ جمال او و والد دیگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثیمہ صاحب حسن بیانش
 بہر دو چشم یکدیگر دو خندہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چو این خال مشاہدہ کرد دست بر خشتان فضل بن عباس نهاد و گویند
 او را بر تافت عباس گفت یا رسول اللہ چہ ابروی کثابی گردن لیسہ عم خود را فرمود ای عم شیطان سلطنت بر منی ائم
 و در آئندہ است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیہ - وعنه قال اتی رجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال ان اخي نذرت ان یحج و انما مات - و ہم از ابن عباس ست کہ گفت آمد مردے نزد آنحضرت پس گفت
 بدرستی کہ خواہر من نذر کردہ کہ حج کند دوے مرده است - فقال النبی - پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم
 لو کان علیہا دین الکنت قاضیہ - اگر می بود بر خواہر تو دینی آیا بیو دمی تو کہ میگذاردی دام وے را - قال نعم -
 گفت آن مرد آری میگذا روم - قال فاقض دین اللہ - گفت آنحضرت پس بگذار دام خدا را - فوافق بالقبض
 زیرا کہ دام خدا نیز او را ترست بگذارد و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق و این نہ سبب
 ما است و نزد شافعی ہر کہ مرد و در گردن وے حق خداست حج یا غیر حج واجبست قضای آن از راس
 مال وے مقدم بہر و صلیا میراث - متفق علیہ - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخلون رجل
 یا امرأۃ - باشد کہ خلوت نسا و مردی باز فی معنی زن بیگانہ خواہ جوان باشد یا پیر خلوت تنہائی ساختن - و لا تفر
 امرأۃ الا و معہا محرم - و باید کہ سفر کنند زنی مگر آنکہ باشد باوے محرمة و محرم کسی بہت کہ نکاح باوے جائز نباشد ابدال
 جوان باشد یا پیر و بعضی روایات فقیہ آمدہ است کہ اگر باوے زنی باشد کہ سروے وثوق و اعتماد و صلاح
 جائزست بعضی گفتہ اند زنان باشند مقدورہ ثقات و بایک زن روانیست و بعضی گفتہ اند کہ در سیرت ازواج بہ
 صحبت شرط نیست زیرا کہ اقامت وے در آن حرامست - فقال رجل یا رسول اللہ انک ثبتت - یعنی منہرہ و سکون
 کان و ضم تاسی اولی و کثر تاسی ثانیہ و سکون بانوشتہ شدہ ام ثابت کردہ شدہ است نام من در دیوان سنی خودہ
 گذاردند - و جنگ چین و چین یعنی نام مرا با جاتہ کہ جنگ کافران در غزوات روئد نوشتہ اند کہ ہمراہ ایشان بغیر ایم
 و خرجت امراتی حاجتہ - و بیرون آمدہ است زن من قصد کنندہ خانہ کعبہ را چکار کنم بجہاد روم و زن - انہا بگذارم
 کہ حج رود یا ہمراہ زن روم - قال از مہب فاجع مع امرأک - گفت آنحضرت بہر و پس حج کن باز خود را کہ
 غازیان بسیار اند و باز تو خرج تو کسی نیست کہ برود - متفق علیہ - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت استأذنت
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الجہاد - گفت عائشہ طلب دستوری کردم آنحضرت را در جہاد یعنی اذن طلبیدہ ام کہ اگر
 بغیر ائیدہ بجہاد روم - فقال جہاد کن الحج - پس گفت آنحضرت جہاد شماے طائفہ زنان حج است یعنی بس مستحزنان
 را کہ حج بیرون می آئید و حاجت نیست کہ بجہاد بآئید متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یسافر امرأۃ سیرۃ یوم و لیلۃ الا و معہا و محرم - سفر کنند زنی در سیر یکروز و شب

مگر آنکه باشد با دسه محرم و لغظ فزون دست و در بعضی روایات سیره سه روز واقع شده گفته اند بر هر تقدیر مرد و تحذیر نیست بلکه مطلق سرفست طویل یا قصیر و نزدیک و دور و در سنو و احکام و در حدی معین از شایع ثابت نه شده است و تحقیق این در باب صلوٰۃ سرفست است متفق علیه و معین ابن عباس - رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل البیت و اهل بیتهم میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه و اهل حلیفه را که نام جای است قریب مدینه پنج شش میل وقت هنگام میقات هنگام کار و جای آن و غالب آن و این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام کنند و مرد و عورت را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را و اهل حلیفه میقات ساخته اند - و لاهل الشام اجحفه - و مر اهل الشام را حنفه بنیمیم و سکون حامی همد او فانی نام موضع است میان مدینه و مکه - و لاهل بصره قرن المنازل - و بر اهل نجد موضع می که نام رے قرن المنازل است و نجد در اصل یعنی زمین بلند است و نجد خور که یعنی زمین پست است و الا آن نام بلاد عرب است که از یمن تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اهل مدینه و اهل حلیفه عنه را بوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس - و لاهل الیمن یلم - و برای اهل یمن یلم - بفتح تحتانی و فتح لام و سکون میم هر دو کر نام موضعی است - فمن لمن و لمن اتی علیهن من غیر الیمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و هر کس آنی را که بناید و برسد برین مواضع و گذشت از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسد از حنفه احرام ببندد و اهل نجد و یمن بر سر راه یمن برسد از سمت یلم احرام ببندد مثلاً - لمن کان برید الحج و العمرة - این مواضع است هر کس آنی را که اراده میکنند حج و عمره را ازین حد معلوم میشود که هر که از میقات میگذرد و به اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و مسجد از مدینه یا شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه به احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجوز احد المیقات الا محرماً و این حدیث مطلق است مقید با راده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام بر اهل مدینه است پس برابر است حاج و مقصد و خبر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول مکه به احرام از بر اهل حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در اینجا احرام بر او واجب است پس حکم احرام اهل مکه است کذا فی الهدایة - فمن کان دون مکه یلمیم و فتح مکه و شریف لام بین الیمن پس کسیکه باشد و اهل این مواضع داخل آن پس اهل احوال را احرام و از جای او است که در آنجا ساکن است و اهل در اصل یعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مرد است که در رے نه بلبیه آواز بلند میکنند - و کذا و کذا و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام و از آنجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه بیرون منها تا آنکه بکنان مکه احرام می بندند از آنکه و این مخصوص است حج و از بر اهل عمره اهل مکه از زمین حل

احرام می بندند و آن متعارف موضعی است که نام آن نعیم است و این موضع قریب ترین موانع محل است بکعبه و عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از همین جا براسه عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا موضعی است که اگر از مسجی عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گزار و احرام بست چنانکه در باب حجه الوداع باید متفق علیهم و حسن جابر - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال صل اهل المدينة من ذی الحلیفه والطریق الاخری حقیقه قبل ان یخرجوا

من فوات عرق و صل اهل نجد قرن و صل اهل الیمین یلم رواه مسلم - ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول رسد و طریق الاخری حقیقه آن است که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند چنانچه میقات ایشان میگردد و در و راست که از اینجا احرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در این حدیث مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و سمیه او عراق حجت آن است که این بلاد بر عراق و بلاد و ذات عرق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی است از شرقی

که برود و مرحله و از ذی قرن و عرق یکسری که بجز عین کوهی خرد را گویند و عن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع عمر - گفت انس عمره را و آنحضرت چهار عمره کلین فی ذی القعدة - همه این چهار عمره در ماه ذی القعدة بودند - الا التي كانت مع حجة - مگر آن عمره که بود و عمره حج آنحضرت که آنرا در ذی الحجه در ایام حج آورد

عمره - موقت و فاسد - من الحدیث فی ذی القعدة - اول عمره از آن چهار عمره که آنحضرت کرده از حدیثیه است بضم حاء و فتح و ال تملین و کسر موحده و تخفیف تحتانیه و تشدید نیز آمده و تحقیق شهر و اکثر است نام قریه است بر نیه میل از مکة که اکثر آن در حرم است باقی حل بعضی گویند نام جای است و بعضی گویند نام درختیست که آن بقعه را بوسه نام کرده و بنیته الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگوید اللہ رضی اللہ عن ابنی و بنین

انویا یعزبک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینه رز در دوشنبه ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقعه عمره در یک سوار و چهارصد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را از مدینه آمدن که پیش صلح کرده باز گشت و عهد کردند که سال آینده بیاید و عمره گیرند و پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصاء از اینجا شمرده شد و این را فتح نیز گفته اند که مبادا فتوحات بود و بعد از و سه فتح خیر بود و جز آن و تمامه قعه حدیثیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد

و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة - دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعدة که در وقت صلح قرار یافته بود و آن حضرت بیکه در آمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و در چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بروی و احادیث و رفع شده و این موید مذہب خفیه است میگویند که محرم با حصار از احرام برآید و واجب است تقاضای مافات و نیز دشانعی بروی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث است

واقع شده است یعنی صلح است و فضا یعنی صلح می آید و در آن زمان در ایشان آن یعنی است که بیاضات و ملسا و غیره
 در سال آینده کرده و عمره من الحج اجماع است خمس غنایم چنین می دوی القعدة - سوم عمره ایست که از جبرانه بگذرند و بگذرند
 آنجا که قسمت کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمت های فتح چنین را جبرانه یکسرییم و عین عدا و تشدید را موافقت است
 بر یک مرحله از یک در و نه تا نه بعد از فتح که غزوه چنین با هم حاقق نون کرده و غنایم بی شمار آنجا حاصل شده و در
 جبرانه پانزده شانزده سوره اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گذراندن
 نماز عشا سوار شده و یک عمره کرده و دو همدان شب باز گشت و نماز صبح بعد از گذراندن و عمره مع جمعه و عمره
 چهارم با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لا بد این در زوی الحج بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 کرده و با حج اسلام خبری نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در حدیث

علامه آورده است و الله اعلم بمتفق علیه - و عن البراء بن عازب رضی قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ذی القعدة قبل آن حج مرتین - گفت بزار عمره کرد و آنحضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بار
 گو بزار بن عازب عمره حدیث را شمره و زیرا که به حقیقت در و سه عمره بود چنانکه معلوم شد پس عمره آنحضرت شمس
 باشد و پیش از حج یکی عمره قضا دیگر از جبرانه و یکی بعد از حج که عمره فقه الوداع کرده - رواه البزار - بیان کیفیت
 حج و عمره خواهد آمد مجلس آن است که حج و قوت بعرفه و طواف ایتامیت و سعی بیان صفا و مرده است و عمره طواف و سعی
 است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض میباشد و قتل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت
 بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بد رستی که خداست تعالی نوشت
 یعنی فرض کرد و انید بر شلج - مقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در ذی قعدة (اسلام
 آورد و از موافقت القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریعت بود و شانی داشت - فقال انی کل عام - پس گفت آیا
 در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو فاتها نعم بود حجت - گفت آنحضرت اگر گویم من آن حج را یعنی برای

و جوب و سه آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد و در هر سال - ولو حبست لم تقواها و لم تستطعوا -
 و اگر واجب کرد و در هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانید که بجهت غایت شتقی که در دست بیدل اموال و
 جبران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده - فالحج مرة - پس حج و عمره یکبار فرض است همین را

فقلوب - پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل است - رواه احمد و ابی نعیمی و عن علی - رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک ذل و ارا حله تباهه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و نوشته را و تشری
 سواری را که برساند او را تا خانه خدا و لم یحج - و حج نگزارد - فلا علیه ان یوتی او فصرایا - پس یا است

گفتند بر رویہ کہ سیر و کافر سیر و یار وین نصاریسے و درین غایت تعلیف و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاریس
 گفتند میرا کہ صاحب کتاب و بات اند اگر چہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از ایمان و ملت مجوسی و مجوس اند و ملک
 ان الله تبارک و تعالی یقول۔ و ان دغیہ جبت ان ست کہ خدا سے تعالی میگوید۔ و لکن علی الناس حج البیت من استطاع
 الیہ سبیلاً۔ و حق است مگر خدا را بر مردم قصد خانه کعبہ ہر کہ بتواند راہ رفت بسوسے وی و در آخر آیت میگوید برین کفر
 فان ان غنی عن العالمین و کسیکہ کفر و سرزد و کفران نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نہ کنند او را
 از ان سودے و زانی نیست سود و زانیان ایشان راست و تعلیف در اینجا موافق انجیہ حدیث واقع شدہ گویا
 مراد تمام این است۔ رواہ الترمذی و قال نہ احدثی غریب فی اسنادہ مقال دہال بن عبد الله مجهول و الحارث
 یضعفی الحدیث۔ و ابن ہرود و ابیہ ابن حدیث یکی مجهول است و دیگرے ضعیف۔ و عن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ضرر فی الاسلام۔ ضرورت بعد از حملہ بر وزن ضرورت
 ہشی ترک کج و حج و فی اصراح آنکہ حج مکہ وہ باشد و گردن نگردیدہ صادر و در و صراہہ نیز گویند و اصل کلی
 از صراحت ہشی جس و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تنہج و حج نکند۔ رواہ ابوداؤد۔ و تخریجہ قال قال رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم من اراد الحج فلیجمل۔ کسیکہ خواہد حج را قادر باشد بر ادای او بوجود استعانت پس باید
 کہ شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند۔ ع کہ آفتہ است و تاخیر طالب از ایمان دارد۔ رواہ ابوداؤد
 و الدارمی۔ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ابی الحج والعمرة
 مشابعت بکنید بیان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر یکی را بعد از دیگرے۔ فانما ینفیان النفر والذنوب پس بدستی
 کہ حج و عمرہ در میکنند فقر و گناہان را۔ کما ینفی الکثیر خبث الحدید والذہب والفضة۔ چنانکہ در میکنند و تہ سنگری
 بر چوچک آہن و سیمند را کہ کبیرکان و تخمینہ شک کہ در می در و روی آہنگر کو بفہم آن خانہ کہ آہنگر زنگی سازد کفانی القاموس
 و بعضی کیر را نیز باین معنی گفتند و خبث بفتحین چوچک کہ سیر وین می آند از آتش از جو اسر معدنیہ و فہم خام
 سکون بانیر روایت کردہ بمعنی شعی خبث و اول اشہر و اظہر است و اما کہ سبب و دفعی حج و عمرہ فقر و گناہان را
 آن باشد کہ در ان صرف اموال کردہ میشود پس جزا سے آن اضعافا مضاعفہ بیابند و تعب و مشقت بسیار میکنند
 و موجب عفو و مغفرت میگردد۔ و لیس للحمۃ المبرورۃ ثواب الا ائمتہ۔ و نیست مرجع مبرور را ثواب مگر بہشت۔۔
 رواہ الترمذی و النسائی و رواہ احمد و ابن ماجہ عن عمرانی قولہ خبث الحدید و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما
 قال جاز رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ آدم و بسوسے پیغمبر پس گفت۔ یا رسول اللہ یا وجوب
 الحج۔ چہ چیز واجب میگردد اند حج را بعد از یکنوع بمرتبہ تکلیف۔ قال الزاوی والراحلہ۔ گفت آنحضرت واجب
 میگردد اند حج را ملک توشہ آن قدر کہ در وقت آمدن از راہ عیال اورا کافی باشد و راہلہ کہ بران سوار رود

وہاں رفته اند جماعت از آنکہ شناسنی و اہم از ایشان است و جماعت دیگر میگوند جائز است و نہ واجب ماوند ببالک نیست
 رواہ الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عثمہ قال وقت رسول اللہ توفیق کرد یعنی میقات گرانیدہ است پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم اہل المشرق و المشرق یعنی عراق و مصر و شام و کسہ قاف موضع است قریب فوات عراق
 کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیقہ است پس امام شناسنی میگوید کہ باید از عقیقہ احرام بہت احتیاطا و جمعا
 بین الحدیثین و عقیقہ نام واسے مدنیہ مبطرہ است بر سہیل از واسے و طاسر آن است کہ آن مرد نیست
 مگر آنکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد و اللہ اعلم بطبیعی گفتہ است کہ صبح آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بیان کردہ عراق و مصر و شام یکجا امیر المؤمنین محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ قیام کرد عراق را رواہ الترمذی و ابو داؤد

و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لیل العراق فوات عراق اہل مشرق
 و اہل عراق کی اندوزان عراق و عقیقہ نیز کی انداز با اعتبار ترمذی کی از دیگرے چنانکہ گفتہ شد رواہ ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجہ
 رضی اللہ عنہما یقول اللہ گفتہ ام سلمہ بنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت من اہل الحجۃ او عمرہ من الحجۃ
 الاقصی الی المسجد الحرام کہ یکہ احرام بند و حج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت اللہ است و شہم بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است
 و کہ غفرلہ بالقدم من ثوبہ و تاخر آمرزیدہ شود مرد را چیرے کہ پیش رفته است از گناہان او و چیرے کہ پس
 سے آید یعنی چہ گناہان او از اول و آخر او و جہت لہ الحجۃ و تہک و وی است و چون از مسجد اقصی بیاید مدنیہ مبطرہ
 و رواہ نیز باید رسید پس مشرف بشود با فضل مقامات و راول واسطہ و آخر و لا بد از این ثواب عظیم روزی
 گردد و فافهم - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ

الفصل الثالث - عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمین یجرون سگت ابن عباس
 بودند اہل یمین بر آمدند حج - فلا تیز و دون - پس نوشہ بنیداشتند و قہولون کن المذکورین و میگفتند ما
 مشو کلانیم - فاذا قدموا کما ساءوا الناس پس وقتیکہ قدم می آوردند و میرسیدند کہ سوال میکردند از مردم و گدائی
 میکردند - فانزل اللہ تعالی پس فر فرستاد خدا سے تعالی ابن آیت را - و نزود و افان خیر الزاد القوس
 یعنی نوشہ بردارد و تقوی کنند و بہر نہر نمایند از سوال زبرد اگر تقوی بہترین نوشہ است برای سفر آخرت و گویا
 کہ ایشان توکل را نوشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین نوشہ از ان است کہ اورا نوشہ گیرند و آن حقیقت
 توکل ہم نبود و فافهم ان کہ دند فافهم - رواہ النجاشی - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -

روایت است از عائشہ گفت گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیا بر زنان جہاد است - قال نعم علین جہاد
 لا قتال فیہ گفتہ آنحضرت آرسے بر زنان جہاد ہے است کہ نیست قتال دروی آن جہاد کہ نیست قتال دروی
 کہ نام است الحج و عمرہ یعنی حج و عمرہ از زنان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواہ ابن ماجہ - و عن ابی امامہ -

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم ينه من الحج حلقه طاهرة - كسكه بازنه دارا از حج حاجتی ظاهره عدم
 زاده را حله است امیر سلطان جائز - یا قهرمان شکر سلطان در اصل بمنی سلطنت و قهرمان است و الا ان استعمال می باشد
 و زوات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که تواند آن سفر کرد - غمات و لم یج -
 پس بمبر و آنکس و حج نکرد که این موقوف ندارد و غلبت انشا ربو و یا و انشا ربنا - پس گویم و آنکس اگر خواهد
 یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فعل ثانی گذشت و موقوف از تندی و بعضی از این
 آن حدیث طعن کرده اند و درین حدیث داری طعنی نکر نیست و الله اعلم - رواه الدارمی و عن ابی هریره -
 رضی الله عنه عن ابی بنی سلمی الله علیه وسلم انه قال - روايت ست از ابی هریره و از آن حضرت که گفت - الحاج والحاجج
 کتبه گان و عمر بر آرنه گان یعنی آنها که حج وعمره برآمده اند یا آنها که حج وعمره کرده اند و در اشغال است حج و اصل بمنی قصدت - و قد قهر
 قدم آرنه گانند و رسانند گانند بدرگاه و سه وفات با کسر بر سولی بر آمدن و اند بر سولی بر آرنده و دفعی الواو
 و سکون فافو و دفعی و او فاجاعت آن - ان وعمره اجابهم - اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول
 میکند دعا را ایشان را - و ان استغفروه غفر لهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آید آمرزش ایشان را -
 رواه ابن ماجه - وعنه - قال سمعت رسول الله از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را -

صلى الله عليه وسلم يقول و قد الله ثلثه - و ان كان خدا مسک اند - الغازی والحاج والتمتع رواه النسائي والبيهقي
 فی شعب الايمان - وعن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقيمت الحاج فسلم
 عليه وصافحه - چون بمنی حاج را ببین سلام بکن بر دے و دست دے را بگیر مصافحه دست بکشد دیگر را گرفتن و حاج مسلم
 مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند - و مره ان يستغفرك - و بفرما او را طلب آمرزش کند ترا - قبل ان يدخل بيته
 پیش از آنکه در آید خانه خود را - فاستغفرك - زیرا که دے آمرزیده شده است مراد او را استغفار او و مقهور و دعا دے
 او استجاب است و قید قبل ان يدخل بيته برائے آن است که دے هنوز در راه خداست و باطل و عیال مشغول نشود
 پس این وقت خاص و حالت مخصوص است که دعا دے و دے اقرب با اجابت است و حقیقت مراد آن است که ثواب
 حاج بودن او از وفاء ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج - رواه احمد
 و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج حاجا او متعمرا او غازيا او کسیکه
 بیرون آید حج یا عمره یا غیر از آنها فی طریق - بیشتر مرد در راه - کتب الله له اجر الغازی والحاج والتمتع - می نرساند
 خدای تعالی مورد اجر خود کند و حج که ازنده و عمره برآمده و در حکم است هر که بگوید و احکام دین برآمده - رواه ابی هریره فی شعب الايمان

باب الاحرام والتبعية

احرام و تحريم و ام که داند این چیز را در حج و عمره چند چیز و ام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریر نماز غیر از این باب

یا احرام یعنی در حرم و آمدن مست و چون احرام سبب استباحث و دخول حرم است نام کرده شد بدانکہ تعلیم یک گھنٹن چنانکہ بیان
 الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کنت الطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا احرام قبل ان یحرم
 گفت عائشہ ہو دم من کہ خوشبو میگردم آن حضرت را وی الطیب را برائے احرام و سے پیش از آنکہ احرام منہ و - و لکنہ
 قبل ان یطون بالبیت - و بر ای حل و سے یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکہ طوان کند بخانہ کعبہ معلوم خواہد شد
 کہ روز عید کہ اندر زلفہ بنا می آیند بعد از رمی جمر کہ عقبہ از احرام بر می آیند و ہمہ چیز طلال میشود و الا زمان پس کہ می آیند
 و طوان میکنند بعد از ان بہار جوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - بطیب فیہ مسک - بطیب میگردم بطیب کہ در مسک
 مشک می بود و مستحب است کہ در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظر فی و میں الطیب فی مفارقت رسول اللہ
 عائشہ میگوید گویا من می بینم و خوشیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و میں بصا و محلہ و خوشیدن
 و جزآن و مفروق کبیر طارک سر و مفارقت بلفظ جمع نیز میگویند گو یا سر موضع از تارک را مفروق نام نہادند - و ہو محرم
 و حال آنکہ آنحضرت محرم بیو دینی اثر طیب بعد از احرام در سہ مبارک باقی میماند متفق علیہ - و درین حدیث دلیل
 بر آنکہ بقاے اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام و آنکہ از طیبی کہ در وقت
 احرام استعمال کردہ باقی میماند زیان ندارد و مشہور در مذہب ما و احمد انست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و
 شافعی و بروایتی از احمد کردہ است تطہیب بچیزیکہ باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و اگر است
 قول مالک ما یجوز فدیہ قول ابی حنیفہ ساختہ و آنچه مذکور کردیم مذکور است در باب و شروع آن و در شرح کتاب خرنج
 کہ در مذہب امام احمد است ذکر کردہ کہ از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از ہر دے کہ شب احرام بست و تطہیب کرد و در صبح
 صبح کہ ہر دے طیب می آید از دے گفت کہ من لکنم لظہران دوست تر دارم کہ آنرا کنم و این خبر بعد ایشہ رسید پس آنکا
 کہ در باین عمر و روایت کرد این حدیث را عبد اللہ بن الزبیر را دیدند کہ احرام بستہ بود و در سر و ریش دے طیب
 بود و اللہ اعلم - و عن ابن عمر - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یل لبدا - کبیر باے مشدہ گفت
 ابن عمر شنیدم آنحضرت را کہ اہل میکرد و در خالتی کہ لمبہ است اہل بلند کردن آواز و تلبیہ و تلبیہ گردانیدن
 محرم در سر خود و چیزے از خنس صنع خطی تا ہم خنید موسے و ز ولیدہ و غبار آلودہ نگر دو و از ہوام محفوظ ماند یقول
 میگفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایستم برائے خدمت و طاعت تو اے بار خدایا
 نیست شریک مترادف استحقاق خدمت و طاعت - ان الحمد للہ - کبیر ہمزہ و یفتح نیز روایتی است - و التعلیق
 بدین شئی کہ تلبیس و تلبیہ و منست متر است - واللک یضم می یعنی با و شای - لا شریک لک لا ینید علی ہر لا
 الکلمات زیادہ نمیکند آنحضرت و تلبیہ برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ ہم آمدہ و این عمر میگوید اینچہ من شنیدم
 ہمین کلمات است زیادہ بران فی زمین مقدار کافی است فافهم متفق علیہ - و عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ

خبر

عالمی و سلم و اذ دخل المسجد فی الزمره و هم از این عمره است گفت بود آنحضرت چون می در آورد پای مبارک خود را در کتاب خزانة حج و سکون را و از پای در آخر کتاب که از حجیم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند - و استوت بر نافه تا نهد - و سبزه آنحضرت را بر پشت خود نافه وی استاده - اهل من عند مسجد زوی الحلیقه - بانگ می آورد آنحضرت تبلیه از مسجدی که در زوی الحلیقه است که میقات اهل مدینه است مسجد را بعد از آنکه از آن آنحضرت نیا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبوی در کوفه و مدینه و عراق و کربلا که آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در زوی الحلیقه گزارد و شب آنجا گزارد و صبح احرام بست و چون بر پشت نافه برآمد و ایستاد تبلیه گفت یتقی علیه - از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت نشتر و ایستادن نشتر تبلیه گفت و این آنقدر که دشمنی و نزو و تبلیه بعد از نماز منون است و قول مالک نیز همین است و در حدیثی است که یک که تبلیه کند عقیب صلوة که مرسه آن آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت راحه کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افلاس است و شش روز بعد از امام احمد بعد از نماز است و مختار نیز و بعضی از اصحاب و سعه بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبیر گفت گفتیم باین عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم که اختلاف کرده اند در احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت نافه پس گفت ابن عباس بدرستی که من و اناترم بحقیقت حال احوال کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند نماز تو می و یا اگر گفت پس از آن سوار شد آنحضرت و احوال کرد پس شنیدند نماز تو می گفتند احوال آنحضرت بدرستی حال بود بعد از آن روان شد و نیز بر پیدار که مومنی بلند است بر آمد و احوال کرد و شنیدند قومی و گمان بر زدند که الان ابتداء احوال کرد و دو اتم التبه ابتداء احوال و سعه صلی الله علیه و سلم در مصاصه او بود و از اینجا حاصل شد توفیق بیان روایات و از و حام و اجتماع صحابه و در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار پیروان بود و از حدیثی که در این خصوص آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود - و عن ابی سعید - الحدیث قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم لفتح باجج صرخا - بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم و می فریاد بر آوردنی یعنی نیست حج کرده بودیم تنها و این موضع اخلاص است در شرح آحادیت آئیده پسین گرد و صراح لطمه صادر و فکس مجمر و آخر آن فریاد - بروا و سلم - و عن انس - قال كنت روي ابی طلحة - گفت انس بود من و پس ابی طلحة انصار سعه که می بود سوار شونده روانم بصرف خون بهما جمعا باجج و العمره - بدرستی که ایشان یعنی صحابه سرانیه آوازی بهر آواز و در حج و عمره - رواه البخاری - و عن عائشة - رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم با آنحضرت بر اتم حجة الوداع که آنحضرت حج بر آمده بود و وجهه نمیداد حج الوداع معلوم خواهد شد - ثمان من اهل بهتره - پس بعضی از کسانی بودند که بانگ می آوردند و بعد از تنها - و ثمان من اهل بیج و عمره - و بعضی از کسانی بودند که تبلیه میگفتند بیج و عمره هر دو و ثمان من اهل بیج - و بعضی از کسانی بودند که تبلیه میکردند بیج تنها - و اهل رسول الله

وہاں کہ در پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم باجمیع تنہا۔ قیام من اہل بعترہ محل۔ اما کیکہ اہلال کرد بعترہ پس حلال شد یعنی
 بیرون آمدن از احرام بعد از ادا سے عمرہ پیش از ایام حج۔ و اما من اہل باجمیع الحج والعمرة فلم یحل۔ و اما کیکہ اہلال
 کرد حج تنہا یا جمیع کرد حج و عمرہ پس حلال نشد و نہ برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل و بعضی جمع۔ حتی کان یوم النحر۔
 تا آنکہ شد روز نحر یعنی روز عید کہ وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیہ۔ و عن ابن
 قال متفق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجہ الوداع بالعمرة الی الحج۔ متفق کرد آنحضرت در حجہ الوداع بعمرہ بنوسے
 حج تفسیرش آن است کہ گفت۔ بہار فاعل بالعمرة۔ آغاز کرد بعمرہ۔ ثم اہل بالحج۔ پسترا اہلال کرد حج۔ متفق علیہ۔
 تنہا مسکن مناسک حج بر سہ قسم اندکی منفرد یعنی میم و سکون فاد کہ سہ یعنی افراد کنند کہ وسے احرام بر اسے حج
 تنہا نیست یا بر اسے عمرہ تنہا دوم قارن یعنی قرآن کنند کہ احرام بر اسے حج و عمرہ سہ و بیست سوم متفق و صورت
 مجتمع آنست کہ اول عمرہ میکنند اگر شوق ہدی کردہ است ہم بر احرام می ماند و اگر کردہ است از احرام می بر آید بعد از آن
 در مکہ می نشینند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکنند چنانچہ در بیان این احکام بیاید و فضیلت متفق
 آن است کہ این سہ روز و یک سال بدست آمدہ و احادیث و اخبار مختلف آمدہ کہ صحابہ و مفسرین حج بودند یا قارن
 یا متمتع و یحییٰ در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحہ در آن آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قارن بودند و مفیدہ صحابہ
 آنرا روایت کردہ اند و در افراد حج نیز احادیث بسیار آمدہ و در متمتع نیز احادیث مروی شدہ و در توفیق و تطبیق
 این احادیث و روایات علی حکم کردہ اند و قرآن را ترجیح دادہ اند و شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ شدہ است
 آنجا باید نگویست بعضی از ملاحضہ و ابر اہل اسلام در اینجا راہ طعن کشادہ شد و گفتہ اند چہ شد شمار اسے حاضر
 مسلمانان کہ ضبط نتوانستید کہ در حال پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود یا مفرد با وجود این ہمہ کثرت و جماع
 کہ شمار اوران موافق بودند نہ استند این گروہ نادانان کہ ہمین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد
 و با وجود آنکہ نزد تحقیق و تطبیق تشخیص شخصیت کہ حال چہ بود شما مید کہ بی تشخیص زبان طعن میکنند۔ ع خوسے بد را

بہانہ بسیار است

الفصل الثانی۔ عن زید بن ثابت رضی اللہ عنہما اندر اسے البقی صلی اللہ علیہ وسلم تہیلا ہلالہ و المتصل
 روایتی است از زید بن ثابت کہ از فقہائے صحابہ و کبار ایشان و کاتب صحیح و جامع قرآن و قائم بفرمان بود کہ و
 دید آنحضرت سا کہ بر ہند شد برای احرام خود و غسل کرد و اہلال یعنی آواز بلند کرد و من است بر اسے بلید و مراد اینجا
 احرام است کہ سبب اہلال است و در نسخہ مصابح الاحرام واقع شدہ و غسل کرد و بر اسے احرام افضل و اکمل
 و اگر و نسو کنند نیز کفایتی است۔ رواہ الترمذی و الدارمی۔ و عن ابن عمر۔ ان البقی صلی اللہ علیہ وسلم
 بعد بر اسے با افضل۔ و روایتی است از ابن عمر کہ آنحضرت چہ پانید موسے سر مبارک خود را افضل کہ بنشیند و

حج

سرسختنی چنانکه خطی رگل و جز آن تولید براسے آن بود و مانند شکر گرد و موسے تولید نشود چنانکه در فصل اول گذشت
و بعضی غسل را غسل خوانده یعنی شهادت و این تصحیف و خطاست - رواه ابو داؤد - و عن خلاد - یفتح غای مجز و فی بعض
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود که سائب است - قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم اتالی جبریل - آمد مرا جبریل - فامرني ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالابلال -
پس امر کرد مرا جبریل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آواز را - خود را بالابلال - او التلبیة - یا نطق بلبیہ گفت بجای
ابلال و مراد یکی است اگر چه اخفا در ذکر افضل است اما اینجا افضل برفع صوت است - رواه مالک و الترمذی
و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن سهل بن سعد - روایت است از سهل بن سعد را حدیث
که از کبار صحابه است و آخر صحابی است که سر و بدنیه - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امن مسلم یبی الالبی من
عن عینہ و شمار - نیست هیچ مسلمانی که تنبیه کند مگر آنکه تلبیہ کند که یک از جانب دست راست و دست چپ است
من حجر او حجر و در - از سنگ یا درخت یا کهنج و در روایتی ما عن یمنہ و شمار - حتی تتقطع الارض من ہما و ہما
تا آنکه شقیق و قتیق و زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از فتنای ارض از جانب یمن و شمال - رواه الترمذی
و ابن ماجه - و عن ابن عمر - یعنی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسبح بیدی الخلیفۃ رکعتین - بود
آنحضرت که میگزارد براسے احرام بیدی الخلیفہ دو رکعت - ثم اذا استوت بہ الناقۃ قائمۃ عند مسجد ذی الخلیفہ - پست
و قتیقہ بر میداشت و ازاناقہ ایستاده نزد مسجد ذی الخلیفہ که در جاسے نزول آنحضرت بنا کرده اند - اہل بیوت
الکلمات و یقول - بلند میگردد از زبان کلمات و میگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک و سعیدیک - یعنی لبیک معلوم
شد و معنی سعیدیک یارے میدهم ترا یارے دادنی بعد از یارے دادنی یعنی مکرر دائم در نصرت و تقویت
وین و اتشال امر توام - و اخیر فی بدیک لبیک - و یکی در و دوست تو و قدرت و قدرت تست - الرغبة لبیک
و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خبر و دوست تست و رغبتی را و سکون بجه و بعد و بغیر و بقصر
بر و در روایت است - و اعمل - و عمل نیز فتنی بسوی تست و تو مقصود سے از عمل و بسوی تو معود میکند آن
شقیق علیہ - و لفظ لیسلم - و عن عمارہ - لیسلم عین و تخفیف یم و تا در آخر - ابن خزمیہ - یفتح غای مجز و یفتح زاسے -
بن ثابت - از ثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود که خزمیہ بن ثابت است که در از و شمار
گویند عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ کان اذا فزع من تلبیۃ سال اللہ رضوانہ و الخیرۃ - روایت میکند
که آنحضرت بود چون می برداخت از تلبیہ خود سوال میکرد از خدا سے تعالی رضاسے او را که این حج و عمره مرضی و
تقبول و سے گردد و سوال میکرد و شست را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج النبوی ثوابه الخیرۃ
بر استفادہ بر جنت من النار و طلب عفو میکرد بر رحمت و سے تعالی از آتش و دوزخ و سنت آن است که سحر یا

سزای کند این دعا بکند - سواد اشاعی

الفصل الثالث - عن جبرائیل بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما رواه الجعفی فی الناس - روایت مست از
جابر کہ آنحضرت ہنگامہ کہ خواست حج بآید اور او در مردم و خبر کرد کہ بآید - فاجتمعوا پس فرامہ آمد مردم -
علیہ السلام البیہ اراحم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بید کہ نام موضع است و معنی بیابان نیز آید اراحم بہت و تلبیہ کرد
اواحم خود را در مسجد نبوی الخلیفہ بہتہ بود تلبیہ پنج بار و بہ روایتی تلبیہ ہم در مسجد کرد و بہ روایتی بعد از بر آمدن بر پشت
ناتہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواہ البخاری - وعن ابن عباس - رضی قائل
کان الشکران یقولون - ہو دندہ شکران در وقتیکہ تلبیہ میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یا لکیم - وای بر شما - قد قد - پس پس بفتح قاف و سکون دال و بتعوین آن ہر دو روایت مست
الا شریک یا ہو لک تلمکہ و مالک - مگر شریکی کہ او مرزا است مالک ہستی تو اورا و چیزے را کہ مالک است آن شریک
آن چیز را - یقولون ہذا ہم یقولون بالبت - میگفتند مشرکان این را و حال آنکہ ایشان طواف میکردند خانہ
کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و استلام حجر میکہ دندہ این خانہ را ہیئتہ تعظیم میکہ دندہ ولیکن بحجت شرک
تلبیہ باین عبارت میکہ دندہ لبیک لا شریک لک الا شریک یا ہو لک نفی شریک از حق تعالی میکہ دندہ و بیان را
استند میکہ دندہ کہ انہا شریک خدا اند ولیکن مملوک او نید و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خدا است
و چون تا آنجا میرسد نہ لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود پس پس ہمین مقدار بگوئید
کہ نیست شریکی مہ خدا را و زیادہ بر آن گوئید کہ الا شریک یا ہو لک و بحقیقت شرکت با ملکیت منافات دارد و ملک
شریک مالک ندید شد - رواہ مسلم

باب قصه حجة الوداع

و در این باب دووی مردی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر
 و امام محمد باقر شاکر و جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آنحضرت بشارت داده بودند
 جابر را که یکی از اولاد من است و خواهد علم خواهر کرد و امام محمد باقر از عطا سماعین و کبار علما بوده
 رضی الله عنه و عن ابائیه الکرام

عن حماد بن عمار عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال جابر بن سنانوی الا لجم - گفت جابر بن بودیم که نیت میکردیم گنج را - سنا نعرف العترة - بودیم با که فی سنا خنیم
 عمره را یعنی در شهر ج - یعنی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت
 حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در و سه حجر اسود و مرکز رست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا
 که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد با سلام بوسه دادن او است یا سودن بدستش افعال است از سلام
 یعنی تحیت و سلام بر دست همین است که در او پس کنند و لذا اهل بین این رکن را میگویند بضمیم و قد سید با که
 اورا تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر بین یعنی چهاره و اقدوس سلمه بکسر لام پس
 استلام از دست چنانکه انگشتان از کمال استکلت الحجب یعنی بسته و وجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم -
 فصل ثانی در شش اربعه پس رمل که در آنحضرت در طواف در سه گشتن رشی که در چهاره و ذکر طواف نکرد و از جهت
 ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند قطاف سبعا فصل الی آخره و رمل نخستین چیدن و رشی که سخت نبود و یا چنانکه
 و در شهرها چنانکه بیلوانان و مبارزان در میان دو صفت قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل
 در تشریع این فعل آن است که چون آنحضرت در غزوة القضا بکعبه آمد مشرکان گفتند که ایشان را بجنب شیرب
 الا خود است ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع شش دو رکعت و اظهار جلالت و قوت
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزرگواران علت حکم نیز زایل میگردد و چنانکه در
 مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از سه سجده است چنانکه طواف عمره و
 طواف قدوم و طواف افاقت نه طواف وداع که تا قبل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیان میکند که آنحضرت
 در طواف انا صلت مثل نکرد و قد سید و معانی ابن الفاطر در شرح احادیث معلوم گردان شد الله تعالی و در حجة
 ذکر انطباع بضایع و جودهای موصوفه نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت انطباع را از زیر رمل
 راست بکثرت چپ انداختن و ضعیف یعنی باز و دست یعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجدد است چنانکه در رمل - ثم تقدم الی مقام
 ابراهیم پیشتر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان ابراهیم است علیه السلام و الا ان در
 خانه در حجره نهاده اند و قرار پس خواند آنحضرت این آیت را - و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگنجینه مقام ابراهیم را جای
 اتخاذ و بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و روایت در حدیث بکسر آمده - فصلی در گشتن - پس گذارد
 آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت در و او امر بدان و نیز و شافعی
 سنت است - فحصل المقام بنیه و بین البیت - پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خان
 مقام ایستاد و این افضل مواضع است بر آنکه گذاردن این دو رکعت واجب است هر جا که گذارند - و فی روايات
 قرآنی الرکعتین - و در روايتیه آمده است که آنحضرت خواند و درین دو رکعت - قیل هو الله احد و قیل یا ایاها الکائن

و تقدیم قل ہذا قدس بر قل یا ایہا الکافرون واقع است در معنی مسلم و در یک روایت از شریعت و توجیہ میکنند آنرا کہ
 قل ہو اللہ احد برائے اثبات توحید است و قل یا ایہا الکافرون بر ای تبرئ از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت
 انہام بحال اثبات توحید و بعضی روایات تقدیم قل یا ایہا الکافرون نیز آمدہ چنانکہ ظاہر است و این حدیث دلالت
 کرد بر آنکہ تقدیم سورہ تاخر بر سورہ مقدم جائز است و این را شواہد کثیرہ است در احادیث - ثم رجع الی الرکن
 فاعلمہ بپیش برگشت آنحضرت بسورے رکن یعنی حجر اسود پس بوسہ داد آنرا - ثم خرج من الباب الی الصفا - پسر
 بیزان آمد از مسجد بسورے کہ معاف ہم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سبط صلب المس آلان نام
 کو ہی است متصل بابا قیس - علما و نامن الصفا قرآن - پس ہنگامیکہ نزدیک شد آنحضرت بعفا خواند این آیت را
 ان الصفا والمرقۃ من شہاتہ - بر رشتی کہ صفا و مرقہ از نشانہا اند کہ مانتہ است خدا سے تعالیٰ بر اسے حج
 و فرمود آنحضرت - ابد ابد اقدس - آغاز کنم بخیرے کہ آغاز کرد خدا سے تعالیٰ بآن - فبدأ بالصفا - پس
 آغاز کرد آنحضرت بعفا چنانچہ خدا سے تعالیٰ در آیت کریمہ آغاز بآن کردہ فرستے علیہ - پس بر آمد آنحضرت بعفا -
 حتی راس البیت - تا آنکہ دید خانہ را در آن زمان کعبہ از صفا نمودار میشد و مجاہبی در بیان نبود و الامن بنا سے
 حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درہائے حرم کہ مجاہزی درست ہے افتد - فاقبل
 الصفا - پس روئے آورد آنحضرت قبلہ - فوجد اللہ و کبرہ - پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بیزبگی یاد کرد او را
 و قال - و گفت - لا الہ الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر لا الہ الا اللہ و حمدہ و اعجز
 و عذہ - رو کرد و راست گردانید و حمدہ خود را کہ بفتح مکہ و حصول فتوحات عظیم کردہ بود ہمہ بوجد آورد -
 و نصر عبده - و یاری داد بندہ خود را کہ ذات شریفین و سے باشد - و سہم الاہزاب و حمدہ - و شکست داد
 گروہہا سے کافران و دشمنان دین را تمنا - ثم دعا بین ذلک و کبریت و عاکر و بیان این اذکار - قال مثل ہذا ثلاث
 مرار - گفت مانند این سہ بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سہ مرتبہ انجین کرد - ثم نزل - پسر
 فرود آمد از صفا - و رشی الی المرقۃ - و رفت بسورے مرقہ کہ کو ہی دیگر است طرف دیگر از صفا - حتی البیت قدما
 فی البطن او او سے تم سہی - تا آنکہ بپستی فرود آمد ہر دو پاسے آنحضرت در خاک وادی یعنی از بلندی و او سے
 بپستی آمد و دید و شتاب رفت اند باب در اصل رنجتہ شدن آب است و صعب بفتحین تشبہ چون پاسے
 از بلندی بپستی زیر آن ی آہ تعبہ بانصباب کرد و در بطن شکم و خاک زمین - حتی اذا صعد تا شمی بفتح ہمزہ سکون
 صادق آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کرد ہر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی ببلندی بر آمد شمی کرد و شتاب
 رفت و سہی بگذاشت و صفا در اصل رود فتن در زمین خواہ در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
 سر و دست گذاشت و قاضی عیاض در مشارق گفتہ صعود را صفا و بک معنی است و اصل درین باب آن است

که با جمیع جیم ام اسمعیل عمر در وقتیکه اسمعیل عمر طفل بود روزی به طلب آب رفت و چون درون وادی می دوید آمد
 اسمعیل از نظر و سه پوشیده بگشت پیش بر صفا و مرده می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از و سه ماند و آنحضرت
 نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرد ده خاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب مانده کافایت باید کرد
 و در سبب بخت بجای آوردن سنت حقیقی المرقه تا آنکه آمد آنحضرت بر مرده که کوهی دیگرست مقابل صفا و مرده
 در اصل سنگ سفید برافراگونی که از و سه آتش بچید ففعل علی المرقه افضل علی الصفا پس کرد بر مرده آنچه
 کرد بر صفا که تکرار توحید و کبیر و دعا و سی بن الصفا و المرقه واجب هفت بارست از صفا مرده یکی از مرده به صفا
 دو پس ابتدا از صفاست و قسم بر مرده چنانکه فرموده حتی ازا کان آخر طواف علی المرقه تا آنکه چون یانته شد آخر طواف
 مرده فقال پس گفت آنحضرت - تو آئی استقبلت من امرک ما انت نرت - اگر میشد که من پیشتر میدانستم
 از امر خود و حال خود چنانکه از پس دانستم - لم اسق الهدی - نیز اندم بدی را و منی آوردن با خود و بدی را و منی با خود
 و ال قربانی که بحرم فرستند و جهات با عمره - و میگردد اندم حج را و دیرین می آیدم از احرام من کان حکم پس بدی
 طویل پس یکیک هست از شما که نیست با و سه بدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام خود بجهات با عمره - و اگر داند
 آنرا و شرح این کلام بسطی طلبه حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه و ادای عمره
 امر کرده اصحاب را که هر که ساق بدی نموده و با خود قربانی که اندر ایام خرفه کند نیارود و عمره کند و از احرام
 بماند و فسخ حج بجهت کند و بعد از آن در ایام حج احرام بماند و حج بکعبه و هر که ساق بدی نموده است عمره کند بر احرام
 خود یا ندان حج بکعبه و بعد از آن از احرام بماند و آنحضرت خود ساق بدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این ساق بدی
 بر صی بر گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند و دم
 آنکه گفتند در بیان ما عرفه و خرفه روزی نماند پس مناسب نیست که از احرام بر آیم پیش زنان بر ویم و هنوز از
 نه اگر ساق بدی بپیکیده باشد و بعد از آنیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در شهر حج او شافع شافع بود پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و غضب آمد و فرمود چه کار کنیم حکم الهی چنینست که اگر من پیش از این می دانستم بر آنکه
 از احرام بر شهادت خواهر آمدن نیز ساق بدی نمیکردم و از احرام می برآمدم و فسخ حج بجهت میکردم و من نمیدانستم
 که حکم الهی چنین خواهد شد - فقام پس ایستاد - سارقه یغم بین مهله - بن مالک بن حنظل - یغم جیم و سکون عین
 و شین همه حقیقان - پس گفت سارقه - یا رسول الله العاتق الذی لا بد - آیا برای سالست این حکم یا بر
 همیشه است - نشک رسول الله - پس در ساق آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسالیه - انگشتان خود را -
 و احدى فی الاخره - یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل - و قال دخلت العرفه فی الحج - و گفت در آمد
 عمره - حج قرین - و بار گفت این کلام را و گفت - لا انجین نیست که تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لابد - بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج - و قدم علی رضی الله
 عنه من الامین امیر المؤمنین علی را که تقصای این فرستاده بودند در همین ایام حج قدوم آورد - به بدن الهی - ببدن الهی
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و بدن انجم با وسکون دال جمع به نه بیخ با و دال شتر و گا و قریبانه که بحکم کنند و نزد شافعی
 مخصوص بدنه قبر است یعنی علی رضی الله عنه آمد بدن بسیار براسه آنحضرت آمد و فقال اذا قلت حين فقلت الحج
 پس گفت آنحضرت به علی چه چیز گفتی و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی - قال - گفت - علی
 رضی الله عنه نیت - این کلمه و نیت کردم که - اللهم انی اهل با اهل به رسولک - خداوند بدستی که من احرام بستم به چیز
 که احرام بستم بآن چیز پیغمبر تو - قال - گفت آنحضرت - فان فی الله می - پس بدستی که با من بدی است و از احرام
 نمی برایم - فلا تحل - پس حلال میشود از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر که راوی این حدیث است نکال این حدیث
 الهی الذی قدم به علی من الامین - پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه ازین - و الذی اولی به الهی
 و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه همراه خود ساقه - جابر - نقل الناس
 کلام - پس حلال شدند بر آمدند از احرام مردم همه - و قصروا - و موسی قصروا و مردم همه گویا قصروا با وجود
 افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده است براسه آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند با هنوز در طبیعت
 ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در ابقای حکم آن جماع که حلق است و اقتصاد کردند بر بقدر گفت
 و الله اعلم - الا الهی - مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نه با آمد و من کان حجه جبرئیل - و دیگر کسی که بود با وی
 طایفان یوم الترویة - پس هرگاه که شتر در ترویة - توجهوا الی منی - روئے آوردند موسی منی و منایا منی از آن گویند
 که در روئے ریخته میشوند و خورنایا بجهت آنکه چون جبرئیل نخواست که مفارقت کند آدم را علیها السلام گفت تنی کن چو خوا
 گفت بشت میخوام - و از ابان حج - و احرام بستند براسه حج یوم الترویة نام روز هشتم از روئے آنجا است نمیدانند و
 میراب میکردند شتران را بجهت آنکه ابراهیم علیہ السلام را که میزد و فکر میکرد و روئے خود که در روئے دیده بود
 کذا فی القاموس و رقیق بنی و بنیوت و ران نزد او واجب نیست بلکه سنت است - و کب افنی صلی الله علیه و سلم
 فصلی بها الطهر و البصر و التوب و العشار و الفجر - و سوار شد آنحضرت موسی منی و رسید ببنی پس بگذارد و منی این
 پنج منازع شب در منی بیتوت کرد و تم کتب لیلای - پسر و رنگ کرد اندکی بعد از گزاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس -
 تا آنکه بر آمد آفتاب - و امر بقیة من شتر توب و الفجر - و امر که پیغمبر از موسی که زود شود براسه و صلی الله علیه و سلم
 و داد و فرستاد فوج و کسیریم که قریب رازی و غنات است و رشتای زمین حرام است و آنجا که بجهت است که برود
 اشاره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از براسه نشان حرم بنا کرده و غنات از محل است و هر نام حیوان شتر است
 که در این پانک گویند این کوه را که گفته است سیاه و سفید و از و بان تشبیه کردند - فصار رسول الله من رقت حرا و پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم - بجانب عرفات - و الاشک قریش الا انه واقف عند المستراح - و گمان نمی بردند قریش که اگر آنحضرت
 و قوت کننده است نزد شرع حرام که نام کوی است بزد و لغه که آنرا قریش میگویند - که کانت قریش بطنع فی الحاکمیه - چنانکه
 بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان قوت بزد و لغه میکردند و آنرا موقع لمس و اهل حرم الله میگفتند و
 بعرفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که قوت بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز قوت بزد و لغه خواهد کرد -
 تا جاز رسول الله پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - از مزدلفه - حتی الی عرفه - تا آنکه آمد عرفه را
 و عرفه بطنع راس مفرد یعنی مکان در زمان هر دوی آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بکمان است و وجه تسمیه بعرفه باینکه
 فوجده العتبه قد ضربت له نمره - پس یافت غیر را که به تحقیق زده شده است براس و سه نمره - فخرل بها - پس
 فرود آمد نمره - حتی اذا زاعت الشمس امر بالقعود - تا آنکه وقتی گشت آفتاب در وقت زوال شد امر کرد که بایست
 کرده شود قعود را که آنرا آنحضرت بود - و فرحت به پس بایلان کرده شد قعود را براس آنحضرت - فالی بطن الوادی
 پس آمد آنحضرت در وان وادی نمره و نفاک آنرا خطیب الناس - پس خطبه خواند و خطاب کرد و مردم را سوال
 و گفت - ان و مارکم و اموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونهای شما و اموالهای شما بناحق و حرام است بر شما - و نمره
 یو کم نیا - بچو حرام بودند این روز شما که عرفه است - فی شهرکم نذر - و بین ماه شما یعنی ذی الحجه - فی بلدکم هلاله درین
 شهر شما یعنی که و این تاکید و تقویر است حرمت و مار و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و
 شهر که نابایستهای در حرام است - الا کل منی من امر الجاهلیه تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر چیز در هر رسم
 از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پایال است یعنی خوار و باطل و مشرک است - و مار
 الجاهلیه موضوعه - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و مشرک و بدرستی یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که گیت
 نگاه میداشتند هر کس از هر قبیل که خون کرده هر خدی که بدنها بران بگذاشت کینه میکشیدند و می کشیدند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دماش ادم ابن ربیع بن الحارث
 و بدرستی نخست خونی که می نسیم و بدرستی که از خونهای قبیله ادم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است
 حارث نام رسول الله است صلی الله علیه و سلم و ربیع پسر ربیع است صحابی است و خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه و فاطمہ یافوت و ادرا پسر ربیع بود و نامش ادم یا ایاس و در جنگی که میان سعد و نهیل بود و جنگی بود که سیده و کشته
 دکان مستر خنای بنی سعد - و بود پسر ربیع و او شده در قبیله بنی سعد - فقتل نهیل - پس کشتند او را نهیل بنی
 با وقیح زایل همه سبب جنگی که میان سعد و نهیل شده و از اینجا معلوم شد که جمیع دم ابن ربیع است بزیادت لفظ
 این چنانکه در عبارت مشکوٰه از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیع واقع شده بی او که لفظ
 ابن ربیع از اهل علم گفته که روایان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیع نقل کرده اند و صواب دم ابن ربیع است

کرد و آنحضرت با کثرت شهادت خود بر نعمها الی الصبار - و حالیکه رسید ارد آن کثرت را بسوی آسان - و نیکبها اسے
 الناس و اهل میگردد و ایندی وی خیر آن را بسوی مردم و فی الصراح النکته کاللقطه یعنی خجک - اللهم تهملهم شهد خذوا لکوا به
 کثرت موت - سربار گفت این کلمه را یا سه بار کرد و اشارت و کثرت استشهاد و بعضی گفته اند که نیکبها صواب آن است که
 بپای موحده باشد بجای آسے فوقانیہ و در شارق گفته که روایت یا تباد و نقطه فوق اوست و بعضی متقین گفته
 که صوابش بهایک نقطه و معنی نیکب برگردانیدن و کیس کردن یعنی رو و قلب و سبب جانب مردم اشارت کنند
 بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بودند و انتی و نظر بالناس یعنی نکث بقوانیه غیر طاسرست اگر چه بقیه کلام الی مجاز
 از اشارت تواند بود و در مجمع البحار بر دو روایت آورده و گفته بقوانیه بعد المنی - ثم اذن بلال - بیشتر بلال ناز گفت
 بلال - ثم اقام - بیشتر اقامت گفت و نگیر بر آورد - فصل الطهر - پس گزار داد آنحضرت نماز پیشین را ثم اقام بیشتر اقامت
 گفت بلال - فصلی العصر - پس گزار داد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل منہا شیئا - و نماز در میان نماز ظهر و عصر خبرے را
 از سنن روایت و نوافل و درین استیصال و قون است اینجا می پرسند هیچ جاے است که فرض را بجهت نفل ترک کنند
 جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر بجهت استیصال و قون که نفل است ترک نمیدهند - ثم رکب
 حتی اتی المرقب - بیشتر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جاے ایستادن را در عرفات - فجعل یصلن ناقه القصو الی الفحرات
 پس گردانید شکم ناقه خود را که قصو بود بسوی فحرات جمع مخزنک بزرگ و در روایتی صغیرات بلفظ تصغیر نگهائی خود
 و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقوف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - فجعل جبل المشاء بین یدیه و استقبال
 القبلة و گردانید جبل المشاء را که نام موضعی است هم در آنجا پیش و دوست خود یعنی پیش خود و سوار آورد بجانب قبله
 جبل بفتح باء ممل و سکون باء موحده رگ که در آنجا قاده باشد و گفته اند توده رگ مظهر و جمع وی جبال است
 و بعضی گفته اند جبال بجاد و رگ مانند جبال بجم و غیر رگ و مشاء بضم هم جمع ناشی و اضافت جبل بشاء از جهت اجتماع
 ایشان است و در سبب و قاضی عیاض گفته که قرآن و جبل المشاء صفت مشاء محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صف
 ایشان را بجبل رحل و موقوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات در آنجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه شریف شده است
 اما باید که در گردین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا نزدیک بنی بایه قدم که آنجا است که عامه مردم از آنجا
 آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود - فلم یزل و اتفاقا حتی غربت الشمس
 پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه غروب وقت آفتاب - و در بیت البصرة قلیلا - و رفت از روی اندک - حتی
 غاب القرص - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا کسے گمان نبرد که مراد قرص غروب است
 و ادون اسائه - و پس خود سوار کرد و اسائه بن زید را - و وقع - و برگشت بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و رسید
 حتی اتی المزدلفه - تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منی و بتیوت در سبب نزد و واجب است

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه دی بجز و فتنه است که مشتق از زلف
 بمعنی تقرب است و مردم در وقت قریب بنی که محل بندگی است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جارب واده را
 گویند و زمین این موضع همچنین واقع شده است و نزد فقه راجع بفتح حجیم و سکون میم نیز گویند و مردمی است از این
 عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف و عرفات شده بود و الله اعلم
 بالصواب - فصل بیا المغرب و الکشاف - پس گزارد آنحضرت در نزد مغرب و عشاء را - باذان واحد و اقامت
 بیک اذان دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این ندب شافعی و زفر بعضی دیگر از ائمه است
 و نزد امام ابوحنیفه به روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیر آنکه عشا اینجا وقت
 خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیره وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام در هر
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نزد ندی نیز ابن راهبیین و تصحیح نموده - و لم یسج بینما سجد - و نگذاشتند
 نفل در میان مغرب و عشا چیزیست و سجد بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اضطجع - لیست بهیونان و آنحضرت و بخواب
 رفت - یعنی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تہجد برخاست باوجود آنکه سنت دائمی وی علی السلام
 علیه وسلم بود - فصلی الفجر بین الصبح - پس بگزارد نماز فجر را و در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام معلوم
 میگردد که هر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را و غیره و نقش و در روایتی
 گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت گذارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت
 را صلی الله علیه وسلم بوجی یا حجت کمال علم و علم و ظاهر شد که طلوع کرده است و مر او آنکه در غیر وقت گزارد یعنی
 در غیر وقت مسعود گزارد و سخن دین باب در و اقیات صلوة گذشت است فلیتذکر - باذان و اقامت - پس گزارد نماز
 فجر باذان و اقامت این را بپایه و نه تویم گفت که باوجود آنکه استیصال نمود و یکگزارد اما اذان و اقامت که سنت
 مستمر بوده ترک نداد - ثم رکب القمطر حتی اتی الشرا الحرام - پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بشر حرام که نام مخفی است
 در نزد فقه که آنرا قریح میگویند بضم قاف و فتح زایه و حار همل و آخر که قریش در جاهلیت و قون و ران میکرد چنانکه
 گذشت بدانکه در باب حج مشرف حرام و مشاعر حج مذکور میگردد و مشاعر حج شرفست و مشاعر حج شعبه
 مر او امر حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور بمعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روئے آورد
 آنحضرت بقبلة - فدعا کبره و بلده و حده - پس دعا کرد حق سبحانه را و بکبیر و تبلیل و توجید یا کرد و در آنجا نازل
 و اتفاقی اسفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار دین
 و قون بجز و فتنه واجب است نزد ما - ثم خرج قبل ان تطلع الشمس - پس برانده و بیرون آمد از نزد فتنه پیش از آنکه
 بر آید آفتاب - و اردن الفضل بن عباس - در و فتنه گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه

بن نیر را ز ویست ساخته بود - حتی ای بطن محسوس تا آنکه آمد بطن وادسے محسوس را بنیم میسوم و فتح خاک کسین
 مشد و در میان نر و لغو تناس و برنخ است بیان سر و دیاره ازان است دیاره ازان و شش از صورتی مانده شدن
 و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگزارد گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در بیان حکمت
 آن معادوم گرد و حرکت قلیلا پس چنانکه مانده اند که و نیز مانده اند بعضی احاد ویت مفهوم میشود که سخت تر از آن
 شاید که قدرت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادسے است و سبب است شتاب رفتن از این وادسے و اگر
 پیاده است تیر و دو اگر سوار است تیر از بقعه دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند و سبب و حکمت تیر زدن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا در ورین وادسے و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد
 بهم بیت الله زاده الله تعالی و کرم یا آمده بودند پس سبب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده است
 و ریح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیر گذشتن و گریه کردن و عجزت
 گرفتن ازان و همچنین بود دعوت شریف در مواضع که نازل شده در وادسے عذاب خدا و در مواهب الهیه از شوی
 که از علمای شافیه است نقل کرده که سبب وے آن است که نصاری ایستادند در وادسے چنانکه راضی
 گفته یا شکر کان عربی ایستادند چنانکه در وسط گفته پس امر کرده شدیم بخالف ایثان و امام شافعی و گفته
 که جائز است که این تیر گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جاے بدون شایستگی
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا مشکلی بتوهم گردد که چون تیر گذشتن از مکان نزول عذاب
 مشروع است این تیر از این باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گذرندگان را
 به تیر گذشتن جهت خوف حق و شهود و جهل اوست تعالی و نیز از شوی آن موضع نه آنکه اینجا عذاب نازل شده
 تا آنکه اگر ایستاد نازل میگردد و عذاب این بان اصلا نمی ماند و با وجود آن چون صحیح نمی وضع و وعید در گرفتار
 از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فائده ندارد و در گرفتار در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه
 کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن بافتاد و خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر ایستاده سوز
 از اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند تیر میسوم نیست چه اینجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرق است
 میان اسباب ظنیه و هیبه و مباشرت این منافی توکل نیست و و هیبه منافی است و اینجا خبر منع و نهی واقع نشده
 و بر اثر کاب آن وعید و بر ترک مواعیه واقع شده دیگر چه جاے سخن است اعادنا الله من موجبات مخط و سبب
 عذاب - ثم سلك الطريق الوسطی بستر رفت آنحضرت میان راه را و این غیر راهی است که ازان رفو بود آن راه
 سخت را طریق جنب بگویند بضا و مجمر و تشدید موحده و این را طریق مازین که نام دو کوه است بکسر زای
 و فتح میم و لهذا در وقت رفتن بر وادسے محسوس گذشت بود - البقی تخریج علی الحجة الکبری - آن راهی که بیرون می آید

بر جمعه اولی که در جانب من و نه قریب مسجد خیف است تقصیر زمین طریق است اما امر در از آن جمعه میکند و در جمعه اولی
 که در جانب مکه است او را جمعه عقبه میگویند و عقبه یعنی زمین و قاف را در کوه و این جمعه در تیره اوست و بعد از عقبه که
 که در زمین صفات باز است و احکام رسمی چهار تفصیل در باب خود میاید. حتی آتی الحجه التي تحت الشجرة - تا آنکه آمد حضرت
 جمعه که در زیر درخت است مراد زمین جمعه عقبه است که در گذشته فرما بسجده حیدت - پس انداخت و در سه هفت نذیره
 یکصد سال عداوت شما - و حالیکه یکصد میگفت با هر سنگ نیره و از آن سنگ نیره با شل حصی اخذ کن - مانند سنگ نیره با سه خند
 بفتح خاء و سکون و ال جمعین سنگ نیره انداختن با گشتان خند که بر سر و سکون خافلان و صورت خند آن است
 که سنگ نیره یا خند دارد و انگشت سبابه میگیرند تا میان ترا انگشت و سبابه تداوی اندازند یا خند را بیازند از چوب
 و این عملی اندازند و در پیش از خند نمی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگ نیره است و ضرر دیگر
 و بعضی گفته اند که در آن خند را مقدار دانه افلا و بعضی گفته اند که آن را از خود و ضرر در نذیر یعنی شل بیشک
 که گفته اند رسمی آن زمین اودای - اما خند آن حضرت سنگ نیره را از زمین اندازی که جمعه در آنجا است ثم انصرف الی
 الشجرة و بعد از آنکه گشت آن حضرت را بسجده که در میان دو درخت است و سکن بنده بیده پس نحر کرد آن حضرت
 شصت و سه نحر را بدست مبارک خود و نحر شصت و سه در سینه زدن نیره و بیان نحر و فرج و آنکه سنت در شتر نحر است
 و در غیر سه و پنج در باب اضحیه گذشت - ثم اعطی علی بن ابی ریحی الله عنه نحر ما نحر به و بعد از آن حضرت یعنی شتر آن را یا کار و را
 به علی پس نحر کرد علی خیره را که باقی ماند بعد از نحر آن حضرت از شتر آن سابقا معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی
 سی و هفت باشد - و شتر که فی بیده - و شتر یک گردانید آن حضرت علی را رضی الله عنه و در قرآن خود هم امر کن بدین
 بهفته - پس امر کرد آن حضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر نه بقیات واحد بن بشم و سکون - فجلدت فی قدر -
 پس گردانیده شد این گوشت پاره با دوی قطبخت - پس خفته شد آن گوشت پاره با - تا کالامن همای پس خوردند
 سر دینی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره یا از گوشت قدر و قدر و نوش
 می آید - و شتر با من مر قما - و نوشیدند از شتر با سه آن مرق ففتح بهم و اشور با حجت آنکه مشحوب است که از قربان
 خود خیره نحر و باقی گوشتها بخش کردند و در سلاقیه آمد که شاکر و در فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند -
 ثم ركب رسول الله بعد ان قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت - پس شتابی راند
 بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و این
 تمام میشود و این افضل است روز نحر و بعد از سه نحر جایز است فعلی بکمال نظر - پس گرد و در که نماز پیشین را
 این روایت جابر است و عائشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گرد و پیشین را بنا بعد از
 برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح مبین شده و الله اعلم - فانی علی بنی عبد الله

تمام جد آنحضرت ست ومنصب سقایہ زمزم بہت ایشان بود یقین علی زمزم۔ در حالیکہ آب میداوند مردم را بر
 زمزم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انزعوا بنی عبدالمطلب۔ بکشید آب از زمزم اسے پسران عبدالمطلب۔ خلوا ان
 یطلبکم الناس علی سقایتکم۔ پس اگر نبود خون آشام غالب آیند بر شما مردم و کشید آب از زمزم و اجتماع و ازدحام نشاء
 بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آمدن این منصب از دست شما۔ انزعت معکم۔ ہر آنکہ میکشید من آب از زمزم
 از جهت فضل و شرف این فعل۔ نماند و دواقتربانہ۔ پس دواقتربانہ آنحضرت را دلوئی از آب زمزم پس نوشید
 آنحضرت از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف ہست کہ در ایام منی
 آنرا بیان کردیم در محل خود مذکور گردان شد اللہ تعالیٰ۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع نبی
 صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمدیم با آنحضرت در حجۃ الوداع۔ فنامن اہل بعترہ و نامن اہل حج
 پس یعنی از ماکسی بود کہ احرام بست و لمیہ کرد بعترہ و یعنی بود کہ احرام بست حج و لمیہ کرد حج۔ فلما قد بناکتمہ یس سگایک
 قدم آوردیم بکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خدا اسے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل بعترہ و لم یبدیل
 کسیکہ اہلال کرد بعترہ و بدی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام بندہ حج و ایام حج۔ ومن احرام
 بعترہ و اہل بعترہ۔ و کسیکہ احرام بست۔ عمرہ و بدی نہ فرستاد پس باید کہ اہلال کند حج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی
 یحل سہما۔ بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از سہ رو۔ و فی روائہ فلا یحل حتی یحل بخمر ہدیہ۔ و در رواستہ ایچنین
 آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود و بخمر کردن بدی خود و سہ بعترہ این حکم دارد۔ ومن اہل حج فلیتم حجہ۔ و کسیکہ احرام
 بست حج پس باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ۔ نخضت۔ پس حیض کردم من۔ ولم یلف بالبت
 و طواف کردم سچانہ کعبہ براے عمرہ۔ و لا بین الصفا والمروة۔ و نہ طواف کردم میان صفا و مروه مراد بہ طواف ایجابی
 و بر سبی نیز اطلاق طواف آمدہ است۔ فلم ازل حائضا۔ پس ہمیشہ بودم من حائض حتی کان یوم عرثہ۔ تا آنکہ شد روز
 عرثہ۔ ولم اہل الا بعترہ۔ و احرام نہ بستہ بودم من مگر براے عمرہ۔ فامر فی الہدی صلی اللہ علیہ وسلم ان یقضی راسی و تمشط
 پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشم سر خود را و شانه کنم یعنی بر آیم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شدہ بود با احرام۔ و اہل الحج
 و احرام نہ بدیم بعد از ان حج۔ و ترک العمرہ۔ و ترک کنیم عمرہ را سقطت۔ پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت حتی قضیت
 حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعثت منی عبد الرحمن بن ابی بکر۔ فرستاد با من برادر مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد
 و ابن عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر۔ و امر فی ان اعتمر مکان عمرتے۔ و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم در بدل عمرہ من
 کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و بر آمدہ بودم از احرام آن۔ من التعمیم۔ احرام نہ بدیم این عمرہ را از تعیم کہ حاجی است
 بیرون کہ بدو سہ میل نزدیکیترین زمین حل بجرم و از آنجا حاجی است کہ آنرا سجدہ عائشہ میگوید یعنی جاسے احرام بستن
 و سے از آنجا و احرام الناس این تعیم را عمرہ گویند چون از براے عمرہ احرام از آنجا میبندند۔ قالت۔ گفت عائشہ۔

فطاف الذین کانوا ابوا بالعمرة بالبيت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بستند بودند براسه عمره بخانه کعبه - و بین الصفا
والمرود - رستی کردند میان صفا و مرود - ثم حلوا - پشیر حلال شدند و برآمدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منى -
بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منار و از منار طواف زیارت - و اما الذین جمعوا الحج والعمرة فامسوا
طافوا طواف واحد - و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره و اوقران کردند پس طواف نکردند یک طواف روزی یکبار
ج و عمره معا - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة
الى الحج تمتع کرد و آنحضرت عمره بسوگنج - فساق معه المدي من ذی الحلیفه - پس راند و سیر و با خود بدی را ندی علیه
که آنجا که احرام است - و بدأ قافل بالعمرة - و آغاز کرد پس اهل کرد و عمره - ثم اهل بالحج - پشیر اهل کرد حج و تمتع
الناس مع النبي - پس تمتع کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج - عمره بسوگنج چنانکه صورت
تمتعت - فكان من الناس من ابره و منهم من لم يبره - پس بود از مردم کسیکه بره بود و با خود و بعضی از ایشان
بود که بره نبرد - ظل قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدم آورد آنحضرت بکعبه گفت مردم
را - من کان منکم ابره فانه لا یحل من شئ حرم منه - کسیکه است از شما که ابره کرده پس بر رستی که رے حلال نشود
از هیچ چیز که حرام شده از رے منی از احرام نه برآید و هم بران حال که بوده باشد - حتی یقضي حجه - تا آنکه بگذرد
ج خود را - و من لم یکن شکم ابره فیه فطفت بالبيت و بالصفا والمرود - و کسیکه نباشد از شما که ابره کرده پس باید که طواف
کند بخانه کعبه و صفا و مرود - و یقف - و باید که قصر کند رے خود را و این است و الا حلق افضل است - و یحل
و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آید چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن و آنچه آنست
که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم تمتع بود و واضح آن است که آنحضرت قارن بود و ابره
این حدیث آن است که مراد تمتع منی لغوی است که انتفاع و انزاد است و شک نیست که این منی در قرآن موجود
از جهت الکفا از و نسک و نسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را تمتع و اسناد تمتع بحضرت و سبطی
اسناد و بسبب است چنانکه میگویند بنابر و بادشاه شهره را زیرا که چون بنا بر امر است گویند و بنا کرده اند وایت آنکه
آنحضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس وجه آن است که نخست احرام بست پس ازان نیت عمره کرد و قارن
شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها براسه حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بحجت تعلیق میان
روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است و در شیخ منور الساعات ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب
حال تمتع را که بدی نکر و بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم لبس بالحج - پشیر باید که
چون ایام حج برسد احرام نبرد و براسه حج - و باید که ابره کند که بدی کردن و اراقت و دم نمودن واجب است
مر تمتع را براسه شکر کرد - منی این نیست که توفیق او را سهر و نسک یافت - فمن لم یجد ابره فیسک یکبار بدی را

فقدّم النبيّ قدّم آور و پیغمبر صلی الله علیه وسلم صبح را بقدر مضیت من ذی الحجّه - در مبعث شب چهارم که گذشتۀ بود از ماه ذی الحجّه - ناسرّه ان محلّ - پس امر کرد آنحضرت را که حلال شویم از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر قول جابر که امر کرد آنحضرت را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - خلوا و اصحبوا النساء - از احرام برآئید و برسید زنان را - قال عطار و پیغمبر صلی الله علیه وسلم با و واجب نکرد و تنیده شد بر ایشان رسیدن زنان - و مکن احلین لهم - و مکن حلال گردانید زنان را بر اے ایشان و مباح گردانید و طے ایشان را - فقلنا لا کمین بیننا و بین عوفه الا نسم - پس گفتیم مکه هنگامیکه نباشد میان ما و میان عوفه مگر پنج شب - امر ان تقضی الی نساءنا - امر کرد ما را که برسیم بهر زن خود و مباشرت کنیم ایشان را - فنامت عوفه فطقت نذاکیر النبی - پس بیانیم عوفه را در حالیکه می چکاند آلتها که مردی مآب منی قطر چکیدن و چکانیدن و نذاکیر جمع ذکر است بفتحین بر خلاف قیاس - قال - گفت عطار - یقول جابر بیده - در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از برآستیل چکاندن نذاکیر منی را - کانی النظر الی قوله بیده یحکم کما عطا میگوید گویا که من نگاه میکنم آآن بسوے اشارت جابر بدست خود که می جنباند و بدست خود را از برآستیل نمودن صورت ذکر

قال - گفت جابر - فقام النبی - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فینا - در میان ما - فقال قدّمتم انی اتقالم لله - تحقیق دانسته اید شما که بد رستی که من پر پییر کارترین شما ام مر خدا را و بعضی نسخ علی الله منی که اے ترین شما بر خدا - واحد فکم - و راست گو ترین شما ام - و ابرکم - و نیکو کار ترین شما ام - و لولا ابره لیس لعلت کما تحلون و اگر منی بود بدی من هر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال شوید - و لو استقبلت من امری ما استبرأت لم تنق الله - و اگر پیش میدارستم از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که بر آمدن از احرام این چنین بشا شاق خواهد آمد منیر اندم بدی را و من نیز از احرام می برآمدم - خلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی بر شما چنین است - فخلنا و سمنوا و اطعنا - پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را به سماع رضا و اطاعت و فرمانبرداری کردیم

قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - قدّم علی رضی الله عنه من سعایه - پس قدوم آور و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بر اے که فتن صدقات رفقه بود سنی و سعایت خراج و باج ساعی باج شان - فقال کم اهلک - پس گفت آنحضرت علی را به چه چیز و چه نوع احرام هستی تو - قال با اهل به النبی - گفت علی رضی الله عنه احرام بستم بحیرے و نوعی که احرام بست با آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قاهر واکث حراما پس اهدا کن یعنی بران هدی با خود و رنگ کن و بایست که در حالیکه محرمی چنانکه من کرده ام - فقال و اهدی له علی هریا - گفت جابر پس گرفت بدی برآست خود علی رضی الله عنه - فقال سراقه بن مالک بن جهم - پس گفت سراقه -

یا رسول الله انما نزلنا ام لایه - آیا برآست ام سال است این حکم یا برآست همیشه است - قال لایه - گفت آنحضرت جای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت قدّم رسول الله

یعنی اتم براس طواف از حجر اسود کردیم شش علی بقیه - پشتر شش میگرد دست راست خود از براس طواف - هر گل
 ثلثا و شش اربعه پس رمل کرد و در سه طوفه و شش کرد و چهار - رواه مسلم - وعن الزبیر بن عربی - تابعیت ثواب
 میکنند از ابن عمر و غیره و روایت است از و س یک حدیث در استلام حجر - قال سأل رجل عن ابن عمر عن رسول الله
 حجر - گفت سوال کرد و هر دو س از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود - فقال - پس گفت ابن عمر - رایت رسول الله
 ویدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم بید و یقید - استلام میکرد و او را و بوسه میداد و او را با بقا معلوم شد که استلام
 شامل لمس بید و تقبیل بهمان هر دو راست و گویا مراد با استلام این چنانست بیدست بقبرئیه مقابلهت به تقبیل
 رواه البخاری - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم أر النبي صلی الله علیه وسلم یسلم من البيت الا الکرین
 الیمینین - گفت ابن عمر یدیم من آنحضرت را که استلام میکرد و از خانه کعبه گرد و رکن یانی را که حجر اسود است و رکن
 یانی که محاذی او است رکن یانی نام همین رکن است و لیکن اینجا هر دو رکن را یانی خوانند بطریق تغلیب و بیت
 دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یانی را فضل است
 با تعبیر بقا ایستادن بر اصل بنا س خلیل علیه السلام ازین جهت تخصیص کرده شده اند با استلام و رکن
 اسود و افضل است بوجود حجر اسود و در و س و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یانی اکتفا بمس میکنند و از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یانی ثابت نه شده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامین کلام
 ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و صحیح لفظ یانی در شرح کرده شده است - متفق علیه - وعن ابن عباس
 رضی قال طواف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجره الوداع علی بعیر - گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجر الوداع
 بر شتر و استلام الکرین بحج - و حالیکه استلام میکرد و حجر اسود را بخیز س که در دست و س بود بان حجاب اشار
 بخیز میکرد و حجاب را بوسه میداد و محجن کبیر هم و سکون حاسه مملد و فتح بهم حجاب سرخ مانند چوگان شفق علیه
 و محسنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبيت علی بعیر - و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف
 کرد بخانه بر شتر کلماتی الی الکرین اشارتیه بشیئی ندیده - هر گاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد
 لبوسه و س بخیز س یعنی به چوبی که در دست مبارک و س بود - و کبر - و کبیری بر آورد و درین حدیث
 بوسه دادن آن چیز مذکور نیست - رواه البخاری - وعن ابی الطفیل - صحابی است آخر الصحابه
 موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنهما - قال رایت رسول الله گفت و هم
 پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یطوف بالبيت و سلم الکرین بحج معه و قبل الحجین - طواف میکرد و بخانه و استلام میکرد
 رکن را به محجن که با او بود و بوسه میداد و محجن را درین حدیث استلام رکن است بوجوب و تقبیل آن و در حدیث
 سابق اشارت به محجن بود و محجل آنکه هر چه استطاعت دارد میکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بخیز حجاب

و مانند آن بر واه علم چون عایشه رضی الله عنها قائله فرج الله رسول الله گفت عایشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 از آنکه از الایحج - در حالیکه ذکر میکردیم در طلبیه گریح - تا کما کنا بنفوسنا فی حبس بنیامیکه بودیم با پیغمبر حیض کردیم و بیرون رفتیم کسری و نماند
 آخر نام منوچهری است بر یک مرحله از که در آنجا مترعام المؤمنین میمونند است رض و نکاح و سه رضی الله عنهما از وفات
 و موت و سه پسرین موضع اتفاق افتاده بودند - فدخل البنی صلی الله علیه و سلم و انابا الی - پس در آمد آنحضرت و حال
 آنکه من گریه میکردم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از گزاردن حج - فقال لعالمک نفست - بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت
 شنید که تو حیض کردی مراد از آنست اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول میگویند قاتل هم گفته ام می - فقال فان ذلک
 شکی که قبل از آنکه ای نبات آدم گفت آنحضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیزی است که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدا تعالی
 آنرا بر دختران آدم پیوسته و بعضی روایات آمده است که ابتدا کسی آن از نسا بنی اسرائیل است و کلام در و
 در باب حیض گذشت - فافعلی یا فضل الحجاج پس بکن ای عایشه چیزی که میکنند حاجیان - غیر آن لا یطوفون بالبيت
 حتی یطهروا - جز آنکه طواف نمیکنی بخانه تا آنکه پاک شوئی متفق علیه - وعن ابی هریره - رضی قال یعنی ابوبکر
 رضی الله عنه فی الحجة التي امره البنی صلی الله علیه و سلم علیها - گفت ابوسهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود
 او را آنحضرت برای حج یعنی برای اهل بیت و اهل بیت را از حج اوداع که آنحضرت بنفس شریف خود گردانید معلوم شد که چون حج
 فرستاد آنحضرت بجهت اشتغال بوفات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت - يوم اخری ربط -
 فرستاد مرا ابوبکر - فخر میان گردیدی که - امره ان یؤذن فی الناس - امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گوید و اعلام
 کند در مردم احتمال دارد که ضمیمه اقرار ابوسهریره رود - الایحج بعد العام مشرک - آگاه باشید که حج کنند بعد ازین حال
 هیچ مشرکی حج کردن مخصوص به مسلمانان باشد - ولا یطوفن بالبيت عریان - و باید که طواف کنند بخانه کعبه برهنه
 و این عادت اهل جا بلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنند در آن -

متفق علیه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی - قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرتد یدیه - گفت مهاجر که از
 البیت پشت پر سیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر سیدار و مرد و دست خود را - فقال قد حججنا مع النبی -
 گفت جابر به تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلم یکن نقف - بنون پس نبودیم که بکنیم آنرا و بیان نیز در وایت
 است یعنی نبود آنحضرت که میگویند آنرا که ندرت باشد آمده باشد این است و امام احمد گفته دستها بر دارد و دعا کند و در شرح
 کتاب فرستاده که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روا شده است و در بعضی رسائل که در مذہب خلفی
 ذکر کرده اند که در اول که نظر به بیت افتد دعا کند و لا یستعین بیدین از خشن و عاصت و الله اعلم - رواه الترمذی
 و ابو داود - وعن ابی هریره - قال أقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فدخل مكة - و سه آورده آنحضرت

و سفید بودن او و سیاه گشتن او گناهان او میان تشبیه است مراد میان راز که عبرت گیرند که گناهان در جوار تاثیر میکنند
چهره و لباس ایشان و این همه تر و دو شک و تار و پل از نعلت باطن و حیل که نفس است و راه راست آن است که با ظاهر
آن ایمان بنمایند و حقیقت آنرا به علم الهی تفویض نمایند بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بانه التوفیق - فاعلم - مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در تفسیر اسود و سفیدی چو آنکه آن سفیدی می رود می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر و دین تیره بود که این
را اهل علی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فارسی که تصنیف کرده گفته که این چیز فکر کرده است که در تفسیر اسود و سفیدی
سفید شرق و بود و رحمت این چیز در سنده با قصد و همتا و نیر و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من
در تفسیر اسود و سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در قصد و همت بود و الله اعلم
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الجحیم - و هم از این عباس است که گفت آنحضرت در شان چهار اسود
و الله یحب فی الجحیم ان یوم القیمه - بخدا سوگند هر آنکه می آید بر او عجز اسود و الله اعلم - و قیامت - لیخیمان و یجبرها
در حالیکه مراد و چشم است که می بیند آن و چشم می شناسد کسی را که اسلام کرده است او را و سالک شیطانی
و نهانی است که سخن میگوید آن - شهید علی من است که حق - گوای میبرد و در غیب و حافظ میگرد و هر کسی که اسلام
کرده است او را حق یعنی ایمان و صدق و یقین - حبه الله - گوای میبرد حق و راستی و انچه در حدیث نیز معمول است
بر ظاهر نیز اگر حق سبحانه قادر است بر ایجاد هر نطق و جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که در اول ایشان نیکی
و تقلب است و میگویند که این کنایت است از تحقق ثواب تلم و عدم ضیاع اجر و سعی او عجب است از بقیای او
که میگوید غالب بنظر آن است که مراد همین است اگر چه قطع نیست محل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بقیای او
زیر که در حدیث است نیز بر تقلب و تاویل و تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز از الله عنه - رواه الترمذی
و ابن ماجه و دارقطنی و حسن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الذکر و المقام
یا قوتان من یا قوت الجحیم گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدستی که کن یعنی جحیم
و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پایای اوست علیه السلام هر دو یا قوت اند از نفس یا قوت یا قوت یا قوت
و یا قوت نام چه هر چه مشهور است با طمس الله نورها - نحو و ناید یکبارده است خداست تعالی نور این هر دو را - و یوم طمس
نورها لا ضار ما بین المشرق و المغرب - و اگر ناید یکبارده نور این هر دو را هر آنکه روشن میشود هر چه میان
مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گو یا حکمت و طمس نور آن است تا ایمان به غیب باشد امتحان ایمان دین
صورت است - رواه الترمذی و امام احمد خلیل در سند خود و ابن جابر در صحیح خود تیره روایت کرده اند
و حسن مجتهد بن عمر هر دو لفظ صغیر است از کبر تا بعین و نقه است و در زمان نبوت و ولادت یا قوت یا قوت

بعضی گفته اند آنحضرت را دیده و آنکه علم روایت نمیکند - ان ابن عمر بن الخطاب بن النخعی الکینین - که ابن عمر بود که انبوهی میکرد
 بر سر دروگر کن هر کن اسود و رکن یانی - زحاما روایت احمد ابن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زیارح علیه -
 انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ کی از یاران آنحضرت را که انبوهی میکرد بر سر کی ازین دروگر کن - قال ان افضل غائی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی نکنم نشوید بر من که حجت دارم بر آن زیرا که من شنیده ام
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بگوید - ان کما کفارة الخطایا - بدرستی که مالیدن این دروگر کن بدست پیغمبر
 است مگر گناهان را نه و متعقیقول - و شنیدم آنحضرت را که میگفت - من طاف بهذا البیت اسبوعا - یکبار که در گرد این
 خانه هفت طواف - فاحصاه پس محافظت کند بر عایت واجبات و منن و آداب آن - کان کتفی رقبته - باشد تو را
 آن مانند ثواب آنرا کردن نبوده - و شنیدم آنحضرت را که میگفت - لا یضع قدما ولا یدین الا یدین الا یدین -
 شکر کسی قدم را در طواف و بر نهید او را دیگر - الا حط الله غنه بها خطیئة - مگر آنکه قرووی آورد و کم میکند خدا تعالی
 از آن کس به سبب آن قدم نهادن و بر داشتن گناهان او را - و کتب له بها حسنة - و می نویسد بر او سی نیکی را
 و بر قدم گنا که میکند و حسنی نویسد - و فاه الله فی - و شرح محمد بن عبد الله - بن السائب صحابی است اهل مکة
 قرأت از او سه بار در مجامع بر او خوانده - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 یقول ما یرى الکینین - میگفت آنکس میان رکن یانی و رکن اسود این دعا را - ربنا اتنا فی الدنیا خسته و فی الآخرة حسنة
 و قضا عذاب النار - گفته اند که هیچ نشنیده از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعائی در طواف گراین دعا و دعایا
 دیگر که تواتر کند از صحابه و تابعین و سلف که آمده و آنکه علم رواه ابو داود - و من صدقته بنت شیبہ بعضی گفته اند که وی آنحضرت را
 دیده و در بعضی گفته اند ندیده و این حدیث را رواه ابن عمر بن الخطاب بن النخعی - و شنیدم آنحضرت را که میفرمود
 که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود - قال آنحضرتی - گفت صفیه خیر و او را نسبت ابی تهره یعنی فوقان و سکون جیم
 و فتح را پیش از الف و بعضی فتح بنزه - قالت و قلت من نسوة من قریش و آل ابی حنین - گفت بنت
 ابی تهره و آمدن بازمانی چند از قریش سرای آل ابی حنین را - بنظر ابی رسول الله - و حالیکه نگاه میکنم بسوی پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم بهوشی بین آنها و انزوة - و آنحضرت میدوید میان صفاد مرده - فراتیه یعنی او ان میره لید
 من - شنیده ام من او را که میگوید و بر سرستی که میر آنحضرت بر آئینه میکرد و دید از سختی و دیدن میر
 کبیریم و سکون و تحماتیه یعنی او را - آید که در میری چند و در شبی لحاف و ملحقه کبیریم یعنی لباس که بالایی همه لباسها
 نیز می آید و اینها اینها است - و شنیدم آنحضرت را که میگفت - استوفوا الله کتب علیکم لیس فی
 کینه و کینه که حق تعالی اراده است و واجب گردانیده است بر شما سی روز سی فرض است نزد مالک و شافعی
 و احمد و مالک اصیب است و بعضی تطوع گفته اند بطاهر که بیه و لا جناح علیه ان یطوف بها - رواه فی الشرح المستدرک

گفتن از پس مردان و حال آنکه تو سوار باشی - فطمت و رسول الله - پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا -
صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب - نماز میکند و در پناه خانه کعبه ایستاده و کتاب مسطور - در حالیکه میخواند
و بطور کتاب مسطور استفق علیه - و عمر بن الخطاب - بعین ماله و کسر موجد در آخرین ماله بن ربه -
بعضی اورا از صحابه شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثرین اند - قال رایت عمر قبل الهجرة یقول - گفت
دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد و حجر اسود را میگفت - انی لاعلم انک حجر تنفع ولا تنفع - بدوستی
که من سزاوارت میدانم که تو سنگی با عبادت صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان میرسانی - و لولا انی رایت رسول
و اگر نمی بودم که من دیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قبل بوسه میداد - تا بلک - بوسه میداد و من ترا میگویند
که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الهمد با سلام در فتنه نیفتند بعبادت و بک آرد و آنکه در بیان
عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رضی گفت باز مان ازین سخن یا امیر المؤمنین که در نفع و زیان میکند
بازن خدای خود صل استفق علیه - و عمر بن الخطاب - رضی الله عنه ان البی صلی الله علیه و سلم قال و کل
به بعد ان مکایفی الکریم الیائی - روایت میکند ابو هریره که گفت آنحضرت که مژگن گردانیده شده اند بوسه یعنی
هر کس یانی بنفشه و فرشته - من قال - پس کسیکه گوید - اللهم انی اسألك التقوی و العافیة فی الدنیا و الآخرة - بنا
انما فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قضا عذاب النار قالوا سیکون فی آن بقنا و فرشته - آمین - هرگاه هر کس یانی
را این فضیلت باشد هر کس اسود را نیز ثواب باشد بلکه زیاده بیان و تواند که این فضیلت و خاصیت مخصوص هر کس
یانی بود هر کس اسود را فضائل دیگر باشد هر کس او را عظم و او را از ان - رواه ابن ماجه - و حشمة ان البی
صلی الله علیه و سلم قال من طاف بالبيت سبعا و الاثم الا - کسیکه طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر سبحان الله
و الحمد لله و الله الا الله و الشکر لله و لا حول و لا قوة الا بالله بحسبیت غنة عشر سیات - مخورده میشود و از دست و پا
و کتاب و عشر خانات - نوشته شود و بوسه و در پی - و سیع له عشر درجات - و بلند گردانیده شود و برای
و به پادشاه من طواف نکند - و کسیکه طواف کند پس سخن کند یعنی آن کلمات مذکوره و مکرر آورد و من طواف
یانی شکر دیگر بوسه شود که مرید گردد - و هر کس ذلک الحال - و حال آنکه وی در آن حال مست و در بعضی نسخ
فی ملک الاله فافض فی الرحمة به جليلة - می و را به در رحمت بر و پاسه خود - کنی فی المار به جليلة - می و را به
آنها بر و پاسه خود انجیلین تقریر کرده پس یعنی این حدیث را و گفت بنده ضعیف عصمه الله که در خاطر چنان خطبان
میکند که منی این حدیث این باشد که هر چه کلام بلام ناس کند نه با آنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلل و کبیر قابل
قول او لا یسکون الا به سبحان الله الخ با و مردان او را ثواب است که بیانشد فافض در و ریاسه رحمت هر دو
پاسه خود را سفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد با سفل و نمیرسد رحمت تا اعلا و از جهت

بودن و تو تکلم میفرمود چون تکلم کرد خداوند مستغرق میگردد و در هر یک از این سه روز تا احوال و الله اعلم

فانهم و بالله التوفیق و رواه ابن ماجه

باب الوقوف بعرفة

بدانکه در توفیق بفرموده می آید و در کون جماعت و در کون عظیم است چنانکه واروده است که هیچ عرقه عرقه اسم مکانی
مفهوم است و معنی زمان که روز عرقه است نیز آید و اما عوفات باطل جمع معنی مکان آید فقط او شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و قله و محال و توفیق است و در چهار جهت عوفات جمع است و در بین مکان بعد از
پیش از آنکه در شهر است یا از جهت آنست که خبر میل عظیم میگردد و در بین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت
عوفت شما شایسته ابراهیم میگفت عوفت شما ختم یا از جهت آنکه این مکانی عظیم و مشهور است گوایه عوفت است پیش از
آنکه این بجهت آنکه از جهت توفیق عباد و در سه نبوسه خدا و عبادات و ادعیه این معنی اگر چه مشترک است میان
و آنکه دیگر و لیکن این مکان عظیمترین مکانهاست که موازی و معادل نیست و راجع مکانی از آنکه ارفعیست
تفسیر کرده شد بدان که در توفیق از عوفت است و معنی میگویند که عرقه مشتق از عرف است یعنی عین
و سکون را و آنکه استعمال کرده میشود آنرا و بر سه خوش و چون درونی بواسطه بد جهت گنده درین فرمایش پدید آید
در مقابل آن عرقه گفته اند از جهت خالی بودن او از آن رواج و در توفیق بعرفه عبارت است از ایستادن در آن
راوی اگر چه ساخته باشد و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد و حاجی شد بعد از آن
طواف است چنانکه گذشت

الفصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الشافعی - که تابعی ثقة است - انه سأل انس بن مالک - روایت میکند
که در سینه انس را - و همانا زبان من منی الی عرقه - و حال آنکه آن هر دو میر نقد وقت با ما و انشی بعرفه -
کیونکه کتبم تصون فی هذا اليوم مع رسول الله صیه چگونه بود و پدر شهادت و چه کار میکرد و چه ذکر میکرد و درین روز
عزیز با رسول خدا صلی الله علیه و سلم تقال کان یل منا المصل فلا ینکر علیه - بود که نمیدانید میکرد و از اسیر که نمیدانید که از او
پس آنجا کرده نشد بر آن - و دیگر المکبر شافعی علیه - و نمیدانید میگفت هر که گمب که نیده بود پس آنجا کرده نشد
بوسه یعنی لازم نبود که نمیدانید گویند اگر نمیدانید و راست و لیکن گفته اند که نمیدانید گفتن رخصت است و نمیدانید
که نمیدانید گویند و نمیدانید روز عرقه هر حاج راسخ نیست سنت آنست که تاری جمعه العقیقه نمیدانید که باشد و اما کسی
سنت است و پس نماز با حاج و غیر حاج را شوق علیه و عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال تحرت بها - روایت است از جابر که گفت آنحضرت که بخاک دم من اینجا اشارت نمود یعنی معین میکنند از شیخ
که آنحضرت در آنجا خمر کرده و الا ان نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا شجر البنی نامند و شجر کادر اینجا

کرده اند و شوی گاهیا نحر و دنیا به محل نحر است در سه موضعی از منی که نحر کنند جا نحر است - فاشخروانی رحا کم - پس نحر کنید - شما در منزلها و جایها سه رخت خوراین را در منی گفت و در عرفات گفت - و وقتت منها و عرفه گاهیا موقوف - و وقوف کردیم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در روز نحر که او را جمع نکرید نیت حجیم بجهت اجتماع آدم و حوا و روسته و از ولائیه یعنی توبه و اجتماع است گفت - و وقتت منها و جمع گاهیا موقوف - و وقوف کردیم من اینجا و جمع همه موقوف است و شک نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جواز شامل است همه را - رواه مسلم - و عمر بن خطاب رضی الله عنه

عنه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعقبا الشرفه عبد الله بن النضر بن ابي عوفه - گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روئے آزاد کردن خدا سے تعالی در آن روز بنده را از آتش و دوزخ از روز عرفه - و انه ليدنو - و بد رستی که در تعالی نزدیک میشود و بر رحمت و مغفرت - ثم يباهي بهم الملائكة فيستبشرونها فتسألهم ان ينادوا نازش میکنند بنندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را - فيقول يا اراؤا هؤلاء - پس میگویی ملائکه چه میخوانند این بنندگان من بلفظ استغفام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل نبی آدم و پیشانی شوند از طغی که در ایشان نسکند و نهد

رواه مسلم

الفصل الثاني - عن عمر بن عبد الله بن صفوان - قال بنی قریظی است نحر کرده اند در این جهان و در دنیا عن خال له يقال له نريد بن شيبان - روايت میکند عبد الله از خالیکه مراد است گفته میشود و او را نريد بن شيبان صحابی است - قال کنانی موقف لنا بعرفة - گفت نريد بن شيبان بودیم با او موقوفی که بود با او و عرفه و در قديم الزمان در عهد جاهلیت بمرات کبار و اجداد و قوم اینجا وقوف کرده اند و نذر چنانچه مگردن موقوف الامام جده و منی انداخت یعنی وصف میکرد به بعد آن موقف را عمر بن عبد الله از موقف امام بسیار و البته - فاناما ليس آثره بلان

این مربع الانصار سه - یکسر میم و سکون را وقع موحده نام او زید است یا زید بن عبد الله - فقال اني نريد رسول الله - پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم - صلى الله عليه وسلم اليكم - بهو به شما - فقول لكم فقد اتي شيبان میگویی آنحضرت شما را وقوف کنید شما به شما خود و فاکم علی ارث من ارث ابيکم - پس بد رستی که شما میراث از میراث پدر کلان شما که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آن است که هر قوی و قلیله ما اندر عیب پیش از زمان اسلام موقوفی همین بود از عرفات که در اینجا وقوف میکرد و نذر موقوفه میداد این نريد بن شيبان در جاسیه بود که بسیار و در موقوفه آنحضرت که موقف امام عبارت از آن است پس اینها هستند که عرض

نمائند که نزدیکتر باشند یا حضرت خود تفرس نموده که خواهند در خواست پس صحابی را که این مربع میگفتند به ایشان فرستاد که بجای خود بایستند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشا و ایشان عبارت از آن است انتقال نکنند که عرفات همه موقوف است و در منی و نزدیک از موقف امام تفاوتی ندارد تا و تفرس

و تخلفت نیستند - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل غزوة موقف بغير غزوة و هر چه بود و سه موقف است هر جا یک وقف کنید صحیح است - و کل منی منحر - و عمدنا منحر است در هر جا که می که منحر کنید جائز است - و کل الزوال وقف - و همه منواله موقف است - و کل منحر که طریق و منحر و همه را بهای که راه و منحر است فجاج کبر فجاج فجاج فجاج راه کشاده میان دو کوه منی از هر راه که بگذرید و دیدید است و هر جا یک در که منحر کنند و است منحر در حرم باید که حرم است لیکن در منی اعمادت شده است و روزی که در منی منحر است در منی می باشند آنجا قربان می کنند و بهای دیگر منی بدی و دم شکر تیغ و نذر و جز آنرا اگر در که کنند - قصور سه نذر و مقصود از قسوه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عمد است و الا فیصلت موقف آنحضرت و منحر و طریق و سه باقی است که لا ینحی - رواه ابو داود و الدارمی - و عن خاتمه - بن هزوه - فتنج حاکم و ابو داود و ابی حمزه - قال رایت النبی - گفت دیدم پیغمبر را - صلوات الله علیه و سلم یخطب الناس یوم غزوة - خطبه میکرد مردم را در روز غزوة منی و عرفات - علی البیضاء فی الکتاب - برشته سوار ایستاده و هر دو کتاب گویا که این لشکر ارتقا و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند - رواه ابو داود و عن عمر بن شیب

عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خیر الدعاء و دعاء یوم غزوة بهترین دعاء ها دعای روز غزوة است که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است - و خیر اقلت انا و انبیون من قبله - و بهترین دعا و ذکر که گفتیم من و پیغمبر من که پیش از من بوده اند این است - لا اله الا الله و الله لا شریک له و الحمد لله و هو علی کل شیء قدیر - رواه الترمذی و سه مالک عن طلحه بن عبید الله عن ابی توفیة الاشجعی

و عن طلحه - بن عبید الله بن کرزیه - فتنج کان و کسر را سکون شناه تخانید و لدر آخر ناس و عبید الله بن لفظ تصغیر پیشین واقع شده است در نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شده است و در بعضی نسخ مصلح و کاشفت فیه و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بن یاموافی آنچه در اکثر کتب اسما الرجال است تابعی است - رواه

بنکند از سه حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و خراشان و حدیث او مرسل است و طلحه بن عبد الله از عتبه بن بشره است و سه طلحه بن عبد الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافة است و الدالی بکر صدیق رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما رئی الشیطان یوما یوفیه اصغر - گفت آنحضرت دیدم آنرا که است شیطان در هیچ روزی که سه در آن روز خود ترا باشد - و لا اوجر - ببال و حاسه مملکتین و نه دورتر در آنده تر - و لا احمق - و نه خوارتر و خورتر - و لا اخیل منه - و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش - منی یوم غزوة که در روز غزوة میباشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه بخورد و در خوار میگردد و در روز غزوة از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خوار می و غصه و سه - واذلک الامامیری من تنزل الرحمة و نیت ان

راہنگی و خورامی و غصہ و غم شیطان در روز عرفہ کہ بجبت پیرے کہ می بند از فرو آمدن رحمت بر آدمیان - و توجاؤ
 اللہ عن الذنوب العظام - و در گذشتن خدا سے تعالیٰ از گناہان بزرگ ایشان - الا ان لی یوم بدر - مگر آنچه
 ویدہ شد از خورامی و زاری و تزاری شیطان روز بدر کہ روز فتح و نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام
 بود و در آن روز خورامی و غم مانند روز عرفہ بود یا بیشتر - فانه قدر سے جبرئیل بنوع الملائکہ - پس بدستی کہ
 کہ شیطان تحقیق ویدہ جبرئیل را در روز بدر کہ ترتیب میدہد ملائکہ را و صفہا راست میکند برائے جنگ و شرکان
 و نزاع ہذا سے و عین حملہ بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراہم آوردن و نزاع بفتح و اوسہ رنگ و سلاار
 لشکر و بازدارندہ - رواہ مالک مرسلہ فی شرح السنۃ بہ لفظ الصاحب و ایت کرد این حدیث را و شرح سند بہ لفظ
 کہ در مصابیح نہ کہ درست - و عن جابر رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم عرفہ ان اللہ
 فیزل الی السمار الدنیا - چون میباشد روز عرفہ بدستی کہ خدا سے تعالیٰ فردی ایدہ آسمان سے کہ پایان ترست
 یعنی قریب میشود بر رحمت و احسان و کرم - فیما ہی ہم الملائکہ - پس می نازد و آدمیان فرشتگان را بقول
 انظر الی عبادہ - پس میگوید و سے بچانہ نگرید بسوے بندگان من - اتونی شقا غیر اہل جہنم - آندہ اند
 در گاہ رحمت مر اثر ولیدہ موسے بخار آلودہ فریاد کنندہ بر آندہ آواز بار بار بلبیہ و ذکر و شہادت و تعظیم
 جمیع اشعش و غیر لغیر عین جمیع انجبر وضع ضا و مجہد باگ و فریاد کردن بین کل جمیع عین - از ہر راہ کشادہ و دور و نزدیک
 اشہد کم الی قد غفرت لہم - گواہ میگیرم شمارا بر اینکه بدستہ اگر ہوا آمزدیم ایشان را - فبقول الملائکہ یا رب فلان کان
 یہ ہن - پس میگوند فرشتگان اسے پروردگار فلان - این حاضران یہو کہ نسبت بہ ہن کردہ شد
 و رہتی بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلا تق و فلانہ - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان
 اند - قال - گفت آنحضرت - یقول اللہ - میگوید خدا سے - غر و جل قد غفرت لہم - تحقیق آفرزدیم ہر ایشان را
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فہامن یوم اکثر علی قاصن النار من یوم عرفہ - گفت آنحضرت پس نیست
 هیچ روزی بیشتر از روے آندادن و دروے از آتش و نزاع از عرفہ - رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث - عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان قریش ومن دان وینہا - گفت عائشہ بوم
 قریش و کسانے کہ گرفتہ بودند وین قریش را و تابع ایشان بودند - یفتون بالذلفۃ - و قوت میکردند بزر ولفہ
 از جہت تنذہ و تفوق بر مردم و میقتند ماہل اللہ و ساکنان حرم ابویم برون نمی آیم از حرم و فر ولفہ حرم است
 و وفات حل - و کان الیہون احسن - و بودند قریش کہ نام کردہ میشدند مس لہم حار و سکون سین مملہ
 جمع احسن یعنی شجاع از حماستہ یعنی شدت و شجاعت باز جہت شدت ایشان در دین خود یا از جہت اتجا
 ایشان بچسبکہ نام کہیہ است نہ کہ اسگما سے او سپاہ اند ماہل بر سفیدی ران سخت میباشد - فلان سائر العرب

یفتون بفرقة - پس بودند باقی عرب که وقوت میکردند بفرقه - فلما جارا الاسلام امر انهم بنیہ - پس هنگامیکہ آمد دین اسلام
امر کرد خدا سے تعالیٰ مر پیغمبر خود را - صلی اللہ علیہ وسلم ان یالی عوفات کہ باید عرفات را بقیفہا پس وقوت کند در سے
ثم یقبض منها - پست بر اندوسیر کند بہشتابی از سے یقین بضم یا از افادت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار
روان شدن از عرفات - فذلک قولہ تعالیٰ لیس آنت معنی قول خدا سے تعالیٰ - ثم اخیضوا من حیث افاض الناس
بستر روان شود و بر آید از آنجا کہ روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براسے قریش است و لازم می آید ازین
امر مرسلان بان را نیز - متفق علیہ - وعین عباس - بن مرداس - صحابی است از مولفہ اقلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانے و نیکو شد اسلام و شریف بود و قوم خود حاضر شدند فتح را با قصد کس از قوم خود و سے
از جماعہ است کہ حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاہلیت - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت است
از سے کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - دعا لامنہ عشیہ عرفہ بالمعقودہ دعا کرد و مر است خود را در شبانگاہ روز عرفہ با ضرب
شدن گناہان مرافقت است کہ حاضر شدہ اند بمرفات یا سلق است و اول ظاہر تراست - فاجیب انی قد غفرت
لکم اخلا النظام - پس اجابت کردہ شد و قبول کردہ شد دعاے آنحضرت باین طریق کہ بدرستی کہ من تحقیق آمرزم
مرایشان را بہ گناہان را بظلمت نظام کہ مراد بان حقوق عباد است جمیع مظلمہ بکسر لام فتح آن و بعضی فتوح اشکال بعضی
ضم را نیز بخوبی کردہ اند و مظالم عامرست کہ در مال باشد یا در عرض - غالی اخذ للظلم منہ لیس بدرستی کہ من گیرہم در بدل البتہ
از براسے مظلوم حق او را دین قسم از گناہان را نمی بخشم و اخذ بلفظ تکمل نیز روایت است - قال ای رب ان
اعظیت المظلوم من الخبیثہ - گفت آن حضرت اسے پروردگار من اگر میخواہی میدہی مظلوم را از نعم بہشت یعنی
در بدل حق و سے کہ ظالم گرفتہ است - وغفرت للظالم - وی آمرزمی مر ظالم را - فاجیب عشیہ - پس اجابت کردہ شد
و قبول کردہ شد دعاے آنحضرت در شبانگاہ عرفہ - فلما اصبح بالمزولقہ - پس هنگامیکہ صبح کرد آنحضرت بمزولقہ
عادلہ عار - باز کرد دعا را - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کردہ شد آنحضرت بسوے چیز سے کہ سوال
کرد و قبول افتاد دعاے آنحضرت در آمرزیدہ شدن تمامہ گناہان اگر چه مظالم باشند - قال فضحک رسول اللہ
گفت راوے پس خندہ کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم او قال تبسم - یا گفت راوے بجای ضحک تبسم - فقال
لہ ابو بکر و عمر - پس گفتند مرا آنحضرت را ابو بکر و عمر - بابی انت را می ان ندہ الساعۃ ما کنت تضحک فیہا - پدر
و مادر من فدا سے تو باو بدرستی کہ این ساعتی است کہ تہودی تو کہ خندہ میکردی در سے یعنی نشان بقیفہا
حال این ساعت نیست کہ خندہ کنی با مراد شیل این ساعت است این تاویل از براسے آن میگویم کہ ابو بکر
و عمر آنحضرت را بہرگز پیش ازین در مزدولقہ ندیدہ بودند تا بگویند کہ تہودی تو کہ خندہ میکردی درین ساعت
فما لذلک الضحک الضحک اللہ شک - پس چه چیز خدا نید ترا ہمیشہ بہ خداوند خدای تعالیٰ دندان ترا کنایت

دست از شاوخی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان حدیث الله ابلیس لما علم ان الشر غیر جیل قد استجاب دعائی
و قد لا اشی - بر رستی که دشمن خدا سے کہ ابلیس ست ہنگامیکہ دانست کہ خدا سے تعالیٰ تحقیق قبول کرد و عا سے
در او بیا نرید مرادت مرا - انحدار اتر اچھیل پھوہ علی راسہ - گرفت خاک را پیش گشت کہ می اندازد و بہر دو دست
خاک را بہر سر خود - ویر عو بالویل و البیور - و دعا میکند بویل و بیور ہلاک و میگویا و یلاہ و یا بیور ہلاک و ویل یعنی ہلاک
و سختی و بیور یعنی ہلاک و در قاموس گفته کہ ویل یعنی حلول شرست و بیور شبا یعنی فضیلت رگفتہ اند کہ ویل نام
برادری است و در نسخ - فاشحانی ماریتہ من خرقہ - پس در خندہ آور و مرا چہرے کہ دیدم من از بی مبرے
و ناظر فرماؤ - رواہ ابن ماجہ و سہ البیہقی فی کتاب البعث و النشور - بدانکہ ازین حدیث معلوم میگردد کہ
چہ کافر مسلم نیز میشود و طہراتی گفتم کہ این معمول است بر ظالمی کہ توبہ کردہ و عاجز آمدہ از وفا سے حقوق و بہیق گفتمہ
کہ مر این حدیث را شاوہد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانہ و تفراد و زونک کافی است
و ظلم داخل و ما وون شرک است و در مواہب لدنیہ میگوید کہ در نہی گفتمہ است کہ آنچه در حدیث صحیح آمدہ است
کہ کسی کہ حج کند در وقت کند و فسق نورزد و بیرون آید از گناہان ہم چوایوز سے کہ زائیدہ است اورا اور و مخصوص
بہما ہی متعلقہ بحقوق اللہ و حقوق العباد و در حقوق اللہ نیز ساقط نمیکرد نفس حقوق پس کسی کہ بر ذمہ او نماز
یا کفارت است و مانند آن از حقوق اللہ ساقط نمیکرد و نہ یہ کہ آن حقوق است نہ ذنوب و نہ نیست اگر تافیر و
پس نفس تاخیر و سے ساقط میگردد و حج نہ آن حقوق بانفسہ ما پس حج مہر و ساقط میگردد و اندام مخالفت را نہ حقوق
و این تمیہ کہ از مشاہیر علما محدثین است گفتمہ کسی کہ اعتقاد کند کہ حج ساقط میگردد و اند چیز سے را کہ واجب است بر و
از حقوق خدا ہم چو نماز کہ بر ذمہ او است مثلاً توبہ و اوہ شود اورا ازین قول او و اگر توبہ نکند قتل کردہ شود و ساقط
نمیکرد و حق آدمی حج اجماعاً استی و درین کلام از تشدید و تضییق چیز سے است کہ مخفی نیست و مشہور آن است کہ حقوق
اللہ مغفور است حج و در حقوق عباد خلاف است و مجبور بر آنند کہ مغفور نیست و ظاہر احادیث عموم است و اللہ اعلم

باب الذی فیہ

من عرقہ و انزو لغتہ - باب و بیان گشتن و بیرون آمدن و شتاب آمدن از عرقہ و منزو لغتہ ظاہر آن است کہ بجای
انہ حج گویند زیرا کہ دفع یعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نہ برگشتن و بیرون آمدن لیکن
دفع اینجا یعنی خروج از باب است تفسیر بدیع جہت آن کہ فند کہ چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی
دفع میکردند یا مرد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن و احادیث فصول سابقہ معلوم شدہ اینجا بیان کیفیت آن
الفصل الاول - بحن ہشام - بن عرقہ - تابعی است شہر پدیش - عن امیہ قال - روایت میکنند
از پیر خود کہ گفت - سئل اسالمتہ بن زبیر کیف کان رسول اللہ - پسیدہ شد اسامہ بن زبیر را کہ چگونه بود پیغمبر خدا

حج

صلی الله علیه وسلم سیر فی حبه الوداع بین عرفة - بحکم کیفیت سیر میکرد و در حبه الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات - قال
گفت اسامه - کان یسیر العقیق - بود آنحضرت که سیر میکرد و شتاب و عشق و تحقیق سیر میکرد و بعضی گفته اند میان آهستگی
و شتابی زیاده بر نشی و بعضی گفته گام کشا و نهادن - تا فرود آمدن - پس چون می یافت فرجه تیر تیر می رفت فی الجراح
فجوة یفتح فاد مسكون جم قوله تعالی فی قصه اصحاب الکفت و هم فی فجوة منه و نفس بسیار مهمل سیر شدند فوق عشق و فی الجراح
نفس نیک را ندان نفس ناقصه میگویند و تنبیه بر آمد نهایت آنچه بدو است از سیر و اصل و سست و استقصا و رسیدن نهایت
چیزی نیست تنبیه علی - یحیی بن عباس رضی الله عنهما و رفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة - روایت است از
ابن عباس که و س - و س که و سیر و ن آمد هم را آنحضرت روز عرفة - سمع النبی صلی الله علیه وسلم و راه زیاده را شد پیر
بعضی بالابل - پس نشیند آنحضرت در پیش خود منع سخت و زدن مرسته آن را که مردم به باطنه میکرد و در تیر زدن
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند - تا سوار بسوخته ایتم - پس اشارت کرد آنحضرت بآنرا باینکه خود بسوخته مردم
و قال - و گفت - ایها الناس حکم بالکفایت - ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و زید - فان البسیر
بالایضا - زیرا که بکی کردن و خواب یافتن در باب حج و خزان نیست به تیر زدن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن
و شتابی کردن بلکه باجنباب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفت و فسوق دور بودن - رواه البخاری
و عثه ان اسامه بن زید کان روف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الى المزدلفة - و هم از ابن عباس است
که اسامه بن زید یوز سوار و سپس آنحضرت در سوار شدن از عرفة بسوخته مزدلفة - ثم اردون الفضل من المزدلفة
الى منی - پیشتر سوار کرد آنحضرت در پیش خود فضل بن عباس را در سواری که اسن اولاد عباس بودند و مزدلفة بسوخته
منی - فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم - پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود
پیشتر صلی الله علیه وسلم - یعنی حتی رمی حجره العقبة - تنبیه میکرد تا آنکه رمی کرد حجره عقبه در روز نحر و بعد از رمی تنبیه
تمام کرد و حجره العقبة و در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز باید - متفق علی - و یحیی بن عمر -
رضی الله عنهما قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء جمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشاء
در یک وقت که وقت عشاء است بجز در مزدلفة و جمع نام مزدلفة است چنانکه گذشت - کل واحد منهما
اقامة - گزارد هر یکی ازین دو نماز باقامت یعنی هر یکی را یکبار جدا جدا و اگر چه او ان یکی بود چنانکه در فصل اول
از باب حجه الوداع گذشت سلم بیچ بینما - و نگذار نماز فضل میان این دو نماز - و لا علی اثر کل واحدة منهما -
و نه در پی هر یکی ازینها یعنی نماز فضل اصلا نگذار و نه راتیه مغرب و نه عشاء - رواه البخاری - و عن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنهما قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الصلوة الا یقنأها - گفت ابن مسعود و در پی من پیچید
که گزارده پیچ خواند را که در وقتش - الا صلواتین المغرب والعشاء جمع - مگر دو نماز که مغرب و عشاء باشد و در وقتش

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر و ایت میکند بر آن وجهی که شافعیة نصیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز غرة گفت از جهت شهرت امر است - و علی الفجر میگویند قبل میقاتها - و بعد از نماز بامداد و در روز و پیش از وقت و سه پنی وقت متاخر است که همیشه میگذارد و در تاریکی گذارد چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافت نمود که یا بنبر علی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر انچه حدیث است و مصرح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گذارد و پیش از وقت و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رسیده که و سه گذارد و نماز فجر را بعد از طلوع فجر گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی قوم کرده اند که پیش از دخول وقت گذارد و این خطاست و مخالف اجماع -

متفق علیه - و حسن ابن عباس رضی الله عنهما قال اما من قدم البی صلی الله علیه و سلم لیلته المذوفه فی ضفقه الحرة گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش از سر تاده بود و آنحضرت شب من و لطفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از نسار و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که روی حمرة العقبة کنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنيفة همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بر و روی حمرة العقبة کنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد بخوبی روی بعد از نصف ایل کرده اند و پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستحضره شافعیه آن است که مطلق را محل بر تقید میکند و الله اعلم - متفق علیه - حسن الفضل بن عباس و کان رسول الله

صلی الله علیه و سلم - روایت است از فضل و بود و سه پس آنحضرت نشیننده بر ناته - انه قال فی غصیه غرة و غدا جمع الناس حین و نحو - که آنحضرت گفت در شبگاه غرة و بامداد من و لطفه مردم را هنگامیکه تیر را ندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کرد و نیز عظیم با سکینه - بر شما باد ای مردم که قرآن را آرام کنید و شبانی و اضطراب نورزید - و یوگان ناقصه - و حال آنکه آنحضرت باز دارنده بود و ناقصه خود را از تیر زدن کاف به تشدید نواز که معنی بازداشتن - حتی

دخول محسرات - آنکه در آمد وادی محسرات بهین کسور شده - و هر من منی - و این وادی محسرات است و بعضی میگویند از ضر و لطفه است و تحقیق آن است که بر بنج سنت میان هر دو چنانکه گذشت - قال عظیم بحسبی مثل حسی الخند الذی یری بیا به الحجرة - گفت آنحضرت هر شب تا آنکه بر و اید سنگ نیر ازین وادی مانند سنگ نیر و خند که روی کرده و

آن حمرة و سابقا میان حسی الخند گذشت ظاهر این حدیث آن است که سنگ نیر به از راه برواشتند و در بعضی روایات آمده که از ضر و لطفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موهبی که بر دارند چنانست مگر آن جماعت که بوسه روی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگ نیر بردارند که بر اسری حمرة العقبة امر و بکار خراج

را خبر رسیده نوشته و در تخریج ابن حجر اخبره البیهقی من حدیث مسود بن مخزومه - و چون ابن عباس رضی الله عنهما
 قال قد مر رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة الفز فلفه - پیش فرستاد را آنحضرت در شب فز فلفه - انجیل شریفی که در آن
 با که در کان عبد المطلب با شیم - علی حمیرات - سوار سپهر کان - فجل علی الخافنا - پس گشت آنحضرت که میزد و بگرفت
 را آن با که مار بود و چو لطف در دواغ فی الصراح بطا و هاسه متعین بگرفت بر پشت زدن که رسیده از نرم نرم
 و لیل و سیگفت - ابی - یعنی همزه دفعه موحده و سکون تخانیه و کسر فوان و فتح یا سه شده ده اسه سپهر کان بن
 در تصحیح ابن فضل سخن بسیار است و در شرح بیان کرده ام - سلا تر موالجزة حتی قطع الشمس - رمی آنجید و جبره را تا آنکه
 طلوع کند آفتاب وقت استجب بر اسه رمی نزد ما این است تا وقت زمان و بعد از طلوع فجر نیز جاز است و لیکن
 اسه رمی در روز و شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم رواست با اسه رمی بلکه بعد از نصف لیل باشد
 رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و چون عایشه رضی الله عنها قالت ارسل الله صلی الله علیه وسلم بام سلمة
 لیلة الفجر - گفت عایشه زنت او آنحضرت ام سلمه را در شب فز فلفه - فرست الهجره قبل الفجر - پس رمی کرد و جبره را پیش از فجر
 ثم مضت فانافت - پشته گذشت ام سلمه پس طواف افانده کرد - و کان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله
 علیه وسلم عندها - و بود آن روز که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت است
 به سبب استیصال و سه در رمی و انافت و الله اعلم و گفته اند که این قضی بود خاص بام سلمه و درین حدیث
 مقال است و اساطین علم حدیث منکر اند آزا - رواه ابو داود - و در فرستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آمده
 و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند - و چون ابن عباس - رضی الله عنهما - قال یبى التیم او المتمر حتى یسلم - انجیل شریفی
 میکند تیمیم یا متمر تا آنکه اسلام مجر میکنند و شروع در طواف می نماید و کلمه او بر اسه شک راوی است و مراد تیمیم
 کسی است که اقامت بیک کرده است و عمره بجای آورد پس مراد متمر و تیمیم کی می افتد و مقصود آن است که در عمره
 قطع بلبیه نزد اسلام مجر میکنند چنانچه درج برمی جبره العقبتی نمایند - رواه ابو داود - و روایت کرده است
 انجیل را ابو داود و البیهقی مرفوعا بحضرت - وقال - و گفته است - و روای مرفوعا علی ابن عباس - و روایت
 کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث - عن یعقوب - بن عاصم بن عروة انه سماع الشریه - روایت است از یعقوب
 بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که سه شیند شریه را بفتح شین مجده و کسر را و سکون تخانیه و دال
 مهله در آخر که از صحابه است و سه نیز ثقفی است و بعضی گفته اند از حضرت عوف است - یقول - میگفت شریه
 انفت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - افانده کردم از عوفات همراه آنحضرت - فاست قدما الا ارض حتی اتی بها
 پس نسود پایا که آنحضرت زمین را تا آنکه آمد فز فلفه را مقصود آن است که در تمام راه سوار رفت و پیاده را در

تہ انکہ اصلانہ روئیا۔ اور کہہ دو در حدیث بخاری سے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ وزہرا بجا لب شعیب رشتہ و بول
 کرد و خود ساخت پس اسامہ گفت الصلوٰۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در سز و فطاعت۔ رواہ ابو داؤد
 و عمن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین ست زہرے کے گوینداست۔ قال اخباری سالم ان الجحاج بن یوسف
 عام نزل باین الزہیرہ گفت ابن شہاب خیر و او امر اسلم بن عبد اللہ بن عمر کہ مجھ جحاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در
 سائے کہ فرمود آری یکہ چہ جنگ عبد اللہ بن الزہیرہ از جانب عبد الملک بن مردان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کہیں
 نضج فی الوقت یوم عرقتہ۔ پیر سید از عبد اللہ ابن عمر کہ چو کہ کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم کہ پیر
 عبد اللہ بن عمر ست بجحاج۔ ان گفت تردید السنۃ مہجر الصلوٰۃ یوم عرقتہ۔ اگر ہستی تو کہ سنوای سنت را پس تہمین
 بنماز و در غیر روز گنزارد و روز عرفہ و ہجرت ہجرتی گرمی و در غیر روز و تہجیر و ہجارت سیر کردن و در غیر روز۔ فقال عبد اللہ
 بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انہم کانوا یجہون بن النضر و العصر فی السنۃ۔ بدستی کہ ایشان
 یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن
 راست و درست نام کردہ است او را مادر اسامہ یعنی کلہرق گفت نزد آن ظالم و سلامت مانہ از ماہنت در پیش
 انجمنین ظالمی۔ ثقلت لاسلم۔ زہرے میگویی پس گفت مرسلم را ابن عمر نعل صحابہ ثقیل کرد۔ ان فعل ذلک رسول اللہ
 آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ وہل یقیون فی ذلک الا السنۃ۔ و آیا ہست کہ پیر
 یکہ زندہ را ان یعنی و تہجیر و گزاردن نماز و غیر ذلک سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ البخاری

باب رمی الجمار

چار در اصل بمعنی سنگہ سے غروی آید و جارج نام سنگہ بڑہ ہاست کہ رمی کردہ میشود و آن مواقع را کہ آنجا رمی میکنند
 جہرات میگوبند بجهت رمی جمار و ان یا بجهت آنکہ محل اجتماع خصاصت و مہربانی جمعی آید و بعضی گویند کہ اجازتی
 اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد و ابیس را بجنائیس بکبریت ابیس انہ پیش
 دے بہ شتاب

الفصل الاول۔ عمن جابر رضی اللہ عنہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلہ یوم
 النحر۔ گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی یکہ و سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لنا خذ منا سکام۔ و میگوییہ
 باید کہ بگیرد و پیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات ست و اکثر اطلاق دے در اعمال
 و عبادات حج ست و درین کلام اشارتے بعد از سواری ہم بہت کہ تا ہمہ بہ ہتید و در پانبد۔ ظالی لا اور سے
 علی لا حج بعد تہی ندہ۔ زہیرہ کہہ بدستی کہ من و زہیری یا م شاید کہ حج کنیم بعد از حج من کہ ابن ست۔ رواہ مسلم
 و در نیمہ دیت و میل ست بر جواز رمی سوارہ و در ہایہ گفتہ است کہ ہر رے کہ بعد از دے رمی ست چنانکہ

روى جبرائيل وغيره حجة القيد الفصل انست که پياده کند زير که بعد از و سه ايستادن و دعا کردن و وضع نمودن دست
 در حالت نشی اقرب است به تضرع و بيان انصافيت سر وى است از ابى يوسف حکايت کرده شده است از ابى اسيم
 ان جراح که گفت در آرم سهرابى يوسف در مرض موت و سه پس بکشا و چشم خود را و گفت روى سواره فاضلتر است
 يا پياده و گفته پياده فاضلتر است گفت خطاک و سه پس گفت سواره فاضلتر است گفت خطاک وى بعد از ان گفت سر وى
 که بعد از و سه ايستادن است پياده فاضلتر است و آنکه بعد از و سه ايستادن نيست سواره فاضلتر است
 پس برخاستم از و سه تا در خانه رسیده بودم که آواز موت و سه برخاست پس تعجب کردم و حيران شدم از
 مرض و سه بر علم و ريشل اين حالت رحمة الله عليه و آنچه در احاديث صحيحه آمده است که آنحضرت صلى الله عليه و سلم
 روى ثمره عقبه کرد و در نحر سواره در روزهاى ديگر روى کرد پياده در کل - و عتمة قال رايست رسول الله صلى الله عليه و سلم
 عليه و سلم روى الجمره قبل حصى الخذف - و هم از جابر است که گفت و ديدم آنحضرت را که روى جمره ميگرد و رانده
 حصى خذف شرح اين گذشت در باب تخرجه الوداع - رواه مسلم - و عتمة - روى رسول الله صلى الله عليه و سلم
 الجمره يوم النحر - و هم از جابر است که روى کرد آنحضرت جمره را در وقت چاشت - و اما بعد از آنکه فاذأ
 الشمس - و اما بعد از روز نحر در سه روز ديگر پس رفتى کرد که بگشت آفتاب چنانکه بيان آن پايه شقيق عليه
 و عتمة حجة الله - بن مسعود رضى الله عنهما انه انتهى الى الجمره الكبرى في روايت ست از ابن مسعود که و سه
 برسيد جمره کبرى که در جانب مسجد خيفه است - فجعل البيت عن يساره و منى عن يمينه - پس گردانيد خانه
 کعبه را بجانب دست چپ خود کرد و بايد بنا را از جانب دست راست خود - درى به سبع حصيات - و انداخت
 هفت سنگ نيزه را - يكى به كل حصاة يكى به يكى گفت با هر سنگ نيزه - ثم قال - بتر گفت ابن مسعود - بگذارى
 الذى انزلت عليه سورة البقرة - اني حين روى که و آن کسى که فرود آورده شده است بر و سه سورة البقرة عبارت
 است از ذات شريف حضرت رسول الله صلى الله عليه و سلم و خميس سورة البقرة بجهت آنست که در وى سنگ
 حج نهد که است يا مقصود انزال قرآن است و سورة البقرة اطول و ابرع سورة قرآنى است چنانکه در حديث ثقه
 است که لعل شئى نسام و نسام القرآن سورة البقرة متفق عليه - و عتمة جابر - ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم
 عليه و سلم الا يجاء تو - بفتح ثناء و تشديد و انبغى فرود طاق و مراد با ستجار سبع کردن بجهت و سه استجا
 از غايت يعنى هفت در پاک کردن موقع استجار آنست که به سه کلخ و سنگ و کنند شرح اين در کتاب الطهارة
 در باب آداب الخلاه گذشت و يعنى گفته اند بخور مراد است که در حجر ميوزند يعنى سه قطع از عود مثل بگزند
 يا سه بار بگردانند - و روى الامام تو - و انداختن سنگ نيزه را در حج خيبر طاق است که هفت سنگ نيزه مى اندازند و در
 رد ايات روى جابر که روى است و مراد با ستجار هين است - و اسى بين الصفا و الحزوة تو - و سه و ربيان

مخافه و مروه نیز نفث با رست - و الطواف قوی و گشتن گرد کعبه نیز نفث با رست - و اذا استجمعت احکام فلیست حرمه -
و چون استجماع کند یکی از شما باید که استجماع کند بطریق دیگر براسه تاکید است مگر حکم سابق را بجست اهتمام و سبانه
در رعایت تثلیث - رواه مسلم -

الفصل الثانی - محرم قدامت - یضم قان و تخفیف دال - بن عبد الله بن عمار - یفتح عین و تشدید میم
صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحديث اقامت کرد و بکبر و هجرت نکرد و بدین - قال رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یومی الجمعه یوم الفجر علی ناقه صهباء - گفت دیدم آنحضرت را که رمی میکرد و جهره را در فرخ بر شتر او
سفید موی که سر براسه موی و سه سرخ بود فی الصبح اصعب شتر که سفیدی و سه با سرخی آمیخته بود باین
نوع که بالاسه چشم و سه سرخ بود و درون و سه سفید - لیس ضرب و لاطو - و بنو ذر و نذر و نذر و نذر یعنی مردم
را از پیش می رانده باشند و میرده باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند - و لیس قیل الیک الیک -
و بنو ذر و نذر و نذر یعنی قول است - رواه الترمذی و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی

و عن عائشه - رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار و السعی بین الصفا و المروه
لا قاته ذکر الله - فرمود آنحضرت شروع گردانیده نشده است انداختن سنگ نیزه ها و دویدن میان صفا
و مروه مگر از براسه یاد کردن خدا و تعالی چون افعال حج اکثر ازان قبیل بود که و عقل نمی آید سر ازان
و درک نمیکند معنی عمارت و ازان خصوصاً سنگ نیزه با کیفیت مخصوص انداختن و ازان جاتا آنجا و دویدن که
این امور بقصد محض انداختن فرمود باینکه شریع این امور از براسه اقامت و ذکر خدا و یاد کردن او
تعالی و در حد ذات شان بآنچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگر چه ظاهر نزد عقل شانند آید یا آنکه عاقل اگر
تفکر کند در معنی و رمی مثلا تمیز میشود و فهم نمیکند مگر ازان بقصد محض می باید و عقل خود را مغرول و مشغول می شمارد و
نمی بیند مگر امر شایع را و یاد نمی آید و انوسا که حق را و این قسمی از فساد است که اخض انواع ذکر حقیقی است و این
با اعتبار اصل است اما الان تصویف آنحضرت و وجود وقوف آنحضرت و ازان اما کن در مواقع و اتباع و تقویت
رسم صلی الله علیه وسلم و رسیدن و ازان و دست و پا که و سه نهاد و لذت و نورانیت و ذوق و حالت
می بخشد و اثر با و ذوقها و باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق لیس ذوق این

ی نشناسی بخدا تا بخشی - اللهم ارزقنا و اوفقنا - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
و عنها قالت قلنا - و هم از عائشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الا معنی لک بنابر انطالق نبی - آیا
نه بر آیم براسه تو نبائے و خانه که سایه کند ترا بنما - قال لا - گفت آنحضرت نبا نکلید و منافعه - معنی منافع است
منافعه فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی کرده و پیشتر آنجا رسیده منافعه و اصل لغت جای نشستن

شتر است و مرد او پنج انشتر است یعنی مناجسه است که مخصوص کسی باشد جاسه عبادت است اگر در آنجا ناکند
 تنگ گرد و جاسه بر بندگان خدا این توجیه شافیه است و نزو واجب نمی آن است که زمین حرم و قنن است زیرا که
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد و مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ کس و آلا ن عبا
 بجای ساخته و محارما بنا کرده اند و عمارت ها ساخته عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست و حکایتی
 از حضرت شیخ زهبل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آمد رحمه الله علیه که خداوندان ایشان جایی که در بنا گرفته و زمین
 ساخته بودند چنانکه آنان عادت است قاضی صالح سندی مدنی که مرد صالح و اعلم و فاضل بود و آنجا آمد نوشت
 هزاران آن بخت شریف آمد گفتند که قاضی صالح آمده از ما بنور آنجا گرفته نشسته است فرمودند عرض نکنید
 و بگذرید و چند طبق از فوق طعام بسیار ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمود بایشان عرض کنید که ملازمان خوبا
 کردند که آنجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و بیاسطت است کار فرمودند -
 ر واه الترمذی و ابن ماجه و الدار

الفصل الثالث - عن نافع - قال ان ابن عمر كان يقف عند الجمرتين الاوليين - گفت نافع که
 ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رسته - و قوفاطوگیا - ایستادنی در از یعنی بسیاری ایستاد
 یکبار اکثر یکبار میگفت خدا را - و سبحه - و تسبیح میکرد و س تعالی را - و حمده - و حمد میگفت و بر ایچند پنجگفت
 و تشهید هر دو روایت است - و یدعو الله - و دعای میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دو عا کردن
 و تصریح نمودن مستحب و سفون است و گفته اند مقدار اقرارت سوره بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای تعطلش
 نلال رحمت چند ان ایستاده اند که پایا سه ایشان آمده شده و الله التوفیق - و لایق عند جمره ثانیة
 و نمی ایستاد بعد از رسی نزد جمره عقبه در سوزن خورده و ایام دیگر و در باب یوم تحریر باید که گفت این عمر بن حنین
 ویده ام پنجم خدا را صلی الله علیه و سلم و عقبه را و بر آمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است
 و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد جمره دیگر با آنجا که کور گردان شاد الله تعالی - ر واه مالک

باب الهدی

بفتح و سکون و یفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و سوز
 اقرارت است و واحد هر دو بدیه است و سه چیز است که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه تا فوج کرده شود
 و گاهی بر سلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه می فرستد بجناب حق و تقرب
 میجوید نزد و سه بدان و بدیه از اهل و بقر جائز است باتفاق و در غم خلاف است و نزد ما جائز است و
 جائز نیست در بدیه یا اگر آنچه جائز است در فضایا

الفصل الاول - عن ابن عباس - قال صلى الله عليه وسلم انظر بهي الحليقة - گفت
 ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه بر آید هیچ در زوی الحلیقه که نیقاته اهل مدینه است - ثم دعا باناقه
 بیشتر طلبیده و خوانده ناقه خود را که میخواست آید بی گردانید - فاشعره فانی صفحه شاد را الا این - پس نیزه روان
 ناقه را در گزارد راست کوبان و سه فی الصراح منخه گزارد هر چیز منخ انسان بیلوی وی - وسدت الدم عنهما - و
 بیشتر و پاک کرد خون را از آن - و قلدها لعمامین - و آویخت در گردن ناقه و نعل رانی الصراح تقلید چیزی در گردن
 مستور بپوشانید و در آویختن بجهت علامت بدی و این از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هر کسی
 است و چنانچه پس نرود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم ركب راحلته - بعد از آن سوار شد
 آنحضرت بر شتر سوار سه خود که ناقه قصوا بود - فلما استوت به علی الملبید ارا اهل الحاج - پس هنگامیکه بر داشت
 ناقه آنحضرت را بر بیداد که نام موضعی است لمبیه گردن - و رواه مسلم - بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوبان
 تا آنکه روان شود از سه غرض مشتق از مشهور است یعنی علم یعنی تابدا نند که این بدی است و تمیز گردد و نزد
 اختلاط و شناخته شود و نزد کم شدن و باز آید از آن و روان و بخورند آنرا فقر اگر ملاک گردد و اتفاق دارند
 بر ترک اشعار و غنم به سبب ضعف و سه و نیز مستوری گردد و در مویها سه او در غنم تقلید پس است و
 اشعار مذمت است نزد جمهور و روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که مستحب است تقلید و کرده است
 اشعار زیرا که این شمله است و تغذیب حیوان است و آن حرام است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده بودند
 جهت آن کرد که مشرکان با نرخی آمدند از تعرض آن گزارد اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند
 که این مخالف احادیث صحیح است که دارد شده اند و اشعار و این شمله نیست بلکه در حکم قصد و حماست و حما
 و دافع است که بر سه مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت اینایت بید بود از جهت قوت
 اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب و همیشه لا بعد و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که گزاردت
 ابی حنیفه مرا اشعار از اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند و در آن چنانکه خوف سرایت جراثیم و فساد و غنم بود
 پس میگفت تقلید پس است و احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را کرده
 می پنداشت یا آنرا کرده می پنداشت که اشعار کنند و تقلید کنند نیز در زمان و سه مردم اشعار ترک
 داده بودند و آنرا که میکردند به مبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس کرده پنداشت
 از جهت آن و الله اعلم و توریستی از توجیه این سخن نه یاده تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده اند و
 التوفیق - و عن عائشة رضی الله عنها قالت امدی النبی صلی الله علیه وسلم مرقه الی البیت غنما - گفت
 عائشه بدی فرستاد آنحضرت یکبار سه بخانه کعبه گوسفندی را - فقلدها - پس تقلید کرد آنرا و اشعار کرد

سمو ارشود و از با اعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذ الجنة البها - این نیز وقتی که مضطر گردانیده شود
 و ضرورتها آید و تواند که این سال بالمدون باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیانی تو نیست را یعنی مرکب را که در پشت
 او سوار شود - رواه سلم - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مسنه عشر بنه مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه بکه همراه مردی و گفته اند که نام
 آن مرد ناجیه بن جندب سلمی است - و امره فیها - و امره و خا کم گردانید او را و آن بدنه ها که نگاهبانی آن نکنند و خبر
 باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کیف اصنع با ابرع علی منہا - چگونه کنم و چه سازم بدنه که
 مانده شود و بلاک گردد و ابرع باز آمدن شتر از جهت ماندگی یا بارگرا ن ابرع نفهم منزه و سکون موحده
 و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد بر بان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است
 که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحر یا نحر کن او را - ثم اصبح فلیکمانی و بها - پشتر رنگ کن هر دو نعل
 بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون و س - ثم اجعلها علی صفحتی - پشتر گردان فصل را گویا هر دو
 فصل یکی اند و از حدیث دیگر که در فصل ثانی میاید فصل بلفظ مفرد ذکر کرده و صفحه شام بدنه تا بعد از گذر بیان
 که بدی است پس بخورند از و س فقر از اغنیاء که خوردن آن برایشان حرام است - و لا تأکل منها انت ولا احد
 من اهل بیتک - و خور از آن بدنه تو نخور و هیچ کی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند نخواهد فقر باشند یا اغنیاء
 و حکمت در نهی ایشان از اکل هر خیر فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و منع تحت تا یکی بکشد و بخورد
 و ابلع را بهانه سازد و رفقه نفهم را که سیر گفته اند و سکون تاجاعت رفیق راه و بعضی نسخ فسط اهل نیست لیکن
 صحیح ثبوت است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از
 بدنه قطع میشود ان خور و اگر گویند چه بچاکس نخور و ببلع میخورند و درین تفسیر مال است جو البش آنکه عادت بر آن
 که اهل بودی می آیند و پس ایشان میخورند و نفی میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگرد - رواه سلم -
 و عن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر نخر کردیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام الحدیثیه
 الیه عن سبعة و البقرة عن سبعة - در سال حدیثیه که بهره اند و محضر شدند شتر را از بهفت گش و بدنه نزد شتر
 مخصوص به شتر است و نزد حقیقه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعی است که بدنه را با بقره
 مقابل نهاد و در باب المجموعه نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن ما میگویم که اینجا بقره را مقابل شتر
 مراد است و اگر نه شال اهل و بقره و غنم است که قال اهل اللقه - رواه سلم - و عن ابن عمر - رضی الله الی علی
 رجل قد اناخ بدنه یحرمها - و این عمر آمده است که بدستی و س آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را
 در حالیکه نخر میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - البهائم ما مقیده - بر انگیز آنرا در حالیکه ایاده است

ہستہ شدہ یعنی پاسے چپا ہستہ محمد لازم گیر سنت محمد را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ سنت و شتر نحرست و طہر قی نحر نیست
 کہ پاسے چپا شتر را بر بیجانی بر بند دو در بالا سے سینہ و سے تیرہ زند تا خون رو و بنیتہ و در گا و و گو سفند و چ سنت
 و در شتر نیز فوج رواست ولیکن سنت نحرست بر وجه مذکور متفق علیہ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال
 امر فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بر نہ۔ گفت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ امر کہ در آنحضرت
 کہ باستم بر بدن و سے و خبر دار باشم از کار و بار آن۔ وان الصدق بلیمہا۔ و امر کہ کہ تصدق کنم گوشت آن
 و جلد و پوستہای آن و اجلتما۔ و جلدہای آن۔ وان لا اطی الخیر ایتمہا۔ و امر کہ کہ بدتم شتر کشند یعنی اجرت اور از ان
 قال۔ گفت آنحضرت۔ نحن نعطيہ من عندنا۔ ما یدریم جزار را از پیش خود متفق علیہ۔ وعن جابر رض
 قال کنا لانا کل من لحوم بدنا فوق ثلث۔ گفت جابر بودیم کہ نیکو روم از گوشتہای قبر ہائہای خود بالا از نہ روز
 یعنی در سہ روز بخش یکدیگر دیم و میجو دیم و ہر دم میدادیم و زیادہ تر سہ روز جاز نہ بود نگاہداشتن آن۔ فخص
 لنا رسول اللہ پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلو او تزدوا۔ پس گفت بخورید و توشہ
 سازید یعنی نہ یادہ برسہ روز۔ فاکلنا و تزدونا۔ پس خود دیم و توشہ کردیم چون احتیاج بہر دم در ابتدا ہی امر
 بسیار بود حکم کردہ بودند کہ تصدق کنند و توشہ سازند و زیادہ برسہ روز نگاہ ندارند بعد از ان کہ احتیاج
 بر طرف شد و قربانی کردن ہمہ کس را میسر شد رخصت کرد کہ اگر زیادہ برسہ روز نگاہ دارند باکی نیست
 چنانکہ در حدیث سلمہ بن بالا کوع ہیاید متفق علیہ۔ و ضابطہ در خوردن و باج آنست کہ از اضحیہ دوم تمنع
 و قرآن بخورد و از دم جنایات بخورد

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اہر سے عام حجۃ
 فی ہایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جملہ کان لابی جہل۔ روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت فرستاد و در
 سال حدیبیہ کہ محض شد و نگذاشتند اورا قریش کہ ہمکہ در آید و عمرہ در آید و عمرہ برآورد و رہا ایا سے خود شیر را
 کہ مرا جو جہل را بود و در روز بدینیمت بدست آمدہ بود۔ فی راسہ برہ من فقتہ۔ در سہ آن شتر یعنی در
 بینی و سے حلقہ بود از نقرہ برہ ہضم با وقع را سے خفہ حلقہ کہ در بینی شتر یا در لحمہ بینی و سے اندازند کہ ذانی القاموس
 بنیتہ مذکب المشرکین۔ و دشمنی انداخت و غلین میساخت بہ سبب آن مشرکان را تا بہ بنیتہ آزد و ست
 سلمانان اقتادہ و فوج گشتہ را را نجا معلوم بشود کہ غلین گردانیدن کفار و دغم و خصہ انداختن ایشان
 مستحب نیست قولہ تعالیٰ لیغیظہم الکفار۔ رواہ ابو داود و۔ وعن ناجیۃ الخراعی۔ محالی
 نام و سے مذکور ان بود و آنحضرت ناجیہ نام کردہ و بدایا سے خود را بوسے سہرہ و بکہ فرستادہ بود و چنانکہ در
 دل گذشتہ در نا کہ قسیمہ او ناجیہ بخت نجات یافتن او بود از قریش۔ قال قلت۔ گفت ناجیہ گفتہ

گفتم من یا رسول الله کین اصنع باعطبت من البدن - چگونه کنم معامله بخیر که ملک و مانده گرد و از بدن - قال انظر
 ثم انفس انعمانی و ما - گفت آنحضرت فخر کن آنرا بپوشش غوطه ده نعل او را که قلاوه اوست - ثم حل بن الناس
 و بنیها بپوشش ده و بگذارد و مانع بر دار میان مردم و میان آن بدنه - فیا کلونها - پس بخورند مردم آنرا یعنی نقوا
 غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت - رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن ناجیه
 الاسلمی - ظاهر آنست که اختلاف در نسبت است و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب
 او را اسلمی گفته اند و مولف خراعی گفته - و عن عبد الله بن قریظ بن عقیل قات و سکون را و آخر طای صحابی
 صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الايام
 عند الله یوم النحر - گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است - ثم یوم القر - یقیع قات
 و تشدید را - قال ثور - گفت ثور که راوی حدیث است - و هو الیوم الثانی یعنی یوم القر و دوم از روز
 نحرست نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت و زبیدن ایشان در بنی همد از قصب کشیدن
 و راد او که مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است و الا در حدیث آمده است که افضل ایام
 روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذوالحجه است و روز نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است
 که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند و عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل
 ایام سال روز عرفه است و الله اعلم - قال - گفت عبد الله بن قریظ - قرب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بدینات خمس اوست - نزدیک گردانیده شد از براسه نحر به ای آنحضرت بدنه پنج یا شش فیطفون بیرون
 الیه بابتین پیدا - پس در ایستادند بدنه که نزدیک میشدند بسوسه آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کنند
 و نحر - فلما وجبت جنوبها - پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلو با سه بدنه یا یعنی سر و شدند و افتادند
 قال - گفت راوے - فکلم بکلمه خفیه - پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت - لم انهمها - که نه فهمیدم
 من آن کلمه را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلو که آنحضرت بود
 و در بعضی نسخ فالت الذی یسبح یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت
 قال قال - گفت آنکس که گفت آنحضرت - من شاء اقطع - هر که خواهد بر دازین شتران براسه خود و باطن
 رواه ابو داود و ازینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نصب و غارت و زنا بعد از اذن مالک - و ذکر حدیث
 ابن عباس و جابر رضی ابی الاضحیه - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصباح و درین باب

مذکور اند و در منجبه

الفصل الثالث - عن سلمه - بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و غیره از انان ناسه بود

و پیادہ با سواران جنگ میکرد و سبقت میداد۔ قال قال ابنی صلی اللہ علیہ وسلم من غمی شکر فلامن بعد تشکر۔ گفت
 سید گفت آنحضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس که بعد از شب سوم۔ و فی بقیہ منہ شئی۔ و حال
 آنکہ باشند و رختانہ و سہ از این چیزے۔ فلما کان العام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یا رسول
 نفس کما فعلنا العام الماضي۔ بکنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اخیجہ را بعد از سہ روز۔
 قال۔ گفت آنحضرت کلو او اطعمو او او خروا۔ بخورید و بخوراند و بخورید و بخوراند۔ فان ذلک العام کان بالناس
 جمد۔ زیرا کہ بد رستی در آن سال بود مردم شقت و سنج یعنی فقر و احتیاج۔ فاروت ان تعینوا انہم من بین خواتم
 سن منی از او خاد کہ اعانت کنید۔ و مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج بر طرف شد نہی نیز بر طرف گشت
 و اگر نہ بر رخصت است۔ متفق علیہ۔ و عن بندہ شیتہ یضم نون و تقع موحده و سکون تحانیہ و شین بمعہ محابہ است
 اور انیشہ اخیر میگونید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اکثرا نہینا کم عن لحوما ان تا کلو با فوق ثلاث۔
 گفت آنحضرت بد رستی با بودیم کہ نہی میکردیم شمار از گوشتماست قربانی با کہ بخورید آزا بالا سہ روز زیادہ بر آن
 کما نسکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمار و فراخی شود میان شما و ہمہ کس برسند۔ جا را اللہ بالسقہ۔ آورد خدا تا
 فراخی و گنجایش را۔ فکلو او او خروا۔ پس بخورید و بخورید۔ و انجو را۔ بہرہ یعنی طلب کنید ہوی اجر و ثواب را نہ از
 تجارت و الا بہ تشدید تائی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را
 شاید کہ در خوردن نیز اجسے و ثوابی باشد کہ یام ضیائۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الا ایام ابام کل
 و شرب۔ و انا و اگاہ باشید بد رستی کہ این روز ہا یعنی روز ہاے منی روز ہاے قربانی و روز ہاے خوردن
 و آشامیدن است چون سال تمام رہا منت کشیدید و محنت و بدیدورین چند روز کہ حج کردید و مقبور شدید
 بخورید و بنوشید و روے آسایش بنیدہ اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل نباشید چنانکہ فرمود
 و ذکر اللہ۔ و این روز ہاے ذکر خدا است۔ رواہ ابو داؤد۔

باب المخلوق

حلقی سردن موسے و اتفاق دارند بر آنکہ خلق افضل است از قضر حاج و متمم را مگر زنا را کہ خلق حرام است بر
 ایشان و وجہ انضلیت آن است کہ مقصربانی دارندہ است بر نفس خود زینت را از موسی و حاج و متمم با سوزاند
 ترک زینت و تبدل و انکسار و ادنی فقر آن است کہ بگیہ نماز موسے نہر خود مقدار سہ انگشت و کفایت میکند
 در خلق نزد ما خلق راجع راس و خلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکہ در مسج و ثابت نبشہ است خلق از آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور و در موفع خود و نیست کلام
 در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن است

الفصل الاول - عن ابن عمر - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق راسه في حجة الوداع - آنحضرت خلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع - و اناس من اصحابه - و خلق کرد جماعه از اصحاب و سے نیز از جهت دریافت ثبوت و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آنحضرت آنرا به عامر مخلصین را چند بار - و قصر بمصر - و تقصیر کرد بعضی از اصحاب جنت اخذ برخصت بعد از دعائے آنحضرت مقصر آن را نیز در مرقه اخیر التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید -

متفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال لی معاوية انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم عند المروة بشقص - گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موسی از سر آنحضرت نزد مروه بشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و شقص یکسر هم و سکون شین هم و فتح قاف و پیکان عریض یا طویل یا تیره که این پیکان در دست و بعضی گفته اند که شقص نام حلم است یا حجیم و لام مقراض که بوی موسی و شیم و خبر و گویند و شتر را بزند و این معنی انسب و اظهر است - متفق علیه - و عن ابن عمر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع - روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام - اللهم ارحم المخلصین - خداوند از رحمت کن موسی مرستروگان را - قالوا و المقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موسی را نیز دعا بر حمت کن - یا رسول الله قال اللهم ارحم المخلصین - باز آنحضرت دعا کرد محققان را و گفت خداوند از رحمت کن محققان را - قالوا و المقصرین یا رسول الله - التماس دعا باز کردند صحابه و مقصران و درین مرتبه - قال - گفت - و المقصرین - و مقصران را هم رحمت کن درین روایت و در بعضی محققین کرده در بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت - المقصرین متفق علیه - ازین حدیث معلوم شد که این دعا مخلصین را و التماس صحابه دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در مرقه بود که صحابه بر آمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از احرام حج باز آمدند و بعضی گفته اند که در حدیثیه بود که بعلت احصار از احرام بر آمد و خلق کرد دو صحابه را نیز امر کرد و بخلق و ایشان در انبیا این امر توفیق کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید و الله اعلم و عن یحیی بن الحصین - فهم عای تابعی ثقة صدوق است عن جدته - روایت میکند از جدّه خود که صحابی است و کنیت وی ام المصمّمین است - انما سمعت النبی - که جدّه و شنید پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمخلصین ثلاثا و المقصرین مرة واحدة - که دعا کرد و آنحضرت مخلصین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آن است که سه بار گفت اللهم ارحم المخلصین چهارم بار - و المقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای مخلصین در قول او و المقصرین که مفید اشتراک آنهاست با مقصرین فافهم و چه عجب است موقع لفظ و المقصرین در بنیام که بحجت تقصیر خود را در انبیا امر محرم شدند از دعائے آنحضرت صلی الله علیه وسلم - رواه مسلم متفق علیه - و عن انس رضی الله عنهما

علیه وسلم انی سافلی الحجۃ فمرابا۔ روایت است از انس کہ آنحضرت آمد بنام پس آمد جمعه العقبه را پس روی کرد از اذان و این روز نحر است کہ از مروه آمد چنانکہ گذشت۔ ثم اتی منبر لہ بنا و نحر سک۔ پسر آمد و منبر خود کہ مناد داشت و نحر کرد قربانی خود را۔ ثم دعا بالخلق۔ پسر طلبید بر تراش را کہ نام وی عمر بن عبد اللہ است قرشی عدو سے قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمد کہ چون عمر آمد و استرو در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستاد۔ آنحضرت گفت یا عمر ممکن گردانید ترا پیغمبر خدا بد و نمره گوش خود و در دست تو استرو است یعنی ہش یا رباش و قدر این نعمت بدان عمر گفت یا رسول اللہ بدستی کہ این از نعمتہاے خداست و منت اوست بر من آنحضرت گفت آرسہ چہین است۔ و ناول الحاقی سقہ الامین۔ و داد سر تراش را جانب راست خود طاهر این حدیث آن است کہ معمر و رائد ابین مخلوق است و بعضی باین حلق اعتبار کنند۔ محلقہ۔ پس حلق کرد و جانب راست آنحضرت را۔ ثم دعا بالخلق الانصار سے فاعطاه ایاہ۔ پسر خواند آنحضرت ابو طلحہ انصار سے را کہ از شاہیر صحابہ است و اوست کہ لحد قبر شریف را حفر کردہ و روح ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمدہ کہ بام سلیم داد۔ ثم ناول الشق الایسر فقال اخلق۔ پسر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت تراش۔ محلق۔ پس تراشید۔ فاعطاه اباطلحہ۔ پس داد موسی را بابی طلحہ۔ فقال افسہین انا پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یکتارہ موسی و دوتارہ موسی نصیب رسیدہ گو یا شاعر باین قصہ اشارت کردہ است۔ بہت۔ سر از زلف تو موسی بسند است۔ فصوصک سلیم بوسے بسند است۔ و پشیر ناخنان نیز تعلیم کردہ و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات و بیان است تا الی یونانہ باقی ماند کہ باعث تذکرہ و یادداشتی بود از اخراجی و جود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گو یا بوسے بسند است کہ گفته است انہی مرا دست۔ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عایشہ بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ و یوم النحر قبل ان یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ و لبس فیاب بطیب فیہ مسک۔ بخوشبوی کرد و رو سے شک می بود و گفتہ اند کہ افضل اولی در طیب احرام شک و گلاب است کہ بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآید و ہمہ چیز حلال میشود مگر نسائ و بعد از طواف نسائ حلال میشود۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الطھر بنا۔ روایت است از ابن عمر کہ آنحضرت آمد روز نحر بکہ و طواف کرد و پسر باز گشت بنہی پس بگذازد و طھر را نہی۔ رواہ مسلم۔ و در حدیث جابر و عایشہ آمدہ کہ گذار و طھر را بکہ و درین دو حدیث تعارض است سخن و ترجیح کی بردگیری است و حدیث جابر و عایشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

و یحیی بن سبت یستفی علیہ اگر چه اینجا از مسلم آورده

افصل الثانی عن علی و عایشه - رضی اللہ عنہما قال انہی رسول اللہ - گفتند نہی کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان یخلق المراۃ راہبہا - از خلق کردن زن سرش را - رواہ الترمذی و عن ابن عباس رضی قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء لخلق نیست بر زنان خلق و چون این عبارت محتمل جز از خلق بود و منع این توہم کرد بقول خود انما علی النساء الثقیر - نیست بر زنان مگر تقصیر - رواہ ابو داؤد و الدارمی و ابن ابی

خالد عن اہل بیت

باب در لواحق و مهمات سابق

افصل الاول - عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجة

الوداع بنی النکاس یسألونہ - آنحضرت توقف کرد و ایستاد و در جاسے در حجة الوداع بنا برای خاطر مردم کہ

سدال ہیکر و دستفاری نمودند و تعلیم احکام داشتند انہام می نمودند - فجاءہ رجل فقال لم اشعر فحقت

قبل ان افرج - پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت آنمرد آگاہ نشدم پس خلق کردم پیش از آنکہ ریح کنم

و حال آنکہ خلق بعد از ریح باید کرد - فقال افرج ولا حج - پس گفت آنحضرت ریح کن بیج تنگی و باکی نیست - فجاءہ

آخر فقال لم اشعر فحقت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاہ نشدم پس نحر کردم پیش از آنکہ

رمی کنم - فقال ارم ولا حج - گفت آنحضرت بنید از نیست بیج حج - فمائل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن شئ قہم

ولا آخر الا قال افعل ولا حج - پس پرسیدہ نشد آنحضرت در بیج چیز کہ تقدیم کردہ شد و نہ در چیزی کہ تاخیر کردہ شد

مگر آنکہ گفت بکن بیج باکی نیست یستفی علیہ و فی روایتی مسلم - و در روایتی مسلم را بخینین آمده کہ - اتاہ رجل

فقال خلقت قبل ان ارمی - آمد آنحضرت را مردی پس گفت خلق کردم من پیش از آنکہ رمی کنم - قال ارم ولا حج

گفت آنحضرت رمی کن بیج باکی نیست - و اتاہ آخر فقال انضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حج -

تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سہ واسطہ است - و عن ابن عباس - رضی قال کان النبی صلی اللہ

علیہ وسلم یسأل النحر بنی فبقول لا حج - گفت ابن عباس بود آن حضرت کہ پرسیدہ شد روز نحر

بنی پس میگفت نیست بیج حج - فسالہ رجل فقال - پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت -

رمیت بعدا امیت رمی کردم بعد از آنکہ شام کردم و حال آنکہ رمی وقت بباد است - فقال - پس گفت

آنحضرت - لا حج - و نزد آمد اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد و مرد از مساندن ایشان بعد از عصر است

و نزد اگر شب لازم نشود چیز دیگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود - رواہ الترمذی و ابن ابی

خالد عن اہل بیت و اہل طواف و اخلاف کردہ اند کہ این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء بر آنند و شافعی

و احمد از ایشان است که سنت است ترک این حدیث و جماعت که امام ابو حنیفہ و مالک از ایشان است میگویند واجب است و بیگویند مراد یعنی حج رفع اثم است از جهت جہل و نسیان و لیکن ذم واجب است و طبعی گفته کہ ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیدہ دم را پس اگر نمیفیدوی این معنی را امر نیک و بخلات اذن و الله اعلم۔

الفصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ قال اتاہ رجل فقال یگفت علی آمد آنحضرت را مردی سے پس گفت

یا رسول اللہ الی انصت قبل ان اخلق - من طواف افاضہ کردم پیش از خلق - قال لہ اخلق اداقصر ولاحج - گفت آنحضرت مرا آن مرد را خلق کن یا تقصیر کن و نیست حج چون خفیف کرد و بروے در ترتیب زیادہ کرد و در ترخیص یعنی اگر خلق ہم کنی بقصر کنعان کنی نیز جائز است - و جابر آخر فقال زجحت قبل ان اری - و آمد دیگر سے پس گفت فوج کردم پیش از روی - قال ارم ولاحج - این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشدہ بود۔

رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن اسامہ - بن شریک - ففتح ثنین وکسر اصحابی ست نزول کرد و کوفہ را و حدیث

او در کوفیان است - قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاجا فکان الناس یأتونہ - گفت برآمدیم من با آنحضرت قصد حج کنندہ پس بودند مردم کہ می آمدند نزد آنحضرت - فمن قائل - پس بعضی گویندہ بودند این را کہ - یا رسول اللہ سمعت قبل ان اطوف سعی کردم میان معاف و مرده پیش از آنکہ طواف کنم - و آخرت شتا او قدرت شتا - یا گویندہ بودند کہ تاخیر کردم چیزے را پشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم اذان - فکان یقول لاجح - پس بود آنحضرت کہ میگفت هیچ باک نیست و هیچ نبرہ نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم - لیکن حج و نبرہ بر مردی است کہ بریدہ و پارہ کرد و آبرو سے مسلمان را بغیبت و امانت و جز آن فی البصر ارج عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل بیج و ذم از آدمی خواہ در نفس و سے باشد یا در پیران یا در ہر چہ لازم امر درست و فخر میکنند بدان از حسب و ثمرن و نگاہ میدار آن را از نقص و عیب کردن - و ہر ظالم و حال آنکہ امر دشمن کنندہ است و بناحق از او رسانندہ است و براے عرض صحیح و نئی نکرده چنانکہ حج رواہ و مشہور و تفسیق و مذمیب دانند آن میکنند - فذلک الذی جمع و ملک - پس آنکس است کہ نبرہ کار شدہ و ہلاک گشتہ بہ عصیت و جمع بکسر راست بر وزن سمع - رواہ ابو داؤد

باب خطبہ یوم التحریر فی ایام التشہیق والتودیع

خطبہ تہنیتیہ و تودیعہ و امر کہ واقع میشود و روی مخاطبت و خطبہ کلام نورسج کہ فی القاموس خطبہ تہنیتیہ خطاب کردن نیری تہنیت و غالب آمدہ و در حرف برود غلط چنانکہ خطبہ بکسر خاے و طلب امرأۃ و ایام تشریق نام سہ روز است بعد از روز نحر و تشریق قدر کردن

گوشت و چون گوشتهای قربانی بنادورین ایام قدید میکنند ایام تشریق میکنند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها از پنج وقت طلوع آفتاب میکنند پس انشروق یعنی خورشیدش باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیده و مرد و ذبح و دواغ کردن کعبه است بطواف و دواغ یا دواغ کردن آنحضرت است مردم را و اندازج آنحضرت را بجهه الوداع نام کردند

الفصل الاول - عن ابی بکره - یفتح باب سکون کان نادرا آخر محالی مشهور است - قال خطبنا النبی

صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کهيئة یوم خلق الله السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال به تحقیق بازگشت همچو هیئت و حالت و معنی وضع و حساب و سه که در روز پیداکردن خداوند تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در سال خلقت بود و چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الا ان معنی کلام آن است که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتل کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روزی و از دیدن تابال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کتبه العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم صلی الله علیه وسلم و همچنین همراه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در وی الحجه و حج که میقات اوست - منها اربعه حرم - از ان دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال آنها حرام است و حرم نهشتن جمع و ارم است - فلنا متوالیات - سه ماه حرام بهم پیوسته اند - ذوالقعدة - یفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می کشند در و سه از سفرها - ذوالحجه - کسر حامی که در و سه حج میکردند و نیز و بعضی یفتح است - و رجب مضر و مضر هم و فتح ضا و حجه بن نذر که ابو قبیل است و مضر در اصل شعیبش را گویند که جزات است و و سه دست میبند و بیا ریخو رو آنرا ازین جهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و انصاف رجب مضر رحمت آن است که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم و سه - الذی بین جمادی و شعبان - آنماه که میان جمادی و شعبان است صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهر نذر - کلام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمیید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در اذان ایشان فلما الله و رسول الله یقیم ما خدا و رسول خدا و انما ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و او پاسخ میدادند اگر چه نبود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه دعای تعیین وقت بر سیدند تا بدین غرضی داشته باشند که می پرسیدند - نکست - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی فلما انما سیمیه بغیر اسمی تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نذر و یک است که نام بی برد آنرا بجهت نام مشهور که دارد - و فقال الیس ذال الحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - فلما بی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

رمی میگوید و میرہ - فاعلمت علیہ المسکۃ - پس باز عرض کردم بروی مسکۃ - فقال کنا نحین - پس گفت ابن عمر
 بودیم کہ منتظار می بودیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا ازلت الشمس رمینا - پس وقتیکہ
 میگشت آفتاب رمی میکردیم - رواہ البخاری و عن سالم - عن ابن عمر انہ کان یروی حجۃ الیاء السبع حصیات
 روایت میکند سالم از ابن عمر کہ فرسے بود کہ رمی میکرد و حجرہ را کہ نزدیک ترست از منازل کہ در جانب مسجد
 خیف است بہفت سنگ نیزہ - یکسر علی اثر کل حصیات - در حالی کہ تکبیر میگفت بر پی ہر سنگ نیزہ - ثم تقدم - پستہ
 پیشتر میرفت - حتی یصل - یعنی یا کسر یا تادری آمد زمین نرم را و سہل ضد نخون نفع حای ہمد و سکون رای زمین
 درشت - فیقوم مستقبل القبۃ طویلا - پس می ایستاد مقابلہ قبلہ ایستادنی و را زگفتہ اند کہ آن مقدمی ایستاد
 کہ کسی سورہ بقرہ بخواند چنانکہ گذشت - و بعد عود میکرد و میرفت و میرہ - و بر میداشت ہر دو دست خود را
 ثم یری الواسطی - پس رمی میکرد و حجرہ میانہ را بسبع حصیات یکہ کلاری بحصاة - تکبیر میگفت ہر گاہ کہ بی اندخت
 سنگ نیزہ را - ثم یاخذ نبات الشمال - پستہ میگرفت راہ دای رفت بجانب دست چپ فیسہل و لیقوم مستقبل
 القبۃ ثم یری عود و میرفت و یقوم طویلا - و می ایستاد و راہ راستہ - ثم یری حجۃ ذات العقبۃ من لطن الوادی - پستہ
 رمی میکرد و حجرہ عقبہ را از مغاک وادی - بسبع حصیات یکہ عند کل حصاة و لا یقف عندا - و نمی ایستاد و نزد
 حجرہ عقبہ - ثم یحیرف پستہ رمی گشت فیقول کہذا ایت رسول اللہ پس میگفت انحنین و یدیم پستہ خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم
 یفعلہ - میکرد و از رواہ البخاری - با آنکہ سنت چنین واقع شدہ است کہ بعد از رمی دو حجرہ اولی می باید ایستاد و بسیار
 ایستادہ و در دعا کرد و حجرہ اخیرہ را رمی میکنند و برگردند و ایستند بر آن جزئ شایع کسی نداند و معظم اکان حج و افعال آن تکبیر است کہ غفل
 را بدریافت کنند آن را ہی نیست و این نیز از ان قبیل است و لہذا گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہذا ایت و بعضی از
 علما گفتمہ اند کہ وجہ در نا ایستادن در اینجا آن بود کہ درین روز مشاغل بسیار بودند از فرج و خلق و افاضہ بکہ
 براے طواف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند حجرہ عقبہ در راہ واقع است پس وقوف نزد
 آن موجب از دحام و تضییق طریق است و حقوق ضررست بگذرندگان راہ بخلاف دو حجرہ دیگر کہ بگراہ راہ اند
 نہ در میان آن و بعضی گفتمہ اند و دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نہ در نہایت و دعا در صلب
 عبادت افضل است و اکثر دعاے حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در نماز و تہجد بود پیش از سلام
 و بعد آمدن از نماز و دو حجرہ اولی در وسط اند پس دعا کرد و در انہا و بعد از حجرہ عقبہ منتی گشت عبادت و باین
 وجہ اشارت کردہ است در ہدایہ شریفی نیر گفتمہ و در سفر السعادتہ نیز ذکر کردہ و این وجہ نیز خالی از ضعفی نیست چو دعا
 بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین اوجیہ و اذکار بعد از نماز ثوابش شدہ و دعا بعد از افطار صوم نیز آمدہ و بعضی
 گردانیدہ شدہ است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز با سہ فرض و عقیب تلاوت قرآن و زبان و نبدہ

تجارت از آن غرض و عطا و عتیقه شریف شد باین عبادت انداخته شد و در وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکتته در عدم وقوف نزد این جمهر یعنی جمرة العقبة و امید است که صواب باشد آن این است که در عدم وقوف نزد این جمهره اشارت است از بسیار جمیع در رسول که بکم نبده چون در جمرة اولی عبادت و کرد و در صیانت و شفقت کشید و مبالغه کرد و در آن و بایشاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و داد نمود حق خدمت به وسع و طاقت خود آسان گردانید و سه تعالی کار را بر سه و مباح گردانید و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد و بر سه آنا رحمت و غفور و مغفرت خود و ایستاد برین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک دفعه و عرفا نامه گناهای بی نخت گویا که گفت پروردگار تعالی که اسه نهنگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهد کردید یکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید که گناهای شما را بخشیم و بر شما رحمت کردم و این نکتته را بر اکابر علمای مکة که در آن وقت درین شهر حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخ مولانا القاضی علی ابن القاضی جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الحرم الشیخ باین طهره پس همه قبول کردند و اسخا ان نمودند و دعا بخج و برکت کردند و الله اعلم -

و سخن ابن عمر - قال استاذن الفیاس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتب کتبه یالی نبی - روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد و عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بکعبه و بسیار نبی - بن جبل سقاییه - از بهر منصب سقاییه زمره که حواله نبی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و او را سقاییه جای آب دادند - فاذن له - پس اذن کرد و آنحضرت مر عباس را به بیوت که متفق علیه - بیا که بیست و هجده و واجب است نزد جمهره علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و مقبره و بیست و هجده و بیست و هجده است حکم در مواضعی که قیام یل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوت یک ساعت کفایت است و تمسک قول به نیت آن بانی بیست است که اگر واجب میبود چون اذن میفرمودند آنحضرت با عدم عباس را به بیوت مکة و جواب میگویند که بحجت عذر و ضرورت بود و بعضی روایات با فطر رخصت و وضع است بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بے اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود و در ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام این بجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آنا مست و استیذان برای استقامت آن اشارت بود و در بدایه گفته است که بیوت نبی ازین جهت مقصود از آن نیست بلکه برای آسانی ری است اگر کی بیوت کند در غیر نبی و حاضر گردد و در وقت ری لازم نمی آید بر وی چیزیست لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکند و بر ترک آن - و سخن ابن عباس - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جبار الی سقاییه

روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوسه سقایه زمزم - فاستقیه - پس طلب کرد آب از عباس که سقایه
حواله دے بود - فقال العباس یا فضل انصب الی اک - پس گفت عباس مر بسیر خود که فضل نام داشت امی مثل
بروسوسه اور خود - فأت رسول الله صلى الله عليه وسلم فشراب من عندنا - پس بیار آنحضرت را آبی از نزد ما -
خود - فقال استقی - پس گفت آنحضرت بباس آب بخور ان مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانه میار - فقال
پس گفت عباس - یا رسول الله انهم یحبون ایدیم فیه - مردم می اندازند و ستمای خود را در آب زمزم - فقال
استقی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند - فشراب منه - پس خود آنحضرت از آب زمزم
تم آتی زمزم - پسر آمد آنحضرت آب زمزم - و هم یقیون و یعلون فیها - و ایشان یعنی اولاد عبدالمطلب آب سقایت
مردم و کار میکردند و سقایت - فقال - پس گفت آنحضرت - اعلوا فانکم علی عمل صالح - کار کنید و مشقت نکشید و درین
کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب وادون و خدمت سقایت کردن عمل صالح است - ثم قال لولا ان یعلی
پسر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شود یعنی غالب آیند بر شما مردم و آب کشیدند و محبت
اتباع سنت من و گزاردند شما را که آب به کشید و این کار از دست شما برو - ثم قلت منی ایضاً فاجعل علی ہر
هر آتیه فرووی آدم یعنی از ناز آنحضرت آنروز سوار بود و ما مردم به بنید و احکام پیامبر عزنا آنکه می نهادیم بسیار
برین - و اشار الی عائله - و اشاره کرد و آنحضرت باقطنه بسوسه گفت خود - رواه البخاری - و عن انس

رضی الله عنه ان ابی صلی الله علیه وسلم صلی الطهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقدة بالحسب - روایت است
از انس که آنحضرت بگزارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و حقتن را به محصب پس خواب کرد و کان خوابی و محصب
بفتح صاد و مشدده هر موضعی که بسیار باشد سگریزه در وی و الا آن نام موضعی معین است بیرون مکر و در جانب دنا
متصل بمجلا و الا بط و بطی نیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از نماز آنرا می بود
در روز چهارم از یوم نحر و سنیر دیم ذی الحجه - ثم ركب الی البیت وطان به - بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه
آمد و طوان کرد و طوان و دواع رواه البخاری و عن عبد الغفریر - بن رافع - نعم را و نفع فاذا نشأ سیر العین
و ثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت انصرنی به شی عقلت عن رسول الله - گفت بر سیدیم
انس را گفتیم خبر ده مرا بخیر که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان صلی الطمیر يوم النحر -
کیا گزارد و آنحضرت نماز پیشین را روز تروی که روز مشتم و سکه الحجه است و مردم از که بنامیرند و وجه تمیز در باب
حجه الوداع در حدیث جابر گذشت - قال بنی - گفت انس نماز ظهر منی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه
پیش از ظهر برآمد - قال فاین صلی العصر يوم النحر - گفت ابن رافع بانس و ظاهر موافق به سیاق این بود که گوید
نقلت پس گفت من پس کیا گزارد نماز عصر را روز نقر بفتح نون و سکون فاذا نقر جاز است نام روز چهارم

از نزول حضرت که از نبی می برآیندی اصل آن فرسبگون کرده کرده بازگشتن جاجیان از بنا - قال بالاطح - گفت گزارو
 نازعصر باطح که همان محصب است - ثم قال - بپتر گفت انس - افعی لکما یفعل امر درک - بکن چنانچه میکنند امر
 تو یعنی آنحضرت خود را چنانچه کرده و تو همچنان کن که امر اسے تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شرک و دوام اسے
 ضرور اسے هم نیست متفق علیه - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت نزول الاطح لیس سبتہ - گفت عایشہ
 فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت از ابطح تری سنت و بعد نکرد - انما نزله
 رسول اللہ فرود نیاید پیغمبر خدا در اسے - صلی اللہ علیہ وسلم انه کان اتبع الحزب اذا خرج - مگر از جهت آنکه
 نزول در آن موضع سبتہ و آسانتر بود و بر اسے بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون
 در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع و آغا گذاشت و بکه در آمد و طواف کرد تا از همان راه بدرینه رجوع
 نمودن آسان باشد - متفق علیه - بدانکه اختلاف سنت در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است
 یا نه یعنی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از سنن حج و تہ مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در مناکت مافرو و آنپدره ایم است اللہ تعالی فرود آنحضرت بنی کنانہ کہ آنجا مشرکان بکید یکدیگر عقد کرده
 و سوگند خورده بودند کہ بانی ہاشم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناکت و معاہدت نکنند و موصلت
 نمایند تا آنکہ محمد را تسلیم نکنند و با اسے از پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست کہ ظاہر کرد اند شاعر اسلام
 را در مکانیکہ ظاہر کرده بودند شاعر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و سے جل و علا او انما ید و طہرانی و را وسط
 از عمر بن الخطاب آورده کہ وی رضی اللہ عنہ فرمود از حدیث سنت نزول باطح در لیل یوم النفر و امر میکرد و مردم را
 بہان و در بہایہ گفتہ کہ اصح آن است کہ نزول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجنب بقعہ نمودن و مشرکان بوط
 منہج باری تعالی را پس سنت باشد چنانکہ بل در طواف اتقی و بعضی گفتہ کہ سنت نیست بلکہ اسے اتفاق
 بود و ابو رافع مولی آنحضرت کہ گماشتہ و عمدہ دار بار خانہ و سے بود آنجا فرود آمد و خیمہ رسول را صلی اللہ علیہ وسلم
 آنجا نہ و ہر حسب اتفاق و اسے خود نہ ہر مقتضای اسے آنحضرت چنانکہ سلم از ابو رافع روایت کردہ است و
 قول ابن عباس است چنانکہ بخاری از و سے آورده است و عائشہ نیز ہمین جانب است چنانکہ در حدیث متفق
 آمدہ مخفی نمائہ کہ ہر گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اینجا آمدہ و نزول فرمودہ اگر چہ بطریق اتفاق بود اتباع
 و سے احب و احسن باشد و صحابہ و خلفای راشدین نیز از امیکر ذہد و امام محمد و ہوطاسے خود گفتہ کہ نزول
 در جنب احسن است و اگر کنند چیز سے لازم نمی آید و این قول ابی حنیفہ است و منبہ مسکین عبد الحق بن
 سیف الدین صلح اللہ حالہ و احسن مبداء و آلہ چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او حد عبد الوہاب رحمۃ
 علیہ حج گزارو و نفرمود و اسے از مناد رسید بجنب نزول فرمود حضرت شیخ و نگہدار نماز ظہر را بخواب رفت

وگذا روم و آنجا که حضرت عبد الله بن عمرو و سواد بن ابی اذین و یاقوت سادات قباغ کافی است و فرمود که فی الزمان
قول شیخ منی است بر آنچه گفته اند که نزل بحسب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشاء است براسه عمر و عایشه و
چنانکه باید و الله اعلم و عندها قاتل احب من النبی المبعوث - گفت عایشه احوام ستم من از شیخ من برای عمر و عایشه
گفت - پس در آمدیم که لا نفقیت عمری - پس تفکر کردم که خود را که از جهت حضرت عیسی نوت شده بود چنانکه
در باب قصه حجه الوداع گذشت - و آنمطری رسول الله - و آنمطری که در سر منتهی خدا - صلی الله علیه و سلم بالابلیغ
در ابلیغ که در آنجا نزل فرموده بود - حتی فرخت - تا آنکه فارغ شدم من - فامر الناس بالرجوع - پس امر کرد
مردم را کوچ کردن بجانب مدینه - فخرج من بالبلدیت پس بیرون آمد آنحضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه
فطاف به قبل مملوۃ الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز باشد و در این طواف دوایح است و طواف
صدر بفتح و ال نیز گویند و در و سه رمل نیست و بعد از و سه رمل - کم حرج الی الله فیه پیتر بر و ان
لبوس مدینه - بنا آن حدیث او جده مدینه است - و این میگوید که انچه پیش نیا نم من آنرا رواست
بخار و سه رمل - بل بروایه ابی داود - بکنه یا فتم برایت ابی داود مع اختلاف یسیری آخره - ایندک
اختلاف در آخر حدیث - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان الناس یقیرون فی کل وجه
بودند مردم که بر می گشتند در هر طرف و مقید بر آمدن در که و بر آوردن طواف و در ایح مقید نیستند -
تعال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لا یصغر من احدکم حتی یرون از عید بالبلدیت -
باید که خبر آید کی از شما کوچ کنند تا آنکه باشد آخر زمان پایان و امان و سه بخانه کعبه کنایت است از طواف
وداع - الا انه خفف عن الخائف - گذران است که سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شد
از و سه طواف و دواع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه - انچه پیش دلالت دارد بر وجوب طواف
وداع و این است مذمب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذمب شافعی و سنت است نزد مالک و درین نیست با اتفاق
در احادیث سابق اگر چه ظاهر و سه در امر بر جیل است بی تقید بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث -
و عن عائشه - قالت حاضنت صفیه نایه النفر حیض کرد و صفیه و شیب نفر سر او چنین شیب است که آنحضرت
در محصب بود و شیب در باب الحج مضایف بر و سابق میگرد و در بر آید و چنانکه متعارف است - فقالت ما لایس
الا حاجتکم - نمیدانم خود را که موقوف دارند و آن آید و شما یعنی از جیل برین شیب که من حیض کردم و طواف
مکرده ام - قال النبی صلی الله علیه و سلم عقری - فبیع عین و سکون قاتل - خلقی - فبیع عین و سکون لام و این است
که بر زن کنند و لیکن حقیقت دعا بر او است هم چنین زبان زد عادت و عیب شده است چنانکه در انشال آن
و تقوی بر و قتل کردن و پاک ساختن یا بغنی نماندیدن و خلق رسیدن و در و خلق یا زدن چیز

وخلق را صبی گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاد و برین تحقیق است که در شرح کرده
شده است - اطافیت یوم آخر - یا طواف کرده است روز آخر طواف زیارت - قبل نم - گفتند آری کرده است
قال گفت آنحضرت خطاب بعضیه - فافرمی - پس برای او کوچ کن - متقی علیه

الفصل الثانی - عن عمر بن العاص - رضی الله عنه - بفتح نبره و سکون حاء هاء و لهما و مملو صحابی است

روایت کرده است از سید و سید سلیمان - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی حجة الوداع
اے یوم نما - گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع کلام روز است این روز - قالوا یوم الحج الاکبر
گفته روز حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند اکبر و ثبات
اصغر است که عمر دوست و اوراج اصغری نامند و آنکه الان مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان
علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر بقیع حج است و گفته اند که این حدیث
موضوع و باطل است نعم حجی که آنحضرت کرده صلی الله علیه و سلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه فضیلتی
خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان - قال فان دارکم و امواکم و اعواضکم بنیکم حرام کرمه یومکم هذا
نمی بلدت کم هذا - شرح این در فصل اول معلوم شده است - الا لا یجنی جان علی نفسه سگاه باشد باید که گناه
کند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود و مقصود نمی از گناه کردن و ستم کردن است به غیر چه
هر که بر کسی ستم میکند تحقیق بر خود میکند که انثم و جزاے آن ساجد بدوست پس این خبر و معنی نمی است
و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر یعنی خبر است نه یعنی نمی - الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشد
باید که جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود - و لا مولود علی والدہ - و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد
خود ذکر این حدیث ثبوت آن است که هیچ و شناعة این بیشتر است از جنایت بر اجداد یا بجنایت آنکه نیز حکم
جنایت بر نفس است جهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت و س و این و جان تاکید
حکم سابق است فاهم - الا ان الیخیر ان تقدیر این الیخیر بلذکم هذا ابا - آگاه باشد بدستی که شیطان تحقیق
نا امید شد ازین که عبادت کرده شود و او را کفایت است از بت پرستیدن و شکر شما که این است یعنی بکرم همیشه
تا روز قیامت - و لکن شکون که طاعة فیا تخفرون من اعماکم فیرضی به - و لکن سر انجام است که باشد
مشیطان را فرمانبرواری و رجزی که حقیر و کم بشمارید شما را به علمای خود دینی کار می کند و گناهان می فرزند
و آنرا خود و حقیر می نپارید و در آن عباد طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن علمای
مردمی بقتل و بیجان حروب و خونریزی و بکود - و رواه ابن ماجه و الترمذی و صحیح - و حکم بصحت کرده است
ترمذی و یحیی بن زکریا و عن رافع بن عمر و الترمذی - و ضمیم هم و قهر را می چون نسبت نمره صحابی است

اذ غمنا من - و پوشد زن بدست فقار الفهم فان و تشدید ناولای در آخر پوششی است که زن عرب برای دفع
 سر را در دستها پوشند که انکشافی گفت و ساعد هم را می پوشد و در میان آن نپشه است پیکره شده و بعضی گفته
 نوح از زور دست که زن در دستهای پوشند و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم یخطب و یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت - اذالم یحرم
 الحرم فلبس خفین - وقتی که نیاید محرم فعلین را پوشد موزه هارا - و اذالم یحرم انزل الیس سراجیل - چون
 نیاید به بند را پوشد تنائی را و لیکن قطع میکند موزه هارا از زیر پاشنه پا چنانکه در حدیث سابق بیان کرده بود
 برین اندوا که جهان طور دست پوشد فیه و به و امام احمد میگوید قطع کند که در آن ضاعت ال است و حکم
 ضرورت چنانکه هستند بحال خود پوشد و فیه نیست و در سراجیل نیز خلاص است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند
 و از ساند متفق علیه - و عن یحیی - یفتح تخانیه و سکون عین محله - بن ائمه - نعم موزه و فتح سیم و تشدید
 تخانیه صحابی است اسلام آور و در فتح و حاضر شد خنین و طائف را - قال کما عند النبی صلی الله علیه و سلم
 بالجواراة از جاره رجل اعرابی گفت بودیم از آنحضرت در جبرانه که بر یک مرحله از آنکه است و آن حضرت
 از انجا غمره برآورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبره و متفتح بالحق - بران مرد جبره بود
 و حال آنکه امر او کرده بود بخلق بفتح خاکسار و قاف و آخر نام طبی است که عربان میسازند و در آن عفر
 می اندازند مشهور است میان ایشان و فتح بقاد و فای مجتنبان او دن حبس بطیب چنانکه گویایم چکد از کج
 فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله الی احرمت بالعمرة و نذر علی - بدرستی که من احرام بستم بر اے
 عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاحه لثیق
 مرارت - اما خوشبوی که با تهست مشبوک آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران و ام است بر مردان نازا
 جهت که بقاے از طیب بعد از احرام منفذ احرام است فافهم - و اما الجبة فانز عما - و اما جبهه که تو پوشیده پس برش
 آنرا و بار از یدین - ثم اضع فی عمرک کما توضع فی حجاب - بستر کن در عمره تو چنانکه میکنی و حج تو گویا آنرا عالم بود
 با حکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را به حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و نذر الطان
 احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقت ابره و عدم آن متفق علیه - و عن عثمان
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحرم الحرم ولا یحرم ولا یحرم - هر سه لفظ بمنع و حج مردی
 نکاح کند محرم خود را و نکند نکاح و گیرد بولایت و نکاح و خواستگاری کند زن را و طیب بکسر خان و خواتین
 و این نیز بپاشنه و جبره و نکاح است لیکن نه از نکاح و نکاح تحریمی نیست و از آنکه بپاشنه و جبره است
 همه و دلیل ما زوج میونه است زن - و رواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و آله

تزوج میمون و بهو محرم - روایت است از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمون را رضی الله عنهما و حال آنکه آنحضرت
 محرم بود براسه عمر و قتاده متفق علیه - و عن ابن عباس - بن الاصم بن اخط میمون رقی - خواهر زاد میمون بعضی گویند
 که او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمون - روایت میکند از خاله
 خود میمون - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجها و بهو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود -
 سده مسلم قال الشيخ الامام محی السنه رحمه الله والاكثر من علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنه اکثر بر آنکه آنحضرت
 تزوج کرد میمون را و حال آنکه حلال بود - و ظاهر امر تزوجها و بهو محرم - و ظاهر شد امر تزوج و سه در حالی که آنحضرت
 محرم بود - تم نیمی به او حلال - بیشتر نیا کرد یعنی دخول کرد میمون را و حال آنکه سه حلال بود - بسبب فی طریق
 گفته - نکاح میمون و بنای وی در سرف بود بقیع سین محله و کسر را و بنای نام موضعی است بر راه مکه سده میل
 از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمون نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آن در آنجا در هر قدر سه عادت است
 که بعضی امر ساخته اند به آنکه حدیث ابن عباس و حدیث زید بن الاصم هر دو متعارض اند حدیث ابن عباس
 ناظر است به آنکه تزوج میمون در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود
 و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است
 در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و سه متفق علیه است ماند آنکه حدیث امیر المومنین عثمان رفو که دال است
 بر نفی ماول است با آنکه مراد آن است که نکاح و انکاح از نشان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است
 بجای دیگر نه آنکه مراد تحجیم دست و آنکه حل کرده اند شافعی حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزوج و سه
 در احرام باین اعتبار گفته است تزوج و بهو محرم تکلیف است و نفی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام
 بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم
 را نیز حمل میتوان کرد که مراد آن است که ظاهر شد امر تزوج و حال آنکه حلال بود و کلام را اینجا در کتب اصول
 زیاده برین است جمله از آن در شرح ذکر کرده ام فته بر - و عن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه و سلم
 کان یسئل ساسه و بهو محرم - روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که شی شست سر مبارک خود را
 و حال آنکه سه محرم است - متفق علیه - بهر آنکه هائز نیست محرم را شستن سر از برای جنابت با اتفاق و در
 تبر و خلاف است و هم چنین در شستن خطمی و مانند آن نیز خلاف است و در هر دو گفته است که لا باس است
 در غسل کردن و بهام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نمیرود و زید کی موی بلکه زیاده کند
 لبه شعر و یا و نشوید سر و ریش خطمی زیرا که سه نوعی از طیب است و سه میکند بهام سر و ریش - و عن
 ابن عباس - رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم و بهو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آنحضرت

آنحضرت و حال آنکه و سے محرم بود اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر سومی شکسته نشود و متفق علیہ چون عثمان رضی اللہ عنہ حدیث ابن مسعود - حدیث کریم و عثمان رضی اللہ عنہما از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم نقلی الرجل اذا اشتكى عليه وهو محرم - ورق مروی کہ چون شکایت کرد و بر سر او چشم خورد یعنی چون پشیمان او بدر رو آید - نمید بجا با صبر - تعصید کند بر و چشم را به صبر و قید غنیمت افشائی سستد اگر کسی چشم نیز بر او آید و دست است به طریق اولی و صبر به فتح همداد که موجوده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شرع صبر دارد و بی تخ مشورت است کہ در چشم را بدان دو انگشت و در چشم و تعصید و تعصید و جاحت تبین است بضماد و یعنی بصحاب و نهادن دار و را بر جاحت نیز گویند اگر چه عصابه پخته نشود و طاهر آن است کہ مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا کہ و سے می پوشد خبر و از روی را محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احوام نباشد رواه مسلم - و عن ابي حمزة - صحابه است جاضر شد حجة الوداع - قالت رابت اساتنه و بلا لا واحد بها اخذ بخطامه اقره رسول الله - گفت ویدم اسامه و بال - رضی اللہ عنہما و یکی ازین دو کس گیرنده بود و مهار ثابته پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر را فتح توبه پیغمبر من اخرج - و دیگر بردارنده بود و جابنه خود را که می پوشید آنحضرت - یعنی سایه میکرد و او را از گرمی آفتاب خنجر می زد العقبة - تا آنکه کسی کرد و آنحضرت حجرة العقبة را و در روایتی آمده است بر دارنده مانند تاج چیزه بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استطلاع مرجم را طبعی گفته که این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کرده میدارند آنرا رواه مسلم - و عن كعب بن عجرة - یضم عین مملد و سکون جیم و اصحابی انصاری است از مخاض شجره گویند کہ او را تابی بود کہ می پرستید آنرا و عباده بن صامت یا را بود و در وی بر و سے درآمد وید گبت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عباده بن صامت در خانه او درآمد بت را به شکست و چون کعب درآمد بت را شکست وید چشم آمد و خواست کہ دست تمام ابن صامت کند باز تفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی می بود گاه میداشت خود را پس مسلمان شد - ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مر به وهو باحدی عقیبه قبل ان یدخل مكة - روایت میکنند کہ آنحضرت گذشت بر و سے و می با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید بکعبه و هو محرم و هو یوقد تحت قدر - و حال آنکه کعب محرم بود و و سے آتش می افروخت زیر دیگی - و انقل تهانت علی وجهه - و پیشهای افتاد بر و سے و - فقال اتوزیک هواک - پس گفت آنحضرت آیا آنرا میکنند ترا شمشیرا سے تو - قال نعم - گفت کعب آرا سے آنرا میکنند - فقال اطلق راسک - گفت آنحضرت پس اگر آنچنین است تبراش من خود را - و اطعم فرقا بین ستمه ساکین - و غوران و ستم کن فرق را میان شش مسکین - و الفرق یفتح الفاء ثلثة اصع - و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است

و نگندم بده و اصع جمع اصاع و اصل وی اصوع قلب کز فید اصع فاع و غنیانکه او جمع وار میکنند - او صم نمته ایام -
یار زوره دار سه روز و - اوانک - لضم سین بلفظ امر نسبیته - یا فوج کون فوجیه را - متشقق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عمر رضی اللہ عنہما انہما سمعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسأل الناس فی امر من
عن الثغابین والثغاب واماں الوریس والزعفران من الثیاب - ترجمہ این از حدیث ابن عمر و فی فصل اول
ظاہر شد - و الثغاب بعد ذلک لما حبت من الوان الثیاب - و باید کہ پوشید بعد از بداندن از امر امر
دوست داران اصناف جامہ با و بیان کرد تا آنرا قبول خورد - معصفر او زرد و حللی او سر و ایل او صبیض او خف
فی الصراح عصف زنگ مستخرج معصفر معروف و زنجار معصفر زنگ نیر فروغ از جامہ و ورقاموس گفته عصف زنگ
معروف است معصفر جامہ زنگ کرده شدہ بآن نبت معروف و حللی زیورست اورانیز داخل لباس اعتبار کردہ
سوادہ ابو داؤد و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قال کانت کان الرکبان یسروان بنا - فوجدت سوادان کرمی لک

بها - و نحن مع رسول الله - و ما يعني زوجات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم محرمات
 محرم بودیم - فاذا حازوا انبساط احوالنا جلبا بها - پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگفتند
 از پیش ما فرود می نشست یکی از آنها چادر خود را بر من راستمالی و جدا - از سر خود بر روی خود و لفظ جان و
 همچنین واقع شده است از جوار و سنن ابی داود و در مصابح جان و نماز و مجاوزت و در بعضی الفاظ چهار و پنج
 معطر ذوال جمده شیر آمده فاذا حازوا پس چون میگفتند از پیش ما - گفتند - دور میکردیم ما چادر را
 از روی و میکشیدیم روی را و پهنه میکردیم روی را - رواه ابو داود و در لابن ماجه مضاعف - و نحن ابن عمر
 ابن العقیلی صلی الله علیه و سلم کان یسمن - ففتح یاتشدید و ال - بازیت و هو محرم - بود آنحضرت طلال میکرد و غرض
 زیت طبر خود و حال آنکه در محرم بوده غیر التفت - اما زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب - زیت خوشبو
 نگرفته شده و مقتت بضم سیم و تشدید تازی که ریخته شده در روی ریاحین یا آئینه شده بر روغنهای خوشبو
 وقت و تفتت روغن در گل پروردگان و نزد امام ابو حنیفه زیت مطلقا نه مطیب است زیرا که اصل او

کذا قالوا - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر سمع رجلا رجلا - روى القراء - روايت مست از نافع كه مولاى ابن عمر
كه ابن عمر را فتنه مى رسد و سرافورد - فقال - پس گفت انى على ثوبان نافع - بنيد از بر من حبابه را اى نافع
كه سوزى من نافع مى كند - فالتفت عليه برضا - پس انداخته بر بالا - ابن عمر بر نسي - فقال لى على ثوبان
وقد نسي رسول الله - پس گفت ابن عمر آياى اندازى بر من اين كه احوال آنكه بر تحقيق نهي كرده است بغير خدا
صلى الله عليه وسلم ان ياتيه - اخرهم از انيكه پوشد بر نس را اخرهم ظاهر اند بهاب ابن عمر احتياط بخيد بود و مطلق بر نس

که پوشند و ساقها معلوم شد که اگر خفیض را پوشند بر وجهی که متعارف در آن است بای که نازد و یا از جهت احتیاط کرد
و آنرا غلام - رواه ابو داود - و یحیی بن عبد الله بن مالک ابن یحییته - مالک بن نمون است و این صفت ثانیة عبد الله
و یحییته بنعم با و فتح حامی حمل و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر کسی نمون بخواند لازم
آید که عقیقه مادر مالک باشد و حال آنکه زوج اوست و این را در موانع دیگر ذکر کرده ام قدیر - قال اجماع رسول الله
صلی الله علیه و سلم و یحیی بن نمون - خوان کشید آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع
و حمل بلفظ حیوان مشهور نام یحیی است میان که در بنیه چنانکه گفت - بن طریقی گفته می شود و وسط را سه - خوان کشید
در میان سه خود و وسط را اینجا بقیع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع
و گفته اند که این قول بر ضرورت است زیرا که بقیع قطع شعر خواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در آنجا سویی نیست
چنانچه است بای ثبوت - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون
مجااست که در آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود و بر پشت پا - من رجوع کان به - از جهت و سه که بود و در پشت
پا و پا جاسه سویی نیست غالباً و بار بود آن در و سه هم داشت - رواه ابو داود و النسائی - یحیی بن اجماع
مولا سه آنحضرت و وی نخت غلام عباس بود که حضرت بخشد قبیله بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانیدند
ازادش کرد و حاضر شد احمد و خندق را امش بعضی مصعب گفته اند و بعضی امیراسیم و بعضی غیر آن و اسلام
او پیش از بر بود و لیکن در بر حاضر نشده - قال ترویج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و سهو حلال -
بنام که در آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود و نبی بهاد و سهو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود
و گفت اما رسول بنیها - و بودم من میان آنحضرت و میمونه - رواه احمد و الترمذی و قال نهاده است حسن

باب المحرم

یجب علی العبد بر آنکه صید کردن محرم و راه نمودن و سه و دیگر سه را صید و اشارت کردن بدان حرام است
باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگردد و خود را در خوردن محرم صید و تفصیل است اگر خود صید کند
یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای سه محرم باذن وی یا باذن
سه و اینچنانکه سبب و اقوال است مرعانا و بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاووس و ثوبری
آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بلیل اطلاق حدیث مصعب بن خبابه که باید و نه سبب مالک و یحیی
و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی بر سه و سه صید کند باذن و سه یا باذن و سه و حرام است و
اما اگر غیر محرم صید کند بر سه خود و چیزی از آن بر سه محرم بدید کند حلال است و نه سبب امام ابی حنیفه و صحابه
و ی آن است که حلال است اکل لحم صید بر محرم و دیگر را دام که خود صید کند و امر بدان کند و ولایت و اشارت

واعانت بران نماید و سب یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد است
تحریریه واجب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده این را به تفصیل برچشم
نما تر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست و الله اعلم

الفصل الاول - سخن الصعب - بفتح صاء و سکون عین هاتین - بن جنامه - بفتح جیم و تشدید نون و تشدید صمیم
ابن عباس از سب روایت دارد آن فی خلافة ابی بکر الصديق رضی الله عنه ابدی رسول الله ص و ایت است از سب
که در سب آمده و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حرام او حشیا گور خرا که شکار کرده بود و موجود بالابوار و
آنرا آنحضرت در ابو ابو بکر بنهر و سکون موجد - او بود آن - یا در دوان بود و بفتح و او تشدید و ال نام و موضع
است بیان که در سب نزد بکر بن عبد الله و بکر بن عبد الله و ابی جنامه و ابی جنامه و ابی جنامه و ابی جنامه
ساکن بود و در سب پس برگردانید آنحضرت سب و قبول نکرد - فلما را می باقی دج - پس هنگامیکه دید آنحضرت
چیزی که در سب است از ناخوشی و انفعال و اندوه اند قبول نکرد آنحضرت بدیهه او را - قال - گفت
آنحضرت - انما نرده عليك الا ان احرم - بر رستی که ما برگردانید ایم آنرا بر تو نگه داشت آنکه ما حرامیم و حرمیم
جمع حرام است که بر سب حرام گذاشتی و در صحاح گفته که جمع حرام است - منفق علیه پوشیده نماند که ظاهر
این حدیث در آن است که صعب بن جنامه حمار خوشی زنده بدهد یا در و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن
سخن و در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که به یحرم حمار خوشی
بود پس در روایات مسلم آمده که به یحرم حمار خوشی را که خون از وی بچکید و در روایتی آورده شق حمار را
و شق بکسر نیم هر چیزی که در روایتی آورده و غفیر از سب و در روایتی پاسه او را پس بقر خیز این روایات

درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود - و سخن ابی قتاده - رضی الله عنه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
روایت است از ابی قتاده صحابی که مشهور است بیرون آمدن او از آنحضرت و این در عام حدیث بود و در سب
ششم از هر شت و مختلف مع بعض اصحابه و هم محرمون - پس پس نماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران
و سب محرم بودند - و به غیر محرم - و سب محرم نبود - فزاد حمار و حشیا قبل ان یراه - پس دیدند یاران و
حمار خوشی را پیش از آنکه به بنید و سب آنرا - فلما را دقت کرده - پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را
و دلالت و اشتباهت نکردند بران - حتی راه ابو قتاده - تا آنکه دید آنرا ابو قتاده - فربک فریاد - پس سوا شد
ابو قتاده اسیر را که مراد او بود - فما لم ان بنا و لوه سوطه - پس سوال کرد ایشان را که بدین بدست و
تا زیاده او بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا ضیف است و در بعضی روایات با سوط رجه نیز مذکور است -
فاجاب - پس آیا آوردند یاران از دوان سوط بدست و سب بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتناوله - پس خورد آمد بوقتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را محمل علیّه پس حمله آورد و
 بناخت بر چهار دشتی تفرقه - پس پی کرد و میفکند و گشت او را نیم اکل فاکلوا - پس خورد و بوقتاده پسر خوردند یاران
 و سینه نیز قند هوا - پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت ابرام خوردند و بوقتاده پاره
 گوشت را نگذاشته بود - فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه و سلم سالوه - پس هنگامیکه دریافتند آنحضرت
 را و بلازمّت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن که را بود خوردن
 آن پانه - قال بل مکمل منه شی - گفت آنحضرت آیه است بانها از آن چیز - قالوا معناه جده - گفتند بابا پایی است
 و در روایتی باز و س - او - فاخذ بالنبی - پس گرفت آنرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فاکلها - پس خورد و
 آنرا متفق علیّه و فی روایتی لها - و در روایتی مر نجار س و سلم را بر دو آغچین آمده که - فلما انوار رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم قال - پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود - انکم احد امراء ان محمل علیها - یا شما از پیغمبر کی بود که امر کرد
 بوقتاده را که حمله کند و تبارد او بر د - او اشارت را ایها - یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت
 کرده باشد بوجهی از وجهه بر شکار کردن آنرا - قالوا لا - گفتند نکرده - قال فکلوا ما بقی من لحمها - گفت آنحضرت
 پس خوب کردید که خوردید و بخوردید آنچه باقی مانده است از گوشت و س این حدیث دلالت بر اباحت میکند
 ما دامی که خود صید نکرده یا دلالت و اشارت بر آن نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً
 دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضع
 و عن ابن عمر - عن النبی صلی الله علیه و سلم خمس لا جناح علی من قتلن فی الحرم و الاحرام - پنج چیز اند که گناه است
 بر کسی که بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد - القناره - به تخفیف راموش - و الغراب - نرغ
 و الحذاه - کبک حرافه و ال دهنه بر وزن غلبه جانور معروف است که آنرا غلیبوا میگویند و در صراح فحاش
 و العقب - و کثر دم - و الکلب العقور - و سگ جواحت کننده متفق علیّه - و عن عائشه - رضی الله عنها
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خمس فواسق قتلن فی المحل و الحرم - پنج چیز از حیوانات فاسق اندکشته میشوند
 در زمین حل و حرم و میکشد آنرا حرم - الخیه - مار - و الغراب الاثقب - بوجه و قاتل ناسخ بشیه که سیاه و سفید
 میباشد و در پشت و شکم و سینه سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقیه پسگی در مرغ و در حیوانات
 در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی ابائهم الکرام واقع شده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم که گویا من می بینم سوسه کلب ابقع که دهان می اندازد و در خون اهل بیت من و بود و شمر ملعون ابرو
 و القناره - و موش - و الکلب العقور - و سگ گزنده و الحذاه یعنی خداه است که در حدیث سابق مذکور
 شد متفق علیّه - بدانکه در هر یکی از این دو حدیث پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

معنی و چون محض شرم و محرم نتوانست به مقصد رسید باز بست و او را که از احرام برآید لیکن آنکه نشسته میگوید که
 احصاء نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقع حدیث شده و بعضی نزد ایشان باقی می ماند با احرام و اگر بعد از آن
 و حج فوت نشد برآید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصاء بر فرض نیت باشد و در حدیث آمده است که کسی انگشت
 یا انگشت پاس او برآید از احرام و بر دست در سال آینده و درین باب خلافی دیگرست و آن اینست که بر می
 میفرستند و با بجرم زیرا که شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد
 شافعیه موقوف نیست بر جسم و فرج کنند و با نجاکت محض شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم
 هم در حدیث فرج کردند و حدیثی از زمین جلست و آبش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان بر می راجع
 پس بحکم ضرورت همان جا که زد و بعضی گفته اند که حدیثی پاره از محل و پاره از جسم است پس شاید که فرج و جسم و
 کرده باشد و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیثی اکثرش از جسم است و خلافی دیگر آنکه چون محض شود و قطع
 و نزد شافعی قضایست تسبیح بجز قضای نمودن مذہب است و ایشان میگویند قضای اینجا بمعنی صلح است -

الفصل الاول - عن ابن عباس روى قال احمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلق راسه و جامع نساؤه و حجره
 گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیثی و منع کردند مشرکان که او را از درآمدن بکعبه و عمره گزاردن پس
 برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد و سر مبارک خود را و جامع کرد زنان خود را و حجر کرد و شران خود را که همراه داشت حتی آنحضرت
 عا قاطلا تا آنکه عمره کرد و سال آینده بمقتضای حلی که بابل مکه واقع شده - رواه البخاری - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم - گفت ابن عمر بیرون آمیم با آنحضرت یعنی بهره پس نزول کرد آنحضرت بحدیثیه -
 فقال كفار قريش ذنوب البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش از دخول کعبه فخر البنی
 پس نحر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آید - بر می خای خود را که همراه داشت و حلق - و حلق کرد آنحضرت - و قصاص صحابه
 و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق کردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در سر آمدن
 از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو بر آیی از احرام و حلق کن
 تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی
 و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند - رواه البخاری -
و عن المسور - بکسر ميم و سکون سين و فتح واو - بن خزيمة - نفع ميسم و سکون خای مجرب و - قال ابن مسعود
 صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان يحلق و امر اصحابه بذلك - نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهودست و در باب
 گفته که نیست حلق یا تقصیر و احصاء و قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگویند باید کرد و اگر نکنند
 حرام نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد و عامر حدید و ایشان میگویند که حلق قربت

و عبادت بر تقدیر نیست که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام غریبت بر انصراف و انشراح - رواه البخاری - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ایس حبکم سنته رسول الله - گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار اسنت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - سنت آن است که ان حبس احدکم عن الحج طواف بالبيت و بالصفاء و المروة - اگر منع کرده شد و باز داشته شدی از شمار حج طواف کن بخانه کعبه و بصفاء و مروه یعنی عمره کن - ثم حل من کل شئ - پست حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود - حتی حج عاماً قبله تا آنکه حج کنند سال آینده - فیه می - پس حج کن هر سی را - اولیوم ان لم یجد بهیاء - یا زره واره و اگر نیابد بهی را و در پیجیش بیان احکام احصار کرد و گویا بعضی مردم جاہل بودند بان یا خلائی میکردند و ان پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حجر و حبس کرده شود از حج عمره بر آید و از احرام بر آید و بعد از آن حج را نفاکند - رواه البخاری - وعن عایشه رضی الله عنہا قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فہاء بنت الزبیر - گفت عایشه و آمد آن حضرت بر فہاء بنیم فنادی بجمہ و تخفیف موجدہ و بعین مملکت نم آن حضرت سبت و زبیر بن عصبہ لم یطلب کی از احرام اوست که بشرف اسلام مشرف نشد فہاء صحابه است از مهاجرات آن حضرت بر در آمد - فقال لعلک اردت الحج - پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلمظ و مہربانی قالت - گفت فہاء آری اراده حج دارم و لیکن - والله اجد فی الاوجہ - بخدا سوگند نمی یابم خود را اگر بسیار در دنیاکی یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یا بم یا نه و حج بنفسی جمیم در دو کسر در دنیاکی چنانکه درع و درع - فقال لها می - پس گفت آن حضرت بر فہاء را حج کن یعنی احرام حج ببند - و شتر طی و قوی - و شتر ط کن و گو - اللهم علی من حیث یختی - خدا یا مکان بر آمدن من از احرام هانجام است که حبس کنی و باز واری تو مرا و رانجام محل بفتح یم و کسر حاکمان یا از ان حل یتفق علیہ - و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصار برض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جواز که میگویند احصار نیست مگر بعد دو میگویند که اگر مرض مہلج تحمل شود احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برائے تعمیل تحمل است که اگر اشتراط بودی متاخر باشد تحمل نارسیدن بهی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از خبر بهی تحمل نمیتواند کرد و همچنین نمیباید خلیفہ و سر که موافق است بر س و تحقیق احصار به مرض و بعد گفته اند که جائز نیست تحمل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بفہاء و انشاء علم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را افکار سبب کد و حج و قول و س و حدیث سابق ایس حبکم سنته رسول الله بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصاء از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی یحیی بن عیسیٰ رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر الصحابة

ابن سبہ لوالہدی الذی نحو و اعوام الحدیث فی عمرہ القضاء سد روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت امر کردند اصحاب را کہ تبدیل کنند ہدی را کہ بخور کرده اند در سال حدیبیہ و عمرہ قضایہی سابقا و وقت احصار بخور کرده بودند سال آنیدہ کہ عمرہ تضایجا آرد ہدی و دیگر بخور کنند تا بخور حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصار فرج کرده میشود و دیگر در حرم چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیر سے است کہ بخور حدیبیہ و غیر حرم بود ظاہر است و اگر گوئیم حدیبیہ نیز در حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثر شش و حرم ست چنانچہ در شرح ترجمہ اشاعت بدان کریم پس تبدیل بجهت تنہا و اوراک فضیلت است تا نیا و امر بر اسے استحباب است۔ رواہ ابو داؤد۔ و بعضی نسخ این عبارت زیادہ است کہ ذبیہ ضعیف و فی سمنہ محمد بن اسحق۔ و عن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی است معدود در اہل ہدیہ و حدیثا و سے نزد حجازین است روایت کرد از وی عکرمہ و جزو سے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کسر کبک یا شکستہ شود بافظ مجهول یعنی ہای او۔ او عرج۔ کبک را بافظ معلوم بالک شکستہ شد۔ فقد حل۔ پس بہ تحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام بر آید۔ و علیہ الحج من قابل۔ و بر دست حج از سال آیت ہدہ این حدیث نیز واللہ دارد بر آنکہ احصار بغیر عدوم میباشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تقیید باشتراک متکلف است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داؤد فی روایت احسری و زیادہ کردہ است ابو داؤد و در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن۔ و در نسخ حسن صحیح۔ و فی المصباح ضعیف۔ و در مصابیح گفته است کہ این حدیث ضعیف است و توشیحی گفته کہ حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته کہ مر این حدیث را تہمتا نیست از قول عکرمہ و وی کیے از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این است کہ گفت قد ذکر ت ذلک لابی ہریرہ و ابن عباس عکرمہ میگوید کہ بہ تحقیق ذکر کردم من آنرا سہ را بی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمرو و مجتہدین میگویند نقلا صدق پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس رضی را ست گفته است و عن عبد الرحمن بن عیمر۔ بفتح تخانیہ و سکون عین مہملہ و فتح میسم۔ الذی بی۔ کہنہ وال مہملہ و سکون تخانیہ صحابی است کہ نزول کرد بہ کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفة۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت حج عرفة است یعنی ملاک حج و معظم ارکان و سے وقوف است بعرفہ اگر چه طواف نیز رکن است۔ اما این عظیم تر است از آنکہ بی وی حج اصلا صورت ندارد۔ من اورک عرفہ لیکنہ جمع قبل طلوع الفجر نقد اورک الحج۔ کسیکہ در یابد وقوف عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از قوی الحج است پیش از طلوع صبح صادق پس بہ تحقیق دریافت حج را اول وقت و وقوف بعرفہ بعد از زوال روز عرفہ است و آخر وی تا طلوع فجر عید است یعنی وقوف ہساوکن در آن وادست اگر کسی عت بود و اگر چه در خواب باشد اینجا سئلہ است

ی آنکه یکی در جزو و اخیر شب و آنجا رسید و نماز خواند و از او است بخشنی که اگر توقف کند نماز از دست رود
و اگر قصد نماز شود هیچ بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا است و عسرتی تمام و شقته عظیم است و موافقت با ایام مئی ثلثه - روزهای مئی
است یا زده دوازده و سیزده که آنرا ایام تشریق گویند و درین سه روز در شی باید بود و سی باید که در ضمن تبحل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شبانی کند و در روز آنجا باشد و در آخر روز دوم بر نیاید پس نیست هیچ بدست
و نیست در وسع ترک واجب - و من تا آخر فلا اثم علیه - و کسی که پس ماند و در روز سیزدهم هم بایستد پس نیست
هیچ بدست و نیست در وسع از تکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و چون اگر چه توقف و تاخیر
افضل است از بخت کثرت عبادت و حصول زیادت ثنقت و آفریده اند که اهل جاهلیت و غرقه بود و بدست
تجلیل نگاه داشتند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ کی ایامی
و صحت نیست - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا خبر حسن

باب حرم مکہ و مساجد و اقصای

جسم گفته زیننی ست که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او رخد اسبے تعالی و حکم آن
 بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بجم بجهت آن ست که حرام گردانیده است وی بجهت تعالی و دروے
 بسیاری و آنچه حرم نیست در غیر وے و سبب تخریم بعضی گفته اند آن ست که چون آدم علیه السلام را بدین
 فرستادند رسید از شیاطین تا بالک نمانند او را پس فرستاد وے بجهت ملائکه را تا گفانی و پاسپانی وی کنند
 پس درین موافق که حدود حرم ست از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان که و موافقت ملائکه بود
 حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا و وقت نبای
 کعبه را روشن گشت بوے درین و شمال و شرق و غرب وے پس هر چه از زمین روشن شد بوی حجر
 شد و حدود حرم را علامات ست و آن شماره است که بنا کرده شده اند و در جمیع جوانب مگر دو جانب عده و چو
 که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که انقب کرده و ابراهیم خلیل نبیست علیه السلام بدالت حجر بیل علیه
 بعد از وے شخصی بن کلاب بن ضبی گفته اند که اسمعیل علیه السلام گرد و بعد از پیشش و بعد از وے شخصی گفته اند
 عدنان بن ارس اول کسی ست که نصب کرد و انصاب دم را در و تحقیق کرده اند که مندر سن مگر و حرم و بعد از وی
 قمر بنی شمس که بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سال فتح پیشتر عمر بن الخطاب پیشتر عثمان
 بن عفان بعد از وے معاویه بن ابی سفیان و بعد از ویم از همه جانب سادی نیست و نزدیک شده اند
 همه چنانچه تعظیم ست و در تاریخ که همه را تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم فتح مکہ لا ہجرت کوئی
 جہاد و نیۃ - گفت آنحضرت در روز فتح مکہ نیت ہجرت و لیکن باقی ست جہاد و نیت بیان آن ست کہ ہجرت از مکہ
 مدینہ فرض بود بر کسی کہ استطاعت دارد و بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ و چون
 فتح شد کہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود بر کسی کہ دار الحرب نماند و لیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بہ دار
 از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گرد آورده
 شود بدان از فضیلت و ثواب انجہ قوت پذیرفتہ از ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در عمل
 و درین نیز معنی ہجرت است یعنی ترک ہوائے نفس و پیروی آمدن از موطن طبعیت و ترک کردن انجہ معنی
 گردن زدن از ان - و اذ استغفرتم - و چون خواندہ شود و بر آورده شود بر این جہاد یعنی حکم کند امام کہ برآید
 بجنگ کافران و نصرت دید مسلمان را - فأنفروا - پس برآید و اجابت نماید و اثنال کینہ امر اورا - و قال
 یوم فتح مکہ - و گفت آنحضرت روز فتح مکہ - ان هذا الیوم حمہ اللہ یوم خلق السموات و الارض - بدستی کہ این
 یعنی مکہ حرام گردانیدہ است اورا خدا تعالی و ہی کردہ است از ارتکاب چیزے چند دران روزی کہ پیہ
 کردہ است آسمانها و زمینها یعنی تحریم و سے امر قدیم و شریعت سابقہ است و نیست ازان قبیل کہ حادث بود
 و مخصوص باشد بشیرینی و دن شریعتی یا مردان ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کردہ است محرم کردہ شدہ
 است و این صفت در و سے نہادہ اگر گفتہ شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ اسباب ہم عم حرام گردانیدہ کہ را وسع
 است اورا حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساختہ ام اورا حرم و اگر حرم ساختن و سے قدیم باشد و ہم سناد
 آن باسباب ہم علیہ السلام باشد جو انش آنکہ اسناد و محرم باسباب ہم علیہ السلام از جہت آن باشد کہ و سے رسانید
 و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم شریعت و احکام خدا تعالی ست و حکم و سے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ
 و سلامہ علیہم رسانندہ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانه بت المعمور آسمان در وقت طوفان نوح ع
 و مندریس و قطس گشت عارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت
 مترکہ نمیدہ تا آنکہ احیا کرد اورا باسباب ہم علیہ السلام - فهو حرام بحرمہ اللہ تعالی یوم القیمہ - پس این بلد حرام
 بحرام گردانیدن خدا سے تعالی تا روز قیامت - و انه لم یحل القتال فیہ لاحد قبلہ - و پدید رستی شان این
 کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن و این بلد ہم ہی کی را پیش از من - و لم یحل لی الا ساعة من نهار - و
 حلال نشدہ اگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابان بامر و ان
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و انداکثر علما و امام ابوحنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بہر
 و علیہ است کہ آنرا در کتب فتح عنوہ میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد آن ست کہ فتح

او یصلح است زیرا که ایشان تنهائی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و بعد از نزول خالد رضی الله عنه و تعرض
 بعد از مشرکان مد او را و اعتدال آنحضرت بجلال شدن قتال مر او را ساعتی صبح است در وقوع قتال و فتح عنوه
 و شمره خلاف آن است که میگویی فتح عنوه بود و جانشینیدار و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را
 زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیه میگویی سلمی بود و تجویز میکند بیع و اجاره
 زیرا که بین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر مالک ایشان - نه حرام بجزیره اندالی یوم ائمه -
 حکم یازدهم است تقریر و تاکید است - لایعقله شو که بر پیره نشود و خارا و چه جای اشجار و در پاره ای گفته که هر که خشیش
 مرم یا ریخت آنرا که بر پیره ملوک نیست و خود گفته است بر و است قیمت آن که آنچه خشک شده ازان دورا که خشک شده
 نهایی است اندر که نامی نیست و چنانچه نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرد امام ابو یوسف گفته باکی نیست
 بر چوب اندن از جهت وجود ضرورت و لغو دفع و اب ازان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث
 است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از فرستنی است چنانچه در حدیث بیاید و
 و باز است قطع او در بی او و کمالات نیز شغنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق
 اوست جانست سخی بهایم و در کلام حرم و مذنب امام احمد بخیرند سبب است و شیخ امام اجل عارف و اربع باع
 عبد الوالد بتقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکند که از اصحاب با مردی بود که وی را احمد
 سقا میگفتند روزی یکی از حرم آورده به دست می میداد به تقدیر آبی سهوشد و آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن
 الهی و ربیبی داد وید چنانچه مورچه و دود و بدایع رسید و از بدایع هر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید
 بجایی که رسید آتش آتش بقتله و لایق فرسیده - و رانیده در نجایده نشود و شکار او چون تنفیر حرام شد قتل
 و اطلاق بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرده ام و در نقایش از سکون تلف شد ضامن گرد و - و لایق نقطه نقطه
 الامن عرفه و بر بنادر و بر زمین افتاده و حرم را که کسیه تعریف کند و شب ناساند از این در نقطه حرم نیست مگر
 تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک دیگر و دو تصدیق نمیکند چنانکه حکم نقطه بقاع و دیگر است
 که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیايد بیدار و آنجا نهد یعنی در نقطه حرم خیر تعریف
 و این ظاهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان نقطه حرم و غیره که از مالکین و مذنبان نیز همین
 و دلیل بر این اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در نقطه چنانکه در باب نقطه بیاید انشا الله تعالی و میگویند
 که معنی قول و مس الامن عرفه درین حدیث آن است که تعریف کند تا یک سال در ست چنانکه همه جا میگویند
 و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز بایق کلام برای بیان فضل حرم که ذکر خاص
 اوست و اگر حکم نقطه و مس حکم نقطه سائر بقاع باشد ذکر آنرا ناعده نمی بینم قدر - و لایق خلابا - و بر پیره نه شود

علفن تر و سوسه و خلاصه تصور علفن تر و خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی
 خطا را بعد روایت کرده اند و آن خلاصه است که از اقال التوشیتی - فقال التماس - پس گفت عباس - یا رسول الله ^ص الا
 مگر اؤخر که آنرا استنفاکن از میان خلا و اؤخر که بر موزه و سکون ثوال همه نام گاهی مشهور است خوشبوی - فانه یقینتم
 زیرا که اؤخر برای آشنگران مردم است و بعضی روایات یقیناً قیون جمع قین نهج قان و سکون تخانیه آشنگر
 و صاحب نهاده گفته آشنگر و نه که یعنی متراج اند اؤخر در کما فتن آهین و زر - و لیسویم و از برای خانهای مردم
 نیز کاسی آید که بدان سقفت خانه می نامند و در روایت صحیحین آمده فانا نجد فی قبور اونیو نمازیر که اسکی و انیم
 اؤخر را در قبرها و خانه های اؤخر را عباد و میان گور - یا نیز می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس استنفا
 اؤخر را از آن حضرت وحی آمد پس استنفا کرد و فرمود - الا الاؤخر - مگر اؤخر که رواست قطع کردن و در نهاده
 بعضی آن است که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی
 گویند حاجتها و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم - و فی روایتی ابی هریره لا یجسد شجر او لا یقطر قطرها
 الا انشد - بر دار و بر نه بین اقتاده که اگر نشد و انشار تعریف گم شده کردن - و عن حابر - رضی قال
 سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحیل لاحکم ان یحیل کلمة السلاح - گفت حابر شنیدم آنحضرت را که میگوید
 روا نیست مگر می راز شما که بر وارد که سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است مطلقاً و
 قول اول صحیح است و قول جمهور علیهاست - زیرا که آنحضرت در عهده قضا سلاح و آمد لیکن کافران گفتند که آنها را و قریب دارند
 و در نهج نیز می آید - رواه مسلم - و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم فعل مکة یوم نهج
 و علی رأسه المنقر - روایت است از انس که آنحضرت در آمد بکه روز نهج و بر سر مبارک و سه منقر بود و کبیر می سکون
 غنیمت بجه و قطع فانه خود که در نهج کلاه می پوشند که فی المصر - فلما نزل جاره جبل و قال ان ابن خطل
 متعلق بالکعبة - پس هرگاه کشید آنحضرت منقر از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل
 نهج و بعد از نهج است پیروده های کعبه - فقال اقله - پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خطل نام او عبد بن
 است و بعضی گفته اند که غالب فرزند ده مسلمانان را کشته که نجات بود و آنحضرت را و مسلمانان را همچو میکرد و گفته اند
 که او را و واه بود و غنیمت که پیوسته مسلمانان قتی میکرد و نو نوئی گفته که درین حدیث دلیل است مگر کسی را و او
 است اقامت حدود و قصاص در حرم که چنانکه ملک و شافعی و نزد ابی حنيفة جائز نیست و جواب میبندند
 که حکم ابن خطل مشتقی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود - زن دخل مسجدی فو امن رکعاً و آید
 مسجد را امن است و نیز میگویند که باحت قتل و در ساعت حاجت حرم بود و شاید که بر آورده
 انشد یا شند و الله اعلم و تحقیق علیه به و عن حابر رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فعل یوم نهج مکة

وعلیه غایب شود. - روایت است از جابر که آنحضرت در آمد و فرمود: سیاه بود و تیره اوام. - و آمد بی اوام. - و راه مسلم. - و این حدیث دلیل است بر استیجاب پوشیدن سواد چنانکه در باب خفی است و بعضی سیگه سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهین سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شود اگر آنکه نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی این است و جواب مرخفیه آن است که حلال کرده شد و پوشیدن

را ساعنی - و سخن عایشه - رضی الله عنها قائله قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اني و جيش الكعبة فتراسك
شكره كعبه را تا خراب كنند آنرا و اين خبرست از آنچه واقع ميشود و در آخر زبان و اشارت كعبه فنياني است باو شده
در عهد همدی موعود و تفصيل آن از كتب سير و تواريخ بايد جست - فاذا كانوا ابديا من الارض يحث باولهم و اخيرهم
پس چون می باشند به پايان از زمین و زمین خسف کرده ميشود و اول ایشان و آخريشان و بعضی ميگویند
بعد از نام موضعی است میان كعبه و مدینه عایشه ميگويد - قائله يقيمون - يا رسول الله و كيف يخسف باولهم و آخريهم
و هم اسوالهم - و چگونه خسف کرده شود و اول ایشان و آخريشان و حال آنكه در میان ایشانند اهل باز را بهی
ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجامع سوقه است معنی ریخت - و من ليس سهم - و كس كه نیست از ایشان

کنند بقیله را حجاج را به میکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد
کرد و احتمال دارد که این سر و قویم باشد و با وی لشکری بود و راه پنهانی

فصل الثانی عن تعلی - بن ائمه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اختكرا الطعام في الحرم الحاذیة - غایه گاه اشتتن تا بگفتنی فرو شدند و حرم معصیت و نافرموده کردن است اختكرا و در همه بلاد و حرام نبوی و در که سخت تر است حرمت آن و الحاذیة و بن گشتن و ارتکاب آنچه حرام است و حرم - رواه الجواد و

و عن ابن عباس - رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکلمۃ ما یتلیک من بلد - ھججہ خوش
شہر بودی تو - احب الی - و ھججہ دوست داشتہ شد تو - سو کے من ویلا ان تو سے از جونی ملک
ما گشت غیرک - اگر نہی بود این کہ قوم من بیرون می آورند مرا از تو سکونت نمیکردم من بخود تو - رواہ الترمذی

و قال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا - وعن عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يفتنكم رجل من بني اسرائيل الا انتم تفتونوه - استاذ به جزيره ففتحها وسكون الناس بها ثم فتح واودعوا في السجون

بلقہ زائے ولد یزد و اور وایت کردہ اند و عوام کہ تصنیف میکنند و عذرہ میگویند بعین معلول و اصل مل
ضعیف را گویند و الان نام موضعی است نزد منار و مسجدی کہ متصل باب اجیاد است۔ فقال و الله انک بخیر ارض الله
الی الله و اجب ارض الله الی الله۔ پس گفت آنحضرت خطاب بکے معطر کردہ بد رستی کہ تو بہترین زمین خدائی و محبوب

[illegible]

آدم است که آنحضرت گفت و وی سوار بود بر احمق خود و در خروج بهجرت باین صفت نبود بلکه نهان برآمد و دورترین ازین آنست که در تاسیخ ازرتی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه

الفصل الثالث - عن ابی شریح المدوی - ففتح یحیی ووال صحابی ست روایت ست از روی
 این قال عمرو بن سعید - کہ وی گفت مرعم و بن سعید بن عاص اسوی را کہ امیر مدینہ بود از جانب عبد الملک بن مروان
 و موثقت النعمش الماکہ - و حال آنکہ عمرو بن سعید مفتاد است از او کہ اسوی را کہ امیر مدینہ بود از جانب عبد الملک بن مروان

پس گفت ابو شریح: آنکه من می ایستادم ایامی است که تو ایستادگی بر رسول الله - و ستوری و همراهی امیرت احادیث کنم

تر استغنی که خطبه خواند این پنجشنبه خدا صلی الله علیه و سلم الله من یوم الفتح - خود ای روز فتح که سینه او نای شنبه است
 این سخن را هر دو گوش من - و و غاه قلبی - و یاد داشته است از اول من - و البصر عینانی - و دیده است
 هر دو چشم من یعنی در حضور شنبه ام نه در پرده - حین یکم به - هنگامیکه حکم کرد آنحضرت آن سخن را - حمد الله و اتی
 علیه - تسلیش کرد و در خدای را ذکر کرد و صفات وی تعالی را تمثال آن که هر ما الله است گفت آنحضرت بدستی که
 که حرام گردانیده است در اخدای تعالی - و لم یجرها الناس و حرام نگردانیده اند او را مردم - فلا یحیل الاصری یوم
 باله و الیوم الاخره پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت - ان یفک بها و اما - این که
 بر نیز دور که خواند - و لا یعینه - با شجره - و نه حلال است که بر و روی و خفی را - فان ترخص احد قتال یوان
 پس اگر خصمت جوید یکی و جهت آورد بجار زار پنجشنبه خدا صلی الله علیه و سلم فیما - و ر که و گوید که بنی خدای قتال کرد و این
 کنیم - نقول لاله الله قد اذن رسول - پس گویند هر او را که خدا اذن کرد پنجشنبه خدا را - و لم یاذن کم - و اذن
 کرده است مر شما را - و اما اذن لی فیما ساعه من ثمار - و اذن کرده است خدای تعالی مراد روی که یک است
 و اذن تعلیل از روز گذشته عادت مر شما الیوم که مر شما بالامس - و به تحقیق با گشته است حرمت او امر و نه بی حرمت
 او ویر در - و لا یصلع الشاه الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنبه است از من هر که که غایب
 است - فقیل لابی شریح ماقال کک عمرو - پس گفته شد مراد به شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید و برابر این سخن
 قال - گفت ابو شریح قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بک منک - من دانایم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابی شریح
 یعنی من هم میدانم که حرام است ولیکن - ان الحرم لا یعید عاصیا - بدستی که حرم پناه نمیدهند گناهکار را که خلاف امر را
 کند و خرج نماید بر او - و لا قار ابرم - و نه پناه میدهند بر گریزنده را بخون یعنی سیکه خون کسی را ریخته و حرم در آید -
 و لا قار نجره یعنی خای بچه و سکون را و بقیه نیز گفته اند و بوجه فساد و درین و بیانی و بهیمنی اگر کسی فساد و درین
 کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال بکی تلف کند یا حق کی را ضایع سازد و بجرم گریز و جرای آن از او - ساقط نگردد و در
 مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و اطاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید یا نجاش را پیش بیدم و اگر نه درین
 میگویم متفق علیه و فی النجاشه الخریه الخیانه - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خبیه را نجاشیه - و حسن عیاض
 بفتح عین و نشد به ختانیه و بنین معجم - بن ربیع - بفتح را و کسر موحده - الخنومی - نجاشی معجمه و رای صحابی است
 قدیم الاسلام ساد را ابو جبریل است از او ریش و آنحضرت او را دعا میکرد و در قنوت اللهم انج عیاض بن ربیع چنانچه
 در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزال هذه الامه بخیر اعلموا انهم و الخمره
 همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت که در حرم خدا را بوزن
 کنند از آن کتاب آنچه نمی کرده اند و ان حق تعظیمها - چنانچه باید و نشاید تعظیم و به کرد و سبانه و احتیاط و ان

فانما یستوفی اولئک البکاء پس چون ضایع گردانند آن حرمت را بملک شوند و او این را میگوید

باب حرم المدینه حریمها الله تعالی

احادیث و تحریم حرم مدینه از پیشین و احکام کرده اند علماء و ترتیب حکم تحريم بران و نه تنها امام
ابی حنیفه آن است که معنی حرمت و حرمان جزو تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام و غیر مثل حرمت صید و قطع شجر و زرع
جزا و هر که بگوید چیزی از آن آثم میگردد و در جوابی نیست بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قوی است
بر شافعی را و نووی گفته که مشهور از مذاهب مالک و شافعی و مذهب علمای آن است که ضمان نیست و صید مدینه و قطع
شجر آن بکراهت است بی ضمان و نوریشی گفته که قائل نشدند به تحريم صید مدینه مگر چندین محدث و از صحابه و مذهب
ایشان منکر نیستند اصطیاء و طيور را در مدینه و نه رسیده است از انبی ازان به طریق که اعتماد توان کرد بران و بعضی
علمای گفته اند که واجب است در سه چیز اجتناب در حرم که بعضی گفته اند که خبر ادر حرم مدینه اخذ سلب است از جهت
حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده این گزارش می در قول قسیریم -

الفصل الاول - عن علی - رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن
و انی نده الصحیفه گفت امیر المؤمنین علی بنوشتم ما از آن حضرت از وی مگر قرآن را و چیزی که درین صحیفه است
چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید و دیگر خبر قرآن پس
گفت و منی الله عنه که بنوشتم ما از آن حضرت خبر قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن در قمه بود که در و
احکام و ایات و بعضی احکام دیگر بود که در قرابا سید وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که می گوید -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینه حرام ما بین عیرالی ثور - مدینه حرام است و حدیثی است از جابر بن عبد الله
معه و سکون تحتانیة ثور - فقیه مشافه و سکون و او این نام و گوید است مدینه مدینه مدینه که حرم است - فمن احدث فیها
حدیثا - پس کسیکه نوید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در آن کتاب آن درین حرم - او آوی محمد تا
یا جای دهد در وی و یا در دعا عانت کند حدیث پیدا کنند و او محدث فقیه دال نیز روایت است یعنی امر
محدث تبیع و آوی بعضی رضی الله عنه خود کند بدعت یا رضی الله عنه که در بدعت از غیر خود - فعليه لعنة الله و الملائکة و الانس
اجمعین - پس بدعت است خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه - و لا یصل منه صرف ولا عدل - و نه بر نه شود

او انکس فله و نه تفعل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت نهی که آن باز میگردد و اندر غدا را از کسی که مستحق
غدا باشد است و تبوی نهی که در سه باز میگردد و نه بدعت از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدر زیر که وی حاکم
و مساوی است و ایضا احکامیکه در صحیفه نوشته بود این بود که نهی است از کسب و است و ایضا می بیاور نام محمد و
یکی است می بکنند آن نه فروترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه خبیث و حقیر بود مثل بنده و زن امان آن

احادیث

کافر سے راہ عہد بند ہوئے و در پناہ خود و در آرد و لازم است بر ہر رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عہد و عہد
نومہ ازان گویند کہ نقض آن موجب مذمت است۔ فمن اخضر مسلما میں کسیکہ عہد شکنی کند مسلمان را یعنی عہدی بود
کہ با مسلمان بستہ باشد و آن عہد را بشکند و عہد کند یا عین عہد یکہ مسلمان را بستی بستہ است بشکند چنانکہ سوق کلام
ایران است۔ فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى قوايغیر اذن موالیه
و کسیکہ دوستی و پیوستگی کند گریہی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان و س۔ فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل۔ ہر آنکہ ولاد قسم ست کی را ولای موالاہ گویند و عادت عرب بود کہ
بیکدیگر دوستی میکردند و عہدی می بستند و سوگند میخوردند کہ در نیک و بد و یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند
و بدوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاہلیت در باطل و فاسق نیز امداد و معاونت میکردند و در
اسلام در حق میکردند و آخر اہل عجم کہ تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمدہ با صحابہ عقد موالاہی بستند
دوم ولای عتاقہ است کہ ہر کہ آزاد کرد و بندہ را آزاد کند و راضی و لایقی ثابت شد و نہ در عہد و ارثان قریب
وارث میکرد و از و سہ پس احتمال دارد کہ مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشند کہ مراد
را موالی باشد پس نباید کہ قومی دیگر را موالی گیر و بی اذن موالی خود کہ دارد و بی استشارہ ایشان زیرا کہ ورنہ
نوعی از نقض عہد و این است کہ نباید کرد و بعضی گفته اند ہر کہ موالات کند کافران را قصد ایندای مسلمانان و حلال
و اید کہ ولای عتاقہ مراد باشد پس معنی آن باشد ہر کہ نسبت کند خود را بغير مقتضی خود و حق لعنت کرد و چنانچہ
اگر نسبت کند بغير پر خود و مستحق لعنت است۔ يتفق عليه وفي رواية لعن ابي خزيمة ابي اوتولى خیر موالیه۔
و کسیکہ دعوی کند و انتساب کند بسوے غیر پدر خود یا والی گیر و غیر موالی خود را۔ فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل۔ این روایت تائبہ ارادہ ولایت عتاقہ میکند چنانچہ در حدیث آمدہ است
العتق لکلمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطہ است مانند رابطہ نسب۔ تیسیم۔ اشکالی کہ درین حدیث شدہ است
این است کہ خیر خود نام کوئی است بحدیث مشورہ ارجحیل ثور پس آن بکہ است نہ بدنیہ و آن کوئی است کہ اخضر
در غار آن بہرخت خفی شدہ بود و او در نیہ جلی مشہور نیست کہ او را ثور خوانند و اندک اکثر رواہ بخاری از اہل سہم
گذاشتند و بعضی علامت گذاشتہ و بعضی بجای تو بیاض گذاشتہ و در فتح الباری گفته کہ ظاہر آن است
کہ اصل بابین عبرانی احد بودہ است و نزد احمد و طبرانی بخیرین واقع شدہ و بعضی گفته اند کہ غیر نام جلی است بکہ
و معنی حدیث آن است کہ حرم مدینہ مقدس است کہ بیان غیر و ثور است بکہ و شیخ عبد الدین
گفته کہ ثور بجلی است صغیر بدنیہ در جلای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و دوم نیست چنانکہ آمدہ گمان برودہ اند
و در اثبات آن غایت استقامت و تحقیق نمودہ است و در شرح آراء نقل کردہ ام۔ و حسن سعد بن صالح قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم فی احرم ما بین لاتی المدینه ان یقطع عضلها او یقتل میده گفت سعد بن ابی وقاص
 که گفت آنحضرت تشریف رستی که من حرام میگردد آن میان هر دو لایه مدینه که بریده شود و رخسان آن برشته شود و شکار آن
 لایه به تخفیف موهده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه و در میان آن است و عضله کبیر
 عین و ضا و حمید و با در آخر جمع عضه و رخت کلان خار دارد - و قال - و گفت آنحضرت - المدینه خیر لهم و کانوا یعلون
 مدینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که با در و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه
 بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند - لایه عما احد رخیه عنها الا ابدل
 الله منها من هو خیر منه - نیاید از مدینه را هیچ کی از جهت اعراض کردن و در و سه گردانیدن از آن مگر آنکه بدل
 میکند و بجای آن کسی را که آنکس بهتر است از وی - و لایثیت احد علی لایهها حمید -
 و یا بر جای آن هیچ کی و صبر کند بر سختی دیگر سنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه - الا کنت له شفیعا و تنهید ا یوم النیمة
 مگر آنکه باشم من مرا و شفاعت کننده گنایان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او و زقیامت و گفته اند
 و جبهه ما و نسخ نصیح کرده اند و ظاهر آن است که بفتح باشد یعنی مشقت و نصیح منی و سه طاعت مست لایه
 این هر دو لغت است بر دو معنی - رواه مسلم - و شیخ ابی هریره - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال لا یسیر علی لایه المدینه و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت هر که بر شدت و محنت مدینه
 هیچ کی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم النیمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -
 رواه مسلم - و محنه - قال کان الناس اذا راوا اول الثمرة جاؤا به الی الی صلی الله علیه وسلم - و هم از ابی هریره
 رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا لایه و میگویندی آورند آنرا بسوی
 آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و نیخو اندازین و عا - اللهم بارک
 لنا فی هذا - خداوند ما برکت ده ما را در میوه ما برکت بفرما که ایستادن و افزون شدن و معنی ثبات و دوم نیز
 و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا - و برکت ده ما را
 در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بفرم میم و تشدید و ال صاع و مد هر دو پیان است و لیکن مد یک ظل و یک
 است نزد اهل حجاز و در ظل نزد اهل عراق و صاع چهار مد و سه رزق و برکت و ان است - اللهم ان
 ابراهیم عبدک و خلیک و نیک - خداوند ابراهیم نبی و نیک است و در دست جانی قست و نیک است
 وانی عبدک و نیک - و بد رستی که من نبده تو ام و نیک تو ام ثبات خلن برای خود فکر و با وجود ثبوت آن در ذات شریف
 و صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نیک که اکمل است از خلن زیرا که حبیب محبی است که تمام میوه
 رسیده و خاندنات شریف او است از جهت تواضع و انکسار و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات و ارفع

مقامات است و عجب و بیست و شصت که اکل صفات و اربع مقامات است خاصه مقام محمدیت است و هر که غیر اوست فرد تر است
از رسول الله صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص بقیه
با این مقامات شده باشد و الله اعلم - و نه دعا که ملکه و برستی که ابراهیم دعا کرد و ترا برای که و حرم ساختن وی - و انا و غیر
المدنیة قبل ادعای ملکه - و من دعا میکنم ترا برای رینه باندانچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای که و فله معه دانند
آن بان نبی مدینه را و و چند آن میخواست که راست - ثم بعد خواص و لیدله - پیتر بخواند آنحضرت فردترین خود را که بود
ثم آنحضرت را نازل بیت و - فیعطی ذلک النمر - پس میداد آن خود را آن میوه و تخصیص خود آن از جهت زیارت
رسم و شفقت بر خود آن از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نواده و از جهت آنکه خود آن راغب
تر و اهل تر و خوشحال تر و نه تر اند بدان و در اینجا غیر ارشاد و تعلیم است مراعت را برقع شرف شہوت خصوصاً در آنچه
میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نواده - رواه مسلم - و عن ابی سعید - رضى عن النبى صلی الله علیه و سلم
قال ان ابراهیم حرم که فجلها حراما - گفت آنحضرت برستی که ابراهیم حرام کرد و اندک که لایس گردانید او را و حرام یعنی دعا کرد
حق تعالی را که او را حرام گرداند - و انی حرم المذنبه حراما و برستی که من حرام گردانیدم مدینه را حرام گردانیدی -
ما بین ما ندیمها - چنانکه میان دو طرف است از کوهها و ازیم کبیر ای ننگی میان کوهها که بکیر بکیر پند مرا و لایس است
که در حدیث سعد گذشت - ان لایراق فیها دم - که ریخته نشود و روی خون - و لایحیل فیها سلاح لقتال - و برود نه
نشود و روی سلاح برای کارزار کردن - و لایحیط فیها شجرة الاصل - و ریخته نشود و روی برگهای درخت گریه خورشید
و خط زدن درخت بعد از بریدن برگهای او و خط بختین برگ که افتد از درخت یعنی خط و چون بختین برگ اندر
جائز نباشد بعد ازین بطریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - و عن عاصم بن سعد - تابعی ثقة است و مراد بعد
سعد بن ابی وقاص است - ان سعدا کرب الی قصره بالعقیق - روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق است که نام موضعی است مشهور و تبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده
در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبد الله القطع شجرة و خط - پس یافت سعد غلامی را که می پید و درخت
راوی - نیرد برگ آنرا - تنایه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جاره ابن العبد - پس و فیکار باز
سعد بدید آنند او را کسان آن غلام - فکلموه ان یر و علی غلامهم - پس گفتند سعد را که بیاگر دانم از جامه و سلاح
به غلام ایشان او غلامم - یا برایشان شک را و می است بجای علی غلامم علیهم گفته یعنی بدید ایشان - انخذ من
غلامهم - خیر را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاوية ان اردت ان یأخذ غلامی یأخذ
پس گفت سعد بنیاد جویم خدا که باز دهم چنانکه دعا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که برود درخت مدینه را سلب وی غنیمت است مرا که بگوید او را نفل

العراق فیاتی قوم مسیون فیتجملون بالیمیم ومن اطاعهم والذین یخیر لهم کما فیما یقولون یعنی ولایتهما در اسلام فتح بشوید
و مردم برای طلب سعادت میشت و حطام دنیا و حظوظ دنیوی از سر نیت پیروزان می شود و از رسول خدا صلی الله علیه
علیه و آله و ائمه است در حقیقت و می و منزل برکات اعراضی نمایند و اگر بداندند در حقیقت حال و سعادت بسیار
حال را اقامت به نیت بهر باشد پس درین تدریم و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آن است که مردم از ولایات
و بلاد بهر نیت سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و ازلان است و اول معنی اصح و او جه است و انظر
است از حدیث و افتد اعلم شیخ علییه - و عن ابی سهریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و ائمه که تیرا کل القری - امر کرده شده ام من بجوت کردن بقریه که میجو در قریه های دیگر یعنی غالب
فی ائمه در روی بید و بهر را یعنی هر که در روی ساکن میگردد و در وطن میماند و غالب می آید رفیع میکند همه بلاد را در این
خاصیت این بلده عظیم ایشان است که هر که در روی آمد بر همه بلاد غالب اگر و در نخست عاقله آمدند و غالب شدند
و فتح کردند بلاد و ولایت را بعد از آن پیرو ساکن شدند و غالب آمدند بر عاقله پس ائمان انصار رسیدند و
غالب شدند بر پیرو و پیرو رسید المرسلین الله صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و پیرو شدند
که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب و در گذرند و اجساد اکنان این بلده شد و کتاب خدای تعالی
الی و یار الحبوب که تا هیچ مدینه مطهره است و ذکر کرده ام یکی از اسامی این بلده مطهره اکالت القری و اکالت البلاد
است از جهت تسلط و غالبی بر ساکن بلاد و امصار و لغا از امر وی بر تمامی اهل اقطار و محل کرده اند آنرا
بینه یاد و فضل و ذکر است نسبت بفضائل بسیار اماکن گویا فضائل همه متصل و متواری اند و جنب فضائل و
چنانکه ذکر را ام القری گفتند از جهت اصالت و عراقت و نسبت به سائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون
اکالت القری اکتل و اکمل از معنی ام القری است چه امر متقاضی کند محو و الماک را که شیون اصالت و حق امت است
نجمان اکمل که مقتضی تواری و اشحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حدیث و بعضی
از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون شیرب - میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شیرب -
و می الدنیه - و نام و سه الآن مدینه است اسم این بقعه شریف پیش از زمان نبوت شیرب و شیرب بود و در
مسجد پس آنحضرت او را مدینه نام نهاد و جهت تهن و اجتماع مردم و شناس و ایتلاف ایشان در وی و می کرد
از خواندن به شیرب یا از جهت آنکه نام جاوید است یا بسبب آنکه شتی شیرب یعنی ملک و ف و شیرب یعنی فوج
و علامت است یا به تقریب آنکه شیرب در اصل نام منی یا یکی از جابره بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که
هر که یکبار شیرب گوید باید که دوباره مدینه گوید تا درک و تلافی آن کند و در حدیثی دیگر آمده که شافعار گفته و بعضی
گفته اند که تخریب باید کرد تا آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شیرب از زبان منافقان است که مذکور آن

تصدقات آن میکند و عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار فطریه آمده: «تقی الناس كما تنقي الكير» خشت الحديد
میراند و دور میکنند بدین مردم بد را و پدید را چنانکه دور میکنند کوره آهنگران چون و پیدای آهن را و کیر کسیران و سکون
تختانی که کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگذارند یا مشک که بدان برینند و بعضی گفته اند که خاک کوره شده گل را
کوره گویند و مشک را که بدان در دند که خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که
از اینجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک کرده شد - متفق علیه -

و عن جابر بن سمره - فتح سین و ضمیم صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است - رضی قال است
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله تعالی سمی المذنبه طایبه - بدرستی که خدای تعالی نام کرده است
بدین را بر زبان حبیب خود طایه و نجین طایه یعنی طایه و سکون تخانیه و طایه به تشدید و طایب از جهت طهارت و طایفه
از اینجا پس شرک و موافقت بر او می رسد طایفه طایفه را و طایب عیش و خوشی زندگانی و روی و طیب را که روی
و همه چیز و بعضی از عوفا گفته اند که از خاک بدین و در و دیوار روی و روح طیبیه می آید که روی باید از کسب
شامه باطن و سه نیکام کفر و نفاق و خبیث اخلاق و فرکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عوفا می خالص شاق
نهر از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشد چیت در آن زمین که نسیمی وزد و نظره و صورت
چهره ای و در آن ناهای تا ناریست و ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طایب فیها
فما المسک و الکافور و اللیل الی طیب و رواد مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا باع رسول الله

صلی الله علیه و سلم - روایت میکند جابر که باو نشینی بیعت میکرد و آنحضرت - فاصاب الاعرابی و ملک بالمذنبه
پس رسید آن اعرابی پستی بدین - فالی البی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال
گفت یا محمد امانتی بختی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله باذن حقن بیع - فالی رسول الله
پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - از بر انداختن بیعت و قبول کردن قول و سه تم جاوید -

پس باز آمد آن اعرابی آنحضرت را و فقال - پس گفت - اعلنی بقیتی فانی تم جاره فقال اعلنی بیتی فانی فخرج
الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما المذنبه کالکیر تنقی حبثها و تنفع طیبها نیست بدین که مانند و مگر
که دور میکنند بدین مردم بد را و پدید را چنانکه دور میکنند کوره آهنگران و پدید را و کیر کسیران و سکون
مردم پاک را از مردم بد پدید و تنفع بها و عین مایه تنزیه است یعنی خلوص و ناصح خالص از هر چیز و برین
تقدیر طیبها مخرج است و بعضی گفته اند که از نفع یعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و نفع
تا و نفع نون و کسر صا و مشدود از تنصیع نیز روایت است و تنصیع بوجه بجای نون و صا و حله نیز روایت
کرده اند از نفع یعنی جمع و بوجه و صا و حله نیز از نفع یعنی قطع کلماتی مجمع البهار و طیبها کسیر و سکون را

و قبح طلاق کسر پای نشسته و هر دو روایت ست قرآنی اصح و اقوی ست متفق علیه - و گفته اند که این نفی وضع بارز را
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و هنگامیکه و جال بیرون می آید و جنبانیده و انشاده میشود
 و جنبه به سکر نشانی بیرون آید و بر و بجانب و جال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
 آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه مطیع بود چون بیرون آوردند
 او را گفت می ترسم از آنجا نباشم که مدینه نفی آنها میکنند و چنین می ترسد هر که از آن مکان شریف برآمده است
 یا سب یا مکر یا ضرر و حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بهیست ضرورت است و اگر نه خدای سزاوارند
 که تیرک صحیح جهانان نه اختیار من است - و در روزی حضرت تو خستم با اختیار خود زده زده مهر جدائی جد دور
 فقال الله العاقبه و حسن العاقبه - و عن ابی هریره - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شرا را - بر پایش و قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان طایفه و مدینه گمانی
 الکیه خست الحدید - این حدیث ظاهر است و در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی القاب المدینه ملائکه لایه علیها الطاعون و لا الدجال - بر راههای مدینه و فرشتگان
 نگهبان اند که در نفی آید مدینه را به نگهبانی آنها و بآوند و جال نقب نفی نون و ضم نیر آمده و سکون قاف زده و مدینه
 و د کوه یا فرجه میان دو کوه بر آمدن و جال بیشک در آخر زمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن دیا به در آن
 وقت خواهد بود و یا همیشه است متفق علیه - و عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهر مگر آنکه نزدیک است که بی سپر کند آنرا و جال و در آید
 الا مکه و المدینه - مگر که مدینه - لیس لقب من القابها الا علیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راههای مدینه
 مگر آنکه بر دست فرشتگانند - صافین - صفیانه - یحیر سونما - پاس میدارند او را - فی منزل السجده - پس
 نزول میکند و فرود می آید و جال شوره زمین را که بیرون مدینه است و نتیجه بدین محله و موحده و خای بجه
 مفتوحات و سکون موحده نیر آمده شورستان - قریف المدینه با ملها - پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را
 کشت رجفات سه باز جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق
 متفق علیه - و عن سعد - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایکد اهل المدینه الا بالاع
 کما یباع المکرم المار - بدستگاری نکند و اندکند اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بگذازد و وفائی کرد و عقر میب چنانکه
 میگذازد و فلک و آب بهیچانکه ظاهر شد از حال نیر بدستی که بعد از واقعه حره در آنک فرصت ملاک شد و بعد
 آنی و الم حق و سل بگذاخت و خالی شد - متفق علیه - و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
 اذا قدم من سفر فطرد الی حدرات المدینه - روایت ست از انس که آنحضرت چون قدم می آورد از سفر

پس نظر میکرد و پیوسته و پیاپی مدینه را وضع و احاطه تیر میزد شتر سواری خود را - و انکان علی و آیه - و اگر
سواری بود و بر دانه دیگری که مراد بدان اسب و استر دانند آن است - حرکات من جها - می جنبانید آنرا بجا و نیز
محبت مدینه است حال ایضا مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استمال می یابد - و راه انجاری - و عظمه
ان النبی صلی الله علیه و سلم گفت که هر که از من است که طاهر شد مرا حضرت را جلیل احد یعنی نظر شریف
و سه بران افتاد - فقال - پس گفت آنحضرت - یا جلیل یحبنا و نجبه - این کو پیست که دوست میدارد ما را
و دوست میدارد ما را - اللهم انی ابراهیم حرم مکة - خداوند یار دوستی که ابراهیم حرام گردانید مکة را - و انی احرم
ما بین لا یتبرأ - و بدوستی که من حرام دیگران نم زنی را که میان و دوستان من بدیده است عقی علیها - اثبات
محبت احد را بعضی تاویل میکنند و میگویند که این همه کلمه بجا است باعتبار محبت اهل آن که در آن مومنان و
مومنان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است (و) او من ندیمی حب الدیار لا یلهما - و در مقابل این در
درایات فرموده آمده است که - غیر جلیل یحبنا و نجبه - و غیر همین معنی نشود که گوی است که دشمن میدارد ما را
و دشمن میاید ما را و از بد که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آن است که این محمول بر ظاهر است
از جهت ایداع حکم و فهم و توازن آن از محبت و عداوت در عبارات بران و جوی که لائق بحال آنهاست خصوصاً
بانیان و اولیا خصوصاً سیدانیا و سلطان اولیا که محبوب عالیشان و محبوب چه در دگار عالیشان و هر که را احدا
دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند و بد که هر چیز خلق و محکوم او است و چنین جنوع بفارقت
آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران و چنین جنوع حدیث مشهور است که بسره حد تو اثر رسیده
است - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - سهل بن سعد ساعدی که از شما هم
معا به است گفت که گفت آنحضرت - یا جلیل یحبنا و نجبه - و راه انجاری

الفصل الثانی - حسن سلیمان - بن ابی عبد الله - تابعی ست بسیاری از صاحبان را در یافته روایت میکنند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است - قال رايت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا يصيد في حرم المدينة الذي حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم - گفت و دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار میکرد در حرم مدینه که حرام گردانیده آنحضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و خزان در آن منع کرده - صهیب ثقه پس را ربو و سعد گرفت جامه های آن مرد را - فجاروا اليه فكلوه فيه - پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شأن او که جامه های او را بدید - فقال ان رسول الله - پس گفت سعد که نهیم خدا - صلى الله عليه وسلم حرم هذا الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - وقال من احد الصيدين فينا صيد - وگفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکنند درین حرم پس باید که بگیرد و صلی

اورا - قالار وعلیکم طهره اطمینها رسول الله پس باز نیک گردانم بر شما و نیکدم خود شوی را که خورائیده است مرا آن خورش
 پنجم خدا - صلی الله علیه وسلم - و عطا نیک کرده است بن و فی الصراح طهره بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
 نیکدم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس و سببی است که من بفرموده آن حضرت
 حاصل کرده ام - و لیکن آن شستم و وضعت الیکم منه - و لیکن اگر می خواستید شما و بسیار بجا آید میدیدم شما بهای آنرا
 از پیش خود - رواه ابو داود - و عن صالح - مولى سعد - روایت است از صالح که مولى بود در سعد بن ابی
 و خاص را - ان سعد اوجد عبدا من عبید المذنبه فقیطعون من شجر المذنبه - سعد یافت خدی غلام را از غلامان
 اهل مدینه که می بودید نزد بعضی از درختان مدینه را - فاخذ متاعهم - پس گرفت زخت و جامه آنها را - وقال یعنی مولا
 و گفت سعد یعنی موالی ایشان را و قید که طلب کردند رو کردن آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول الله
 شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم منی ان یقطع من شجر المذنبه شئی - نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان
 مدینه چیز - و قال - و گفت آنحضرت - من قطع منه شئی فکمن اخذه سلبه - کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را
 پس هر کشتی راست که گرفته است آن برنده را متاع او درخت او - رواه ابو داود - و عن الزبیر -
 روایت است از زبیر بن العوام به تشدید و او که انداخته بشهره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله
 علیه وسلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صید و ج و غنایه - گفت آنحضرت که شکار و ج و
 و درختان و ج و شکار و او تشدید جیم نام وادی است اطراف حرم - حرام است حرم کسری حای و سکون را یعنی
 حرام است - حرم - حرام کرده شده است برای خدا تا کید حرم است - رواه ابو داود و قال محی الله
 و ج و در آنها من ناحیه الطائف - و ج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است - و قال الخطاب
 و گفته است خطابی - انه یضمیر مذکر بدل انها بضمیر مؤنث که در روایت محی الله است و بر سر تقدیر راجع
 بوج است و در انسانی موافق مذکر و تانیث هر دو درست است تانیث بنا بر این بقعه و ناحیه قاضی کبر باعتبار
 موضع و مکان و گفته اند که حرمت بوج بر بیل محی بود که آنحضرت برای اهل صدقه گرد کرده بودند بطریق حرم و اگر بطریق حرم
 بود و وقتی بود بعد از آن منسوخ شد تا فیه برین اند و حقیقه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علمای
 که حرم برینه و ج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم حیثیت و وجوب جزا و عن ابن عمر
 رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان يموت بالمذنبه فیموت بها - گفت آنحضرت
 کسیکه میخوابد که بمیرد مدینه پس گوید که بمیرد در روی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که فعل آنرا و اوقا
 کند در روی تا آنکه بمیرد در روی - قالی اشفع لمن يموت بها - پس بدرستی که من شفاعت میکنم هر کس را
 که بمیرد مدینه و در بعضی نسخ اشفع به تشدید فایضه مقبول اشفاعه گردانیده میشود و قال امیر المؤمنین

صلی الله علیه و سلم قال - روایت است از انس از آنحضرت که گفت - اَلَمْ اَجْعَلْ بِالْمَدِیْنَةِ مَغْفًیً مَا جَعَلْتُ بَکَابَهُ مِنْ الْکِبَرِ
خداوند آنکه گردان در مدینه و چند آن آنچه گردانیده در که از بزرگت چنانچه در فصل اول فرمود و منتهی حد این حدیث
و امثال آن و حالت و در بر فضیلت مدینه بر که و این مسئله مختلفه است میان علما و دلائل جانیان را در
کتاب جناب القلوب ذکر کرده ام فلینظرکم - متفق علیه - و عمن رجل - من آل الخطاب - و روایت است
از مردی از آل و خطاب بن ابی - از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال - گفت آنحضرت - من زارنی شهیداً کان
فی جوارحی یوم القيمة - کسیکه زیارت کند مرا به قصد نه به تفصیل کاری دیگر باشد - آن کس در مساجد من
و بنای من است روز قیامت از بعضی عارفان می آید که می گویند که زیارت نماید زیارت آن حضرت
را نمی خورم که به تبع و تفصیل حج کنیم و این غایت تشوق و ادب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم است و لیکن
صواب آن است که قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از اقامه می بخوانند الله مقصود
آن است که مشوب بفریض و نیاید و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بر بوی سزاف و توحی بچین و در نه
کی بوی نسیم سحری بود و غرض و تحقیق در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی
صلی الله علیه و سلم هر دو جای تست یا بدر الدجی - و من سکن المدینه و صبر علی بلاها کنت له شهیداً و شهیداً
یوم القيمة - و کسیکه سکونت در مدینه و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان
آن حضرت بود و بعضی روایات علی لا و آنها چنانکه سابقاً گذشت با ششم من مراد را گواه و شفاعت کننده روز
قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی - و من مات فی احد الحرمين بعثته الله من الامنین
یوم القيمة - و کسیکه بمیرد یکی از حرمین که یا مدینه یا مکه یا مدینه او را خدا تعالی از بی پایان از عذاب روز قیامت
و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشاند و در پشت همچنین بی سوال و حساب و کما جار - و عمن ابن عمر
مر قوعنا من حج فزار قبر بعد موتی - کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مراد بعد از موت من - مکان کن
زادنی فی جیلوتی - باشد هم چون کسیکه زیارت کرد ملاقات نمود مراد و حیات من و کی از نواید و بشا زیارت
شریف آن است که زیارت از نصیبه صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن است حاصل میگردد و این منجی
بر نبوت حیات است مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم حیات حقیقی و نیاید بخلاف شهید که بجماعت معنوی
مشت از این مسئله را تفصیل هر چه تا شد در جناب القلوب بیان کرده ام و بالله التوفیق - و روایت
روایت کرده این هر دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و عمن یحیی بن سعید رضی - یحیی بن سعید
و است یحیی بن سعید قطان از کبار آنکه حدیث و ثقات ایشان در روایت میکنند از مالک و شعبه
و ثور بن ابی حنیفه از سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک و ثور

و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر خیمه بالمدينه - آنحضرت نشسته بود و گوری کنده می شد در مدینه - قاطع - جل فی القبر - پس نظر کرد و مردی در قبر - فقال یس مفتح المومن - پس گفت آن مرد بدخواه نگاه مونس گور - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بماتت - بدختری بود که تو گفتی که نکویش گور کردی بر اے مسلمان - قال الرجل الی لم اره الا - گفت آن مرد بدستی که من مرادنداشتم بن سخن نکویش موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده کردم مگر بدیج و تحمیدن کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر میرود و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بدینه اندکشته شدن در راه خدا بلکه مردن بدینه افضل و اکمل است ماعلی الارض یقتله احب الی ان یکون قبره بهمانه - نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من و رانجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تفسیر کرد و بطبی این حدیث را در پنج لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابوغریب و اخیل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه اما پوشیده نماند نظایر ترین تقدیر آن است که گفته شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بدینه و لفظ حدیث احتمال این هم وارد که گفته شود مردن آن است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بدینه قبل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود و فضیلت موت بدینه از موت در سایر بلاد و لیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد - رواه مالک مرسل - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعیت و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید بن اخطان که از ثقات دانه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد و قبر - و یحیی بن عیاس - رضی الله عنهما قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادی است از ادویه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز میگذارد - لقول - میگفت آن حضرت - انا فی اللبیه ات من ربی - آدمرا امشب آینده یعنی در شسته از جابا سپرد و گار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - و قل عمره فی حشر

و بگویم راجح یعنی حساب کن نماز را در برابر کن با عسره که در ج باشد و قول استعمال کرده می شود
در جمیع افعال - و فی رد بدل عسره و حجه - و هو و بیان فضیلت نماز است و این بقعه شریفه که حکم عمره و
ج - و - رواه البخاری

خاتمه الطبع

بجسم توفیق خدا ای برتر کتاب برکات خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف مسی به اشتقاق اللغات کشا است
بر احادیث نبوی اکثر معلوم تا کتاب الحج ترجمه فاضل خلیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی
طالب شاه حرب خواہش طالبان دین بار دوم بصحت مها اکمن و فکر غایب مقام کنند و در مطبع نامی منشئی نوکشور
لباس پوش انطباع شد خداے تعالیٰ مرغوب دعا می اہل عالم کناد و مہنہ و کرمہ

۳۹۹ ش
۲۰۰
۴۰



(R)

۲۹۴۹۲

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

FEB 2 1909

۲۹۹۰

۲۹۶۱۲۲
۳۹ و ۳۸
۲۴۴.

اسمیت اللہ

[illegible]